

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تقدیم به شهدای زنده  
فاجعه تروریستی هفتم تیر  
۱۳۶۰



# حزب جمهوری اسلامی

جانبازان فاجعه هفتم تیر

سعید یوسفی

بنیاد فرهنگی هفتم تیر

کاوشی، حسین، ۱۳۵۸ - حزب جمهوری اسلامی / حسین کاوشی، {تهیه کننده} بنیاد فرهنگی هفتم تیر. تهران: اسلامی، ۱۳۸۵-ج. ۲۵۰۰۰ ریال: ۵-۹۳-۱۹-۶۰۹۶۴-۳۰۰۰۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲: ۹-۹۵-۶۰۱۹-۹۶۴-۹۷۸-۲۵۰۰۰ ریال: ج. ۳. ب. ۱: ۳-۱۶-۴۱۴-۰۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۰۰ ریال: ج. ۳. ب. ۲: ۸-۰۶-۰۶۸۵-۰۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۰۰ ریال: ج. ۳. ب. ۳: ۰۶-۰۶-۰۶۴۹-۰۹۷۸-۹۶۴-۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۴. ب. ۱: ۴-۳۵۰۱-۴-۹۷۸-۹۶۴-۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۴. ب. ۲: ۹-۵۳۹۱-۴-۹۷۸-۹۶۴-۳۰۰۰۰

ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا) ج. ۳. ب. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۷) ج. ۳. ب. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیبا). ج. ۴. ب. ۱ (چاپ اول: ۱۳۸۸). ج. ۴. ب. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیبا). ناشر جلد سوم (بخش ۱، ۲، ۳) و چهارم بنیاد فرهنگی هفتم تیر است. کتابنامه. ج. ۱. حزب جمهوری اسلامی از تاسیس تا فاجعه هفتم تیر. - ج. ۲. فاجعه هفتم تیر. - ج. ۳. شهدای مجلس شورای اسلامی / سعید یوسفی. - ج. ۳. ب. ۲. شهدای دولت / سعید یوسفی. - ج. ۳. ب. ۳. شهدای حزب / سعید یوسفی. - ج. ۴. ب. ۱، جانبازان فاجعه هفتم تیر / سعید یوسفی. - حزب جمهوری اسلامی. واقعه هفتم تیر، ۱۳۶۰.

موضوع: حزب های سیاسی - ایران. ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷. جناح های سیاسی. یوسفی، سعید ۱۳۵۳. بنیاد فرهنگی هفتم تیر

DSR ۱۶۶۰ / ک ۲ ح ۴ ۱۳۸۵      ۹۵۵ / ۰۸۴۰۴۵۲      ۴۹۵۳۳ - ۸۵ م

## حزب جمهوری اسلامی

کتاب چهارم - جلد دوم

### جانبازان فاجعه هفتم تیر

سعید یوسفی

ناشر: بنیاد فرهنگی هفتم تیر

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۹ (بهار)

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۵۳۹۱-۹

## فهرست

مقدمه .....	۷
مصاحبه با آیت‌الله اسماعیل فردوسی پور .....	۹
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین محمود مروی حکیم .....	۶۹
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین قدرت‌الله نجفی قمش‌های .....	۱۰۱
مصاحبه با آقای دکتر مرتضی محمدخان .....	۱۲۷
مصاحبه با آقای دکتر سید جلال ساداتیان .....	۱۶۷
مصاحبه با آقای حسین صادقی .....	۲۰۳
مصاحبه با آقای سیدمجید هدایت‌زاده .....	۲۲۹
مصاحبه با آقای حسین کاظم‌پور اردبیلی .....	۲۵۷
مصاحبه با آقای محمود جمالی .....	۲۷۵
مصاحبه با آقای سید عبدالعظیم هاشمی نیک .....	۲۹۳
مصاحبه با آقای سیدمحمد سجادی .....	۳۰۷



### مقدمه

حیات پر برکت انقلاب اسلامی ایران، مملو از حوادث و رخداد‌های پر فراز و نشیبی است که بررسی هر یک از آنها به تنهایی نیازمند مدت‌ها بررسی و واکاوی است.

شناخت رویدادهای مهم و عقبه و آینده آن مستلزم این است که نگاهی عمیق و موشکافانه به موضوع داشته باشیم و به دقت حوادث و افرادی که به نوعی با آن مرتبط هستند را شناسایی و از دیدگاه‌های آنان بهره‌مند شویم.

یکی از قطعه‌های مهم تاریخ انقلاب اسلامی که نیاز به شناخت کامل و جامع دارد و اهمیت آن امروز به لحاظ دشمنی استکبار و عوامل داخلی آن بسیار مشهود می‌باشد فاجعه تروریستی هفتم‌تیر است. فاجعه‌ای که به دست عناصری پلید و خودفروخته با عقاید پوچ و بی‌اساس مارکسیستی به نام منافقین خلق رقم خورد که بر اثر آن حضرت آیت‌الله محمدحسینی بهشتی و ۷۲ شهید انقلاب اسلامی به آسمان‌ها پر کشیدند.

فاجعه تروریستی هفتم‌تیر سال ۱۳۶۰ و دیگر ترورهای برخاسته از اندیشه قابیلی منافقین در به شهادت رساندن این عزیزان و نیز رییس جمهور، نخست وزیر و شهدای محراب و سرداران بی‌ادعای دفاع مقدس و مردم عادی از یکسو چهره کریه و هویت مشوش این گروهک بدطینت را به نمایش کشید و نشان داد که اینان به هیچ قاعده و حقوقی پایبند نیستند که البته باید آن را از الطاف خفیه الهی دانست و از سوی دیگر نشان داد که آنها برای تحمیل عقاید پوچ و بی‌اساس خود به جامعه و حذف اندیشه‌های ناب، حاضر هستند به هر قیمتی دست به ایجاد ناامنی و بحران در جامعه بزنند.

اگر نگاهی به حوادث سال‌های نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی بیاندازیم، به خوبی در می‌یابیم که فتنه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، با هدف آشکار نابودی نظام نوپای جمهوری اسلامی و رهبری آن و ایجاد تشنت آرا و شعله‌ور شدن آتش جنگ داخلی و بازگرداندن قدرت از دست رفته گروهک‌های ضد انقلاب و... پس از عزل بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری شکل گرفت.

اما به حول و قوه الهی و با مدیریت پیامبرگونه امام راحل و انقیاد مردم از فرمان

ولی امر، این توطئه خنثی شد و خون پاک بهشتیان مظلوم سرچشمه تهران، طبل رسوایی منافقین و جبهه التقاط و لیبرال را به صدا در آورد تا جهانیان بدانند که فتنه عقیم است.

در این رهگذر و با هدف نگاهی دوباره به تاریخ و رویدادهای سیاسی و اجتماعی سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی تا اوایل دهه شصت شمسی که فاجعه تروریستی هفتم تیر نیز در این قطعه از تاریخ روی داد، دفتر پژوهش و فرهنگی بنیاد فرهنگی هفتم تیر به گردآوری و تدوین خاطرات جانبازان و شاهدان عینی حادثه هفتم تیر مبادرت ورزید.

دو سال گذشته تلاش مضاعفی برای مصاحبه با این عزیزان صورت گرفت و شمار زیادی از یاران شهید مظلوم با نگاه ژرفی که به موضوع داشتند با پذیرش درخواست همکاران دفتر پژوهش و فرهنگی بنیاد، ما را در اجرای ماموریت سنگین خویش روحیه و امید بخشیدند و برخی از عزیزان نیز ما را از توفیق بهره‌مندی از خاطرات ارزشمند خود بی‌نصیب فرمودند.

اینک، پس از انتشار خاطرات جمعی از جانبازان این فاجعه در جلد نخست از کتاب چهارم، از نگاه جمع دیگری از همراهان حزب جمهوری اسلامی و شهدای زنده قتلگه سرچشمه تهران که علاقه‌مند به بررسی ابعاد و زوایای مختلف تاریخ انقلاب اسلامی بودند به بررسی موضوع پرداختیم.

بنیاد فرهنگی هفتم تیر با اعتقاد به تاثیر تاریخ شفاهی که بر گرفته از دیده‌ها و شنیده‌های واقعی این عزیزان می‌باشد به این مهم پرداخته و معتقد است بسیاری از قضایای تاریخی به گونه‌ای است که اگر از دیده‌ها مغفول بماند و شخصیت‌هایی که در آن واقعه حضور داشته‌اند به ایفای نقش خود در بیان حقایق نپردازند، گذر تاریخ می‌تواند تا اندازه‌ای موجب فراموشی اصل رویداد شود.

در پایان با قدردانی از جانبازان گرانقدری که با وجود مشغله‌های فراوان به درخواست ما لبیک گفتند از زحمات برادر عزیز جناب آقای سعید یوسفی در تهیه و تدوین خاطرات ارزشمند جانبازان فاجعه تروریستی هفتم تیر تشکر می‌نماییم.





نام: اسماعیل

نام خانوادگی: فردوسی پور

نام پدر: غلامعلی

تحصیلات: خارج فقه و اصول

**سوابق مبارزاتی:** مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی، تحمل شکنجه و زندان ساواک، هجرت به نجف اشرف برای ملاقات با امام (ره)، عضویت در دفتر حضرت امام خمینی در نجف، پاریس و تهران.

**سوابق تشکیلاتی:** عضویت در هسته مرکزی روحانیون مبارز خارج از کشور (قبل از پیروزی انقلاب اسلامی)، عضویت در حزب جمهوری اسلامی.

**سوابق خدمتی:** مسئول دفتر امام در تهران (پس از پیروزی انقلاب) رییس دادگاه انقلاب شهرستان‌های فردوس و طبس، رییس دادگاه‌های انقلاب خراسان، نماینده مردم فردوس و طبس در مجلس شورای اسلامی، نماینده مردم مشهد در مجلس، نماینده مجلس در شورای نظارت بر صدا و سیما، معاون دادگستری کل استان تهران، رییس دیوان عدالت اداری، مشاور عالی رییس قوه قضاییه، نماینده مردم استان خراسان در مجلس خبرگان رهبری (سه دوره)، عضو شورای سیاستگذاری ائمه جمعه کشور، مسئول حساب ۱۰۰ امام در بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، مسئول ستاد برگزاری مراسم هفتم تیر و رییس هیئت امنای بنیاد فرهنگی هفتم تیر و ...

**آثار:** خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین فردوسی پور، همگام با خورشید



### آیت‌الله اسماعیل فردوسی‌پور:

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ اسماعیل فردوسی‌پور (ره) در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی در یکی از شهرهای جنوبی خراسان به نام فردوس به دنیا آمد. پنج ساله بود که پدرش را از دست داد و تحت تعلیم و تربیت والده متعهد و با ایمانش قرار گرفت. به سال ۱۳۳۱ تحقیقات حوزوی خود را زیر نظر روحانی و عارف جلیل القدر حاج شیخ مجتبی قزوینی (ره) آغاز نمود.

پس از رحلت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)، با امام خمینی (ره) آشنا شد و دیری نپایید که به صف مبارزان اسلامی پیوست و در راه عقیده و جهاد در راه خدا سخت‌ترین شکنجه‌ها و ملامت‌ها را تحمل نمود. پس از تبعید امام به عراق به سبب ارادتی که به ایشان داشت به همراه خانواده‌اش خود را به نجف اشرف رساند و ضمن ادامه تحصیل به خدمتگذاری به امام و نهضت عاشورایی انقلاب اسلامی مشغول شد.

همسفر آفتاب در نجف و پس از آن نوفل لوشاتو در دفتر امام راحل عهده دار وظایف سنگینی شد و با پرواز انقلاب به همراه قلب توفنده ملت ایران به کشور بازگشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عضویت حزب جمهوری اسلامی در آمد و برای خدمت به کشور و نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران آستین همت را بالا زد و منشاء خدمات فراوانی شد. او در سال ۷۵ به همراه برخی مسئولان بنیاد فرهنگی هفتم‌تیر را راه‌اندازی کرد و خدمت به فرهنگ ایثار و شهادت را نیز در صدر برنامه‌های خود قرار داد.

آن چه در این بخش مطالعه می‌کنید شرح زندگانی و بررسی برخی خدمات روحانی مجاهد و وارسته مرحوم آیت‌الله اسماعیل فردوسی‌پور، رئیس هیات امنای بنیاد فرهنگی هفتم‌تیر است که از اسناد تاریخی بنیاد و آثار آن مرحوم<sup>۱</sup> گردآوری شده است و به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

### درباره دوران کودکی و تحصیل در مدرسه، لطفاً اگر خاطراتی دارید بیان

۱- خاطرات حجت الاسلام والمسلمین فردوسی‌پور، تدوین، فرامرز شعاع حسینی و رحیم روح بخش، موسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۷.

**بفرمایید؟**

من دوم شهریور سال ۱۳۱۷ هجری شمسی در محله سردشت شهرستان فردوس از توابع استان خراسان در خانواده مذهبی و متوسط متولد شدم. پنج ساله بودم که پدرم مرحوم غلامعلی فرزند حسن اسماعیل دارفانی را وداع گفت. مادرم مرحومه فاطمه، فرزند علی، با همه مشکلات موجود آن زمان که مصادف بود با جنگ جهانی دوم و قحطی و خشکسالی شدید، دامن همت به کمر زد و با فداکاری، ایثار، کار و کوشش و قالیبافی به تربیت من و برادر و خواهرم پرداخت و بدون این که از کسی کمکی بگیرد یا کسی بداند با شهامت و شجاعت همه فشارها و سختی‌ها را تحمل و با عزت و افتخار زندگی را اداره کرد.

در سن هشت سالگی به دبستان رفتم و با سختی، تنگدستی و کمک بی‌دریغ مادرم که گاهی برای لوازم اولیه تحصیل «نوشت‌افزار و کتاب درسی» در زحمت و فشار بودیم، این دوره را با موفقیت به پایان رساندم.

درست به خاطر دارم وقتی به کلاس سوم رسیدم برای خریدن کتاب درسی که حدود پنج تومان می‌شد سخت در مضیقه بودم و منتظر فرصت مناسب برای خرید بودم، تابستان و سه ماه تعطیلی مدارس سپری شد. برای تهیه کتاب اصرار و فشاری می‌کردم و مدام بهانه می‌گرفتم اما نمی‌دانستم چرا مادرم اقدام نمی‌کند. یک روز کارش را رها کرد و گفت: بیا برویم کتابهایت را بخرم. به بازار رفتیم، حاج آقای خانی فروشنده و وارد کننده لوازم التحریر کتاب‌های درسی مورد نیاز شهر ما بود. به مغازه او رفتیم و کتاب‌های درسی کلاس سوم را خریدم... آن روز گذشت، فردای آن روز مادرم با عجله آمد و پرسید اسکناسی که دیروز به حاج آقای خانی دادیم پنج تومانی بود یا بیست تومانی؟ گفتم نمی‌دانم، چه طور مگر؟!

گفت بیا برویم بپرسیم. دوباره نزد حاج آقای خانی رفتیم، خوشبختانه هنوز اسکناس را خرج نکرده و در دخل بود اسکناس سبز و پنج تومانی. آقای خانی پس از سوال مادرم گفت: نه مادر! این پنج تومانی است مگر چه شده است؟

مادرم با تأثر جواب داد هیچ... من کنجکاو شدم که موضوع چیست؟ او که همیشه رازش را پنهان می‌داشت در مقابل اصرار و خواهش من گفت؛ این پنج تومانی

را از خانم ... وام گرفتم تا در مقابل برایش سه روزه قالی ببافم. یعنی پنج تومان را به شش تومان قرض گرفتم و حالا مدعی شده است که اشتباهی به جای پنج تومانی، بیست تومان داده است. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

در دبستان آموزگاران خوبی داشتم. به ویژه در کلاس پنجم مورد عنایت خاص آنان قرار گرفتم. عصر روزهای دوشنبه پس از پایان کلاس‌های درس، جلسه سخنرانی تشکیل می‌شد. در این جلسه دانش آموزان کلاس پنجم و ششم و آموزگاران دبستان شرکت می‌کردند. به راهنمایی یکی از آموزگاران، انشایی نوشتم که موضوع آن چنین بود:

«نادرا خبردار که سرمای دی آمد». جلسه در حضور شخصیت‌های روحانی، سیاسی بعضی از اصناف، دبیران، آموزگاران و دانش آموزان پنجم و ششم با شکوه خاصی برگزار شد و سخنرانی من مورد توجه حاضران و تشویق قرار گرفت و سال‌ها بعد نیز برخی هم کلاسی‌هایم عنوان انشای مرا به خاطر داشتند «نادرا خبردار که سرمای دی آمد».

تابستان ۱۳۳۰ فرا رسید، دبستان تعطیل شد، برای کمک به زندگانی، به شاگردی مغازه‌ای رفتم و مشغول کار شدم. روزی از جلو در مدرسه می‌گذاشتم که آموزگارم مرا به دبستان دعوت کرد و نمرات حساب، هندسه، دیکته و... را به من ارائه نمود و با تحسین گفت: «نمره‌هایت بسیار خوب است مبدا فکر ترک تحصیل به مغزت خطور کند، حتما تحصیل را ادامه بده، کمک می‌کنیم ترقی کنی، حقوق بگیر می‌شوی و...».

**چه عاملی سبب شد تا شما حوزه علمیه را برای ادامه تحصیل برگزیدید، به خصوص که مادران نیز ابتدا چندان راضی نبودند؟**

حدود سال ۱۳۳۰ هجری شمسی مرحوم آیت‌الله شیخ مجتبی قزوینی (ره) به شهر فردوس دعوت شد. ماه مبارک رمضان فرا رسیده بود. ظهر و شب مسجد جامع فردوس می‌رفتم و در نماز جماعت شرکت می‌کرد و گاهی هم مکبر می‌شدم. مرحوم

آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی (ره)<sup>۱</sup> اقامه نماز جماعت می‌کردند، نخستین روزی که برای تکبیر گفتن مقابل ایشان قرار گرفتم با نگاه خاصی مرا مجذوب خویش کرد به طوری که همیشه حدیث نفس داشتم که خوب است انسان یا روحانی باشد مانند حاج شیخ مجتبی یا خدمتگذار روحانی... .

ایشان در شب‌های ماه مبارک رمضان جلساتی داشتند و احادیثی بیان می‌کردند که مستمعین آن احادیث را می‌نوشتند و حفظ می‌کردند. من هم یکی از افرادی بودم که در آن جلسات شرکت می‌کردم. یک شب در بین درس و صحبت مرحوم آقا شیخ چشمشان به من افتاد و فرمودند: «که چه می‌کنی؟» پاسخ دادم: «که حدیثی را می‌نویسم.» فرمودند: «حدیث دیشب را هم نوشتی؟» گفتم بله. گفت: «می‌توانی بخوانی؟» گفتم: بله. من حدیث را خواندم، احادیث قبل را هم که فرموده بودند و حفظ کرده بودم خواندم. ایشان خیلی خوششان آمد بعد فرمودند «حاضری طلبه شوی؟» من عرض کردم که «بله حاضرم» و فرمودند «که پدر و مادر داری؟» «گفتم که پدر ندارم، مادرم هست.» ایشان فرمودند که «از مادرت اجازه بگیر اگر راضی هست بیا درس علوم اسلامی را شروع کن.» گفتم بسیار خوب. من رفتم خدمت مادرم و جریان را گفتم. مادرم خوشش نیامد و مثلاً با این تعبیر که من یک عمری زحمت کشیدم و تو را بزرگ کردم. حالا انتظار داشتم که شما به مدرسه بروی و یک درسی بخوانی و یک سمتی به دست آورده و یک حقوقی بگیری و به زندگی ما هم کمک کنی، حالا می‌خواهی طلبه بشوی.

من درست یادم نیست و مادرم بعدها برای خانم آقا شیخ نقل کرده بود؛ آن شب اسماعیل شام نخورد و خوابید من هم خوابیدم و در عالم خواب دیدم که یک خانم بلند بالایی آمد و یک لباس بلندی دستش بود فرمود: «این عبا مال اسماعیل است. بدهید بپوشد.» من گفتم که اسماعیل ما یک چنین لباسی ندارد. ایشان فرمودند «نه این مال اوست بدهید بپوشد». ایشان حضرت زهرا (س) را در عالم خواب دیده بود. صبح من از خواب بیدار شدم مادرم به من گفت: «خدمت آقا شیخ برو و اعلام کن

۱- آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی: آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی فرزند شیخ احمد تنکابنی و از علمای قزوین بود. وی پس از تحصیلات مقدماتی عازم نجف اشرف شد و از محضر استادانی همچون سید محمد کاظم یزدی، میرزا احمد تقی شیرازی، و میرزا محمد حسین نائینی بهره برد. بیان الفرقان، رساله معرفت النفس از جمله آثار این روحانی جلیل‌القدر است. ایشان در سال ۱۳۴۶ شمسی دار فانی را وداع گفت

که من راضی هستم و طلبه بشو». اما خواب خود را به من نگفت. همان روز خدمت حاج شیخ رسیدم و برای ادامه تحصیل اعلام آمادگی نمودم. این موضوع مانند توپ در شهر کوچک فردوس صدا کرد. به دبستان احضار شدم ناظم مدرسه سخت پرخاش و اعتراض کرد و از روحانیت به شدت انتقاد نمود... که چرا می‌خواهی روحانی شوی...؟! و به چه درد تو می‌خورد؟! اما آخرین و بهترین جمله را آقای رحمانی یکی از آموزگارانم فرمود که: «پسر! اگر دنیا می‌خواهی، بیا این جا درس خودت را ادامه بده چنین و چنان می‌شوی و اگر دنیا و آخرت هر دو را می‌خواهی برو به همان راهی که حاج شیخ فرموده‌اند».

لباس مقدس روحانیت را پوشیدم، یکی از مومنین فردوس مرحوم حاج ملاحمد میبیدی (ره) برای من قباد دوخت و مرحوم شیخ مجتبی (ره) نیز از مکه مکرمه برای من عبا آورد و فرمود: «آنجا به یاد تو بودم». پس از پوشیدن لباس مقدس روحانیت که آرزوی دیرینه ام بود بیشتر انگشت نما شدم. همکلاسی‌هایم، فامیل و بستگان و آموزگارانم، قضاوت‌های گوناگونی داشتند. گاهی مورد حمله شدید بعضی قرار می‌گرفتم و گاهی هم با تشویق و تحسین برخی دیگر مواجه می‌شدم. فردوس مدرسه علمیه‌ای داشت که زیر نظر آقا شیخ اداره می‌شد. درس را شروع کردم. دو سال آخر در مدرسه بودم، اما استاد مناسبی نداشتم. ایشان فرمود: «حالا اینجا استاد نیست اگر مادرت راضی هست بیا به مشهد برویم و در آنجا ادامه تحصیل بده». باز من از مادرم پرسیدم و او گفت: «برو ما از خیر تو گذشتیم.» من از سال ۱۳۳۲ به مشهد رفتم و در بیت آقا شیخ سکنی گزیدم. دو سال در خانه ایشان بودم و با خانم و خانواده ایشان محرم هم شدم، مثل یک فرزند از من نگهداری می‌کرد و تربیت کرد و آن چه لازم بود به من یاد داد همان طوری که به فرزندان خودش یاد می‌داد.

درس ادبیات عرب را خدمت آقای شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری از شاگردان عبدالجواد ادیب نیشابوری یاد گرفتم. لمعتین را پیش آقای حاج میرزا احمد مدرس یزدی از مدرسان با سابقه و به نام حوزه علمیه مشهد خواندم. جلد اول کفایه را پیش آقای مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی به پایان رساندم،

اما هنوز جلد دوم به پایان نرسیده بود که ایشان بیمار شد و دارفانی را وداع گفت. سپس جلد دوم کفایه را پیش خود آقا شیخ مجتبی خواندم که در مجموع این مدت هفت سال طول کشید.

بعد از مرحوم آقا شیخ هاشم من دیدم در حوزه علمیه مشهد استادی که بتواند در سطح عالی تدریس کند و درس خارج بگوید نداریم. از این رو با آقا شیخ مجتبی مشورت کردم که چکار کنم. فرمود: آیت‌الله وحید خراسانی که از مراجع هستند و در قم تدریس می‌کنند برای زیارت به مشهد مشرف شده‌اند، بروید از ایشان تقاضا کنید در مشهد بماند. ما طلبه‌ها را جمع کردیم. به منزل ایشان رفتیم و تقاضا کردیم که در مشهد بمانند ایشان ابتدا قبول نمی‌کردند.

#### سال ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه قم چه اتفاقی افتاد؟

پس از ماجرای لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، رژیم شاه از مبارزه علما و بزرگان خشمگین و درصدد گرفتن انتقام بود و در دوم فروردین سال ۱۳۴۲ که مصادف با روز شهادت امام صادق (ع) بود آیت‌الله العظمی گلپایگانی (ره) در مدرسه فیضیه مجلس عزاداری برگزار کرد. مرحوم آقای یحیی انصاری بنا بود آن جا منبر برود. هر کس وارد آن مدرسه می‌شد و آن جا را می‌دید می‌فهمید که مجلس عادی نیست؛ زیرا ساواکی‌ها با لباس شخصی و به عنوان مستمع در نزدیک منبر نشسته بودند.

به محض این که آقای گلپایگانی منبر رفت، در فاصله‌های خیلی کوتاهی صلوات می‌فرستادند و هر چه ایشان امر به آرامش و سکوت و استماع می‌کرد توجه نمی‌کردند و معلوم بود که می‌خواهند مجلس را به هم بزنند که بالاخره همین کار را هم کردند، سپس طلاب را کتک زدند. طلاب، مرحوم آقای گلپایگانی را داخل یکی از اتاق‌ها بردند و از ایشان حفاظت کردند اما در آن روز طلبه‌ها را بسیار کتک زدند، عمامه‌ها و عباها، لباس طلاب و کتاب‌های آن‌ها را آتش زدند و به طوری که معروف است بعضی طلاب را از بالای بام به رودخانه پرت کردند و یک صحنه خیلی عجیب و غریبی به وجود آوردند. در همان زمان که در مدرسه فیضیه طلاب را می‌زدند به امام خبر

دادند که مدرسه فیضیه شلوغ شده است. امام حرکت می‌کنند، می‌گویند، «برویم به مدرسه». افرادی که همراه امام بودند گفتند: «کجا می‌خواهید بروید مدرسه شلوغ است و طلاب را می‌زنند و اهانت می‌کنند». ایشان فرمودند که «فرزندان من را بزنند من این جا بنشینم. من باید بروم.» بالاخره ایشان به طرف مدرسه می‌آیند اما امام را به مسجد اعظم می‌برند و امام آن جا یک مقداری صحبت می‌کنند بعد هم به منزل بر می‌گردند. به دنبال این حادثه ایشان اعلامیه‌ای صادر می‌کنند.

### واقعۀ منزل آیت‌الله قمی در مشهد چه بود؟

در دوم فروردین سال ۱۳۴۲ که مصادف با روز شهادت امام صادق (ع) بود و در مدرسه فیضیه آن اتفاق افتاد، در مشهد نیز حادثه دیگری رخ داد. آن روز در مشهد مقدس و در منزل آیت‌الله قمی مراسم روضه و مجلس سخنرانی بود. ما در بیرون خیابان بودیم برای این که داخل منزل دیگر جا نبود. آن قسمتی که بیرون منزل است جمعیت زیادی حضور داشتند از جلوی خانه ایشان تا بازار و تا جلوی مدرسه سلیمان خان که فاصله زیادی است جمعیت زیادی ایستاده بودند. در این مجلس ابتدا آقای نوغانی سخنرانی کرد.

بعد قرار شد که اعلامیه امام را بخوانند. به محض این که منبر نوغانی تمام شد و شروع به خواندن اعلامیه امام کردند من متوجه شدم که یک مرتبه از طرف ساختمان اداره مخابرات که در قسمت چپ منزل ایشان بود، یک دسته ژاندارم با تفنگ به وسط جمعیت هجوم آوردند و بدون مقدمه از همان اول کوچه با قنداق تفنگ مردم را زدند. مردم هم وقتی این منظره را دیدند هجوم آوردند برای این که فرار نکنند. یک عده‌ای روی زمین افتادند از آن جمله مرحوم سید جواد خامنه‌ای پدر گرامی مقام معظم رهبری بود که از داخل منزل آیت‌الله قمی بیرون آمدند و قصد داشتند به منزل خودشان بروند که ایشان روی زمین افتاد و جمعیت روی ایشان حرکت می‌کردند. ما این منظره را دیدیم با چند نفر از طلبه‌های جوان عمامه‌ها را برداشتیم یا علی یا حسین گویان به ژاندارم‌ها حمله کردیم. در همین هنگام رئیس کلانتری آن منطقه که مدرسه روبروی منزل آیت‌الله قمی را پایگاه قرار داده بود از آن جا بیرون آمد

۱- در منابع ذکری از آمدن امام به مدرسه فیضیه نیامده است.



و یکی از این افراد را که فعالیت می‌کرد زد، بلافاصله یکی از این تهرانی‌ها از وسط جمعیت بلند شد و یک کشیده به این رئیس کلانتری زد به طوری که عینک وی شکست و صورتش خونی شد. پاسبان‌ها آن فرد را گرفتند و بیرون مدرسه بردند و درب مدرسه را هم بستند.

این منظره که پیش آمد ژاندارم‌ها مردم را به عقب راندند اما یک مرتبه متوقف شدند و ایستادند ما هم با همین حمله‌ای که کردیم دو یا سه افسر شهربانی را تعقیب می‌کردیم به طوری که آن‌ها هم فرار می‌کردند. من به دنبال یکی از آن‌ها رفتم و یکی از برادرانی که از مبارزان فعال بود جلو آمد و به من التماس کرد که زن اگر می‌خواهی بزنی من را بزن، ایشان را زن فردا برایت خطرناک است. بعد هم به من گفت: «که اگر دستگیر شدی در بازجویی اعتراف نکن که آن افسر را با مشت زدی».

در این بین که ما داشتیم این طور داخل خیابان مبارزه می‌کردیم آقای طبسی در منزل آیت‌الله قمی رفت و یک سخنرانی مهیج و مفصلی در رابطه با مسئله انقلاب و قیام و نهضت روحانیت کرد، البته قبل از آن اعلامیه امام در آن جا خوانده شد.

#### علت ممنوع المنبر شدن شما در فردوس چه بود؟

مبارزه و روشننگری روحانیت علیه فساد حکومت ادامه داشت. من هم در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۴۲ در فردوس منبر می‌رفتم. روز بیست و دوم ماه مبارک رمضان باتمانقلیچ استاندار خراسان و نایب التولیه آستان قدس رضوی از دبیرستان دخترانه‌ای بازدید کرده بود. مدیر مدرسه به همه دختران گفته بود که روز بازدید آرایش کرده بیایند. من روز بیست و سوم ماه رمضان منبر رفتم و فرهنگ استعماری معاویه را مطرح کردم و حسابی حمله کردم به باتمانقلیچ و خطاب کردم که شما در روز بیست و دوم ماه مبارک رمضان رفتی تا از این دخترهای مسلمان آرایش کرده سان بینی؟

طوری حمله کردم که فرهنگی‌هایی که با من رفیق بودند آمدند گفتند: «فلانی اگر قصه این است ما استعفا دهیم». پس از آن رئیس شهربانی فردوس که آدم متین

و مودبی بود مرا خواست و گفت: «که من خودم پای منبر شما بودم اولاً این بیان را به شما تبریک می‌گویم اما می‌خواهم به شما تذکر بدهم که گاهی اوقات نیش ترمز هم لازم است، این فرهنگ استعماری معاویه را من به گوش خودم شنیدم. ایشان ادامه داد نان را به نرخ روز بخور، مگر زن و بچه نداری به فکر آنها باش». و من در پاسخ گفتم «ما فکر همه اینها را کرده‌ایم».

وی به احترام حاج شیخ مجتبی قزوینی چیزی نگفت. تا این که صبح روز بیست و هفتم ماه مبارک رمضان که حاج شیخ خداحافظی کرد و به مشهد مشرف شد، حوالی ظهر، دوباره رئیس شهربانی فرستاد دنبال ما و گفت: «تا حالا که به تو چیزی نگفته بودم به احترام حاج شیخ بود اما حالا به تو می‌گویم از این ساعت به بعد ممنوع‌المنبر هستی و دیگر حق نداری در شهر به منبر بروی».

#### علت درگیری شما با رئیس ژاندارمری طبس چه بود؟

حدود دو سال از ابلاغ ممنوع‌المنبر شدن ما در فردوس می‌گذشت، ما در این مدت در باغستان فردوس و روستاهای اطراف به منبر می‌رفتیم. تا اینکه فردی به نام ستوان نجفی رئیس ژاندارمری فردوس شد. روزی چند ژاندارم آمدند و ما را به ژاندارمری بردند، در آن جا به اتاق معاون ژاندارمری آقای هاشمی رفتیم، او آدم بسیار خوبی بود و مشغول صحبت بودیم که رئیس ژاندارمری آمد و از حضور ما مطلع شد و شروع به فحاشی کرد. خطاب به وی گفتم؛ «آقای نجفی پایت را از گلیم خودت درازتر نکن مودب حرف بزن».

گفت: «من ادب نمی‌بینم، رفتی بالای منبر به شخص اول مملکت توهین کردی حالا من مودب حرف بزنم...». این دست بردار نبود، شروع کرد به اهانت به روحانیت و گفت: «الان من عمامهات را به گردنت می‌اندازم و خفهات می‌کنم... و به امام توهین کرد...». ناگهان محکم به وی سیلی زدم طوری که صورتش برگشت، یک پرونده قطور روی میزش بود آن را بلند کردم به سرش زدم که کلاهش افتاد و او را بیرون بردند. [بعد از این قضیه] آقای هاشمی معاون ژاندارمری به وی گفت: ما از این ساعت از خودمان سلب مسئولیت می‌کنیم. او گفته بود چرا؟ و هاشمی در پاسخ اظهار کرده

بود برای این که تو به روحانی این شهر توهین کرده‌ای ما دیگر نمی‌توانیم امنیت این شهر را تامین کنیم. وقتی آن‌ها این حرف را زده بودند ستوان نجفی گفته بود پس زمینه صلح و آشتی را فراهم کنید...

### برای چه در مشهد دستگیر شدید؟

در ایام ۱۵ خرداد سال ۴۲ بود، یک شب تا دیر وقت حرم بودم. وقتی بیرون آمدم یکی از دوستانم رسید و گفت: «تهران چه خبر؟ کی آمدی؟» یک مقداری با هم صحبت کردیم. دو یا سه نفر هم از بغل ما عبور کردند ما هم که توجه نداشتیم که اینها ساواکی هستند... به طرف میدان طبرسی در حرکت بودند وقتی به میدان رسیدم آن دو نفر خودشان را به من رساندند و گفتند: ما دو، سه نفر را گرفته‌ایم آورده‌ایم به کلانتری، اینها مدعی هستند که ما پاکستانی هستیم، شما اگر زحمت نیست تشریف بیاورید و اینها را شناسایی کنید. گفتم من پاکستانی نمی‌شناسم. من اول از رفتن استنکاف کردم اما بالاخره ما را به کلانتری بردند و آن شب من در کلانتری بودم. دو یا سه نفری را هم گرفته بودند و آورده بودند آنها از امام اعلامیه داشتند و من هم دو تا نامه داشتم که وقتی از تهران می‌آمدم طلاب به من داده بودند تا به پدر و مادرشان برسانم آن‌ها وقتی این نامه‌ها را دیدند گفتند باید بمانید تا فردا صبح افسران بیابند...

تا فردای آن روز خیلی ما را تهدید کردند که ما شما را لای جرز دیوار می‌گذاریم و چنین و چنان می‌کنیم. گفتم خوب بگذارید چه می‌شود ما از این چیزها باکی نداریم...

غروب روز بعد ما را آزاد کردند اما گفتند باید یک نفر شما را تعهد کند که ما هر وقت خواستیم شما حاضر شوید، من گفتم من اهل فردوس هستم و در مشهد کسی را ندارم. آنها همچنین گفتند باید خودت هم تعهد بدهی که در کار سیاسی دخالت نکنی. من نوشتم. بسمه تعالی؛ ماموری که آن جا بود گفت: «ببین از همین اول ضربه را زد و نوشت بسمه تعالی». نوشتم کما فی السابق من وظیفه خود را انجام خواهم داد و کاری به کار دولت ندارم.

وقتی ما را به خانه می‌بردند یک مامور همراه ما بود. در کنار منزل ما مغازه‌ای قرار داشت که صاحب آن ما را شناخت... و او تعهد کرد...

### انگیزه شما از مهاجرت به نجف اشرف چه بود؟

سال ۱۳۴۳ بعد از تبعید حضرت امام خمینی به ترکیه و بعد به نجف اشرف، شرایط زندگی برای امثال بنده در ایران از جهات مختلف بسیار سخت شد. از طرفی ساواک مرتب دنبال ما بود، کجا منبر می‌رویم؟ در منبرها چه می‌گوییم؟ هر حرفی و هر صحبتی که می‌شد بلافاصله تعقیب می‌کردند، بازداشت می‌کردند و منبر را تعطیل می‌کردند و ما را ممنوع المنبر می‌کردند. مثلاً یک دهه ماه محرم من در عباس‌آباد تنکابن منبر می‌رفتم، از طرف ژاندارمری آمدند و گفتند شما باید شاه را دعا کنید. من پیشنهاد کردم و گفتم: «بسیار خوب من دعا می‌کنم اما همه جریان انقلاب را هم می‌گویم و امام را معرفی می‌کنم بعد هم سلطان ایران را دعا می‌کنم اگر راضی هستید بکنم». در پاسخ گفتند هیچ حرفش را نزنید بهتر است. تا این که همان شب ماموران با لباس شخصی آمدند که من را بازداشت کنند، یک ماشین چیپ هم آورده بودند مردم متوجه شدند، منبر من که تمام شد یکی از بازاری‌ها بلند شد و گفت: آقایان آمده‌اند حاج آقا را بگیرند، کسی از مسجد خارج نشود ما باید همراه ایشان تا محل اقامت ایشان برویم.

وقتی که او این حرف را زد، آن دو سه نفر ژاندارم بلند شدند و گفتند؛ کسی نمی‌تواند به حاج آقا جسارت بکند و ما هم برای استفاده از منبر ایشان آمده بودیم، این چه حرفی است که شما می‌زنید. او گفت پس این ماشینی که شما پشت مسجد آورده‌اید برای چه آماده است، اگر راست می‌گویید بگویید ماشینی برود و شما هم بروید؛ تا وقتی که من مسجد بوم و آن آقایان بودند کسی از مسجد خارج نشد، جمعیت همه ماندند. بعد از آن ما با یک سری افرادی در آن جا آشنا شدیم که فدایی امام بودند تا آن روز اینها مخفی بودند یعنی من نمی‌شناختم، آن‌ها آمدند و گفتند: حاج آقا ما مواظب شما هستیم هیچ کس جرأت ندارد برای شما مزاحمت ایجاد بکند.

این ایام گذشت تا این که برای ماه مبارک رمضان دوباره از من دعوت کردند که من رفتم. هنوز ماه مبارک رمضان شروع نشده من وارد عباس آباد شدم. بلافاصله مامور دنبال من آمد که پاسگاه شما را می‌خواهد. البته گفت؛ فرمانده ژاندارمری تنکابن آمده و گفته است که ایشان را بیاورید. من هم گفتم می‌آیم. میزبان ما آن ساعت نبود و بازار بود، من با خانواده‌اش خداحافظی کردم. بعدها متوجه شدم خانمش بلند شده و رفته بازار و در آنجا داد و فریاد کرده است که حاج آقا را بردند و شما اینجا دارید کاسی می‌کنید! گفته بودند کدام حاج آقا؟ چون ایشان خبر نداشتند که من آمده بودم. گفته بود حاج آقا فردوسی‌پور. به هر حال من به پاسگاه که رسیدم دیدم مردم آمده‌اند و پاسگاه خیلی شلوغ شد. وقتی آن جا رفتم دیدم خوشبختانه فرمانده ژاندارمری آدم متین و خوش اخلاقی است.

وقتی من را دید احوال پرسید و گفت: «راستش این است که بر اساس گزارش‌هایی که به من داده بودند خیال می‌کردم حالا با یک قاتل روبرو می‌شوم اما حالا که شما را دیدم واقعا خجالت کشیدم که من چرا این کار را در مقابل مردم کردم، ولی حالا که شما این جا آمدید و ما هم گزارش دادیم اجازه بدهید دو ساعتی با هم باشیم». گفتم از نظر من مانعی ندارد. اما مردم راضی نمی‌شدند و می‌گفتند؛ ما نمی‌گذاریم ایشان این جا بماند. او از مردم خواهش کرد و گفت: «من به شما قول شرف می‌دهم دو ساعت دیگر ایشان را بیاورم و به شما تحویل بدهم». مردم گفتند: «کجا می‌خواهید ببرید؟». گفت: «می‌خواهیم برویم کنار دریا و با هم قدم بزنیم». خوب من هم به مردم گفتم اشکالی ندارد، شما اجازه بدهید ما با ایشان برویم قدم می‌زنیم و بر می‌گردیم. ما را سوار ماشین کردند و بردند چالوس، من در چالوس دیدم نه راننده و نه خود این فرمانده ژاندارمری ساختمان ساواک را بلد نیست، چون ساواک معمولا در شهرستان‌ها جایی بود که تابلو نداشت و کسی هم بلد نبود، حتی خود مامورین هم نمی‌دانستند. بالاخره یک جایی را متوجه شدم که رئیس شهربانی و رئیس ساواک چالوس منتظر ما هستند. ایشان خودش داخل اتفاق رفت و نیم ساعتی با آن‌ها صحبت کرد بعد بیرون آمد و من را تعارف کرد که بفرمایید داخل، من رفتم. یکی از آنها رو کرد به من و گفت که پارسال از شما خواستند که شاه را دعا کنید اما

امتناع کردید. بعد رو کرد به آن رفیقش و گفت: «واقعا یک کسی که ۵۰ سال برای ایران زحمت کشیده است نمی‌ارزد که آدم یک دعایی برایش بکند».

من به او گفتم درست است این حرف، اگر کسی برای ایران زحمت کشیده باشد، اما اگر من دعا می‌کردم دیگر مردم منبر من را نمی‌خواستند و ممنوع المنبر می‌شدم، از طرفی اگر دعا نمی‌کردم شما نمی‌گذاشتید منبر بروم، من دومی را ترجیح دادم حالا هم همین‌طور است. بعد گفت یعنی چه مردم این طوری هستند که اگر شما دعا نمی‌کردید نمی‌گذاشتند؟ گفتم بله سابقه دارد پارسال آقا سید احمد کلانتر اینجا منبر رفت و شما از ایشان خواستید دعا بکند، ایشان دعا نکرده بعد هم گرفته‌اید و تبعیدش کرده‌اید، حالا من هم مثل ایشان.

گفتند شما به مامورین جسارت کردید. گفتم نه من کسی هستم که بسیاری از فامیل‌های من مامورین دولت هستند من هم این قدر فهم و شعور دارم که بدی نسبت به ماموری که جز فامیل من است و در این دستگاه دارد کار می‌کند انجام ندهم. سئوالات دیگری کردند و بعد گفتند که چون ایشان به مردم قول دادند که شما را برگردانند این دفعه گذشت می‌کنیم اما این را باید بدانی کسی که پایش به این جا رسید دو ماه بعد کسان او می‌فهمند که او کجاست و این شانس شما است که ایشان به مردم قول داده است که شما را برگرداند و حالا هم بفرمایید، اما مواظب باشید که حرفی نزنید. من هم گفتم ما حرفی بر خلاف مصالح کشور هرگز نگفتیم و بعد از این هم نخواهیم گفت. البته آن جا از ما تعهد کتبی نگرفتند. بعد سوار شدیم و برگشتیم. من دیدم مردم هنوز توی پاسگاه هستند این قدر وفاداری کردند و منتظر ماندند که من وارد شدم صلوات فرستادند و شعار دادند و با مردم مسجد رفتیم، خوب به این صورت آن ماه مبارک رمضان هم گذشت.

شرایط در شهرهای دیگر هم بدتر بود، مثلا در فردوس شهربانی من را احضار کرد و ممنوع المنبر کرد. در مشهد همین‌طور و جاهای دیگر هم همین‌طور قهراً ساواک در تعقیب بود.

مطلب بعدی رحلت آیت الله شیخ مجتبی قزوینی بود، ایشان زخم معده داشت، بعد گفتند سرطان است و قابل علاج نیست، بعد از یک هفته فوت شد که سر جنازه

ایشان هم دستگاه، بازی درآورد، برای این که در آن زمان آیت الله قمی محلی برای دفن ایشان در حرم مشخص کرده بود اما چون دستگاه هم از آیت الله قمی و هم از حاج شیخ مجتبی قزوینی ناراحتی داشت نگذاشتند که در حرم دفن بشود. وقتی که این طوری شد شاگردان ایشان اعلام کردند که ما جنازه ایشان را می بریم به قبرستان عمومی گل شور، که این را هم نگذاشتند و شبانه ایشان را در صحن امام هشتم (ع) دفن کردند.

به هر حال بعد از فوت ایشان من دیدم استادی هم که بخواهیم از ایشان استفاده بکنیم در مشهد نداریم و با حوزه علمیه قم هم آشنایی نداشتیم، این بود که تصمیم گرفتم به نجف بروم، منتهی به لحاظ زمانی موقعیتی بود که گذرنامه به کسی نمی دادند. من از بعضی از کسانی که توی دستگاه بودند و آدم های خوبی بودند سفارش هایی گرفتم اما این سفارش ها به جایی نرسید. بالاخره در سال ۱۳۴۶ دست زن و دو تا بچه ام را گرفتم، رفتیم آبادان، در مدرسه علمیه آبادان به یکی از طلاب مازندرانی به نام سید هادی موسوی برخورد کردم، او هم با خانمش و دو تا فرزند آمده بود که به نجف برود. گفتم می خواهم به نجف بروم. او هم گفت: من عازم نجف هستم پس بنابراین با هم می رویم. ایشان فعالیتش بیشتر بود، ارتباطاتش هم بیشتر بود. بالاخره خبر دادند که از خرمشهر یک کسی به نام سید حسن هست که کاروان هایی را قاچاق به عراق می برد.

ما خرمشهر رفتیم داخل مسافرخانه بودیم که این سید حسن آمد و ما را دید. پرسید چند نفر هستید و از هر کدام از ما یک مبلغی گرفت و گفت: «آماده باشید که شب حرکت کنیم». یک کاروان ۱۰۰ نفری یا ۱۲۰ نفری راه انداخت که این کاروان داخل ۱۴ ماشین سواری بودند، هر ماشینی در حدود ۱۴ تا ۱۵ نفر بودند و بیراهه هم حرکت کردند.

هنگامی که حرکت کردیم من چمدان داشتیم، گفت اینها را خالی کنید و توی کیسه بریزید و دستتان بگیرید، نمی شود چمدان برد. ما هم همین کار را کردیم. شب که راه افتادیم بعد از طی مسیری ماشین ها از بیراهه رفتند، ماشین ها وقتی از جاده خارج شدند یک مرتبه یک نور افکن روی ماشین ها نور انداخت، حالا یا این واقعی بود

که تعقیب می‌کردند یا خود این قاچاقچی یک ترفندی به کار برد که همه را بترساند و برای رفتن عجله کند، که آمد گفت: «شناسایی کردند، زود به ماشین‌ها بروید». خیلی جاها با پرتگاه‌های عجیب و غریبی مواجه می‌شدیم که ماشین می‌ایستاد. خلاصه به یک جایی رسیدیم که دیگر باید از آن جا پیاده می‌رفتیم. از ماشین‌ها پیاده شدیم و ماشین‌ها مثل برق برگشتند. حالا ما دو تا بچه و مقداری اثاث هم داشتیم. همراهان ما آدم‌های خوبی بودند و کمک کردند. من یکی از بچه‌ها را بغل کردم، مادرش هم یکی از بچه‌ها را بغل کرد و تا نزدیکی‌های صبح راه می‌رفتیم. به جوی‌های آب می‌رسیدیم که البته آب نداشت اما عمیق و پهن بود. وقتی به نجف رسیدیم دیدم خانمم یک لنگه کفش دارد، گفتم: کفشت کو؟ پاسخ داد: «آن موقع که پیاده شدیم و می‌آمدیم توی گل ماند دیگر بر نگشتم کفشم را بردارم». بعد رفتیم توی یک آبادی و در یک خانه‌ای تقریباً ما را زندانی کردند، صبح که شد یک دختر عربی نان آورد، پول عراقی هم نداشتیم بالاخره پول‌هایمان را عوض کردیم و نان خریدیم.

آن روز را و همچنین شب دوم را همان جا بودیم. روز دوم راهنما، آمد و گفت، می‌خواهیم برویم آماده باشید. شب برای حرکت آماده شدیم. او نصف شب آمد گفت که راه بیفتید. این جمعیت را راه انداخت حرکت کردیم تا به شطی رسیدیم. می‌خواستیم که سوار بلم بشویم مثل این که شرطه‌های عراقی فهمیده بودند این هم ترسید گفت، به همان خانه‌ای که بودید، برگردید. دوباره به همان خانه برگشتیم و یک روز دیگر هم آن جا ماندیم.

شب بعد زودتر حرکت کردیم و بلم سوار شدیم و رفتیم، موتوری را وصل کرده بود به یک بلم بی‌موتور که دوبله شود، چهار تا بلم بودند که دو تا موتور داشت و دو تا موتور نداشت. به آن طرف بصره رسیدیم. از آب که عبور کردیم یک اتوبوس عراقی آن جا منتظر بود راهنما گفت، یک اتوبوس دیگر هم باید می‌آمده که هنوز نرسیده است صبر کنید تا بیاید. هر چه ایستادیم اتوبوس دیگر نیامد، بالاخره این دید که مامورین ممکن است متوجه بشوند که این جمعیت این جا چه کار می‌کنند گفت: هر کسی که زن و بچه دارد به این اتوبوس سوار بشود و برود. آن‌هایی که زن و بچه داشتند سوار شدند و کسانی که مجرد بودند یا بچه نداشتند ماندند که با اتوبوس



بعدی بیایند، اتوبوس بعدی هم نیامده بود که بالاخره آن‌ها با یک ماشین سواری آمدند که در آبادی بعدی به ما رسیدند.

دوباره به یک آبادی رسیدیم که شب آن جا ماندیم. خیلی هم هوا سرد بود، این بچه کوچک ما هم تب شدیدی کرده بود، بالاخره صبح شد و آن روز هم گذشت، باز هم شبانه حرکت کردیم، ماشین‌ها آمدند و سوار شدیم و جوری برنامه‌ریزی می‌کردند که ما بین الطلوعین از پاسگاه‌ها عبور کنیم. چون راهنما می‌گفت آن موقع مامورین عراقی خواب هستند یا تبانی کرده بودند که در آن ساعت بخوابند. بالاخره از مرزها و پاسگاه‌ها عبور کردیم و به نجف اشرف رسیدیم. نجف که رسیدیم ما را به یک مسافر خانه‌ای بردند آن جا مستقر شدیم. اما چون پسر حاج شیخ مجتبی قزوینی قبل از من نجف آمده بود، منزل ایشان را پیدا کردم و ما با خانواده، آنجا رفتیم. بچه‌ها را که منزل ایشان رساندم گفتم: من به حرم مشرف می‌شوم - روایت دارد که با همان لباس سفر یا همان کیفیتی که وارد نجف شدی برو زیارت حضرت علی (ع) من با همان وضع حرم رفتم. وقتی که من وارد نجف شدم ۵۰۰ تومان پول داشتم. البته در آن زمان ۵۰۰ تومان پول کمی نبود اما پول زیادی هم برای یک خانواده‌ای که می‌خواهد بماند به حساب نمی‌آمد. پسر مرحوم حاج شیخ لطف کرد و یک مدتی منزل ایشان بودیم بعد دو تا اتاق اجاره کردیم و بعد از استقرار به درس امام رفتم. از همان روز اول در درس امام شرکت کردم و کم کم با دوستانی که انقلابی بودند آشنا شدیم، آن‌ها اغلب قاچاق آمده بودند.

### هسته مرکزی روحانیون مبارز خارج از کشور چگونه شکل گرفت؟

در آغاز ورود امام به عراق روابط ایران و عراق حسنه نبود، به همین جهت دولت عراق به مخالفین دولت ایران اجازه می‌داد که هر فعالیت سیاسی که می‌خواهند علیه رژیم پهلوی انجام بدهند و از همه افرادی که مخالف شاه بودند دعوت هم کرده بود بیایند. رادیو و امتیاز انتشار روزنامه به آن‌ها می‌دادند و در آن جا ما هم کوشش کردیم و یک برنامه رادیویی گرفتیم که آقای دعایی<sup>۱</sup> سخنگوی روحانیون مبارز بود، ایشان

۱- حجت الاسلام سید محمود دعایی در سال ۱۳۲۰ شمسی در یزد متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در کرمان طی کرد اما آن را ناتمام گذاشته و به حوزه علمیه کرمان رفت تا دروس حوزوی بیاموزد. همان زمان در مبارزات نهضت روحانیت حضوری فعال

هفته‌ای یک روز می‌رفت و در حدود نیم ساعت برنامه اجرا می‌کرد، البته برنامه‌ای که ایشان اجرا می‌کرد با مشورت بقیه برادران بود. نجفی‌ها با این کارها مخالف بودند و دنبال این بودند که ببینند این چه کسی است که می‌رود و رادیو صحبت می‌کند و برنامه اجرا می‌کند.

بالاخره در آن روزی که ایشان برای صحبت کردن می‌رفت، روز را مشخص کردند و سرانجام شناسایی کرده بودند. اوضاع آن جا هم این جور بود که یک روز آقای سید حمید روحانی<sup>۱</sup> آمد گفت که امروز می‌خواهیم مدرسه سید برویم، نماز شرکت نمی‌کنیم. گفتم مدرسه سید چه خبر است؟ گفت تصمیم گرفتند اثاث آقای دعایی را بیرون بریزند. آنجا، یک متولی خیلی متعصب داشت. به ایشان حرف‌هایی راجع به آقای دعایی و همه افرادی که مبارزه می‌کردند گفته بودند و باید بگویم اصولاً ما را توده‌ای و کمونیست و نجس می‌دانستند. به هر حال تصمیم گرفته بودند اثاثیه آقای دعایی را بیرون بریزند و او را از آن جا بیرون کنند و ایشان گفت که به آن مدرسه می‌رویم و هر چه پیش آمد کوتاهی نمی‌کنیم. تصمیم گرفته بود که دعوا و مبارزه کند. اما ما رفتیم و دیدیم نه خبری نیست، خوشبختانه چنین کاری نکردند اما چنین نیت‌هایی با افرادی که مبارزه می‌کردند و شناخته شده بودند وجود داشت.

برادرهایی هم که آن جا حضور داشتند به طور متفرق و قاچاق از طریق آبادان و خرمشهر و یا از طریق کویت یا پاکستان و از راه‌های مختلف خودشان را به عراق رسانده بودند و در جوار حضرت امیر (ع) و در خدمت حضرت امام (ره) بودند. از نظر دولت عراق با فعالیت‌های سیاسی مخالفتی نبود، بلکه امکانات می‌دادند و اگر می‌خواستیم اعلامیه‌ای چاپ بکنیم اجازه می‌دادند و البته «امن‌العام» عراق در بغداد

یافت که منجر به دستگیری وی گردید. در همین راستا با طلاب مبارز قم در انتشار نشریات انقلابی بعثت و انتقام همکاری نمود. ایشان بعدها عازم نجف شد و در آن جا با تهیه برنامه‌ای تحت عنوان «نهضت روحانیون ایران» از رادیو بغداد که روزانه به مدت ۲۰ دقیقه پخش می‌شد به اطلاع رسانی درباره نهضت و رهبری آن پرداخت. بعد از پیروزی انقلاب، به عنوان نخستین سفیر ایران در کشور عراق انتخاب شد که با آغاز جنگ به کشور مراجعت نمود و در مجلس شورای اسلامی و موسسه اطلاعات به فعالیت پرداخت.

۱- حجت الاسلام سید صادق زیارتی معروف به سید حمید روحانی فرزند سید علی احمد در شهرستان مهدی شهر (سنگسر سابق) در استان سمنان متولد شد. پدرش از علمای منطقه و از شاگردان حاج شیخ عبدالکریم حائری بود. ایشان برای تحصیلات حوزوی به تهران آمد و سپس به قم رفت. از همان آغاز به مبارزات سیاسی وارد شد و بارها به اتهام توزیع اعلامیه‌های امام مورد تعقیب ساواک قرار گرفت. ناچار عازم عراق شد و در خدمت امام خمینی، تحصیل و مبارزات خود را ادامه داد. در اواخر نهضت به نگارش کتاب «نهضت امام خمینی» اقدام کرد. پس از پیروزی انقلاب با حکم امام به تدوین تاریخ انقلاب اسلامی پرداخت و مرکز اسناد انقلاب اسلامی را تاسیس کرد.

بود. ما اعتراض کردیم و گفتیم ما برای چاپ یک اعلامیه باید تا بغداد بیاییم از شما امضاء بگیریم، این درست نیست و از شما می‌خواهیم در نجف یک کسی را تعیین کنید که پیش او برویم، گفتند استاندار نماینده ماست شما اگر کاری داشتید به ایشان مراجعه کنید.

ما ابتدا در آن جا یک روزنامه به نام ۱۵ خرداد منتشر کردیم که ۱۲ شماره از آن را چاپ کردیم و به خارج از عراق و از جمله برای انجمن اسلامی دانشجویان ایران در خارج از کشور فرستادیم و بعضی از نسخه‌هایش را جا سازی کردیم و به ایران هم فرستادیم. من بعضی از این نسخه‌ها را احتمالاً داشته باشم، ولی ۱۲ شماره را آقای سید حمید روحانی حتما دارد. ایشان خیلی مقید به حفظ کردن اینها بود. تشکیل این روزنامه به وسیله من و آقای شیخ حسن کروی بود، دیگران هم کمک می‌کردند اما از این که روزنامه منتشر می‌شود اطلاع نداشتند.

فعالیت‌ها در آن جا انفرادی بود، هر کسی خودش به سلیقه خودش با ایران روابطی داشت و اطلاعاتی پیدا می‌کرد، کارهای انقلابی انجام می‌داد، گاهی هم جلساتی تشکیل می‌شد منتهی آن جلسات خیلی مفید نبود و منجر به اختلاف و دعوا می‌گردید که نمونه‌ای از آن هم اتفاق افتاده بود.

ما دیدیم که با این وضع کار پیش نمی‌رود، امام هم کم و بیش از این اختلافات مطلع بودند و از این که وقتی ما دور هم می‌نشینیم، بین ما اتحاد نظر و وحدت وجود ندارد رنج می‌بردند و همین طور شهید حاج آقا مصطفی هم از این اختلافات ناراحت می‌شدند، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که یک تشکیلاتی درست کنیم و همه با هم به اتفاق آرا کار را انجام بدهیم. جلسه‌ای تشکیل شد در آن جلسه تصمیم بر این شد که رای‌گیری کنیم و به عنوان هسته مرکزی روحانیت مبارز خارج از کشور سه نفر را انتخاب کنیم. هدف این بود که این سه نفر برای عضو گیر افرادی که مایلند عضو این تشکل شوند اقدام بکنند منتهی این فرد می‌بایست شرایطی را که در اساس‌نامه قید شده بود بپذیرد و بعد اعضای هسته مرکزی هم به اتفاق آرا آن شخص را تایید کنند.

افرادی که در آن جلسه به تاریخ ۲۸ جمادی الاخر ۱۳۹۶ (حدود ۳۵ سال قبل)

شرکت کرده بودند عبارتند از: آقایان دعایی، سید هادی موسوی، سید حمید روحانی، محمد طاووسی، قاسم‌پور، رحمت که یک مدتی امام جمعه تنکابن بودند، ناصری<sup>۱</sup>، املایی<sup>۲</sup> که مرحوم شده‌اند، سجادی، از فضالی قم است، انصاری، که ایشان در نجف خیلی فعال بود ولی ایران که آمد عضو اصحاب منتظری شد، ثقفی که مدتی امام جمعه چناران بود، نیکنام که از طلاب قم بود، فاضل فردوسی و خود من آن وقت به فردوسی معروف بودیم، آقایان برقعی، آقای سید علی اکبر محتشمی پور و سید باقر موسوی و سمیعی که اسم مستعار شهید محمد منتظری<sup>۳</sup> بود طی انتخاباتی که در این جلسه برگزار شد آقای ناصری، آقای محتشمی پور و بنده به عنوان هسته مرکزی انتخاب شدیم.

### رابطه تشکل روحانیون مبارز خارج از کشور با امام چگونه بود؟

شرایط عضویت در این تشکل طبق آیین‌نامه‌ای بود که ما سه نفر هسته مرکزی تحت آن شرایط می‌توانستیم عضو گیری کنیم. این شرایط عبارت بودند از؛ راز داری و امانت داری، احساس مسئولیت، تعهد و آمادگی لازم برای فداکاری‌های مورد لزوم، تبعیت از اکثریت آرا و عدم تک روی، محبت و صمیمیت نسبت به افراد و نداشتن کینه و غضب، صداقت و صراحت در گفتار و پرهیز از دروغ، التزام عملی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) احترام به شخصیت افراد و عدم تحقیر آنان.

۱-حجت الاسلام شیخ محمد رضا ناصری در دی ماه ۱۳۳۲ در یزد و از بیت آیت الله حاج شیخ غلام رضا فقیه خراسانی یزدی متولد شد. پس از طی دوره متوسطه وارد حوزه علمیه «ملا محمد جعفر» تهران شد. از سال ۴۱ با شروع نهضت روحانیت به مبارزه سیاسی روی آورد و در سال ۴۲ به حوزه علمیه قم مهاجرت کرد. در سال ۱۳۴۵ مورد تعقیب ساواک قرار گرفت و به ناچار از کشور خارج شد و در نجف به ادامه تحصیل پرداخت. در آن جا در دروس امام خمینی و آقا مصطفی شرکت جست. در سال ۴۹ در پی توزیع اعلامیه امام در میان حجاج دستگیر شد و مدت دو سال در زندان دولت سعودی به سر برد. پس از آزادی به عراق مراجعت کرد و در همراهی با امام به فعالیت پرداخت. در جریان هجرت امام از عراق به کویت و سپس فرانسه حضور داشت بعد از پیروزی انقلاب به عنوان نماینده امام در چهار محال بختیاری و به امامت جمعه شهر کرد منصوب شد.

۲-حجت الاسلام محمد حسین املایی در سال ۱۳۲۶ در همایون شهر اصفهان متولد شد. پس از تحصیلات ابتدایی وارد حوزه علمیه اصفهان شد و تا مرحله سطح فرا گرفت سپس به حوزه علمیه قم روی آورد و در آنجا ضمن تحصیل به مبارزه پرداخت و در ۱۵ خرداد دستگیر شد. با تبعید امام به نجف وی نیز به آن جا عزیمت و در حوزه علمیه نجف ضمن تحصیل به مبارزه خود ادامه داد و بعدها همراه امام به پاریس عزیمت کرد. با پیروزی انقلاب به کشور مراجعت کرد و در ۱۵ اردیبهشت ۵۸ در سانحه رانندگی در گذشت.

۳-شهید منتظری در سال ۱۳۲۴ در نجف آباد اصفهان متولد شد. تحصیلات خود را تا سطح خارج فقه و اصول ادامه داد. حضور در نهضت انقلاب اسلامی به رهبری امام راحل، دستگیری و تحمل زندان و شکنجه‌های رژیم پهلوی، همکاری با حزب ملل اسلامی، همکاری با سازمان‌های آزادیبخش در جهان، فعالیت در سپاه پاسداران و نمایندگی مردم نجف آباد در مجلس شورای اسلامی از سوابق سیاسی و مبارزاتی وی است. او سرانجام در شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (آرشیو اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

رابطه ما با امام به این ترتیب بود که هم مسائل سیاسی و انقلابی امام به وسیله این هسته مرکزی به بقیه اعضا منتقل می‌شد، همین طور مطالبی هم که از خارج می‌آمد به وسیله این هسته با امام در میان گذاشته می‌شد و ایشان نیز وقتی موضع‌گیری می‌کرد و یا اعلامیه‌ای صادر می‌نمود، ما آن را تکثیر و یا توزیع می‌کردیم. حتی مواردی پیش آمد که وقتی اعلامیه را می‌بردیم خدمت امام، آیت‌الله رضوانی که در بیرونی منزل امام بود، از دیدن آن تعجب می‌کرد و از صدور آن توسط امام اطلاع نداشت. معمولاً امام مقید بود که وقتی اعلامیه‌ای منتشر و توزیع می‌شد، بعد خبر صدور آن را اعلام می‌کرد.

به هر حال بعد از این که این انتخابات برگزار شد ما خدمت امام رسیدیم و به ایشان اطلاع دادیم که ما چنین جلسه‌ای داشتیم و چنین انتخاباتی برگزار شده است و این سه نفر هم به عنوان هسته مرکزی انتخاب شدند و بعد از این هم هر فعالیت سیاسی بشود دسته جمعی و از طریق این سه نفر برگزار خواهد شد. ایشان از این کار خیلی خوشحال شدند و مطالبی بیان کردند که آقای محتشمی پور همان موقع یادداشت کردند که آن نوشته به این شرح است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. خلاصه‌ای از مصاحبه برادران با امام خمینی (دامت ظلّه) در شب یکشنبه، بیستم رجب ۹۶ و پیام معظم له به برادران. ایشان فرمودند: «عمده ادامه این اتحاد است که من توضیح می‌دهم که فرمودند سعی کنید این اتحاد و یک رنگی که به وجود آمده است به هم نخورد من هر چه فکر می‌کنم ما بر سر چه و برای چه اختلاف داریم؟ اگر بر سر دنیا است ما که دنیا نداریم، سران دول با هم اختلاف دارند، بر سر دنیاست بر سر حکومت است، آمریکا و شوروی با هم اختلاف دارند دنیا دارند و بر سر دنیا و ریاست دنیا با هم اختلاف دارند.

اما ما که دنیا نداریم. دنیا ما را طرد کرده است، هم چپ و هم راست، ما را قبول ندارند. اما در معنویات، معنویات اختلاف ندارد تمام انبیاء اگر جمع بشوند اختلافی بین آنها نخواهد بود. می‌ماند اختلاف رای و نظر، اختلاف در رای و نظر هم نباید موجب کدورت بین آقایان شود. البته سلیقه و آرا مختلف است این آقا یک طریقه را می‌پسندد آن آقا یک طریقه دیگر، مانند فقها که با هم اختلاف رای دارند لکن این

اختلاف رای موجب کدورت نمی‌شود و اگر کدورتی هم بین آنها باشد باز بر سر امور دنیوی و ریاست است نه برای اختلاف رای و نظر، بنابراین آقایان که همه هدفشان خداست و در این گوشه دنیا (نجف اشرف) هیچ چیزی در دست ما نیست دست ما از همه چیز کوتاه است چیزی از امور دنیوی در دست ما نیست تا منشاء اختلاف رای و نظر موجب کدورت بین آقایان بشود و این کدورتی که گاهی بود و می‌شنیدم باعث ناراحتی ما می‌شد. من امیدوارم این تجمعی که شده است ادامه پیدا کند و دیگر مانند اجتماعات قبلی به جدایی نینجامد. برای این که اگر به جدایی انجامید اختلاف بیشتر و کدورت شدیدتر خواهد شد.

نکته‌ای که باید تذکر دهم و باید به آن توجه داشته باشید این است که از آن چیزی که حساسیت ایجاد می‌کنند، مانند بعضی از مخفی کاری‌هایی که دیگران را حساس می‌کند، پرهیز شود. مطالب و کارها به نظر همه و با اطلاع و آگاهی همه باشد. بعد خود ایشان مثال زدند، مثلاً آقای ... نوشته‌ای را مخفیانه می‌آورند من بینم، دیگران فکر می‌کنند که چه بود و ایشان چکار می‌کند و حال این که ممکن است یک امر عادی باشد و اگر دیگران اطلاع می‌داشتند این حالت و حساسیت ایجاد نمی‌شد. امور و مطالبی که پیش می‌آید باید مورد بحث و مشورت قرار گیرد و اگر اختلاف رای و نظری هم باشد با بحث و اقامه برهان حل و رفع شود و در صورتی که دلیل قانع کننده‌ای نبود و نتوانستند یکدیگر را قانع کنند به رای گذاشته شود. کاری که در همه جای عالم می‌کنند که تابع اکثریت آرا هستند، آقایان هم بکنند و تابع اکثریت آرا باشند. علی‌احوال من امیدوارم این اجتماعی که شده ادامه پیدا کند و آقایان در این راهی که قدم گذاشته‌اند، راهی که در میان چپ و راست راه مستقلی است موفق باشند».

این فرمایشاتی بود که امام راحل در آن شب برای ما بیان کردند و در واقع پیامی بود به همه دوستان و برادرانی که در آن تجمع شرکت داشتند. این مطالب عین فرمایشات حضرت امام بود که در آن موقع گفته و نوشته شده است. برادران ما همه مقید بودند که به این فرمایشات امام ملتزم باشند و عمل کنند و از آن زمان دیگر آن اختلافات و درگیری‌هایی که بود و حساسیت‌هایی که ایجاد

می شد رفع گردید. مطلبی هم اگر بود به عنوان مثلا اگر وقتی می خواستیم یک جزوه چاپ کنیم این جزوه را می دادیم همه می دیدند بعد به نظر خود امام می رساندیم که امام موافق هستند یا موافق نیستند.

وقتی اجازه می دادند، ما اقدام می کردیم و بنابراین حساسیتی ایجاد نمی شد. اگر مسافرتی بنا بود بشود، همان هسته مرکزی پس از رای و بعد از مشورت خدمت امام (ره) می رسیدیم و یا موضوع دیگری بود خدمت امام (ره) می رسیدیم و از ایشان نظرخواهی می کردیم. امام وقتی که موافقت می کردند اقدام می کردیم و آن کاری که قرار بود انجام بشود انجام می شد، البته کارهای زیادی در آن جا انجام شد که من باید یکی یکی اینها را در جلسات متعدد بیان بکنم.

### **چگونه اعلامیه های حضرت امام (ره) را تکثیر و به تهران منتقل می کردید؟**

برای ارسال اعلامیه های حضرت امام به ایران یک چمدان از بازار خریدیم و آستر چمدان را کندیم و عین همان رنگ شکل کاغذ آستر خریدیم و اعلامیه ها را جاسازی کردیم و رویش را هم با همان آستری که خریدیم چسباندیم، این طوری دو تا چمدان آماده کردیم. آقای ابوترابی<sup>۱</sup> عازم ایران بود، ایشان را به مدرسه دعوت کردیم و گفتیم یک چمدانی است شما آن را به ایران می برید؟ ایشان سوال کرد که چه هست؟ گفتیم چمدانی است که در آستر آن اعلامیه جاسازی شده است - نمی خواستیم که ندانسته کاری بکند- آمد اتاق چمدان را نگاه کرد و یکی از چمدان ها را برد.

چمدان دوم را داماد آقای رضوانی قبول کرد که ببرد، تا این که دو هفته بعد، زمانی که ما برای زیارت به کاظمین رفته بودیم آقای ابوترابی را آن جا دیدیم. به ایشان گفتیم مگر شما ایران نرفتید؟ گفت نه من دارم زیارت دوره می کنم، سامره بودم و آمدم این جا و بعد می روم. حالا در این فاصله فردی که ارتباطی با ساواک و دستگاه داشته و از قضیه چمدان ها مطلع شده بود آن را لو داده بود. ما به بعضی

۱- حجت الاسلام حاج شیخ علی اکبر ابوترابی فرد در سال ۱۳۱۸ در قزوین متولد شد و بعد از تحصیلات متوسطه به فراگیری دروس حوزوی پرداخت. در نهضت امام خمینی نقش فعال داشت و چند بار دستگیر شد. بعد از پیروزی در سمت های مختلف در شهر قزوین فعالیت نمود. با آغاز جنگ به جبهه ها عزیمت کرد که در سال نخست جنگ به اسارت نیروهای عراقی درآمد و بعد از ۱۰ سال در پی پایان جنگ به همراه آزادگان به کشور بازگشت. به عنوان نماینده ولی فقیه در ستاد رسیدگی به امور آزادگان و نمایندگی مجلس شورای اسلامی فعالیت خود را ادامه داد و بالاخره در اثر سانحه رانندگی در خرداد ۱۳۷۹ جان به آفرین تسلیم نمود.

ظنین شدیم اما نمی‌شد یقین پیدا کرد، هر دو چمدان در مرز خسروی گیر افتاد. خانم آقای ابوترابی برای خانم من نقل کرده بودند که چمدان را که باز کردند مامور چاقو آورد و هر چه داخلش بود خالی کرد دیدند که دسته دسته اعلامیه است. مامورها یک کشیده به آقا زدند، آقای ابوترابی هم گفته بود اینها همین‌هایی است که می‌بینید. خانم ایشان را با بچه‌هایش داخل ایران روانه کرده بودند اما ایشان را نگه داشتند. آن چمدان دومی هم همین طور گیر افتاد و داماد آقای رضوانی هم سه سال زندان رفت و بعد از آزادی از زندان دوباره به نجف برگشت که در آن جا ماموران عراقی دستگیرش کردند و جزء بقیه کسانی که صدام گرفته بازداشت کرده و معلوم نیست که زنده هست یا کشته‌اند. خود آقای رضوانی امیدی به زنده بودن او ندارد. سرنوشت اعلامیه این طوری شد.

این جریان تجربه‌ای بود برای ما که اعلامیه چاپ نکنیم و بفرستیم، بلکه بعد از آن دست خط امام را داخل کتاب جاسازی می‌کردیم، یعنی اعلامیه را فتوکپی می‌گرفتیم داخل کتاب می‌گذاشتیم و به یک مسافر می‌دادیم و می‌گفتیم این کتاب را به آقای فلانی بدهید. یک جهت این کار هم این بود که آقای موسوی خوئینی‌ها پیغام داده بود که این اعلامیه‌هایی که شما چاپ شده می‌فرستید مردم می‌گویند این‌ها مال امام نیست، این‌ها را دیگران می‌نویسند و به اسم امام منتشر می‌کنند، امضاء امام و دست خط امام را برای ما بفرستید. لذا مقید شدیم اعلامیه‌ای که امام می‌دادند فتوکپی بگیریم و تکثیر کنیم و آن نسخه که دست خط امام بود به ایران می‌فرستادیم. بعد متوجه شدیم ساواک کشف کرده است که کتاب‌هایی که می‌آید داخل آن‌ها اوراقی جاسازی شده است و ممکن است چیزی داشته باشد، از این رو این کتاب‌ها را خیلی می‌گشتند، به ناچار ترفند دیگری به کار بردیم و سراغ نعلین رفتیم. نعلین‌هایی که آن جا برای طلاب درست می‌کنند، کفی نعلین را ابر می‌گذاشتند یعنی یک فاصله تقریباً ۵ سانتیمتر یا بیشتر ابر می‌گذاشتند که پای علما اذیت نشود. ما نعلین را می‌خریدیم و این ابر را می‌کنندیم و اعلامیه را می‌گذاشتیم زیر ابر و می‌چسباندیم و به مسافران می‌دادیم می‌گفتیم مثلاً این را ببر و بده به آیت الله پسندیده یا آقای منتظری و آقایانی که در ایران بودند. به این وسیله ما یک مدتی



اعلامیه‌ها را جاسازی کرده و به ایران می‌فرستادیم. در ایران وقتی اعلامیه که به دستشان می‌رسید فوری تکثیر می‌کردند و دیگر کسی هم نمی‌توانست حرف بزند که این مال امام نیست و دیگران می‌نویسند و معمولاً هم همان دستخط امام فتوکپی و یا زیراکس می‌شد. مدتی بعد آقای دعایی یک جایی پیدا کرده بود که عین این خط را فتوکپی و تکثیر می‌کرد. یک اعلامیه را دادیم آقای دعایی بغداد برد و شب یک گونی پر اعلامیه آورد. ایشان نقل می‌کرد اتفاقاً وقتی من آن جا رفتم دو نفر هم از سفارت آن جا بودند و آمده بودند نامه تکثیر کنند منتهی من نگذاشتم که در حضور آن‌ها اعلامیه من تکثیر شود، آن‌ها که رفتند من آن را تکثیر کردم. بالاخره بعدها به این فکر افتادیم که یک کاری بکنم که خودمان بتوانیم نامه‌ها را استنسیل و تکثیر بکنیم. من خودم مجبور شدم ماشین‌نویسی و استنسیل را یاد بگیرم نامه‌ها را می‌گرفتیم و می‌زدیم و یک ماشین‌هایی هم گرفته بودیم که دستی بود و می‌چرخید- توی سرداب بچه‌ها دل مشغولی خوبی داشتند- اعلامیه را می‌گذاشتیم توی این دستگاه و خیلی سریع تکثیر می‌شد و بیرون می‌آمد و افراد جمع و دسته‌بندی می‌کردند و به خارج غیر از ایران مانند آمریکا، انگلیس، لبنان و هر جا که دانشجوی ایرانی بود می‌فرستادیم و دو نسخه هم برای ایران می‌فرستادیم.

### علت تداوم مبارزات و اطمینان شما از پیروزی انقلاب چه بود؟

کسانی که به انقلاب می‌پیوستند و اعلامیه پخش می‌کردند، سخنرانی می‌کردند و اسم امام را می‌بردند، نتیجه‌اش این بود که زندان می‌رفتند و شلاق می‌خوردند. خب خیلی از افراد آن‌ها را توبیخ می‌کردند که مرض دارید این کارها را می‌کنید، این کارها را رها کنید. آن چه که ما به آن اطمینان پیدا می‌کردیم این بود که اکثر کسانی که اهل عرفان و اهل معنا بودند حامی امام بودند و می‌گفتند انقلاب پیروز می‌شود. مثلاً مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی یکی از این افراد بود. من وقتی می‌خواستم بروم مسافرت تبلیغی آن سالی که از طرف ساواک بخشنامه شده بود که تعهد بگیرد، از منبری‌ها، تا در مورد سه موضوع حرف نزنند، نسبت به شاه و نسبت به اسرائیل

حرف نزنند و هم چنین نگویند اسلام در خطر است و همین طور اسم امام را هم نبرند، این مورد در راس بود.

من تربت حیدریه رفتم، منبری‌هایی که قبل از من به آن جا رفته بودند، برده بودند شهربانی این تعهدها را از آن‌ها گرفتند. من دیدم که ممکن است سراغ من هم بیایند فوری به مشهد برگشتم و خدمت حاج شیخ مجتبی قزوینی رسیدم و گفتم آقا شهربانی، این جور تعهدها را می‌گیرد ما چه کنیم؟ البته اضافه کردم ممکن است یک ماه منبر بروم اما مناسبتی پیش نیاید که اسم امام را ببرم، اما اگر خواستند از من تعهد بگیرند که تو حق نداری اسم ایشان را ببری تعهد بدهم یا ندهم؟ پاسخی که ایشان دادند این بود فرمودند: «خمینی امروز دین است و حمایت از دین لازم است، اگر خواستند تعهد بگیرند که اسم خمینی را نبرید منبر را ترک کن و برگرد، نمی‌خواهد منبر بروی». این تعبیر ایشان بود در آن زمان شاید سال ۴۲ و یا سال ۴۳ بود.

خوشبختانه در این فاصله‌ای که من به مشهد آمدم و برگشتم ما را احضار نکردند به شهربانی که تعهد بگیرند. شاید خیلی تعجب می‌کردند که مثلا حاج شیخ مجتبی یک آدم منزوی در مشهد حساب می‌شد چطور در متن سیاست قرار داشت؟ خیال می‌کردند که ایشان یک آدم منزوی و گوشه‌گیر است که دخالت در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی ندارد اما کاملا دخالت داشت. وقتی هم که از قم نامه‌ای یا پیامی برای علمای مشهد می‌آمد برای ایشان هم می‌آمد. در منزل ایشان بودم می‌دیدم برای ایشان چنین پیام‌هایی می‌آمد و ایشان از آقایان علما دعوت می‌کرد که بیایند در رابطه با موضوع پیام مذاکره بشود. ما وقتی می‌دیدیم افرادی این طور حمایت می‌کنند به مبارزه دلگرم می‌شدیم.

یا در یک جلسه‌ای - که البته من در آن جلسه نبودم - آقای جعفری لنگرودی که - مسئول دفتر تبلیغات شد - ایشان گویا دو سال در فردوس تبعید بود، بعد از پایان دوران تبعید به مشهد برگشته و خدمت مرحوم حاج شیخ رسیده بود و آن جا در جمع عده‌ای از طلاب و فضلا من جمله مرحوم آقای علی‌زاده - که یک مدتی امام جمعه ی فردوس بود - و آقای حسینی - امام جمعه گرمسار - از مرحوم حاج شیخ

مجتبی قزوینی می‌پرسد که آقا به نظر شما می‌شود از حاج آقا روح الله تقلید کرد، چون آن وقت‌ها هنوز مساله مرجعیت ایشان مطرح نبود. حاج شیخ فرموده بودند که بله ایشان برای تقلید متعین است، چرا نشود از ایشان تقلید کرد؟ در شرایطی که کسی جرات نمی‌کرد بگوید ایشان مرجع است و می‌شود از ایشان تقلید کرد اما حاج شیخ بدون ترس و واهمه از کسی در یک جلسه عمومی گفته بود، بله می‌شود از ایشان تقلید کرد.

وقتی ما این مسائل را می‌دیدیم که امثال حاج شیخ و این افراد که اهل معنا و اهل عرفان بودند، از انقلاب و امام و از حرکت و نهضت امام حمایت می‌کردند این امر برای کسانی که دنبال حقیقت و واقعیت بودند یک اطمینان قلبی حاصل می‌شد که حمایت کنند زندان بروند و شکنجه و شهید بشوند و هیچ باکی از این مسائل نداشته باشند.

#### امام راحل درباره مبارزه مسلحانه چه نظری داشتند؟

امام با مبارزه مسلحانه مخالف بود، هر چه افراد می‌آمدند و استفتاء می‌کردند ایشان جواب موافق نمی‌دادند. بیشتر امام روی روشن کردن ملت تکیه می‌کردند، روی بیدار کردن ملت، بیداری ملت مراحل دارد که بر اثر نامه‌ها و اعلامیه‌هایی که ایشان صادر می‌کرد، حاصل می‌شد. مثلا در ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی امام نامه نگاری کردند و امام آن‌ها را راهنمایی کردند. از این طریق یک بیداری عمومی در آن جریان به وجود آمد و بعد هم که ۱۵ خرداد پیش آمد این آگاهی افزایش یافت. ایشان همچنین از ماه‌های محرم و صفر خیلی خوب استفاده می‌کردند. از موقعیت‌ها خیلی خوب استفاده می‌کردند، تکیه‌ی ایشان روی همین مسئله بود و مردم و ملت را بیدار و هوشیار کردند.

#### خاطراتی از قاطعیت امام بیان بفرمایید.

یکی از جهات قوت امام عبارت بود از قاطعیت ایشان. از روز اولی که امام مبارزه را شروع کردند، در اعلامیه‌ها، بیانات و تلگراف‌هایشان این مطلب به طور کامل مشهود

بود، امام از قاطعیت خاصی برخوردار بودند و این امر در پیشرفت مبارزه به وسیله‌ی رهبری بسیار کار ساز بود.

اوج این نقطه قوت آن جا ظاهر شد که وقتی دانشجویان پیرو خط امام لانه جاسوسی را تصرف کردند به امام اطلاع دادند که نماینده کارتر برای مذاکره به ایران می‌آید، امام فرمودند؛ اعلام کنید که این هواپیما در هیچ یک از فرودگاه‌های کشور حق فرود ندارد. با کمال قاطعیت و صراحت اعلام کردند راهش ندهید که مجبور شد راهش را کج کند و به ترکیه برود. این قاطعیتی بود که برای خیلی‌ها سنگین بود. مورد دوم، جریان دیدار آقای بازرگان<sup>۱</sup> و دکتر یزدی<sup>۲</sup> و چند نفر دیگر از همفکران خودشان با برژینسکی معاون امنیتی کارتر در مراسم سالگرد انقلاب الجزایر بود.

یک شب من در دفتر امام در قم پای تلفن بودم که آقای محمد هاشمی رئیس وقت صدا و سیما زنگ زدند که از امام سؤال کنید آیا ملاقات این آقایان با برژینسکی با مشورت ایشان انجام شده یا نه؟ من پیغام آقای هاشمی را فوری روی یک ورق نوشتم و بردم بیت امام و گفتم بگویید امام جواب این سؤال را بگویند. امام مرقوم فرمودند: به من اطلاع نداده‌اند و من در جریان این ملاقات نیستم که من هم این را بلافاصله برای آقای هاشمی فکس کردم و ایشان هم دستور داد از صدا و سیما پخش شد.

### امام درباره مجاهدین خلق چه نظری داشتند؟

اوایل دهه پنجاه من یک سفری به ایران داشتم. در آن موقع یک عده‌ای از

۱- مهندس مهدی بازرگان در سال ۱۲۸۶ در تهران متولد شد. چون دبیرستان را به اتمام رساند به دلیل استعداد بالا، مشمول اعزام به خارج گردید. در اعزام رتبه ی پنجم را به دست آورد و رشته ی مهندسی برق را انتخاب و در سال ۱۳۰۷ عازم فرانسه شد و در سال ۱۳۱۳ به ایران بازگشت و به استخدام دولت درآمد. در سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی را تأسیس کرد و به فعالیت سیاسی خود شدت بخشید که در پی اعتراض به فرآیند اصول شش گانه سران نهضت بازداشت و محاکمه و زندان شدند. وی بعد از پیروزی انقلاب با حکم امام خمینی ریاست دولت موقت را به عهده گرفت ولی پس از مدتی استعفا کرد. وی در سال ۱۳۷۳ درگذشت.

۲- دکتر ابراهیم یزدی متولد ۱۳۱۰ قزوین است. از دانشکده دارو سازی دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. در سال ۱۳۱۳ در جریان سی تیر به فعالیت سیاسی پرداخت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ به نهضت مقاومت ملی پیوست در سال ۱۳۳۹ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در رشته ی دارو سازی و غده شناسی درجه ی دکتری گرفت. همراه با تحصیل و تدریس به فعالیت مبارزاتی روی آورد و شعبه ی نهضت آزادی در خارج از کشور و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا را به همراه جمعی دیگر تأسیس کرد. بعد از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ از مشی مسلحانه حمایت نمود. زمانی که امام در پاریس بودند وی نیز به آنجا سفر کرد. بعد از پیروزی انقلاب در دولت موقت معاون نخست وزیری شد، پس از مدتی به مقام وزارت امور خارجه همین دولت منصوب شد. بعد از فوت بازرگان مسئول گروه غیر قانونی نهضت آزادی شد.

مجاهدین از جمله حنیف‌نژاد و دوستانش را به عنوان گروه مهندسین گرفتند که تعدادشان شصت نفر بود و من خیلی‌ها را می‌شناختم. وقتی که به نجف برگشتم آقای روحانی به من گفت: «شما وقتی که خدمت امام رسیدی اخبار را از این گروه مهندسین به امام بگو».

من خدمت امام عرض کردم که برخی از آن‌ها رفت و آمد به مدرسه نواب داشتند و من با آقای حکیمی ارتباط داشتم و این‌ها واقعا بچه‌های خوبی هستند. ما این حرف‌ها را به امام گفتیم و بیرون آمدیم. بعد از چند روز آقای روحانی مرا دید. گفت که شما فهمیدی که نتیجه آن گزارشی که به امام دادی چه شد؟ گفتم نه. گفت: «نتیجه این بود که بنی‌صدر پیش از آن نامه‌ای برای امام نوشته بود که این‌ها افرادی وابسته به ساواک هستند و ساواک این‌ها را برای این که انقلابیون را تحریک کند گرفته و به امام توصیه کرده، مبادا شما در رابطه با این‌ها حرفی بزنید و مطلبی بگویید». امام هم در جواب بنی‌صدر نامه‌ای قریب به همین مضامین نوشتند که ساواک برای این که برای دستگیری عده‌ای بهانه پیدا کند چنین جنایاتی می‌کند. اما به دنبال آن گزارشی که شما به امام دادید، امام آقای دعایی را فرستادند و گفتند «به بنی‌صدر<sup>۱</sup> زنگ بزن بگو این نامه مرا منتشر نکنند». آن نامه امام هم تا حالا منتشر نشده است.

در همین راستا یک بار من خودم پیش امام رفتم و التماس کردم که آقا شما بهتر است که این‌ها رو تایید نکنید. بچه‌های مبارز و انقلابی هستند. امام خندیدند و فرمودند: «نه تنها شما، بلکه دوستان من را تحت فشار گذاشتند که این‌ها را تایید کنم، اما من تایید نمی‌کنم». گذشت تا وقتی که بیانیه اعلام مواضع منافقین پخش شد که آقایان دعایی، محمد منتظری و سیدحمید روحانی سجده شکر بجای آوردند

۱- سید ابوالحسن بنی‌صدر در سال ۱۳۱۲ شمسی در یکی از روستاهای همدان متولد شد. پدرش آیت الله سید نصر الله بنی‌صدر از علمای متنفذ منطقه غرب محسوب می‌شد. وی بعد از تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه تهران شد و در رشته اقتصاد ادامه تحصیل داد. فعالیت سیاسی او در اواخر دهه سی آغاز و در اواخر دهه چهل، دو بار بازداشت گردید. سپس با سفر به فرانسه و اقامت در آن کشور در دانشگاه سوربن به تحصیلاتش ادامه داد و هم‌زمان با مخالفین رژیم شاه ارتباط یافت و رهبری مبارزه در جبهه ملی در خارج از کشور را به عهده گرفت. با پیروزی انقلاب همراه با امام به کشور بازگشت و با ارائه نظریات اقتصادی مطرح شد و به طوری که در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری آرای بالایی کسب کرد و رئیس جمهور ایران شد. همچنین در مجلس خبرگان قانون اساسی از طرف مردم تهران انتخاب شد. امام نیز فرماندهی کل قوا را به او تفویض نمود. اما به دنبال بروز اختلافاتی با دولت و ایجاد اشکال در روند اداره کشور و امور جنگ و نزدیکی به مجاهدین خلق در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ توسط مجلس شورای اسلامی از ریاست جمهوری عزل گردید و عدم کفایت سیاسی او اعلام شد. وی در ۶ مرداد ۱۳۶۰ به همراه مسعود رجوی سرکرده گروهک تروریستی منافقین خلق مخفیانه از کشور فرار کرد و در فرانسه اقامت گزید.

که الهی شکر که امام این‌ها را تایید نکرد، اگر امام اینها را تایید کرده بود حالا رهبر کمونیست‌ها و رهبر منافقین می‌شد. امام آن قدر بیدار، هوشیار و حواسشان جمع بود که قدمی بر خلاف دین و شریعت مقدس اسلام بر ندارند و خدا هم او را یاری می‌کرد. همه دوستان اعتراف کردند ماها اشتباه می‌کردیم.

### چه عاملی زمینه‌های اخراج امام از عراق را فراهم کرد؟

بعد از شهادت حاج آقا مصطفی خمینی در سال ۱۳۵۶ رژیم شاه ضربات سنگینی خورد. مجالس گسترده‌ای در تهران و سایر شهرهای کشور برگزار گردید و در آن جا بود که آتش انقلاب شعله‌ور شد. مردم و وعاظ در این مراسم و سخنرانی‌ها به طور علنی از امام خمینی ره اسم می‌بردند بعد از این واقعه بود که دستگاه پهلوی تصمیم به اخراج امام از نجف اشرف گرفت.

**لطفا جزئیات و چگونگی هجرت تاریخی حضرت امام از عراق به پاریس را بفرمایید؟ همچنین جزئیات خروج حضرت امام از نجف و آن مسائلی را که در مرز کویت اتفاق افتاد تا ورود امام به نوفل لوشاتو را بیان نمایید.**

در نشست‌هایی که اوپک در الجزایر داشت شاه را روانه‌ی الجزایر کردند از این طرف از عراق هم صدام حسین را که در آن زمان معاون ریاست جمهوری عراق بود به الجزایر آوردند. شاه و صدام دست به گردن هم انداختند، آشتی کردند و گذشته‌ها را به فراموشی سپردند و در آنجا یک قراردادی امضا کردند که یکی از مواد آن قرارداد این بود که در هیچ یک از دو کشور ایران و عراق علیه دیگری فعالیت سیاسی نشود. برای این که همه‌ی مواد این قرار داد عملی شود ماده‌ای در پایان اضافه کردند که عمل نکردن به یکی از مواد این قرار داد به منزله‌ی نقض تمام قرار داد است، تا طرفین مقید به اجرای تمام این قرارداد شوند.

بعد از این که این قرارداد به امضا رسید اوضاع عراق عوض شد. به عنوان مثال من خودم در نجف واسطه بودم که اعلامیه‌ها و پیام‌های امام را که می‌خواستیم چاپ و تکثیر بکنیم یا روزنامه‌های که به نام ۱۵ خرداد داشتیم می‌بردم پیش محافظ یعنی

استاندار نجف و او برای ما امضاء می‌کرد و مهر امن‌العام می‌زد چون امن‌العام به آن نمایندگی داده بود و به ما هم گفته بودند شما لازم نیست بغداد بیایید پیش استاندار بروید او امضا بکند کافی است. بعد از این قرارداد استاندار فردی را دنبال من فرستاد.

وقتی رفتم گفت: «ما به انقلاب در ایران علاقه‌مندیم، اما بعد از انعقاد این قرار داد نمی‌توانیم با شما موافقت کنیم، اگر بعد از این یک سطر علیه ایران بنویسید و چاپ بکنید دست تان را قلم می‌کنم».

بعد از این جریان ما فعالیت‌هایمان را به لبنان منتقل کردیم. مثلاً سخنرانی امام در رابطه با شهادت حاج آقا مصطفی و پاسخ امام به تسلیت یاسر عرفات و رئیس‌جمهور سوریه و نامه‌های دیگری که امام داشتند همه را به وسیله‌ی آقای محتشمی پور به لبنان فرستادیم در آنجا چاپ و منتشر شد.

بعد از مدتی دو نفر صاحب منصب عراقی خدمت امام رسیدند و به امام گفتند که آقا ما با دولت ایران قراردادی امضا کردیم که فعالیت سیاسی در عراق علیه ایران نشود، از شما خواهش می‌کنیم که فعالیت‌هایتان را تعطیل کنید. بعد از مدتی ما دیدیم که منزل امام را محاصره کردند. حتی تلفن‌ها هم کاملاً سانسور شد. اول تلفن امام سانسور بود و بعد تلفن حاج احمد آقا سانسور شد ما که قبلاً به وسیله‌ی تلفن حاج احمد آقا اعلامیه‌ها را به ایران می‌دادیم حالا مجبور بودیم که از تلفن‌های دیگر استفاده بکنیم. این وضع تا ۱۵ روز ادامه پیدا کرد، وقتی امام دیدند که این‌ها از رفت و آمد افراد ممانعت می‌کنند، ایشان هم درس، نماز و تشریف به حرم را تعطیل کردند.

یک روز حاج احمد آقا به من گفت که «آقای فردوسی دوستان رامنزل ما دعوت کن که یک پیامی از امام دارم تا این پیام را برسانم». من به دوستان اطلاع دادم. آنهایی که در نجف بودند در آن زمان حدود هیجده نفر روحانی بودند که تشکلی داشتیم و منزل حاج احمد جمع شدیم. ایشان با یک مقدمه ای خیلی سنگین و ناگوار گفت: «امام به شما سلام رساندند و فرمودند چون من با شما کار کردم و شما با من کار کردید نمی‌خواهم از شما مطلبی را مخفی بدارم. من از نجف به کویت خواهم

رفت و از کویت به یک کشور اسلامی، ترتیب سفر را شماها خودتان بدهید.»

پس از چند روز مقدمات کار مانند تهیه گذرنامه و... فراهم شد. هجرت امام از نجف اشرف به طرف کویت کاملاً اطلاعاتی و مخفیانه انجام شد. با اینکه مامورین امن العام عراق همراه و مواظب امام بودند و بیت امام در محاصره مامورین بود اما برنامه سفر طوری ترتیب داده شد که هیچکس متوجه نشد.

سرانجام امام با بدرقه و همراهی برخی افراد مانند آقای دعایی و حاج آقا رحمت و برخی دیگر که حدود بیست نفر بودند تا مرز عراق مشایعت شد و در مسیر که به طرف مرز عراق می‌رفتیم مامورین امن العام ما را تا نزدیکی‌های بصره بدرقه کردند. در مرز برادرانی که برای بدرقه‌ی امام آمده بودند اطراف ایشان را گرفتند و به شدت گریستند و متاثر بودند که آقا شما بروید تکلیف ما در نجف چیست؟

آن جا امام یک صحبت پنج دقیقه‌ای کردند. فرمودند: «شما هیچ نگران نباشید من مخیر بین دو مطلب شده‌ام؛ ماندن در نجف و درس گفتن و مطالعه کردن و تحقیق کردن و کار سیاسی نکردن و دوم خارج شدن از نجف، ترک بحث و انجام فعالیت‌های سیاسی، من دومی را ترجیح دادم...»

بعد به مسیر ادامه دادیم و در مرز، راننده گذرنامه امام، حاج احمد آقا و من آقای املائی و بقیه را برد و ظرف نیم ساعت مهر ورود زدند و آمد. گذرنامه امام و حاج احمد آقا با نام مصطفوی بود و ایشان را نشناخته بودند و نمی‌دانستند چه کسی وارد می‌شود. از گذرنامه و از روی دعوت‌نامه تشخیص ندادند. وقتی گذرنامه آماده شد و حاج سید احمد مهری آمد، گفت تمام شد زود سوار شویم و برویم.

وقتی که سوار شدیم و ماشین را روشن کرد که برویم امام فرمودند: «من می‌توانم این جا تجدید وضو کنم؟». من عرض کردم، آقا کویت نزدیک است و ما با شهر کویت فاصله‌ای نداریم. امام فرمودند: «من باید این جا تجدید وضو کنم». امام که پیاده شدند چهره امام را که مامورین مرزی کویت دیدند آن وقت شناختند که این چه کسی است که به کویت می‌آید. ما از پشت شیشه نگاه می‌کردیم، همه آنها در یک اتاق جمع شدند با هم مشورت می‌کردند و متوجه نشدیم با کجا تماس گرفتند. وقتی امام تجدید وضو کردند و برگشتند مامور آمد و گفت: بفرمایید سالن تشریفات. ما را



به سالن تشریفات راهنمایی کرد. یک سالن مجللی بود. امام فرمودند: «چرا ما را اینجا آوردند؟» من گفتم: آقا چون که شما برنامه را خراب کردید. امام فرمودند: «من خراب کردم». گفتم، بله شما خراب کردید. گفتند: «چطور؟» گفتم، برای اینکه اینها تا وقتی که شما از ماشین پیاده نشده بودید نمی‌دانستند چه کسی به کویت می‌آید، شما که از ماشین برای وضو، پیاده شدید شما را شناختند. فرمودند: «حالا که ما را شناختند با ما چه می‌کنند؟» من عرض کرد که حالا باید بنشینیم ببینیم چه تصمیمی می‌گیرند.

آنجا نشستیم چایی را آوردند، امام چایی نخورد، بیسکویت آوردند، نخورد ساعت حدودا یک یا یک و نیم ظهر بود. من رفتم سؤال کردم که بالاخره تکلیف ما چیست؟ گفتند با وزارت کشور تماس گرفتیم یا خود وزیر یا معاون وزیر می‌آید تا برای شما تصمیم بگیرند آیا وارد کویت بشوید یا نه. باید بنشینید تا بیاید. رفتند برای همه نوشابه پیسی آوردند که امام فرمودند: «نه». البته باید اینجا اضافه کنم که پیسی در آن جا حلال بود. ولی در ایران آن موقع حرام بود و کسی پیسی نمی‌خورد، مسلمان‌های شیعه، پیروان امام پیسی نمی‌خوردند. امام فرمودند: «هیچ چیز نمی‌خورم». شاید یک ساعت و نیم یا دو ساعت طول کشید تا یک کسی از کویت آمد که گفتند معاون وزیر داخله است. آنجا به وزارت کشور، وزارت کشور داخله می‌گویند.

معاون وزارت داخله خیلی با عصبانیت جلوی سالن تشریفات آمد و آقای سید احمد مهری را صدا زد. او بلند گفت من. گفت بیا بیرون. بردش به اطاق و اول توپ و تشر که شما چرا وقتی دعوت نامه گرفتید ایشان را معرفی نکردید. او هم گفته بود شما فرمتان را بیاورید ببینید کجایش خالی است. همه جا را من پر کرده‌ام. اسم و نام خانوادگی، اسم پدر، تاریخ تولد، شماره شناسنامه و همه مشخصات آنجا هست این نقص شماست که نمی‌شناسید و نمی‌دانید که روح الله مصطفوی کیست. وقتی نگاه کرده بود دیده بود راست می‌گوید، حق با اوست.

طولی نکشید آن فرد آمد پهلوی امام نشست و گفت: «آقا ما از ورود شما به خاک کویت خوشحالیم و به شما خیر مقدم عرض می‌کنیم اما نمی‌توانیم به شما اجازه بدهیم وارد کویت بشوید، از همین راهی که آمدید باید برگردید». امام فرمودند: «من

به کویت، به شماها و به مردم کویت کاری ندارم. من با ماشینی که آمدم مستقیم فرودگاه می‌روم و سوار یک هواپیما می‌شوم و به یک کشور اسلامی می‌روم و در آنجا اقامت می‌کنم و در کویت نمی‌مانم». یک قدری فکر کرد و گفت: «ما نمی‌توانیم حفاظت شما را از اینجا تا فرودگاه به عهده بگیریم». امام فرمودند: «به عهده‌ی خود من، من از شما حفاظت نمی‌خواهم». خیلی فکر کرد و گفت: «نه نمی‌شود». باز رفت و شاید با وزارت داخله تماس گرفت و مشورت کرد و گفتند نه هیچ راهی ندارد و باید برگردند.

امام می‌خواستند عصبانی بشوند، خسته هم شده بودند و قصد داشتند به او یک تشری بزنند من عرض کردم آقا اینها عرب هستند، عرب از تشر جا خالی نمی‌کند و ممکن است او هم یک جسارتی بکند. فرمودند: «پس چه کار کنیم؟» گفتم: چاره‌ای نیست باید برگردیم. فرمودند: «پس معطل نشوید، بلند شویم و برگردیم». و ما به بصره و از آنجا به بغداد بازگشتیم و بعد هم که به فرانسه و روستای نوفل لوشاتو رفتیم.

### ماه‌های آخر رژیم پهلوی، چگونه از وقایع داخل ایران مطلع می‌شدید؟ و چگونه پیام‌های امام را به ایران ارسال می‌کردید؟

راجع به کسب خبر از تظاهرات‌ها، مخابرات تهران در اختیار ما بود. در آن زمان اکثر ادارات به اعتصاب پیوسته بودند. ولی ما می‌توانستیم شب دومی که وارد پاریس شدیم با کمک آقای هادی غفاری در مخابرات تهران، همکاری چند تن از کارکنان آنجا را جلب کنیم. بر این اساس قرار شد پنج تن از خانم‌ها در شیفت روز و پنج نفر از آقایان در شیفت شب، تمام مطالب روزنامه‌ها درباره‌ی وقایع انقلاب را تهیه و هر شب ساعت ۱۲ به وقت تهران و تقریباً ساعت ۲،۵ شب به وقت پاریس برای ما بخوانند. من که مسئول تلفن بودم، مطالب آن‌ها را ضبط می‌کردم و خدمت امام می‌بردم.

همچنین متقابلاً ما هم اخبار و اعلامیه‌های امام را ارسال می‌کردیم. به این ترتیب سخنرانی‌ها و پیام‌هایی که امام می‌دادند از طریق تلفن به ایران فرستاده می‌شد. رابط ما در مشهد یکی از نمایندگان امام در آن شهر بود و اولین اعلامیه را برای ایشان

خواندیم، اما وقتی من شماره‌ی ایشان را گرفتم تا اعلامیه دوم را بخوانم ایشان گوشی را بر نداشتند و پسرشان برداشت، وقتی به او گفتم ضبط را حاضر کنید تا اعلامیه را بخوانم گفت: «حاج آقا شما آن اعلامیه اولی را که خواندید ساواک گوش می‌داد، خواهش می‌کنم برای کسی دیگر بخوانید». ما هم فوری قطع کردیم و شماره‌ی مسجد کرامت را گرفتیم. در مسجد کرامت گروهی بودند که در خدمت مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) فعالیت می‌کردند و فعال آن گروه آقای حاجی غنیان بود به ایشان زنگ زد و گفتم اعلامیه امام را می‌خواهم بخوانم، شما ضبط را آماده کنید. از آن به بعد از طریق مسجد کرامت برای حاجی غنیان می‌خواندیم. آنها بعد از ضبط اعلامیه، آن را پیاده و به وسیله‌ی ایشان تکثیر می‌کردند.

ما در نوفل لوشاتو تلفن نداشتیم. قرار شد تقاضا کنند که یک خط تلفن به ما بدهند که حدود یک هفته طول کشید. از این رو در آغاز از تلفن آقای غضنفر پور پیام می‌فرستادیم و جواب مردم را می‌دادیم. بعد که خطی در نوفل لوشاتو برقرار شد آن شخصی که در خانه غضنفرپور مسئول تلفن بود به نوفل لوشاتو منتقل می‌شد و تقریباً تا اواخر هم تلفن در دست ما بود. دانشجویانی که پاریس می‌آمدند از فرودگاه تلفن می‌کردند و می‌گفتند: ما کجا بیاییم. ما راهنمایی می‌کردیم و آدرس می‌دادیم می‌آمدند و مهمان می‌شدند.

اتاق‌های آن جا محدود بود، گاهی از شب‌ها، عده‌ای هم در آشپزخانه و دستشویی و راهرو می‌خوابیدند. من خودم پای تلفن می‌نشستم تا هر وقت تلفن زنگ زد بردارم. وقتی هم خسته می‌شدم همان جا سرم را روی میز کوچکی می‌گذاشتم و می‌خوابیدم، به محض این که تلفن زنگ می‌زد فوری گوشی را بر می‌داشتم تا بقیه بیدار نشوند.

**علت اصلی قیام حضرت امام خمینی (ره) چه بود و این نهضت چگونه و در چه تاریخی به پیروزی رسید؟.**

حضرت امام امت رضوان‌الله تعالی علیه برای احیای اسلام و برای حاکمیت دین

مقدس اسلام قیام کردند و ملت غیور ایران به پیروی از رهبر کبیر انقلاب و به تابعیت از مقام ولایت فقیه فداکاری کردند، جان و مال فدا کردند و بالاخره این انقلاب به پیروزی رسید.

پس از فرار شاه از ایران در تاریخ ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷ رفته رفته زوال حکومت خودکامه پهلوی عیان شد. امام نیز تصمیم گرفتند به میهن اسلامی باز گردند. قرار بود رجعت تاریخی امام به میهن در روز پنجشنبه پنجم بهمن سال ۱۳۵۷ انجام بگیرد اما شاپور بختیار آخرین نخست وزیر پهلوی سعی کرد با بستن فرودگاه مهرآباد از ورود ایشان به میهن جلوگیری کند.

با انتشار خبر بسته شدن فرودگاهها، مردم خشمگین به خیابانها ریخته بودند و با تحصن و شعارهای کوبنده، دولت بختیار را تحت فشار شدیدی قرار دادند. در همین زمان رئیس شورای سلطنت سید جلال تهرانی، در پاریس ضمن استعفا خدمت حضرت امام، اعلام کرد که شورای سلطنت غیرقانونی است. سرانجام، تحصن‌ها و تظاهرات عظیم مردم بختیار را مجبور کرد فرودگاه را باز کند.

سرانجام روز موعود فرا رسید و در ۱۲ بهمن، امام عزیز با پرواز انقلاب به میهن بازگشتند و آن استقبال تاریخی و با شکوه رقم خورد.

جمعیت استقبال کننده حدود ۴ تا ۸ میلیون نفر تخمین زده شد و استقبال کنندگان در طول ۲۳ کیلومتر مسیر فرودگاه تا بهشت زهرا که مقصد امام برای سخنرانی بود حضور داشتند. امام در بهشت زهرا آن سخنرانی تاریخی را ایراد و دولت شاپور بختیار را غیر قانونی اعلام کردند و سپس فرمودند: «من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم».

بالاخره در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ انقلاب به پیروزی رسید و امام بعد از آن در صدد تشکیل نظام جمهوری اسلامی بر آمدند.

**مهدی بازرگان در خصوص تعیین نوع حکومت برای امام نامه نوشته بود. متن نامه چه بود و امام راحل چه عکس‌العملی نشان دادند؟**

بعد از پیروزی انقلاب، روزی مهندس مهدی بازرگان رئیس دولت موقت نامه‌ای به

امام نوشت. من در حضور امام بودم که ایشان پاکت نامه را گشودند. متن آن را مطالعه کردند. در اولین سطر نامه آمده بود که جمهوری دموکراتیک پیشنهاد کنید و به آراء عمومی گذاشته شود. حضرت امام نامه را مجاله کردند و با ناخن کلمه دموکراتیک را کردند و دور انداختند و بعد نامه را دادند و فرمودند: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، به آراء عمومی گذاشته شود».

### **علت مخالفت جریان‌های لیبرال و ضد انقلاب با حاکمیت نظام جمهوری اسلامی چه بود؟**

منافقین، لیبرال‌ها، نهضت آزادی، جبهه ملی، چپ‌گراها، غرب‌گراها و سلطنت‌طلبان با حمایت استکبار با استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران مخالف بودند.

آنها با اسلامی بودن نظام مخالف بودند، غرب‌گراها و بنی‌صدر و استکبار جهانی نمی‌خواستند اسلام حاکمیت پیدا کند. اما در مقابل خط امامی‌ها و پیروان خط معتقدین به ولایت فقیه و رهبری امام امت، پیرو اندیشه امام بودند و در ۱۲ فروردین سال ۱۳۵۸ به جمهوری اسلامی رای آری دادند.

### **نقش شهید بهشتی در تدوین قانون اساسی چه بود؟**

قانون اساسی به وسیله خبرگان مجلس قانون اساسی که مرکب از حدود هفتاد مجتهد از سراسر ایران بود پس از تدوین به بحث و بررسی گذاشته شد. رئیس این مجلس شخص دیگری بود اما اداره آن با شهید بهشتی بود. آنهایی که این دوره را به خاطر دارند یا فیلم‌های آن را مشاهده کرده‌اند می‌دانند که شهید بهشتی مجلس را اداره می‌کرد و اداره کردن یک چنین مجلسی که اعضای آن مجتهد هستند و صاحب نظر، استدلال آوردن مقابل همه، کار شهید بهشتی بود و شهید بهشتی در واقع معمار انقلاب بود.

**چرا در تعبیر به شهید بهشتی معمار انقلاب یا معمار دستگاه قضایی هم**

### گفته می شود؟

بعد از آنکه نهضت امام خمینی (ره) به پیروزی رسید و نظام جمهوری اسلامی در کشور با برگزاری همه پرسی مستقر شد از این به بعد دیگر نظام به معمارانی نیاز داشت تا بتوان کشور را اداره کرد.

یکی از این معماران شهید بهشتی و شهید مطهری بودند. به خاطر دارم روزی این دو بزرگوار به پاریس آمدند و با امام جلسات محرمانه‌ای داشتند بعد که به ایران برگشتند، یک روز امام پیغام دادند به دفتر و فرمودند تماس بگیرید با آقای مطهری و بپرسید موضوع چه شد و چرا اطلاع نمی‌دهند؟

من تماس گرفتم نمی‌دانستم موضوع چیست؟ سر بسته گفتم امام سؤال می‌کنند آن موضوع به کجا رسید و چه شد؟ ایشان فرمود: «سلام به امام برسانید و بگویید مشغول انتخاب افراد هستیم وقتی تکمیل شد به محضر معظم له اعلام می‌کنیم». بعد که اعلام کردند متوجه شدیم موضوع انتخاب اعضای شورای انقلاب بود. امام که می‌خواستند به ایران بیایند شورای انقلاب را تاسیس می‌کنند. هنوز نهضت به پیروزی نرسیده است، معماران این شورا چه کسانی هستند، شهید مطهری و شهید بهشتی که با مشورت امام مامور شدند این شورا را تاسیس کنند. شما می‌بینید شورا تشکیل شد و ریاست جلسات آن گاهی به عهده‌ی شهید مطهری گاهی هم به عهده‌ی شهید بهشتی بود.

### شخصیت شهید بهشتی چگونه بود؟

شهید بهشتی یک انسان حوزوی و تحصیل کرده بود و در حوزه به درجه‌ی اجتهاد رسیده بود و یک انسان دانشگاهی و مسلط به زبان رایج بود. در ایران دبیرستان دین و دانش، مدرسه حقانی و مکتب خواهران را برای تعلیم درس حوزوی به خواهران تاسیس نمود. با دانشگاهیان در ارتباط بود. در مرکز اسلامی هامبورگ به فریاد دانشجویان خارج از کشور می‌رسد. او همواره به فکر کادرسازی بود و تشکیل حزب جمهوری اسلامی هم با همین انگیزه صورت گرفت.

او به فکر کادرسازی و تربیت جوانان متعهد و متشخص برای نظام جمهوری

اسلامی بود تا انقلاب دست‌گذاری به سوی جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی و منافقین دراز نکند. او مدیری مدبر و آگاه به قوانین بود.

### شب هفتم‌تیر حادثه‌ی انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری چگونه اتفاق افتاد؟

شامگاه هفتم‌تیر جلسه‌ی شورای مرکزی حزب تشکیل شد. عده‌ای از نمایندگان مجلس، برخی وزرا، مسئولان اجرایی و اعضای حزب حضور داشتند. پیش از شروع جلسه، نماز مغرب و عشاء اقامه شد. وقتی می‌خواستیم داخل سالن بشویم شهید بهشتی تازه می‌رفت وضو بسازد. من گفتم جناب آقای بهشتی امشب کار زیاد است شما هنوز نماز نخوانده‌اید؟ فرمود: «من زود نماز می‌خوانم و می‌آیم شما بروید جلسه را شروع کنید». من هم آمدم و جلسه شروع شد. در محل ساختمان حزب، سالنی بود که ۶ متر در ۹ متر مساحت داشت. در جلوی سالن تریبونی به ارتفاع یک متر نصب شده بود. یک راهرو روبروی تریبون قرار داشت که در آن جا کارت‌های ورودی را می‌گرفتند و جلسه را کنترل می‌کردند.

مسئول انتظامی و تشریفات جلسه محمدرضا کلاهی عامل انفجار بود. نکته‌ای که باید بگویم این است که هنگامی که داشتیم داخل سالن می‌شدیم برای اینکه طبیعی جلوه دهد کارت دعوت را از ما مطالبه نمود. به او گفتم کارت‌ها را برای چه می‌گیری؟ پاسخ داد می‌خواهم تدارک پذیرایی را ببینم، بنابراین باید تعداد حاضران مشخص شود. لازم به ذکر است بعضی وقت‌ها به تناسب فصل با بستنی و چای از شرکت کنندگان در جلسه پذیرایی می‌شد.

سرانجام شهید بهشتی آمد. ایشان وقتی وارد جلسه می‌شد خیلی نورانی، خندان و بشاش بود. بعضی شوخی کردند و گفتند: «آقای بهشتی امشب خیلی زیبا و خوشگل شدی». خندید و فرمود: «چشم شما زیبا می‌بیند چشم شما نورانی می‌بیند من همان بهشتی همیشه هستم» و نشست. دستور جلسه عوض شد موضوع نشست درباره‌ی گرانی و تورم بود. اما چون امام، بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کرده

بودند و مجلس نیز با طرح دوفوریتی به عدم کفایت سیاسی او رای داده و به تنفیذ امام هم رسیده بود و بنی صدر به مخفیگاه منافقین پناهنده شده بود، مملکت رئیس جمهور نداشت. در نتیجه موضوع جلسه تغییر کرد و به بحث درباره‌ی رئیس جمهور آینده رسید. قرار شد که چه کسی موضوع را مطرح کند؟

به اتفاق آراء گفتند آقای بهشتی؛ ایشان هم رفت پشت تریبون، ساعت ۹ شب را نشان می‌داد که جلسه شروع شد. اعلام برنامه و تلاوت کلام الله مجید در حدود شاید ۷ یا ۸ دقیقه طول کشید، بعد شهید بهشتی به سخنرانی پرداخت. و گفت: «رئیس جمهور آینده آیا روحانی خواهد بود یا غیرروحانی، آیا امام نظرشان این است که مانند دوره‌ی اول رئیس جمهور غیرروحانی باشد یا اجازه خواهند داد یک نفر روحانی کاندیدا شود؟ اگر اجازه دادند که روحانی کاندیدا شود، باید مصداق را بررسی کنیم و اگر نظرشان بر غیر روحانی بود باید ببینیم آن فرد چه کسی می‌تواند باشد، این موضوع باید در جلسه منقح و معین شود».

لازم به ذکر است که این جلسه، نشست بود که نخبگان سه قوه و روحانیت مبارز و اعضای حزب جمهوری اسلامی در آن حاضر می‌شدند و در آنجا مشکلات کشور بررسی و حل می‌شد. ما در آن زمان نماینده مجلس بودیم و اگر در طول هفته مشکلی در حوزه انتخابیه‌مان پیش می‌آمد و یا شکایتی از موکلین ما به دستمان می‌رسید با وزرا و مسئولان اجرایی و رییس دیوان عالی کشور در میان می‌گذاشتیم. چرا که در آنجا، رجال و شخصیت‌ها شرکت می‌کردند و جلساتی برگزار می‌شد که مایه‌ی امید همه‌ی هم میهنان بود.

آن شب، شهید بهشتی در حال سخنرانی بود، بعد به همان رسم و عادت که داشت، نگاهی به سر تا سر جلسه انداخت و با همان لحن خودمانی گفت: «بچه‌ها بوی بهشت می‌آید، شما هم می‌فهمید؟».

تا این جمله را گفت و تمام شد، انفجار رخ داد. آن قدر انفجار سریع و قوی بود که با یک چشم به هم زدن دیدیم زیر آوار هستیم. آن قدر سریع بود که یک ترکش از پای تریبون بیرون آمده و با ۱۰ متر فاصله به دالان سالن رسیده و به پیشانی یکی از محافظ‌ها اصابت کرده و او را به شهادت رسانده بود.



قبل از این که سقف پایین بیاید به یک چشم به هم زدن ترکش به پیشانی خیلی‌ها اصابت کرده و آنها را به شهادت رسانده بود.

از زیر آوار صدای تکبیر، لا اله الا الله، بانگ قرآن و صلوات بلند شده بود، نورانیت عجیب و غریبی در آن جا حکم فرما بود. صف اول، دوم و سوم جلسه در همان لحظات اول شهید شده بودند، شهید بهشتی نصف بدنش با این انفجار از بین رفت. شهید استکی ناظم جلسه در کنار شهید بهشتی نشسته بود. بعد از دو روز پیکر او در حالیکه با صندلی پرس شده بود و از آهن صندلی جدا نمی‌شد، پیدا شد. عده‌ی زیادی همان لحظات اولیه جان داده بودند. وقتی امدادگران خواستند سقف را با جرثقیل بلند کنند، جرثقیل ضعیف و سقف هم برخلاف تصور آنها از جنس تیرآهن و آجر قدیمی بود. در نتیجه پس از اینکه سقف نیم متر بالا آمد دوباره رها شد و روی سر آن‌هایی که زیر آوار بودند ریخت.

سپس امدادگران شروع کردند سقف را بردند. آن موقعی که سقف را می‌بردند من به همراه عده‌ای دیگر در زاویه قرار داشتیم و زیر صندلی افتاده بودیم و سقف بالای سر ما افتاده بود. آن لحظه فقط فرق شکافته و خون دیده می‌شد و لحظات سختی بود. زیر آوار که بودیم حساب می‌کردم یک ساعت و نیم، دو ساعت می‌توانیم نفس بکشیم. وقتی سقف بریده شد، کاهگل پوسیده، گرد و غباری را در زیر آوار به راه انداخت که من دیدم ظرف ۵ دقیقه همه از بین می‌رویم و از آن گرد و غباری که به راه افتاد عده‌ی زیادی شهید شدند.

در همان حال یک آجر بالای سر من از سقف جدا شد، من آجر را گرفتم کشیدم چند تا آجر ریخت یک روزنه باز شد آنهایی که روی سقف راه می‌رفتند خوشحال شدند و گفتند بیایید این جا باز شد و... .

یک نفر پهلوی من بود او را بیرون کشیدند، دومین نفر من بودم، وقتی نفر سوم را بیرون آوردند، من گفتم این جا عده‌ای زنده‌اند سعی کنید آن‌ها را بیرون بیاورید. شهید دیالمه دو یا سه صندلی با من فاصله داشت. صدا می‌زد کمک، کمک، تا سه بار من شنیدم گفت کمک، اما آن آخرین لحظه گفت: «مثل اینکه کسی به داد ما نمی‌رسد» و کسی نتوانست به داد آن عزیزان برسد و تعداد شهدا به هفتاد و دو تن

و به عدد شهدای کربلای حسین بن علی (ع) رسید.

### خاطره‌ای از شهید بهشتی دارید؟

شهید بهشتی در سال ۱۳۴۸ سفری به عراق و نجف اشرف داشت. در آن جا در مدرسه‌ی حضرت آیت الله بروجردی، روحانیون مبارز خارج از کشور جلسه‌ای تشکیل دادند. ایشان شبی را در مدرسه جلوس کردند. علما و دانشمندان و فقها به دیدن ایشان آمدند و در آن جلسه و در آن مجلسی که فضلا و علما و بزرگان نجف اشرف حضور داشتند ایشان شروع به سخنرانی کرد. وظایف حوزه‌های علمیه را در آن زمان به تفسیر بیان کرد و از جمله فرمود وظیفه حوزه‌های علمیه فقط خواندن فقه و اصول نیست. آموختن فقه و اصول لازم و از وظایف حوزه‌های علمیه است، اما پرداختن به دیگر علوم دنیا و دانش‌های مرسوم عالم هم از وظایف روحانیت است. آن جلسه برگزار شد و گذشت، فردا در حوزه‌ی علمیه نجف پایگاه شیعه مرکز روحانیت و مراجع، علیه شهید بهشتی شایعه درست کردند که آقای بهشتی با فقه و اصول مخالف است و در جلسه‌ای که دیشب در حضور علما و فقها داشته با خواندن فقه و اصول مخالفت داشت.

و حال آن که این مخالفت نبود بلکه تایید فقه و اصول بود. این که امام می‌فرماید در مقابل شهادت شهید بهشتی چیز دیگری را مهم می‌دانم و او بیش‌تر مرا متأثر کرده است، مظلومیت شهید بهشتی است. این عالم و فیلسوف، این انسان مدیر و مدبر از همان اول حتی در خانه خویش یعنی در حوزه علمیه هم مظلوم بود.

### پس از پیروزی انقلاب اسلامی عهده‌دار چه وظایفی شدید؟

با پیروزی انقلاب اسلامی و ورود حضرت امام خمینی به میهن، مدتی مسئولیت دفتر حضرت امام در تهران بر عهده من بود و بعد عضو دفتر ایشان در تهران و قم شدم. با تاسیس حزب جمهوری اسلامی به عضویت آن در آمدم. در تاریخ ۱۳ مرداد ۵۸ به عنوان رئیس دادگاه انقلاب شهرستان‌ها فردوس و طبس منصوب شدم. پس از

مدتی در ۸ مهر ۱۳۵۸ با فرمان امام خمینی به سمت قاضی شرع و رئیس دادگاه‌های انقلاب خراسان منصوب شدم.<sup>۱</sup>

در آستانه تشکیل مجلس شورای اسلامی به درخواست مردم و علماء شهرستان‌های فردوس و طبس از این حوزه انتخابیه برای ورود به خانه ملت نام‌نویسی کردم. در تاریخ ۱۳۵۹/۳/۷ پس از برگزاری انتخابات، مردم به من اعتماد کردند و این مسئولیت سنگین را بر عهده من نهادند. در این دوره بود که حادثه هفتم‌تیر سال ۱۳۶۰ اتفاق افتاد و روح بلند ۷۲ تن از یاران انقلاب به همراه شهید بهشتی به ملکوت اعلا پیوست و من هم به افتخار جانبازی در راه انقلاب اسلامی نائل آمدم.

با برگزاری دور دوم انتخابات مجلس شورای اسلامی این بار با درخواست مردم شهر مقدس مشهد، حوزه انتخابیه خود را به این شهر تغییر دادم و از این حوزه به رقابت انتخاباتی پرداختم که پس از برگزاری انتخابات در این حوزه راهی مجلس شدم.

پس از آن دوباره این توفیق نصیب من شد که به اعتماد مردم مومن و حزب الهی مشهد برای یک دوره‌ی دیگر یعنی در دور سوم وکیل آن‌ها در مجلس باشم.

در طول مدتی که در خانه ملت حضور داشتم عضو کمیسیون‌های تحقیق، اصل نود و امور حقوقی و قضایی مجلس نیز بودم. همچنین در سال‌های ۶۵ و ۶۶ نماینده اصلی مجلس شورای اسلامی در شورای سرپرستی صدا و سیما بودم که یکی از اقدامات مهم در تاریخ این دوره استفتاء تاریخی در رابطه با موسیقی و پخش برخی فیلم‌ها از سیمای جمهوری اسلامی از امام است بود.

پس از پایان دور سوم مجلس، در تاریخ ۱۳۷۱/۵/۱۱ به عنوان معاون دادگستری کل استان تهران منصوب شدم و در تاریخ ۷۲/۱/۱۴ عهده دار مسئولیت دادستان انتظامی قضات شدم.

در تاریخ ۷۲/۹/۱۵ با حسن اعتماد حضرت آیت‌الله یزدی ریاست وقت قوه قضائیه به مدت هفت سال رئیس کل دیوان عدالت اداری بودم. در تاریخ ۷۹/۴/۲۵ نیز به

۱ - حضرت امام خمینی (ره) طی حکمی آیت الله فردوسی پور را به عنوان قاضی شرع دادگاه‌های مشهد منصوب کردند. متن این حکم بدین شرح است: جناب مستطاب حجت الاسلام آقای حاج شیخ اسماعیل فردوسی پور دامت افاضاته، بدینوسیله جناب عالی به سمت قاضی شرع در دادگاه‌های انقلاب اسلامی مشهد مقدس منصوب می‌شود که در دادگاه‌های مزبور حضور به هم رسانده و به پرونده‌ها رسیدگی نموده و با توجه به فرمان عفو مورخه نیمه شعبان ۹۹ احکام را صادر و بر طبق موازین شرع انور اجرا نمایید. از خدای تعالی موفقیت جناب عالی را خواستارم.

عنوان مشاور عالی رئیس قوه قضائیه و نیز دادپار دادگستری دیوان عالی کشور و عضو معاون دیوان منصوب شدم و در سال ۱۳۷۹ به افتخار بازنشستگی نایل آمدم. همچنین در طول این سال‌ها با برگزاری انتخابات مجلس خبرگان رهبری و به عنوان نماینده مردم خراسان در سه دوره از این مجلس حضور داشتم که در این مدت عضو کمیسیون‌های آیین‌نامه و هیات تحقیق این نهاد مهم بودم. عضویت در شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه کشو، مسئول حساب ۱۰۰ امام (ره) در بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، بازپرس ویژه مقام معظم رهبری در بازرسی از دادرها و دادگاه‌های انقلاب، نماینده ولی فقیه در دانشگاه تربیت مدرس و مسئولیت ستاد برگزاری مراسم هفتم‌تیر و رییس هیئت امضای بنیاد فرهنگی هفتم‌تیر از دیگر توفیقاتی بود که خداوند منت بر من نهاد و توانستم به این طریق به اسلام و قرآن و نظام مقدس جمهوری اسلامی و کشورم خدمت نمایم. همچنین در طول این سال‌ها نماینده حضرات آیات عظام امام خمینی (ره)، اراکی (ره)، گلپایگانی (ره) و حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در امور حسبیه و نماینده مقام معظم رهبری در امور زائران عتبات مقدسه بودم.

### بنیاد فرهنگی هفتم‌تیر با چه هدفی راه‌اندازی شد؟

حادثه تروریستی هفتم‌تیر سال ۱۳۶۰، یکی از جنایات مهم ضد بشری است که به دست گروهک منافقین و به سرکردگی مسعود رجوی رقم خورد. بنابراین، این حادثه و یاد و خاطره عزیزانی که در آن به شهادت رسیدند باید همواره زنده نگه داشته شود تا ددمنشی منافقین و حقانیت و مظلومیت انقلاب اسلامی و شهدای آن به خوبی به نسل‌های آینده منتقل گردد. طی سال‌های پس از وقوع این فاجعه، ستاد برگزاری مراسم هفتم در شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی راه‌اندازی شد اما ضروری بود تا مجموعه‌ای مستقل و کارآمد موضوع هفتم‌تیر و فاجعه‌ای که در آن رخ داده است را با جدیت پیگیری کند.

به همین علت در سال ۱۳۷۵ اندیشه تشکیل بنیاد فرهنگی هفتم‌تیر با همفکری

و تلاش برخی عزیزان بویژه برادر ارجمندمان جناب آقای حاج احمد قدیریان شکل گرفت و اساسنامه و شرح وظایف و سیاست‌های بنیاد تهیه گردید.

اساسنامه بنیاد در سال ۱۳۸۰ به ثبت مراجع قانونی رسید و ما فعالیت‌های خود را با تلاش‌های مجدانه حاج آقای قدیریان در ابعاد مختلف مانند تهیه مقدمات واکاوی فاجعه تروریستی هفتم‌تیر، تبیین سیره شهدا، زندگینامه این عزیزان و جمع‌آوری آثار تاریخی به جا مانده از این فاجعه و... آغاز کردیم و امیدواریم منشاء اثر فراوانی در آینده نزدیک شود.

یکی از کارهای ما در بنیاد، تهیه دایره‌المعارف هفتم‌تیر می‌باشد که بخش‌های مختلف مانند تشکیل حزب جمهوری اسلامی، فاجعه هفتم‌تیر، زندگینامه شهدا، مصاحبه با جانبازان و پدیده نفاق و... را شامل می‌شود.

بحمدالله با تلاش برادران، دفتر مرکزی بنیاد راه‌اندازی شده است و امیدواریم روز به روز بر دامنه فعالیت‌های فرهنگی این مجموعه انقلابی افزوده شود.

یکی از کارهای مهمی که بنیاد سیاست آن را بنا نهاده است و می‌رود تا انشاءالله به یک خاست ملی تبدیل گردد ساخت یادمان شهدای هفتم‌تیر در محل قتلگاه سرچشمه تهران است.

به همین منظور ما جلسات مختلفی را با ریاست محترم شورای اسلامی شهر و شهردار تهران و دیگر مسئولان برگزار کرده‌ایم و در آینده‌ای نه چندان دور این طرح مهم اجرایی خواهد شد.

امیدوار هستیم با ساخت این یادمان بتوانیم همانطور که در ابتدای پاسخ به این سؤال عرض کردم، ضمن حفظ یاد و سیره شهدای مظلوم این فاجعه، ابعاد و خوی حیوانی سازمان منافقین را برای جهانیان ترسیم کنیم و همسو با دیگر نهادهای مسئول در راه اعتلای فرهنگ ایثار و شهادت در جامعه قدم برداریم.

*سرانجام این روحانی وارسته و مجاهد نستوه پس از یک عصر مبارزه جهاد فی سبیل الله در آغازین ساعت‌های پنج‌شنبه ۱۳۸۵/۱۱/۲۸ هجری شمسی پس از تحمل ۲۵ سال درد و رنج مجروحیت ناشی از فاجعه تروریستی هفتم‌تیر سال ۱۳۶۰ به لقاء الله پیوست و در جوار رحمت حضرت حق سکنی گزید.*

در پی رحلت این عالم ربانی، مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، پیام تسلیت صادر فرمودند. متن این پیام به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

درگذشت تائر انگیز روحانی خدمتگذار و با اخلاص مرحوم حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ اسماعیل فردوسی پور را به خاندان مکرم و ارادتمندان و دوستان آن مرحوم مخصوصاً مردم شریف خراسان و به ویژه اهالی مومن فردوس تسلیت عرض می‌کنم. این عالم بزرگوار بیشتر دوران حیات را به خدمت در اسلام و نظام جمهوری اسلامی گذرانید. همراهی خالصانه ایشان با امام عزیز در نجف و دوران هجرت و پس از آن، خدمات قضایی در مشهد و نمایندگی مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی از قطعات پر افتخار زندگی ایشان است.

جانبازی ناشی از فاجعه هفتم تیر نقطه دیگری است که فضائل این روحانی ارزشمند را مشخص می‌سازد. از خداوند متعال رحمت و مغفرت برای ایشان و صبر و اجر برای بازماندگان و خانواده محترمشان مسئلت می‌کنم.

سیدعلی خامنه‌ای

۱۳۸۵/۱۱/۲۸

### بسم الله الرحمن الرحيم

وَاللَّهُ مَنَّ عَلَى الْمُحْسِنِينَ وَرَبُّكَ يُرِيهِمْ مَن لَّهُمْ خَلَائِفٌ يُرِثُونَ أَمْوَالَهُمْ وَمَن لَّهُمْ خَلَائِفٌ يُرِثُونَ أَمْوَالَهُمْ وَمَن لَّهُمْ خَلَائِفٌ يُرِثُونَ أَمْوَالَهُمْ وَمَن لَّهُمْ خَلَائِفٌ يُرِثُونَ أَمْوَالَهُمْ

فقیر در خواست قیام ممتد جناب است بسم الله الرحمن الرحیم و این دعا را هر روز بخواند

در وقت خفا جهت رسیدگی به امور دنیوی و سکونت محل احوال هر یک از  
همه است ؟ ای ممتد وقت رفتن دست از وجود این بهره مند شد و بار

میشود هر از غایب اسلام از هر کجای که در دنیا با این دعا در وقت

در وقت دعا با مکتب در علم و دست بر کتف دعا ای ممتد بوی خود خواند

مولود در جوانی بنام و پند از خداوند دعا ای ممتد در وقت حاجت خواند

در اسلام و در هر کجای که تاریخ ۲۸ جمادی ۱۹۹۲

همه در شب این مین و بیست و دو سیم با هر دو آنکه این مین و بیست و دو سیم در

و بعد جانب چپ سیم و در این مین و بیست و دو سیم در

بنا به بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در

تا که در بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در

و در بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در

در بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در

که در بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در

اگر تا وقتی که حرف علیه و بیست و دو سیم در

مرف کنند و بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در

تا که در بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در

من این مین و بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در

مید و بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در



تاریخ ۱۳۰۶  
مهر و بیست و دو سیم در این مین و بیست و دو سیم در





### تالے

جناب آیت بقیہ ہر سلام " حاجی محمد امین فروری دست ۴۰ خاتم

پڑھیں جناب تالے بہت ماضی شرح در داد لکھا ہے نقد بکند  
شہد مدرس منصور بشوید کہ در داد لکھا ہے مراد حضرت امیر  
و بہ پودنہ کا رسید گے نمبر و با ترجمہ بہ فرمان عفو مورخہ ۱۰/۱۰/۱۳۰۳  
۹۹ حکم صادر و جو طبق موازین شرح ازہر اجراء نہایت از  
صدائق تالے رفیق جناب تالے راجہ تالے تاریخ ۱۸/۱۰/۱۳۰۳  
۹۹  
محمد امین



### اقتدارنامه نمایندگی مجلس شورای اسلامی ایران

امضا کنندگان زیر امضای هیئت اجرایی و نظارت انتخابات آئین نامه مجلس شورای اسلامی جمهوری اسلامی ایران، حوزه انتخابیه شهرستان فردوس، ولسوالی گویا میباشیم  
 کلیتای اسماعیل فردوسی در روزنامه خراسان مجلس واری میباشند شماره پستی ۲۵۰۱  
 شهردار سال ۱۳۱۷ شمسی در انتخابات این حوزه انتخابیه که تاریخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۱  
 انجام شده با اکثریت مطلق ۱۱۸۰۹ رأی از ۳۶۰۲۱ رأی در  
 دوره اول نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب گردیده و انتخاب سبزه با رعایت کلیه فرآیندهای انتخاباتی  
 اسلامی ایران آئین نامه ای برپایه آراء و شرح این انتخاب در مجلس انتخابات ارجح نهاده می باشد.

تاریخ مانده ۱۳۵۹ ماه اردیبهشت  
 امضاء هیئت اجرایی  
 امضاء هیئت نظارت انتخابات  
 هیئت اجرایی  
 امضاء هیئت نظارت انتخابات  
 امضاء هیئت نظارت انتخابات



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جمهوری اسلامی ایران

اعتبارنامه نمایندگی مجلس خبرگان

اعتبارکننده کون ذره خضای حجت اجرائی حجت تقارث شورای نگهبان بر انتخابات مجلس خبرگان  
حوزه اقتضیه استان خراسان کوهی سید محمد کجا با سعادت اولیاده سید محمد فرزند غلامحسین  
دارای شناسنامه شماره ۵۰ متولد سال ۱۳۱۷ شمسی در اتوباست حوزه اقتضیه  
استان خراسان که در تاریخ ۱۹/۹/۱۶ برگزیده با اکثریت مطلق ۱۲۸۸۸۷۱  
رای از ۱۷۸۳۴۴۴ رای در دور اول انتخابات بنیادگی مجلس خبرگان انتخاب گردیده و انتخاب  
نامبرده با رعایت قید مزاین قانونی انجام و شرح آن در صورتجلسه انتخابات این حوزه اقتضیه مذکور می باشد.

تاریخ روز ۲۰ در ۱۰ سال ۱۳۶۵

اعضای هیئت اجرائی  
اعضای هیئت تقارث شورای نگهبان  
اعضای فرماندار مرکز حوزه اقتضیه و مقرر فرماداری



۷۶۴  
۱۳۹۵



جانیستادیت و هم آفرینش برای  
 تجدید آرزوئی است بیست و نهمین تیرماه هر چه در خدمت  
 شهیدت برسد برسد به کجای غم تیرماه در خدمت  
 بی پایان غم رفت با هم بگفت هر آنکه تیرماه  
 بیرون نماند تیرماه غمگین و غمگین

نخستین دبیر هیئت مدیره

تاریخ: ۱۵/۹/۷۶۴  
 شماره: ۸۳۶۸۳  
 پست: .....



حجت الاسلام جناب آقای اسدالله فردوسی روز  
 دانشمندان انقلابی فلسطین

با توجه به استناد ریاست هیئت مدیره انجمن انجمن  
 معاونت اجرایی رهبر فوج فلسطین بموجب این اطلاعیه  
 رهبر کل هیئت مدیره انجمن انجمن فلسطین  
 امید است با فعل الجهد و با نگاه برداشته و توانایی  
 و تلاش و سعی فرجهت انظار حق و انظار به اجراء و خاکسپاری  
 لایق در خدمت مردم و نظام مقدس انقلاب اسلامی  
 در راه لغات شریف آن واحد ارتقاء و گستره برنامه انجمن  
 همکاری لازم را خواهد فرموده این

حجت الاسلام  
 رهبر فوج فلسطین  
  
 ۱۳/۹/۷۶

رابطه امری مجسم

ظریفان یا فخری و دهی شورای مرکزی از معصوم با عنایت به تبارب نسبت تمام آقایان را امر بکناری این فریضه بزرگ الهی حضرت حج الاسلام آقایان حاج سید عباس قائم حاج سید هشتم سولی، حاج شیخ حسن صفائی، حاج شیخ اسماعیل فردوسی پور، حاج سید رضا قاضی، حاج سید علی قاضی حکمر، حاج شیخ عبدالحسین مغزی، حاج سید محمدنی را به عنوان شورای سیاستگذاری امور اندک سرگودره و جناب محمد الاسلام ایلکلیلی بهی مملاتی را به عنوان رئیس شورای مذکور و مدیر امور اجرایی مربوطه اندک سرگودره برای مدت سه سال منصوب میکنم و لازم است معرفی این فردی را بعنوان قائم مقام خود و بکمیسیون اجرایی مذکور با اختیار است لازم برای یکین سال میرفتند که به عنوان عضو ششم در شورای سیاستگذاری شرکت خواهد کرد. شورای مذکور همچنین بر حق تصویب نصب و عزل اندک سرگودره و اداری را با شکایات خواهد بود. از خداوند متعال توفیق قبول حضرتش را در باب این رخ متذکر کی که آقایان بدون هیچ انتظار و توقع بر همه گفته اند سنت می نمایم امیدوارم که با سعی و تکار آن استراکنده شسته به پیش برود، مویجات رضای حضرت بقیه الله روحی خلد را فراموشم آردند. لازم است تشکر صمیمانه خود را از زینت اجرایی قبلی مخصوص حج الاسلام آقایان کشیری و جمعی زادود اسرار بر حضور آقایان تشکلات جدید را ابراز نمایم.

سید علی خاتون  
سید علی حسینی  
۶۱، ۱۲، ۲۲





جمهوری اسلامی ایران  
دفتر مرکزی نمایندگان  
ام معظم رهبری در دانشگاهها

بسم الله

جناب آقای اسلام آقای امین فردوسی

تاریخ: ۱۳، ۹، ۶۸  
شماره: ۲۵۵  
پوست

با سلام

پیر منزهت محول از طرف تمام محترم دهری حضرت آیت ا... خامنه ای مدد جناب عالی از طرف

این شورابیت نمایندگی در دانشگاه تربیت مدرس منصوب می شود.

انید است با درایت حسن تدبیر و احسان پدانه و با همکاری مسئولین

مترم دانشگاه بتوانید رسالت خود را در احیای فرهنگ نورانی اسلام و حرمت از نظر

حضرت امام زهرا و خدمت به نسل اندر نسل دانشگاهی به نحو احسن ایفا نموده و چون

راه پشده ای راه حق ادا نمایند. به شرح حصد و تقوی در رعایت دقیق اخلاق اسلامی مکتب

به خدا استقامت از زخارف دنیا و تمسبه نموده و توفیق انجام وظایف محول با توجیه به مقررات و

ضموابط را از درگاه پروردگار استعال ای جناب عالی خواستاریم.

شهی کلکی نماینده تمام همسپاری در دانشگاهها

کلمه کلمه  
محمدی





● سال ۱۳۳۱ و در سن ۱۴ سالگی مشهّد مقدس منزل حاج شیخ مجتبی قزوینی



● دوران جوانی



● فرودگاه مهرآباد تهران، ۱۲ بهمن ۵۷  
مرحوم فردوسی پور، شهید حاج مهدی عراقی، مرحوم حاج احمد آقا در کنار حضرت امام خمینی (ره) ایستاده اند.





● دیدار اعضای شورای سیاستگذاری ائمه جمعه کشور با مقام معظم رهبری



● از چپ به راست: حاج احمد قدیریان، حاج مصطفی حائری زاده، مرحوم آیت الله فردوسی پور و حجت الاسلام والمسلمین باغانی «جلسه اعضای هیئت امنای بنیاد فرهنگی هفتم تیر»



● حرم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در کنار مقام معظم رهبری



● مرحوم آیت الله فردوسی پور (نشست خبری برگزاری مراسم هفتم تیر - ۱۳۸۳)



● تشییع پیکر مرحوم فردوسی پور، بعد از اقامه نماز جمعه، دانشگاه تهران



● مقبره آیت الله فردوسی پور در زادگاهش



نام: حجت‌الاسلام و المسلمین محمود مروی حکیم

نام پدر: احمد

تاریخ و محل تولد: ۱۳۲۳/۱۱/۱۸ - مشهد

تحصیلات: خارج فقه و اصول - فوق لیسانس

سوابق مبارزاتی: پیوستن به قیام تاریخی حضرت امام خمینی (ره) از سال ۱۳۴۲، برپایی مجالس وعظ، خطابه و روشنگری علیه طاغوت، دستگیری و تحمل شکنجه و زندانهای مخوف رژیم پهلوی، همکاری با گروه والعصر

سوابق تشکیلاتی: عضویت در حزب جمهوری اسلامی

سوابق خدمتی: نماینده مردم طرقله و چناران در دور اول و دوم مجلس شورای اسلامی، عضو کمیسیون اصل ۹۰ و کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی، نماینده مقام معظم رهبری در دُبی، استاد دانشگاه و همکاری با عقیدتی سیاسی ارتش



### حجت‌الاسلام والمسلمین محمود مروی حکیم:

محمود مروی حکیم در ۱۳۲۳ هجری شمسی در مشهد مقدس دیده به جهان گشود.

پس از دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه قدیم با علاقه‌ای که به فراگیری علوم حوزوی داشت قدم در حوزه‌های علمیه نهاد و ضمن تهذیب نفس توانست، در سنگر علم و جهاد به موفقیت‌های چشم‌گیری دست پیدا کند.

### آقای مروی حکیم در چه سالی متولد شدید و نحوه ورود خود به حوزه علمیه را بیان بفرمائید؟

۱۸ اسفند سال ۱۳۲۳ در شهر مقدس مشهد و در یک خانواده مذهبی متولد شدم. پدرم به کسب اشتغال داشت. ما دو برادر و دوخواهر بودیم و من فرزند اول خانواده بودم.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس مختلف شهر مشهد گذراندم. به علت فضای مذهبی که شهر مشهد داشت، به ویژه وجود بارگاه ملکوتی حضرت ثامن‌الحجج علی بن موسی الرضا (ع)، به رغم میل رژیتم جبار پهلوی، توجه جوانان به مسائل مذهبی خیلی خوب بود.

حدود سال ۱۳۴۰ و بعد از پایان دوران تحصیلات متوسطه وارد حوزه علمیه مشهد مقدس شدم. در حوزه علمیه مشهد از محضر استادان بزرگی همچون مرحوم آقای فلسفی استفاده کردم. در سال ۱۳۴۶ و پس از تبعید امام خمینی (ره) به عراق به شهر نجف اشرف مهاجرت کردم و در حوزه علمیه نجف از محضر حضرت امام راحل و استادانی همچون مرحوم آیت‌الله العظمی لنگرانی (ره) استفاده‌های فراوان بردم. در سال ۱۳۴۹ پس از ۳ سال اقامت در نجف اشرف برای آشنایی با وضع برادران مسلمان فلسطین به سوریه و لبنان سفر کردم و از نزدیک با وضع آنها و مبارزاتشان و نیز تجاوزات رژیم صهیونیستی به مردم بی‌دفاع و مظلوم آن دیار آشنا شدم.

پس از این سفر در سال ۱۳۴۹ به مشهد بازگشتم. این دوره مصادف با اوج‌گیری مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی بود. که بر اثر فشارها دوباره تصمیم گرفتم به نجف

اشرف بازگردم. به علت فعالیت‌های سیاسی و مذهبی که داشتم دستگاه خودکامه پهلوی از خروج ما از ایران جلوگیری کرد بنابراین به قم مهاجرت کردم و پس از چند ماه دوباره به مشهد بازگشتم و فعالیت سیاسی و مذهبی خود را قوت بخشیدم. در اردیبهشت سال ۱۳۵۴ نیز ازدواج کردم که حاصل آن ۴ فرزند دختر و یک فرزند پسر است.

### چطور با نهضت عاشورایی حضرت امام خمینی (ره) آشنا شدید؟

بعد از رحلت فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) در سال ۱۳۴۰، رژیم پهلوی تصور می‌کرد موضوع مرجعیت در ایران خاتمه یافته است و خواست از این خلاء پیش آمده نهایت بهره‌برداری را بکند. بنابراین ظلم و ستم آشکار محمدرضا پهلوی فزونی یافت و به تنها مطلبی که می‌اندیشید خوش خدمتی برای اربابان خود بود.

رژیم خودکامه پهلوی، انسانیت، شرافت، استقلال و آزادی و دین و مذهب مردم را برای حفظ منافع خود و قدرت‌های غربی زیر پا نهاده بود و مردم به لحاظ آزادی‌های فردی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی و نیز معیشت در تنگنا بودند.

در چنین شرایطی ندا و پیام تاریخی حضرت امام خمینی (ره) مردم خفته و شب زده را از خواب غفلت بیدار کرد و از سال ۱۳۴۲ و بعد از قیام تاریخی ۱۵ خرداد مبارزات مردم به رهبری حضرت امام خمینی (ره) جنبه علنی به خود گرفت و مبارزان پیرو خط اسلام و فقاقت پیرامون مرجعیت مبارز شیعه گردهم آمدند.

ورود ما به حوزه علمیه مشهد مصادف بود با دو موضوع رحلت مرحوم آقای بروجردی (ره) و قیام حضرت امام خمینی (ره) در قم و به تبع آن با وجود سختگیری‌های رژیم خبرهای مبارزات امام راحل به سرعت در سراسر کشور منتشر شد. مردم با اینکه امکانات و ابزار تبلیغی مناسبی نداشتند اما به بهترین شکل ممکن که همان انتقال سینه به سینه پیام امام راحل بود، یکدیگر را از وقایع با خبر می‌ساختند.

اعلامیه‌های حضرت امام از قم به شهرهای مختلف می‌آمد و ما در مشهد نیز آنها را بر روی منابر برای مردم می‌خواندیم.

در مشهد کانون مبارزه حول چهره‌های شاخص مکتب حضرت امام خمینی (ره) یعنی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، آیت‌الله واعظ طبسی و چهره‌هایی نظیر شهید حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی‌نژاد بود و دیگر مبارزان اصیل اسلامی نیز در صحنه و در کنار این عزیزان حضور داشتند. از چهره‌های دیگری که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در به صحنه آوردن مردم مشهد نقش مهمی داشتند آقایان محمد تقی شریعتی<sup>۱</sup> و حاجی عابدزاده<sup>۲</sup> بودند. محمد تقی شریعتی پدر مرحوم دکتر علی شریعتی دارای صبغه روشنفکری بود و در کانون نشر حقایق مذهبی جوانان را دور خود جمع می‌کرد. مرحوم آقای حاجی عابدزاده هم که از چهره‌های مذهبی شهر بود مدارسی را در اختیار داشت و در میان افراد متدین و مبارز جایگاه خوبی را عهده‌دار بود. مبارزات ما از همان قیام تاریخی حضرت امام خمینی (ره) آغاز شد و ارتباط ما با مبارزانی که از آنها یاد شد موجب تقویت فعالیت‌ها گردید. همانطور که گفتیم اعلامیه‌های حضرت امام (ره) را در شهر مشهد و نواحی آن منتشر می‌کردیم و در مجالس وعظ و خطابه به روشنگری علیه رژیم خودکامه پهلوی می‌پرداختیم.

### شما با گروه مسلحانه والعصر همکاری داشتید؟

بله، من همکاری خوبی با گروه والعصر<sup>۳</sup> داشتم. اعضای این گروه جوانانی مذهبی و تربیت یافته منابر و مجالس مذهبی بودند که در حرکات مبارزاتی با پرچم اسلام و روحانیت متعهد و مبارز به مبارزه علیه رژیم پهلوی می‌پرداختند. این گروه هرگز به دستجاتی که دارای افکار وابسته به شرق و غرب بودند وابستگی

۱- محمد تقی شریعتی: مرحوم محمد تقی شریعتی پدر دکتر علی شریعتی در سال ۱۲۸۶ هجری شمسی در ده مزینان از توابع شهرستان سبزوار به دنیا آمد. او از فعالان مذهبی و سیاسی مشهد به شمار می‌آمد. او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در صف مبارزه با حکومت پیدادگر پهلوی کوشش کرد.

۲- حاجی عابدزاده: مرحوم حاج علی اصغر عابدزاده از جمله خادمان قرآن و فعالان مذهبی در دوران پهلوی است که تربیت ده‌ها شاگرد و ساخت بناهای مذهبی و نیز تشکیل انجمن پیروان قرآن با بیش از ۸۰ شعبه بخشی از خدمات وی به جامعه آن روز است. وی در سال ۱۲۹۰ به دنیا آمد و در سال ۱۳۶۵ در مشهد دیده از جهان فرو بست (خبرگزاری قرآنی ایران) <http://www.iqna.ir>

۳- گروه والعصر: از گروه‌های مبارزاتی و مخفی قبل از انقلاب اسلامی است که به لحاظ گرایش مبارزاتی اسلامی دارای پایگاه مهمی در شهر مشهد بود.



نداشت و شالوده کار آنها مذهب و ایمان بود. گروه والعصر به لحاظ تشکیلاتی بسیار قوی بود و برای اینکه از نفوذ و حمله ساواک دژخیمان پهلوی در امان باشد، بسیار مراقبت می کرد. از این رو بود که ما در برخی مواقع حتی اعضای همفکر گروه والعصر را نمی شناختیم. یکی از چهره‌های مبارز این گروه مرحوم آقای ظریف جلالی بود. وی سال‌های متمادی را در زندان گذراند و من هم در مقطعی با او در یک زندان بودم.

### مسجد کرامت پایگاه کدامیک از مبارزان بود؟

مسجد کرامت<sup>۱</sup> که در چهارراه نادری (شهدا) مشهد قرار دارد، پایگاه مبارزان اسلامی بود. بسیاری از مقلدین امام راحل در این مسجد جمع می شدند و کانون فعالی برای انتشار اخبار انقلاب و مبارزه علیه رژیم به حساب می آمد و به همین علت همواره تحت نظر ساواک بود.<sup>۲</sup> در سال ۱۳۵۲ هجری شمسی ساواک حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) را بازداشت کرد و ایشان را از سخنرانی و فعالیت در این مسجد منع نمود.

در پی آن معظم له بنده را احضار کردند و فرمودند که به جای ایشان در مسجد کرامت نماز جماعت بخوانم و برای حاضران نیز سخنرانی کنم و من نیز با کمال احترام دستور ایشان را اجرا کردم.

در مسجد کرامت حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) نماز می خواندند و برنامه‌های این مسجد تحت نظر ایشان اداره می شد و اقشار مختلف مردم برای ادای فریضه نماز جماعت و بهره‌مندی از بیانات معظم له در مسجد حاضر می شدند.

۱- مسجد کرامت: یکی از مساجد انقلابی و معروف شهر مشهد است. این مسجد به علت نزدیکی جغرافیایی به حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از گذشته محل رفت و آمد جمع کثیری از زوار بوده است. مسجد کرامت در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از مراکز و کانونهای مهم اجتماع مبارزان اسلامی به شمار می آمد و بارها مورد یورش دژخیمان پهلوی قرار گرفت.

۲- شهربانی استان خراسان در گزارش خود درباره مسجد کرامت و مبارزان آن چنین گزارش کرده است: «خبر واصله حاکی است که حاجی کرامت در طبقه فوقانی مسجد کرامت تعداد ۲۰ اتاق بدون کسب اجازه از مقامات ذیصلاح ساخته و در آن از مسافران پذیرایی می نماید. گفته می شود سید علی خامنه‌ای کارگردانی اطاق‌ها را بر عهده دارد و درآمد حاصله را به مصرف امور ضد میهنی و ملی می‌رساند. به کرات مشاهده شده است که مسافران عراقی و افراد مشکوک را در این محل اسکان داده و حتی شایع است که این افراد رابط بین روح‌الله خمینی، کرامت و خامنه‌ای هستند و وجوه جمع‌آوری شده از طریق این رابطین مبادله می‌گردد.

### علت دستگیری شما چه بود؟

ما در مسجد کرامت هر روز پس از اقامه نماز برای حاضران سخنرانی و اخبار نهضت را به مردم منتقل می‌کردیم. عناصر رژیم پهلوی که در پی شناسایی نیروهای انقلابی بودند، ما را هم شناسایی کردند و سرانجام در یکی از روزهای شهریور سال ۱۳۵۴ پس از اقامه نماز، مأموران ساواک به مسجد یورش آوردند و بنده را به جرم مبارزه علیه رژیم و نیز همکاری با گروه «والعصر» بازداشت کردند. در بیدادگاه پهلوی به جرم حق گوئی و به اتهام فعالیت علیه رژیم ستمگر پهلوی به ۱۰ سال زندان محکوم شدم.

ابتدا پس از شکنجه‌های فراوان ما را به زندان مشهد بردند و پس از مدتی از آنجا به تهران منتقل شدیم. در تهران هم ابتدا ما را به کمیته مشترک که الان موزه عبرت شده است آوردند و در آنجا سخت‌ترین شکنجه‌ها را متحمل شدیم. سپس ما را به زندان قصر منتقل کردند. بعد از یک مدتی دوباره ما را به زندان اوین بردند و ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ما را دوباره به زندان مشهد بازگرداندند. در سال ۱۳۵۷ هنگامی که حدود ۳ سال از محکومیت ما سپری شده بود انقلاب به پیروزی رسید و درهای زندان به همت مردم گشوده شد و ما از زندان نجات یافتیم.

### رفتار رژیم پهلوی با زندانیان مسلمان چگونه بود؟

سال ۱۳۵۴ در تاریخ ایران و انقلاب اسلامی اوج دستگیری مبارزان و شکنجه آنان به حساب می‌آید. بازداشت و شکنجه افراد حساب و کتابی نداشت در زندان پهلوی شاید شما شنیده باشید، از توهین و ناسزا گرفته تا سخت‌ترین شکنجه‌ها مانند ضربات سخت با کابل، شوک برقی، آپولو، آویزان کردن وجود داشت. و ما هم تا حدودی مزه همه این شکنجه‌ها را چشیدیم.

اما زندان با همه سختی‌هایی که داشت برای مبارزان اسلامی یک دوره خاص بود زندانیان آنجا دور هم جمع می‌شدند و درباره حکومت اسلامی با هم صحبت می‌کردند.

نکته‌ای که باید درباره رفتار رژیم پهلوی با زندانیان و خانواده‌های آنها بیان کنم

این است که گاه تا چند سال به خانواده زندانی اطلاعاتی درباره احوال او داده نمی‌شد و خانواده‌ها علیرغم تکاپوی فراوان راه به جایی نمی‌بردند.

بعد از آن هم که خانواده‌ها از زنده بودن فرزند یا همسرشان با خبر می‌شدند، ملاقات‌ها خیلی محدود و از پشت میله صورت می‌گرفت و مکالمه هم تلفنی بود و خانواده ما از مشهد با همه سختی‌های فراوان به تهران می‌آمدند تا چند دقیقه با ما ملاقات کنند.

البته اواخر کار پهلوی، تا حدودی رفتارها با زندانیان سیاسی بهتر شد اما هرگز خوب نبود.

رژیم پهلوی با روح و روان زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنان بازی می‌کرد به گونه‌ای که برخی زندانیان علیرغم سپری شدن دوران محکومیت باز هم در زندان نگهداری می‌شدند. در زندان بندی مشهور به بند «ملی‌گش‌ها» وجود داشت و در آن زندانیانی حضور داشتند که مدتی از پایان محکومیت آنان گذشته بود اما همچنان در زندان به سر می‌بردند و این نشان دهنده خیانت و کینه‌توزی رژیم نسبت به زندانیان سیاسی و بویژه زندانیان سیاسی مسلمان بود. مسئله مهمی که باید به آن اشاره کنم این است که با وجود همه سخت‌گیری‌های ساواک و مسئولان زندان، ما از اخبار بیرون و نهضت امام و احوال ایشان با خبر می‌شدیم. بعضی اوقات زندانبان‌ها این اطلاعات را در اختیار ما می‌گذاشتند و اخبار مهم را نیز خانواده‌ها با نهایت شجاعت و شهامت در عرض چند دقیقه وقت ملاقات به اطلاع ما می‌رساندند و به این طریق ما از موضوعات مختلف مطلع می‌شدیم.

#### در زندان با چه کسانی هم سلولی بودید؟

افراد بی‌شماری بودند که ما در طول سه سال تحمل زندان پهلوی با آنها هم سلولی یا هم بند بودیم اما اواخر و در زندان اوین با مرحوم آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله مهدوی کنی و حجت‌الاسلام و المسلمین لاهوتی هم بند بودیم.

### علت به ثمر رسیدن مبارزات مردم و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چه بود؟

راز و رمز پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به نظر من دو اصل مهم مرجعیت و رهبری از یک سو و ظلم و ستم دستگاه جبار پهلوی از سوی دیگر بود. در دوران پهلوی پدر و پسر، ظلم و ستم حکومت نسبت به مردم روز به روز افزایش پیدا می‌کرد و این رویه ظلمانی در دوره محمدرضا به مراتب پیچیده‌تر و سخت‌تر شده بود و مردم طبقات مختلف به وضوح آن را لمس می‌کردند و در این میان صدای شکسته شدن استخوان مردم مستضعف و متوسط جامعه به راحتی به گوش می‌رسید.

بنابراین طبیعی بود که مردم در برابر این همه ظلم و ستم خاموش ننشینند و به مبارزه برخیزند و این نکته‌ای است که در همه جای عالم می‌توان پیدا کرد و انسان‌ها هرگز راضی نیستند که مورد ظلم و عصیان قرار گیرند و به همین علت با شنیدن ندای حق طلبی دور آن جمع می‌شوند و این طبیعی است.

نکته اصلی در هر مبارزه و قیامی، موضوع رهبری آن است و می‌بینیم که در نهضت مردم ایران، رهبری این انقلاب را مرجعیت آگاه و بیدار بر عهده داشت و ندای او منطبق بر کلام وحی و سیره رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) بود، بنابراین مردم خیلی زود جذب رهبری مبارزات شدند. این انقلاب از همان روز نخست منطبق با نهضت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بود و مردم نیز با آن آشنا بودند و رمز پیروزی و حتی ماندگاری آن نیز نسبت به سایر انقلاب‌های جهان همانا نقش مرجعیت، دین محوری و فرهنگ عاشورا است. فرهنگی که به ما می‌آموزد با پیروی از خط ولایت فقیه در برابر ظلم و جور بایستیم و از جان و مال خویش برای رسیدن به آرمان‌های خود بگذریم.

یک هفته از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته و نظام هنوز به طور کامل مستقر نشده است، اما شاهد تأسیس حزب جمهوری اسلامی هستیم آیا در آن شرایط پرداختن به حزب ضرورت داشت؟

ببینید، اساس حزب جمهوری اسلامی و فلسفه تشکیل آن با دیگر احزاب در سایر کشورها متفاوت بود. حزب جمهوری اسلامی بر عکس سایر احزاب در کشورهای مختلف برای رسیدن به قدرت و در اختیار گرفتن ارکان نظام ایجاد نشد. دقیقاً برای یاری رساندن به نظام به راه افتاد و سامان دادن به بخش‌های مختلف کشور، اداره بهتر امور و کادرسازی برای شجره طیبه انقلاب اسلامی فلسفه تأسیس حزب جمهوری اسلامی بود.

حزب جمهوری اسلامی در یک نگاه و تعریف کلی بازوی نظام بود و افراد با تخصص‌های مختلف در این کانون جمع شدند تا اوضاع کشور را بهبود بخشند. کسانی که حزب جمهوری اسلامی را تأسیس کردند، برای مردم ناشناخته نبودند، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، شهید آیت‌الله بهشتی (ره)، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، شهید دکتر باهنر و آیت‌الله موسوی اردبیلی کسانی بودند که حزب را بنا نهادند. این عزیزان کسانی بودند که از ابتدا خود را وقف انقلاب اسلامی و نهضت حضرت امام خمینی (ره) کرده بودند و هوا و هوس به مانند آنچه که در برخی احزاب و مؤسسه‌ها دیده می‌شود در میان این بزرگان وجود نداشت. شما می‌بینید که این بزرگان با اینکه در بطن انقلاب بودند و نقش کلیدی هم در پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) داشتند اما در پی ورود به ارکان قدرت نبودند. بنابراین ضرورت داشت تا تشکیلاتی مانند حزب جمهوری اسلامی به عرصه بیاید تا به مردم و انقلاب کمک کند و اقبال مردم از حزب جمهوری اسلامی هم مؤید همین مطلب است. حزب از بدو تأسیس و تا لحظه توقف فعالیت‌هایش در همه امور فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی برنامه داشت و به اصل مهم استقلال آزادی جمهوری اسلامی می‌اندیشید.

**مردم سابقه خوبی از تحزب در کشور ندارند اما می‌بینیم با اعلام تشکیل حزب جمهوری اسلامی، استقبال خوبی نسبت به آن نشان می‌دهند، دلیل آن چه بود؟**

سابقه اینکه مردم نگاه خوبی به بحث تحزب در کشور نداشتند به سالها پیش

از پیروزی انقلاب اسلامی و ظهور و بروز احزابی مانند حزب توده، رستاخیز و ... بر می‌گردد. اساس و شالوده این‌گونه تشکل‌ها یا به طور رسمی برای خدمت به حکومت دیکتاتوری و یا به نام ملت اما به کام قدرت‌های استکباری بود. اما این بار و پس از پیروزی انقلاب اسلامی هر چند زمان زیادی از تشکیل حکومت اسلامی نمی‌گذرد اما مردم عکس‌العمل خوبی در برابر اعلام موجودیت حزب نشان می‌دهند.

دلیل آن را می‌توان در چند موضوع دنبال کرد. نکته اول، انقلاب اسلامی شالوده حرکت جمعی دارد. انقلاب اسلامی ایران هر چند در قالب فعالیت‌های حزبی شکل نگرفت اما به معنی واقعی کلمه و آنچه که در اسلام به آن سفارش شده است، ما فعالیت‌های گروهی و به نوعی می‌توان گفت حزبی داشتیم، با این تفاوت که به جای ساختارهای پیچیده تشکیلاتی و اداری، مساجد کانون حضور گروه‌ها و جمعیت‌ها بودند و این کانون در قالب شعبه‌های کوچک و بزرگ در سراسر کشور پراکنده بودند و مردم با حضور در آنها به عنوان عضو یک حزب الهی کارهای تشکیلاتی و گروهی را تمرین می‌کردند.

نکته دوم را می‌توان در حضور روحانیت متعهد در صدر این تشکل نو پا جستجو کرد. روحانیت به عنوان پرچمدار نهضت انقلاب اسلامی، خط مبارزه را با الهام از منویات امام راحل دریافت و برای مردم تبیین می‌کردند. بنابراین می‌بینیم که این خودش یک فعالیت حزبی است هر چند ساختار عرف احزاب را ندارد.

با این تعریف وقتی حزب جمهوری اسلامی اعلام موجودیت کرد، مردم شاهد بودند کسانی در رأس این تشکیلات قرار دارند که دارای سابقه درخشانی در دوره انقلاب هستند و از نزدیکان امام خمینی (ره) به شمار می‌آیند و مردم با هدایت آنها با انقلاب آشنا و بر رژیم سفاک پهلوی پیروز شده‌اند. نتیجه این شد که استقبال خوبی هم نسبت به حزب جمهوری اسلامی نشان دادند.

### جنابعالی چطور به عضویت حزب جمهوری اسلامی در آمدید؟

بنده به عنوان عضوی از این جامعه، با مؤسسان حزب جمهوری اسلامی آشنایی دیرینه‌ای داشتم و خط مبارزه را در کنار این عزیزان دنبال کرده بودم، به همین

علت پس از فراخوان حزب جمهوری اسلامی به عضویت آن در آمدن و در واحد روحانیت حزب فعالیت تشکیلاتی خود را آغاز کردم و بخشی از فعالیت‌های ما در واحد روحانیت حزب مستقر بود. در واحد روحانیت برنامه‌های ما حول محور تبلیغ انقلاب اسلامی و کمک به ارتقاء فرهنگ غنی اسلامی و زدودن آثار سوء به جا مانده رژیم پهلوی در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی بود.

اشاره کردید که حزب جمهوری اسلامی از پایگاه خوب مردمی برخوردار بود و این نقطه بسیار مهمی برای یک تشکل به حساب می‌آید. با این وجود شاهد بودیم که برخی گروه‌ها و جریان‌های سیاسی مانند لیبرال‌ها و منافقین خلق در برابر آن موضع‌گیری می‌کردند و برای معرفی این تشکل فراگیر از واژه‌هایی مانند حزب معروف، چماقدار و تمامیت خواه استفاده می‌کردند؛ علت این کارشکنی‌ها چه بود؟

هوی و هوس، حب جاه و ریاست‌طلبی، نوعی بیماری است که بعضاً برخی افراد حتی نخبه‌ها نیز به آن مبتلا می‌شوند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره‌ی حب جاه و مقام می‌فرماید: «هر آنکس که طالب ریاست باشد در مسیر هلاکت قدم گذاشته است».

وقتی انقلابی به پیروزی می‌رسد طبیعی است که عده‌ای عهده‌دار وظایفی می‌گردند و در مقابل پیدا می‌شوند افرادی که نسبت به آنان حسد بورزند. اما انتظار می‌رود در انقلابی که شالوده و اساس آن اسلام است شاهد چنین مسائلی نباشیم. اما می‌بینیم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عده‌ای که داعیه برخی صفات اسلامی را داشتند وقتی دیدند مردم به چهره‌هایی که در کنار امام راحل هستند اطمینان کرده‌اند، نسبت به آنان حسادت ورزیدند. این افراد از روی هوی و هوس می‌خواستند به قدرت برسند و اهداف سیاسی خود را دنبال کنند اما مردم دست رد به سینه آنان زدند و به کسانی اقبال نشان دادند که هوی و هوس را در درون خود کشته بودند. مردم گرد شخصیت‌هایی درآمدند که صداقت در رفتار و گفتار و دین محوری سرلوحه کارهای آنان بود. این شخصیت‌ها وقتی حزب جمهوری اسلامی را تشکیل

دادند مردم با اطمینانی که به آنها داشتند گرد آنها جمع شدند. در این میان تشکلهایی مانند نهضت آزادی، جبهه ملی و سازمان منافقین خلق که نسبت به حزب تازه تأسیس جمهوری اسلامی سابقه طولانی داشتند از سوی قاطبه مردم کنار زده شدند، دلیل آن هم سیاست‌های نادرست و افکار وابسته این جریان‌ها بود.

درست است که جبهه ملی سابقه طولانی داشت اما مردم وقتی می‌دیدند افکار اسلامی در این تشکیلات مهجور مانده است، عکس‌العمل نشان می‌دادند. مردم کسانی را می‌خواستند که سابقه مبارزاتی اسلامی داشته و در زیر شکنجه‌های ساواک پایمردی کرده باشند. با این رویکرد، جریان‌های لیبرال و التقاطی فاقد این ویژگی‌ها بودند. به عنوان مثال بنی‌صدر به عنوان یک چهره لیبرال هیچ نقشی در دوران مبارزه نداشت، یک سیلی برای انقلاب و مردم نخورده بود، زمانی که چهره‌های محبوب مردمی در زندان و تبعید و در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها بسر می‌بردند، او در پاریس زندگی مرفه داشت، حالا از فرصت استفاده کرده و آمده بود و می‌خواست با نشستن بر سر سفره انقلاب، همه قدرت‌ها را در دست بگیرد.

بنابراین غیر طبیعی نیست اگر حزب جمهوری اسلامی و شخصیت‌های تأثیر گذار آن سد راه این گونه حرکت‌ها شوند. وقتی حزب جمهوری اسلامی در برابر این افکار منحط ایستادگی کرد، شخصیت‌هایی مانند بنی‌صدر و مسعود رجوی و جریان‌های لیبرال و التقاطی شروع به شایعه‌سازی و ایجاد تهمت علیه حزب و سران آن نمودند تا بتوانند با از بین بردن پایگاه اجتماعی و مقبولیت عمومی آنها، به هوی و هوس خود دست پیدا کنند.

گذشته از این حالات و صفات، این جریان‌ها و متصدیان فکری و ایدئولوژیک آنها اختلاف مبنایی با اصول و عقاید انقلاب اسلامی داشتند. جریان‌های لیبرال و التقاطی، اسلام ناب محمدی (ص) را که امام راحل مروج آن در جامعه بودند بر نمی‌تابیدند و دنبال اسلام آمریکایی بودند. آنها با قانون اساسی و اصل مرفقی ولایت فقیه و مجلس خبرگان مخالفت داشتند و می‌دانستند با جاری شدن قانون اساسی در کشور، به مطامع خود دست پیدا خواهند کرد. بنابراین برای ایستادگی در برابر آن، به حزب جمهوری اسلامی که در سنگر دفاع از آرمانهای انقلاب اسلامی، قانون اساسی و ولایت



فقیه برآمده بود مخالفت می کردند و سعی داشتند با موضع گیری های منفی در برابر اهداف و برنامه های آن کارشکنی کنند.

با این تعریف می توان گفت فلسفه اصلی مخالفت جریان های معاند و وابسته با حزب جمهوری اسلامی، مخالفت با انقلاب اسلامی و ایدئولوژی بود؛ آنها رقابت سالم را دنبال نمی کردند و در پی تخریب حزب برآمده از ملت بودند.

**در دور اول برگزاری انتخابات مجلس شورای اسلامی، حزب جمهوری اسلامی با همه قوا وارد رقابت انتخاباتی شد و کاندیداهایی را در سراسر کشور به عنوان نامزد خود معرفی کرد علت آن چه بود؟**

انقلاب اسلامی بر مبنای اسلام و فرهنگ تشیع شکل گرفت و حکومت برآمده از آن نیز بر اساس اسلام ناب محمدی (ص) استقرار یافت.

حال برای اینکه قوانین کشور منطبق بر احکام اسلام باشد باید مجلسی کاملاً اسلامی شکل بگیرد تا بتواند مسیری صحیح برای امور تدوین کند. به نظر ما، قوه مقننه حقیقت و روح نظام و انقلاب اسلامی است و باید نیروهایی در آن حضور داشته باشند که بتوانند قوانین را بر اساس احکام اسلام و فرهنگ اسلامی تدوین کنند.

با این نگاه حزب جمهوری اسلامی تلاش کرد با معرفی چهره های کارآزموده و شناخته شده که هم سابقه درخشان انقلابی و هم تخصص داشتند، نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران را در این خصوص یاری رسانند. بنابراین حزب، تقریباً در بیشتر حوزه های انتخابیه با معرفی چهره های دلسوز و خط امامی به عنوان نامزد وارد رقابت انتخاباتی شد تا مجلس کارآمد و پرتوان برای اداره مملکت شکل بگیرد.

**جناب عالی در دور اول انتخابات مجلس شورای اسلامی از کدام حوزه برای رقابت انتخاباتی نام نویسی کردید؟**

با فراگیر شدن جو انتخابات مجلس شورای اسلامی، نیروهای مختلف و بویژه مذهبی در صدد برآمدند تا در این عرصه با شناسایی نیروهایی که توانایی ورود به مجلس را دارند آنها را به عنوان کاندیدای انتخاباتی معرفی کنند.

اهالی و معتمدان شهرستان طرقيه و چناران در استان خراسان رضوی از ما خواستند وکالت آنها را در مجلس شورای اسلامی بپذیریم. وقتی با اصرار آنها مواجه شدم آن را به عنوان یک تکلیف پذیرفتم.

نکته‌ای را که باید به آن اشاره کنم این است که ما در آن مقطع عضو حزب جمهوری اسلامی بودیم اما حزب در منطقه طرقيه و چناران فرد دیگری را به عنوان نامزد انتخاباتی معرفی کرده بود و این موضوع اصلاً برای ما مهم نبود چون همگی ما هدف مقدسی را دنبال می‌کردیم. با این وجود انتخابات برگزار شد و ما با رأی مردم به خانه ملت راه پیدا کردیم. پس از ورود به مجلس به عضویت کمیسیون اصل ۹۰ مجلس درآمدم!

### نگاه حزب جمهوری اسلامی به دولت موقت چگونه بود؟ آیا قصد یاری داشت؟

قبلاً هم عرض کردم حزب فلسفه‌اش کادرسازی و تربیت نیرو برای اداره بهتر کشور بود و هیچگونه امیال حزبی که این روزها در برخی تشکلهای شما مشاهده می‌کنید که در پی کسب قدرت هستند در حزب جمهوری اسلامی دیده نمی‌شد.

نکته مهمی که در این جا باید متذکر شوم این است که حزب جمهوری اسلامی فعالیت‌های خود را بر مبنای ولایت فقیه استوار کرده بود. پس طبیعی بود که با صدور فرمان نخست وزیری مهدی بازرگان از سوی حضرت امام خمینی (ره)، حزب جمهوری اسلامی نیز پس از تشکیل دولت موقت از آن حمایت کند.

حزب داعیه قدرت نداشت و با وجود اینکه نسبت به برخی اعضای دولت موقت و افرادی مانند بنی‌صدر حرف داشت اما چون نظر امام راحل بر آن بود هیچگونه مخالفتی نکرد و هر جا لازم بود نظریات و دیدگاهش را ارائه کرد.

پیشنهاد می‌کنم مردم و بویژه جوانان، حتماً تاریخ انقلاب اسلامی را مطالعه کنند

۱- کمیسیون اصل ۹۰ مجلس: کمیسیون اصل ۹۰ مجلس برای اجرای اصل نودم قانون اساسی تشکیل می‌گردد تا طبق قوانین مصوب و مربوط به خود اداره و انجام وظیفه نماید. اصل نودم قانون اساسی به این شرح است: «هر کسی شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد می‌تواند شکایت خود را به طور کتبی به مجلس شورای اسلامی عرضه کند. مجلس موظف است به این شکایت رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه و یا قضائیه مربوط است رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت متناسب نتیجه را اعلام نماید. و در موردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند».

چرا که صفحه به صفحه این تاریخ سند مظلومیت سربازان امام خمینی (ره) است. دولت به پیشنهاد شورای انقلاب تشکیل شد و بیشتر اعضای این شورا چهره‌هایی مانند آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، مقام معظم رهبری، شهید مطهری و... بودند، پس نشان می‌دهد که این عزیزان به دنبال حبّ جاه و ریاست طلبی نبودند. وقتی شورا تشکیل دولت موقت را پیشنهاد کرد امام راحل نیز آن را تأیید نمودند وظیفه شرعی و قانونی ما بود که از دولت موقت که در رأس آن آقای مهدی بازرگان بود حمایت کنیم. منتهی دولت موقت خودش نتوانست با اصول و مبانی انقلاب اسلامی کنار بیاید. آنها یک سیاست‌هایی را دنبال می‌کردند که مطلوب مردم ایران نبود. امام خمینی در تاریخ ۱۵ بهمن سال ۱۳۵۷ هجری شمسی وقتی در مدرسه رفاه حکم تشکیل دولت موقت را صادر فرمودند خطاب به آقای بازرگان فرمودند: «جناب عالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروه خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم»<sup>۱</sup>.

اگر به خاطر داشته باشید متن حکم انتصاب آقای بازرگان به نخست وزیری دولت موقت را آیت‌الله هاشمی رفسنجانی قرائت کردند، شخصیتی که از چهره‌های شاخص حزب جمهوری اسلامی به شمار می‌آمدند. بنابراین هیچگونه علامت سئوالی در برابر دولت موقت قرار داده نشده بود. با این وجود دولت موقت بر خلاف آنچه که امام مقرر فرموده بودند عمل کرد و نتوانست گرایشات سیاسی خود را که عمدتاً از لیبرال دموکراسی نشأت می‌گرفت در کارها دخالت ندهد.

برخی اعضای دولت موقت هم با گرایشات سیاسی که داشتند در برابر حزب جمهوری اسلامی موضع‌گیری کردند اما حزب جمهوری اسلامی هیچگاه تمایلات سیاسی خود را در کارها به مداخله نکشاند.

نکته‌ای را که لازم می‌دانم اینجا یادآوری کنم این است که حزب جمهوری اسلامی فقط به پیشرفت انقلاب اسلامی فکر می‌کرد و گواه این ادعا در نخستین دوره انتخابات

۱- ... بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جناب عالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام فرآیند و رجوع به آرای مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید. (...). صحیفه نور جلد ۶ صفحه ۵۴ - چاپ چهارم ۱۳۸۵ - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

ریاست جمهوری اسلامی کاملاً مشهود است. حزب ابتدا از کاندیداتوری جلال‌الدین فارسی و بعد، از نامزدی دکتر حسن حبیبی حمایت کرد اما وقتی ابوالحسن بنی‌صدر انتخاب شد به عنوان رئیس جمهور منتخب به آن می‌نگریست. ما در مشهد از مخالفان سرسخت بنی‌صدر به شمار می‌رفتیم و در جلسات مختلف سوابق و گرایش سیاسی و فکری او را برای مردم تبیین می‌کردیم اما وقتی رئیس جمهور شد فارغ از ملاحظات سیاسی در ابتدا تلاش کردیم از او حمایت کنیم اما او با موضع‌گیری‌هایش در برابر انقلاب و بویژه حضرت امام خمینی (ره) نتوانست در صف انقلاب باقی بماند و طرد شد.

#### غائله اسفند ۱۳۵۹ برای چه به راه افتاد؟

بنی‌صدر که رئیس جمهور شد تصور می‌کرد به پشتوانه رای‌هایی که دارد می‌تواند در مقابل انقلاب اسلامی، امام و ولایت فقیه بایستد و غافل از این بود که بخش عمده‌ای از آرای وی را همین مردم حزب الهی به صندوق ریخته بودند و مردم نیز هرگز در راه حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی کوتاه نخواهند آمد. بنی‌صدر با همین رویکرد اعلام نمود ۱۴ اسفند به مناسبت سالگرد دکتر محمد مصدق برای گروه‌های مختلف در زمین چمن دانشگاه تهران - مقابل جایگاه نماز جمعه - سخنرانی خواهد کرد. شواهد نشان می‌داد گروه‌های معاند که بیشتر آنان را اعضای فریب خورده سازمان مجاهدین خلق و میلشیا<sup>۱</sup> تشکیل می‌دادند در این محوطه حاضر شده‌اند و در تدارک ایجاد آشوب و اغتشاش هستند. آنها پلاکاردهایی در دست داشتند که در آن به ارزش‌های انقلاب اسلامی و شخصیت‌ها و نهادهای انقلابی مانند شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی و سازمان صدا و سیما و... اهانت شده بود.

جمعیت حاضر و غفلت زده فریاد می‌زدند حزب چماق بدست در پیشگاه ملت افشاء باید گردد و اشاره می‌کردند به حزب جمهوری اسلامی و همچنین در حمایت از بنی‌صدر می‌گفتند: «بنی‌صدر حمایت می‌کنیم و...»

۱- میلشیا: شاخه نظامی گروهک ضد مردمی سازمان منافقین خلق است که با هدف دامن زدن به ترور مردم و مسئولان و ایجاد رعب و وحشت در جامعه شکل گرفت. میلشیا سمبل خشونت، ترور و آدم‌کشی است و اوج فعالیت آنان در سال ۱۳۵۹ بود و بعد از فرار سرکردگان فرقه تروریستی رجوی از ایران، اعضای آن به عنوان ستون پنجم در اختیار رژیم بعثی صدام قرار گرفتند.

بنی‌صدر در قسمتی از سخنرانی‌اش، در حالی‌که چند برگ و کارت شناسایی را نشان می‌داد ادعا کرد که این اسناد متعلق به افراد کمیته و اعضای حزب جمهوری اسلامی است و گفت اینها چماقداران هستند و از اینجا موج شعار علیه ارزش‌های انقلاب اسلامی بالا گرفت. در این روز هواداران بنی‌صدر هر کسی را که اورکت یا محاسن داشت مضروب ساختند و فریاد می‌زدند «بزن، بزن حقشه».

هواداران بنی‌صدر همچنین چادر نمایشگاه کتاب را که در مقابل درب دانشگاه تهران برپا شده بود به آتش کشیدند. در این واقعه مردم نیز با مشاهده رفتار آشوب طلبانه هواداران بنی‌صدر با آنان مقابله کردند.

غائله ۱۴ اسفند ۵۹ به کلی چهره‌پر از تزویر و کینه‌توز بنی‌صدر نسبت به انقلاب را عیان ساخت و نشان داد که بنی‌صدر با سازمان منافقین خلق داد و ستد دارد و ائتلاف سیاسی آنها را آشکار ساخت.<sup>۱</sup>

۱- حزب جمهوری اسلامی در پی غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ با صدور بیانیه‌ای پرده از برنامه ریزی‌های حساب شده دشمنان انقلاب علیه مسئولان و نهادهای انقلابی برداشت و با محکوم کردن فتنه و آشوب، از مردم انقلابی و بویژه هواداران حزب جمهوری اسلامی خواست در برابر این توطئه‌ها هوشیاری و شکیبایی از خود نشان دهند. متن این اطلاعیه بدین شرح است: ((در رابطه با حوادث روز پنجشنبه ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران مسأله‌ای مربوط به حزب مطرح شد. حزب جمهوری اسلامی به حکم وظیفه نظر خود را به شرح زیر به نظر مردم قهرمان ایران می‌رساند:

۱- حزب جمهوری اسلامی نظر ملت شریف ایران را به صحنه‌سازیهای حساب شده و برنامه‌ریزی شده علیه این حزب، نخست‌وزیری و نهادهای انقلابی دیگر در این مراسم جلب می‌کند که چگونه آقای رئیس‌جمهور (بنی‌صدر) در یک اجتماع و از یک تریبون عمومی که از صداوسیما جمهوری اسلامی نیز پخش شد به صرف دریافت یک کارت یا ورقه که ساختگی بودن و یا نبودن آن را به هیچ وجه نمی‌توانست در همان لحظه اول احراز نماید، این سازمان اسلامی و دیگر نهادهای رسمی و انقلابی را مورد حمله و هجوم تبلیغاتی خویش قرار داده است.

۲- آقای رئیس‌جمهور در حوادث روز پنجشنبه دانشگاه هم قاضی شده بودند و هم فرمانده پلیس که دستور بگیر و ببند صادر می‌کردند و آیا این شیوه می‌تواند نشانه احترام و پابندی ایشان به قانون اساسی باشد؟

۳- حزب جمهوری اسلامی همانطور که بارها در بیانیه‌های رسمی خود تأکید کرده است هر نوع ایجاد فتنه و آشوب و درگیری در سراسر کشور و هر نوع به هم زدن مجالس و مجامع را محکوم کرده و می‌کند. ولی آنچه این بار به صورت آشکار برای همه مردمی که گزارش خبری روز پنجشنبه را از تلویزیون دیدند قابل درک بود. صحنه‌سازی در این زد و خورده بوده است. همه ناظران می‌توانستند درک کنند که چگونه صحنه‌ها بوجود می‌آمد تا با چماق چماقداران حرکت‌های اصیل اسلامی سرکوب شود، غافل از اینکه ملت ما هوشیارتر از آن است که فریب این صحنه‌های مصنوعی را بخورد و چماقداران واقعی را نشناسد.

۴- ما بار دیگر از همه مردم قهرمان کشورمان، بویژه اعضای و هواداران حزب جمهوری اسلامی می‌خواهیم که در برابر این توطئه‌ها شکیبایی انقلابی خود را حفظ کنند و به افشای هرچه بیشتر وقایعی که خود ناظر آن بوده و هستند بپردازند و توجه داشته باشند که بهترین نوع مقابله با این توطئه‌ها و صحنه‌سازیها، معرفی و منزوی کردن بازیگران این قبیل صحنه‌ها در افکار عمومی ملت انقلابی است.

۵- ما در برابر شهیدان عزیز انقلاب و خانواده‌گرانقدر این شهیدان و رزمندگان جان بر کف صحنه‌های نبرد، و مردم فداکار و ایثارگری که با آنچه در توان دارند در راه پیروزی انقلاب، علیه دشمنان متجاوز می‌کوشند احساس رنج شدید می‌کنیم که چرا، عده‌ای با این صحنه‌سازیها، قلب این برادران و خواهران شهیدپرور ایثارگر را می‌آزارند، امید داریم این فرزندان برجسته امت‌مان بیش از هرکس دیگر، در معرفی آفرینندگان این حوادث شوم برای همگان تلاش کنند.

۶- ما از دادستان کل کشور می‌خواهیم که این جریان زیانبار را هرچه سریعتر ریشه‌یابی کنند و علاوه بر انجام وظایف قانونی خود هرچه زودتر نقاط مبهم آن را کشف و به اطلاع ملت شریف ایران برسانند.

(آرشیو اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

### موضع حزب جمهوری اسلامی دربارهٔ تسخیر لانه جاسوسی چه بود؟

سفارت آمریکا در تهران، مرکز جاسوسی و توطئه علیه انقلاب اسلامی، نظام نوپای جمهوری اسلامی و به زانو در آوردن مردم به شمار می‌رفت.

جوانان دانشجوی با اشغال لانه جاسوسی در حقیقت یک بار دیگر خط روشن و ضد امپریالیستی انقلاب را جرقه زدند و ما این خط را مدیون امام راحل هستیم. چرا که مبارزه با امپریالیسم از همان تاریخ ۱۵ خرداد ۴۲ خط اصلی انقلاب به شمار می‌رفت و هنوز هم ادامه دارد.

امام رحمت الله علیه فرمودند «تمام گرفتاری‌های ما از آمریکا است» حالا شما خودتان قضاوت کنید ببینید حزب جمهوری اسلامی که تابلوی فعالیتش امام و ولایت فقیه بود چه عکس‌العملی می‌تواند در قبال تسخیر این مرکز فساد نشان دهد.

شهید بهشتی در همان ایام در مصاحبه‌ای گفته بود که «امروز عده‌ای از جوانان با ایمان و بر آشفته ما که پذیرش شاه جنایتکار را از جانب آمریکا توهین بزرگ به ملت ایران می‌دانند به عنوان اعتراض سفارت آمریکا را تصرف کردند. ما به آمریکا گفته‌ایم که با فرد، شخص امام، رجال انقلابی، شورای انقلاب یا دولت انقلابی طرف نیستید، شما با یک ملت طرف هستید».

خوب این نشان دهنده موضع حزب جمهوری اسلامی بود. حزب تسخیر لانه جاسوسی را یک اقدام انقلابی خواند و به قدرت‌های شرق و غرب هشدار داد تا از توطئه علیه آرمان مقدس مردم ایران دست بردارند و اقدام دانشجویان را یک واکنش به حق در برابر دشمنی‌های استکبار جهانی اعلام کرد.<sup>۱</sup>

۱- حزب جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۳/۸/۱۳۵۸ و در پی تسخیر لانه جاسوسی آمریکا از سوی دانشجویان پیرو خط امام با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد: این واقعت انقلاب ماست که حضور انقلابی خود را علیه منافع امپریالیسم در هر صحنه ابراز می‌دارد. متن کامل بیانیه حزب جمهوری اسلامی بدین شرح است: (( «بسم الله الرحمن الرحیم» تمام گرفتاری ما از آمریکا است «امام خمینی»

حزب جمهوری اسلامی عمل انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را در جهت اشغال سفارت آمریکا واکنش مثبت و اجتناب‌ناپذیر مردمی زجر دیده و بی‌خاسته می‌داند که در برابر دشمن خونخوار و چپاولگرش که پس از سالها غارتگری و کشتار این ملت مواجه با قیام عظیم و به حق خلق ستم‌دیده علیه شاه مزدور و اربابان جهانخوارش شده است هنوز هم موضع خصمانه خود را با کمال گستاخی دنبال می‌کند و به شاه مخلوع و منفور، جلاد بزرگ تاریخ و ایادی جنایتکار وی پناه می‌دهد و از طرفی دامنه توطئه و جنایات خود را در منطقه علیه خلق مسلمان و مستضعف گسترش می‌دهد و از همه بالاتر خیانت آشکار علیه ملت ایران و ایجاد آشوب و کشتار توسط عمال سرسپرده خود در ایران دریغ ندارد آری در برابر این توطئه‌ها فریاد خشم خود را علیه لانه جاسوسی آمریکا رساتر می‌کند و این واقعت انقلاب ماست و موج برخاسته از امت ما که حضور انقلابی خود را علیه منافع امپریالیسم در هر صحنه ابراز می‌دارد باشد که امپریالیسم شرق و غرب فریاد استقلال طلبانه این ملت غیور مسلمان را جدی بگیرد و دست از توطئه و جنایت علیه آرمان مقدس اسلامی خلق ما بردارد. پیروز باد انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی نابود دشمنان انقلاب به ویژه امپریالیست آمریکا). (ارشيو اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

### حزب جمهوری اسلامی در دوران دفاع مقدس چه نقشی بر عهده داشت؟

دوران دفاع مقدس، سرشار از معنویت و همدلی بود. آحاد جامعه و گروه‌های مختلف همگی در قالب ید واحد، به مقابله با دشمن بعثی پرداختند. اعضای حزب جمهوری اسلامی از کوچکترین عضو تا مؤسسان آن در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل حضور مستمر داشتند و برخی از این عزیزان مانند حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به سبب مسئولیت کشوری هم که داشتند از نزدیک موضوع دفاع مقدس را دنبال می‌کردند. حزب در دوران دفاع مقدس نقش تبلیغی را در پیش گرفته بود و به عنوان یک اصل مهم آن را دنبال می‌کرد و فلسفه آن نیز جز تبلیغ نبود.

ما در حزب هم چنین در قالب هیئت‌های پشتیبانی کمک‌های مردمی را جمع‌آوری و به جبهه‌ها ارسال می‌کردیم. نکته مهمی که در این خصوص باید به آن بپردازیم این است که حزب کاملاً به این مطلب اذعان داشت که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران با هدایت قدرت‌های استکباری و به منظور از بین بردن استقلال و نظام جمهوری اسلامی ایران به راه انداخته شده است. حزب معتقد بود که جنگ تحمیلی یک توطئه حساب شده و برای سرپوش گذاشتن به رسوایی اشغال لانه جاسوسی است. و دشمنان تصور می‌کنند با وضعیتی که ارتش ایران پس از سقوط رژیم پهلوی پیدا کرده ما توانایی دفاعی نداریم. از این رو حزب همه تلاش خود را برای بسیج نیروهای مردمی و تقویت آن و تبلیغ در راه حفظ استقلال و عزت ایران اسلامی به کار گرفت!

۱- حزب جمهوری اسلامی یک روز پس از آغاز جنگ تحمیلی در نخستین بیانیه خود اعلام کرد: هدف دشمن از ایجاد درگیری و حمله نظامی به حریم ایران مشغول کردن نیروهای نظامی ایران در مرزهاست ... و آن را یک بُعد از ابعاد توطئه‌های امپریالیسم و صهیونیسم علیه نظام جمهوری اسلامی ایران دانست و تصریح کرد: شیطان بزرگ ... توطئه‌های عظیم را تدارک دیده است...

حزب جمهوری اسلامی همچنین در بیانیه شماره ۲ خود اعلام کرد:

درورد و سلام فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی که همواره پیش‌تر از زمان حرکت می‌کند و با بینش پیامبر گونه‌اش کشتی این انقلاب الهی را به سوی ساحل پیروزی جهانی هدایت می‌نماید. درود و سلام فراوان بر امت شهید پرور ایران که همواره اطاعت این امام بیدار دل را بر خود واجب دانسته و از جان و دل در راه انجام فرامینش کوشیده است.

درود و سلام فراوان بر نیروهای رزمنده و جان بر کف جمهوری اسلامی ایران که از سپاه پاسداران گرفته تا کمیته‌ها تا ارتش و ژاندارمری و نیروهای فداکار محلی همگی در این جهاد مقدس مردانه از اسلام دفاع کردند و حماسه‌های مسلمانان صدر اسلام را در خاطره‌ها زنده و در تاریخ تکرار نمودند.

اکنون پس از گذشت بیش از دو هفته از اوج جنگ که رژیم کافر بعث عراق بدستور شیطان بزرگ و دیگر اعضای

جبهه متحد استکبار جهانی بر جمهوری اسلامی ایران تحمیل کرده است دستاوردهای تازه‌تر و با ارزش‌تری نصیب امت مسلمان و مجاهد ایران شده که نوید بخش گسترش انقلاب اسلامی در سراسر جهان و نفوذ اسلام در قلوب همه مستضعفین می‌باشد.

حزب جمهوری اسلامی وظیفه خود می‌داند در این مقطع حساس از تاریخ اسلام و ایران دیدگاه‌های خود را نسبت به دستاوردهایی که این جنگ تا کنون برای انقلاب اسلامی داشته و همچنین چشم‌اندازی از آینده انقلاب پس از این جنگ را به امت مسلمان و قهرمان عرضه نماید:

۱- پیش از آغاز این جنگ دشمنان متحد انقلاب اسلامی یعنی همان جبهه متحد استکبار جهانی به سرکردگی شیطان بزرگ تصور می‌کردند امت مسلمان ایران با گذشت حدود بیست ماه از پیروزی انقلاب دیگر آن شور و عشق دوران انقلاب را ندارد و میان امت و امام فاصله‌ای وجود دارد که دشمن می‌توان آن فاصله را بنفع خود پر کند. ماشین‌های تبلیغاتی سردمداران استکبار جهانی به این دروغ آن چنان دامن زدند که مزدورانی چون صدام حسین آن را باور کرده و به همین خیال زمان را برای یورش به کشور عزیز اسلامی ما به منظور کمک به مقاصد شوم اربابان خود مناسب دیدند. ولی فداکاری‌های ملت مسلمان ما که از صحنه کارزار گرفته تا صحنه‌های امداد همه جا با حضور همه جانبه و پرشور خود حماسه‌های فراموش نشدنی آفریدند به دشمنان اسلام ثابت کرد که این یک خیال باطل است و ملت مسلمان ایران هرگز و در هیچ شرایطی خود را از انقلاب اسلامی که ثمره ده ها سال مبارزه با دهها هزار شهید و صدها هزار معلول و مصدوم می‌باشد جدا نمی‌داند و همه جا برای همیشه تا آخرین نفس برای حفظ دستاوردهای پر بهای آن جان فشانی خواهد کرد.

۲- ماشین‌های تبلیغاتی مستکبرین در سراسر جهان این توهم را پیش آورده بودند که ارتش جمهوری اسلامی ایران به نظام موجود وفادار نیست و اگر جنگی پیش آید از کبان این نظام مقدس دفاع نخواهد کرد.

این جنگ به خوبی نشان داد که محاسبات دشمنان اسلام که بر پایه تبلیغات دروغ قرار دارد تا چه اندازه بی پایه است، درست مثل محاسباتی که سیاست بازان غرب و شرق پیش از پیروزی انقلاب الهی ما در مورد این انقلاب داشتند و دیدیم که همه آنها نادرست و پوچ از آب درآمد. این کوردلان نتوانستند یا نتوانستند بفهمند که آنچه اکنون بر قلبهای ارتشیان مسلمان و دلاور ما حکومت می‌کند ایمان به خداست و آنچه اکنون این نیروهای مسلمان بوسیله آن در جنگند سلاح ایمان و اعتقاد است نه سلاح‌های ساخته شده در کارخانه‌های آنها.

۳- مغزهای علیل و ناتوان تحلیل‌گران مزدور هرگز حاضر نبود بپذیرد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ما توانایی آن را دارد که به سهم خود نقش بزرگی در حفظ و حراست این انقلاب و این مکتب ایفا نماید و این جنگ به خوبی نشان داد که این جوانان عاشق مکتب چگونه یاد حماسه آفرینان صدر اسلام را تکرار کردند و چگونه عاشقانه به استقبال شهادت می‌روند و برای نگهبانی از این انقلاب جان فشانی می‌کنند. دشمنان اسلام هنوز هم نتوانسته‌اند مفهوم شهادت را که آرمان اصلی پاسداران ما است، درک کنند.

۴- علیرغم تحلیل‌های نا درستی که تا کنون از این سو و آن سو شنیده شده است، این جنگ نشان داد که انقلاب اسلامی ایران در قلوب ملت‌های مسلمان و حتی ملت‌های محروم و مستضعف جهان جای دارد و نه تنها در جهان منزوی نیست بلکه بیش از آنچه لازمه تلاش‌های ناچیزی که برای صدور انقلاب اسلامی انجام شده بود در جهان معرفی شده و گسترش یافته است. این روشن است که ما به هیچ وجه از جبهه استکبار جهانی انتظار حمایت و استقبال از انقلاب اسلامی را نداریم. این ملت‌ها هستند که باید از این انقلاب استقبال و حمایت کنند و می‌بینیم که هر روز با تظاهرات خود در گوشه و کنار جهان همبستگی کامل همه ملت‌های محروم را با ایران اعلام می‌دارند. نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران هرگز علاقمند به حمایت از سوی دولت‌هایی که خود مستکبرند و خود از اقمار ابرقدرتها هستند نیست و انتظار حمایت نیز ندارد و هرگونه اتکا به حمایت آن دولت‌ها نشانه انحطاط این انقلاب خواهد بود. در عین حال هرگونه حمایت از سوی دولت‌هایی که به استکبار جهانی وابستگی ندارند را پذیرا بوده و می‌باشد اگر انقلاب اسلامی ما منزوی بود هیچ دولتی به خود زحمت یورش بر ما را نمی‌داد و این جنگ خود نشانه بارزی است بر اینکه ما منزوی نیستیم و انقلاب ما منافع استکبار جهانی را تهدید می‌کند چون در حال صدور است.

۵- بی‌تردید یکی از عوامل اصلی جنگ عراق با ایران مسئله گروگان‌های جاسوس آمریکایی است. شیطان بزرگ



## در دور نخست انتخابات ریاست جمهوری، حزب جمهوری اسلامی از کدام کاندیدا حمایت کرد؟

انتخابات ریاست جمهوری با توجه به سرنگونی رژیم پهلوی و استقرار نظام جدید در کشور به لحاظ داخلی و خارجی از اهمیت فراوانی برخوردار بود و همگان منتظر نتایج آن بودند. در این میان، گروه‌های مختلف تلاش کردند با معرفی کاندیدای خود سکان اجرایی کشور را در دست بگیرند. حزب جمهوری اسلامی هم پس از بررسی چهره‌های مختلف از کاندیداتوری جلال‌الدین فارسی حمایت کرد. اما انتخاب وی به عنوان نامزد حزب با موضع‌گیری‌های سیاسی برخی عناصر و گروه‌های سیاسی مواجه شد که در نتیجه و در روزهای منتهی به برگزاری انتخابات آقای فارسی از رقابت

تصمیم دارد با وارد کردن فشار به دولت جمهوری اسلامی ایران این مسئله را به نفع خود خاتمه دهد تا در ضمن کمکی باشد برای بدست آوردن کرسی ریاست جمهوری از سوی کارتر این جنایتکار بزرگ قرن. صلابت نیروهای مسلح ما و ملت قهرمان ما به پیروزی از رهنمودهای پیامبرگونه رهبر کبیرمان این امید شیطان بزرگ را هم بر باد داد و موضع قهر کامل و عدم پذیرش هرگونه مذاکره با دولت متجاوز عراق کاخ استکبار واشنگتن را به لرزه در آورده است.

۶- اقدامات قاطعانه دادگاه‌های انقلاب اسلامی ایران در جهت محاکمه و اعدام انقلابی مفسدین و نوکران شیطان بزرگ در داخل یکی از عوامل پیشرفت انقلاب و وحشت مستکبرین بوده و می‌باشد اخلاقی‌هایی که در زمان جنگ از سوی باقیمانده همین نوکران خود فروخته در جبهه‌ها مشاهده می‌شود و به خوبی نشان می‌دهد که این اقدامات باید هر چه سریعتر و قاطعانه‌تر افزایش یابد و به سخنان گمراه کننده‌ای که در این زمینه‌ها گفته می‌شود نباید گوش فرا داد.

۷- اکنون شیطان بزرگ به کمک ایادی خود فروخته داخلی‌اش سعی دارد به هر ترتیب که شده از طریق شایعات و کارشکنی‌ها نگذارد دولتی که هم اکنون بر سر کار است موفق شود و یکی از اهداف صدام از این جنگ تحمیلی تحقق بخشیدن به همین آرزوهای شیطان بزرگ بوده است. ولی ملت رزمنده و مسلمان ایران با شعور مکتبی و سیاسی بالایی که دارد با این توطئه‌ها آشنا است و هرگز اجازه نخواهد داد ابرقدرتها بار دیگر به آرزوهای شومشان برسند، همانگونه که در طول بیست ماه پس از انقلاب تلاشهای شیطان بزرگ برای ایجاد شکاف میان روحانیت اصیل و توده‌های میلیونی مردم را که از اهداف مهم استکبار جهانی بود با هوشیاری انقلاب خود بی‌نتیجه بگذارد و اینک روحانی و کارگر و کشاورز و دانشجو و دانش آموز و ارتشی و پاسدار و ژاندارم و کارمند همگی در کنار هم با شیطان بزرگ به نبرد سرنوشت مشغولند و این نبرد را تا پیروزی نهایی اسلام بر کفر و استکبار جهانی ادامه خواهند داد.

۸- ما با صمیم قلب اعتقاد راسخ داریم که جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق با ایران آغاز اوج صدور انقلاب اسلامی به جهان می‌باشد و تردیدی نداریم که این جنگ به سقوط رژیم خائن حاکم بر عراق منتهی خواهد شد و به دنبال آن رژیمهای سرسپرده و مرتجع و خائن منطقه که از اقمار شیطان بزرگ می‌باشند یکی پس از دیگری سرنگون خواهند شد و این نویدی است برای جهانی شدن اسلام و مقدمه‌ای است برای استقرار حکومت عدل جهانی اسلامی به رهبری حضرت مهدی موعود (ع).

نابود باد استکبار جهانی به سرکردگی شیطان بزرگ و به نوکری رژیم خائن صدام و هم پیالگیرهای مزدورش در منطقه، پیروز باد انقلاب اسلامی در سراسر جهان به رهبری امام خمینی امید مستضعفین و محرومان زمین. (آرشیو اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم‌تیر)

انتخاباتی انصراف<sup>۱</sup> و دکتر حسن حبیبی از طرف حزب کانیدیدا شد.

### علت اختلاف حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری چه بود؟

حزب جمهوری اسلامی در این دوره از انتخابات از کاندیداتوری جلال‌الدین فارسی حمایت می‌کرد و با توجه به شناختی که از سابقه و منویات فکری بنی‌صدر داشتیم او را فردی صالح و شایسته برای تصدی سکان اجرایی کشور نمی‌دانستیم و موافق وی نیز نبودیم. در مقابل جامعه روحانیت مبارز از کاندیداتوری ابوالحسن بنی‌صدر حمایت می‌کرد و بنی‌صدر هم با شعار دفاع از وحدت ملی، بازسازی اقتصادی و امنیت و مصونیت پا به رقابت انتخاباتی نهاده بود و طبیعی بود که تشکل‌های مختلفی بخواهند از او حمایت کنند و این حق طبیعی آنها بود. و در این مقطع ما شاهد اختلاف میان حزب جمهوری اسلامی و جامعه روحانیت مبارز که شاکله اصلی هر دو را روحانیت تشکیل می‌دادند بودیم.<sup>۲</sup>

### علت عزل بنی‌صدر از قدرت چه بود؟

زندگی بنی‌صدر می‌تواند درس عبرتی برای همه کسانی باشد که قصد ایستادن در برابر ارزش‌های انقلاب اسلامی و اراده ملت را دارند. بنی‌صدر ابتدا با شعار حمایت از انقلاب وارد عرصه شد و تلاش کرد از خود یک وجهه انقلابی نشان دهد. او حرف از وحدت می‌زد اما در عمل بدان معتقد نبود و با اقدامات خود علیه اتحاد مردم رفتار می‌کرد.

بنی‌صدر خوب سخن می‌گفت و با همین شیوه توانست نظر عده زیادی را به خود

۱- در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۵۸ شیخ علی تهرانی در نامه ای به حضرت امام خمینی (ره) مدعی شد جلال‌الدین فارسی ایرانی الاصل نمی‌باشد و همین مسئله حربه ای در دست مخالفان و رقبای نامزد حزب جمهوری اسلامی شد. و با بالا گرفتن موضوع، جلال‌الدین فارسی از حضور در رقابت انتخاباتی انصراف داد.

۲- آیت الله عباسعلی عمید زنجانی در کتاب خاطرات خود در این باره می‌گوید: ((... اولین شکاف عمیقی که بین جامعه روحانیت مبارز و اعضای محترم سران حزب جمهوری اسلامی به وجود آمد، در اولین انتخابات ریاست جمهوری بود. اگر چه در جامعه روحانیت مبارز هم اختلاف نظر بود. مثلاً فرض کنید که آقای مهدوی [آقای] اصلاً به بنی‌صدر نظر خوشی نداشت و به آقای حبیبی تمایل داشت و می‌گفت مرد متدینی است و آقای امامی هم همین‌طور بود. به جز این دو نفر بقیه اعضای جامعه روحانیت [مبارز] از جمله خود من هم بودم - یعنی به عنوان یک اعتراف عرض می‌کنم- کلاً به سمت بنی‌صدر رفتند)).  
خاطرات عباسعلی عمید زنجانی - مرکز اسناد ص ۲۵۴ تا ۲۵۵

معطوف کند. او حتی به ظاهر برخی دیدگاه‌های مادی‌گرایی و مارکسیسم را در همان روزهای نخست پیروزی انقلاب نقد می‌کرد اما واقعیت پشت پرده چیز دیگری بود. بنی‌صدر با سازمان مجاهدین خلق رابطه تنگاتنگی داشت و این ارتباط حتی پس از فرار از ایران ادامه یافت به گونه‌ای که مسعود رجوی سرکرده این گروهک با دختر وی ازدواج نمود.

بنی‌صدر پس از پیروزی انقلاب در مسئولیت‌های مختلفی مشغول شد و سرانجام به عنوان رئیس قوه مجریه انتخاب گردید و از آن تاریخ خیانت خود را علنی ساخت. او در برابر قانون اساسی، اصل ولایت فقیه و ارزش‌های انقلابی ایستادگی می‌کرد. او حتی در روزگاری که همه مردم عزم خود را برای دفاع از میهن به کار بسته بودند، در برابر خواسته‌های رزمندگان کارشکنی می‌کرد.

البته ما از قبل ماهیت بنی‌صدر را می‌شناختیم و با مطالعه افکار و اندیشه‌های او می‌دانستیم که او از انقلاب نیست اما چون مردم او را برگزیده بودند مخالفتی هم نداشتیم. در یک کلام اگر بخواهیم علت عزل بنی‌صدر را بیان کنم، می‌توان گفت که او با حاکمیت اسلام و ارزش‌های اسلامی در کشور مخالف بود و قصد داشت با افکار لیبرالیستی کشور را اداره کند و این با اساس انقلاب مغایر بود.

### **جناب عالی به عنوان یک مبارز اسلامی آیا در دوران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به فعالیت‌های سازمان مجاهدین خلق نگاه مثبتی داشتید؟**

زمانی که نهضت شروع شد و گروه‌های مختلف به میدان آمدند، این مسایل مطرح نبود ما فقط برخی گروه‌ها مانند توده‌ای‌ها را می‌شناختیم که از اساس هم با آنها اختلاف داشتیم نه آنها را به درون خود دعوت می‌کردیم و نه آنها به سراغ ما می‌آمدند و در مجموع خط نیروهای مبارز مذهبی با این جریان فکری جدا بود.

اما سازمان مجاهدین خلق که در دهه چهل و با حضور نیروهای باصطلاح مذهبی شکل گرفت با جریانهای وابسته چپ مانند توده‌ای‌ها مغایرت داشتند آنها پرچمی داشتند که روی آن آیه ۹۵ سوره نساء نوشته شده بود «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما» یعنی خداوند مجاهدین را بر کسانی که نشست‌اند برتری داده

است. این تابلو بیان از اعتقادات آنها داشت. بنابراین طبیعی است وقتی نیروهای مبارز مذهبی مرام آنها را می‌دیدند چندان مشکلی با آنها نداشته باشند. اما از سال ۱۳۵۴ سازمان از مرام اولی‌هاش عدول کرد و رفته رفته انحراف آنها پدیدار گشت و سازمان به سمت عقاید مارکسیستی رفت. از آن تاریخ صف مبارزان از این افراد جدا شد و ما به وضوح التقاط را در آراء و عملکرد آنها مشاهده کردیم.

نکته‌ای را که فراموش کردم بگویم این است که ما پیش از آشکار شدن انحراف آنها در جلساتشان شرکت می‌کردیم و خود ما چند بار برای آنها سخنرانی کردیم اما وقتی انحراف فکری و التقاط آنها روشن گردید صف مبارزان اسلامی از آنها جدا شد.

### **در زندان، وقتی با عناصر سازمان منافقین مواجه می‌شدید چه عکس‌العملی نشان می‌دادید؟**

بودن در زندان یا در خارج از آن دلیلی نمی‌شود که انسان بخواهد از مرام و عقیده خود کوتاه بیاید و بر روی اصول خود معامله کند به ویژه وقتی که این ارزش‌ها جنبه اسلامی و اعتقادی داشته باشد.

اعضای سازمان با شیطنتهایی که در زندان داشتند، یک زندان دیگر در درون زندان برای ما درست کرده بودند. آنها با رژیم همکاری می‌کردند البته ما از هر فرصتی استفاده می‌کردیم تا شاید بتوانیم آنها را هدایت کنیم.

### **نفاق چیست و منافق کیست؟**

نفاق در لغت به معنی دورویی است و در اصطلاح به کسی که ظاهر و باطنش یکی نباشد منافق می‌گویند. یکی از خصلت‌های فرد منافق این است که در جمع سعی می‌کند مانند آنها باشد اما در خلوت به غیر آن می‌اندیشد و رفتار می‌کند.

**آیا تاکنون به این مطلب فکر کرده‌اید که چرا جریان نفاق در روزهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی به راحتی توانست در ارکان مختلف نظام نفوذ پیدا**

**کند و هدفش چه بود؟**

هرگاه انقلاب یا نهضتی به وقوع می‌پیوندد عده‌ای موافق و برخی مخالف می‌شوند. به عنوان مثال وقتی نبی مکرم اسلام (ص) به رسالت مبعوث شدند عده قلیلی پیرامون ایشان جمع شدند که قدرت و ثروتی نداشتند و در مقابل، دشمنان یا مخالفان، هم عده فراوانی داشتند و هم به لحاظ ثروت و موقعیت اجتماعی و سیاسی از امکانات خوبی برخوردار بودند. در این شرایط که حضرت پیامبر اکرم (ص) یاران اندکی داشتند نفاق بوجود نمی‌آید. اما به محض اینکه پیامبر اعظم (ص) بر مشکلات و مشرکین فائق آمدند و در مدینه حکومت تشکیل دادند عده‌ای که در موضع ضعف قرار گرفته بودند و نمی‌خواستند قدرت گذشته خود را از دست بدهند به ریا و تزویر روی آوردند و تلاش کردند چهره اصلی خود را پنهان کنند و این همان نفاق است. این وضعیت در انقلاب اسلامی هم وجود داشت، عده‌ای وقتی دیدند حکومت مستقر و مطامع آنها با خطر مواجه شده است از روی ترس به صف انقلابیون درآمدند اما در باطن دشمن انقلاب بودند.

**چرا سازمان مجاهدین خلق به زعم خویش خواست با انفجار کار حزب را یکسره کند؟**

حزب از یک جایگاه رفیع مکتبی و مردمی برخوردار بود و آنها از این نگران بودند. حزب برای اعتلای انقلاب می‌کوشید و آنها با اصل انقلاب عداوت و دشمنی داشتند. آنها آمدند با انفجار حزب جمهوری اسلامی اولاً برای تضعیف امام، یاران ایشان را از بین ببرند، ثانیاً با ارتکاب این جنایت قدرت خود را ارتقاء دهند چون می‌دیدند که مردم از منافقین روی گردان هستند و هیچ اعتباری برای آنها قائل نیستند.

**در شب حادثه جلسه پیرامون چه موضوعی تشکیل شده بود؟**

شب حادثه جلسه در خصوص موضوع اقتصاد و مهار تورم تشکیل شده بود حزب با آینده‌نگری که داشت با توجه به پیروزی انقلاب اسلامی از یکسو و شروع جنگ تحمیلی از سوی دیگر موضوع اقتصاد و تورم را قصد داشت بررسی کند تا در آینده با

مشکل مواجه نشویم اما به سبب عزل بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری، با درخواست و رای‌گیری از اعضاء، موضوع جلسه به انتخاب رئیس جمهور آینده تغییر کرد.

### حادثه چگونه شکل گرفت؟

شب عجیبی بود بیشتر اعضای حزب حضور داشتند حتی آنهایی که عضو حزب و جلسه نیز نبودند در این نشست حاضر شده بودند. من در کنار شهید حقانی<sup>۱</sup> و در مجاور دیوار سالن نشسته بودم، شهید مظلوم در حال سخنرانی بود که ناگهان صدای عجیبی پیچید و همه جا تاریک شد.

بر اثر انفجار و آتش ناشی از مواد منفجره من دچار سوختگی شدم و دیواری که در مجاور آن نشسته بودم به طرف حیاط ساختمان فرو ریخت و خدا نخواست که ما با کاروان شهدای هتم‌تیر همسفر شویم.

هنوز دقایقی از حادثه نگذشته بود که نیروهای امدادی فرا رسیدند و ما را نجات دادند و دیگر مجروحان و شهدا را از زیر آوار بیرون آوردند. من چون جراحت زیادی بر نداشته بودم از نزدیک آن صحنه‌های اولیه پس از انفجار را دیدم. از همان لحظه اول نگران شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی (ره) بودم و هر کسی هم که از زیر آوار بیرون می‌آمد همین سؤال را مطرح می‌کرد.

### کدام ویژگی شهید بهشتی بیشتر شما را جذب می‌کرد؟

شهید مظلوم، متفکری دلسوز و فهمیده بود و همه وجودش برای دین، انقلاب اسلامی و مردم می‌تپید. او در عین جدیت در کار و آگاهی، بسیار خیرخواه و فداکار بود و کمتر کسی پیدا می‌شود که ویژگی‌های وی را داشته باشد.

۱- شهید حجت‌الاسلام والمسلمین غلامحسین حقانی چهارم فروردین سال ۱۳۲۰ در شهر قم متولد شد. او از مبارزان راست قامت نهضت انقلاب اسلامی بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان نماینده مردم بندرعباس به مجلس شورای اسلامی راه یافت.

مبارزه علیه رژیم طاغوت تحت لوای حضرت امام راحل، عزیمت به شهرهای مختلف برای تنویر افکار عمومی، دستگیری و تحمل شکنجه در زندانهای مخوف رژیم پهلوی، همکاری در بنیانگذاری مؤسسه راه حق و اصول دین، تدریس در حوزه های علمیه و ... از جمله سوابق مبارزاتی و خدماتی ایشان است.

((تک، یوسفی سعید، حزب جمهوری اسلامی شهدای مجلس شورای اسلامی، کتاب سوم جلد اول، بنیاد فرهنگی هفتم تیر، تهران زمستان ۸۷ صص ۷۹-۹۶))

بسیار جالب خواهد بود اگر خاطره‌ای از شهید بهشتی را برای ما نقل کنید.

این خاطره به سال ۱۳۴۶ هجری شمسی و زمانی که من در نجف اشرف به سر می‌بردم بر می‌گردد و کمتر نقل شده است. در آن سالها آقای شهید بهشتی مرکز اسلامی هامبورگ در آلمان را اداره می‌کردند. در سال ۱۳۴۶ برای زیارت عتبات عالیات و دیدار با امام راحل به عراق آمده بودند.

نخستین بار در این سفر بود که من شهید بهشتی را از نزدیک ملاقات کردم. و طی مدتی که ایشان در نجف به سر می‌بردند ما در جلسات و مباحثات فراوانی با هم شرکت می‌کردیم. عراق در آن مقطع زمانی بسیار به لحاظ عمرانی عقب افتاده‌تر از وضع امروزی بود و بهداشت و خدمات اجتماعی در سطح بسیار پائینی قرار داشت و دولت وقت عراق نیز به علت واهمه‌ای که از شیعیان داشت سعی می‌کرد شهرهایی را که اماکن مقدسه در آن قرار داشتند را به مراتب در وضعیت بدتری نگهدارد.

در یکی از جلساتی که با شهید بهشتی صحبت می‌کردیم، ایشان به وضعیت عمرانی و اجتماعی عراق اشاره و از بی‌تدبیری حکام آن انتقاد کرد و گفت: «شما خبر دارید که ما چند سالی است در آلمان زندگی می‌کنیم، گفتم بله. سپس ادامه داد ما وقتی به فرودگاه بغداد رسیدیم، فرزندم که تاکنون چنین فضایی را ندیده بود شروع به گلابه کرد که چرا اینجا فلان است و چرا بهمان است.

شهید بهشتی در ادامه افزود: من در جواب فرزندم گفتم، بین قرار نیست شما که مدتی در آلمان زندگی کرده‌اید دچار غرور و کبر شوید. باید بدانید که آنجا را که افراد دیگری آباد کرده‌اند و شما دارید از آن استفاده می‌کنید. این خرابه‌ای که شما می‌بینید متعلق به ما مسلمانان است، اینجا به عنوان یک کشور اسلامی سرزمین ماست، پس شما باید همت کنید و اینجا را بسازید. مقبره ۶ تن از ائمه اطهار ما در این کشور واقع شده است، بنابراین دامن همت را بالا بزنید و اینجا را آباد کنید».

این فرمایش شهید مظلوم امروز هم برای جوانان ما قابل توجه است. کشور ما ایران به لحاظ موقعیت جغرافیایی و طبیعی و ثروت‌های خدادادی بسیار وضعیت خوبی دارد و ما امروز وظیفه داریم عقب‌ماندگی‌هایی را که از ظلم و ستم شاهان در کشور باقی مانده است را با همت و غیرت از میان برداریم. الحمدلله ۳۰ سال گذشته

کارهای عمرانی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خوبی در کشور شکل گرفته و ما به آن افتخار می‌کنیم. امروز به سبب همت انقلابی و به برکت نام انقلاب اسلامی، ما در میان کشورهای اسلامی با سربلندی می‌گوئیم ایرانی هستیم در حالی که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به علت رابطه رژیم پهلوی با رژیم اشغالگر قدس ما خجالت زده بودیم.

بنابراین باید قدر این نعمت و خون شهدایی را که برای رسیدن به عزت و سربلندی کشور به زمین ریخته شده است را بدانیم و روز به روز برای تعالی کشور تلاش و کوشش کنیم.

**اشاره کردید از قبل از انقلاب با شهید بهشتی آشنایی داشتید، ایشان وقتی از کسی اشتباهی را می‌دیدند چه عکس‌العملی نشان می‌دادند؟**

شهید بهشتی همواره تلاش می‌کرد بر اساس آموزه‌های اسلامی رفتار کند. و در مواجهه با اشتباه افراد، اصلاح و هدایت آنان بیش از همه چیز اهمیت داشت. اگر می‌دید اشتباهی از کسی سرزده او را به شکلی که آزرده نسازد و در خلوت راهنمایی و ارشاد می‌کرد و تاثیرگذاری خوبی هم داشت.

**در جلسات حزب آیا اعضا بر خلاف رأی شهید بهشتی تصمیم‌گیری می‌کردند؟**

بله، ببینید اساس کار یک تشکل فراگیر و اسلامی بر مبنای شورا و همدلی است و اینگونه نبود که شخصی در حزب جمهوری اسلامی بگوید چون من صاحب فلان مسئولیت هستم باید همه نظر مرا بپذیرند. موضوعات در جلسات مختلف مطرح می‌شد و پس از رأی‌گیری، هر نظری که موافقت بیشتری کسب می‌کرد برای همه لازم الاجرا بود البته در کار تشکیلاتی برخی امور هم جنبه ابلاغی داشت که این با پاسخ ما تفاوت دارد.

**چرا تشکلی مانند حزب جمهوری اسلامی، که از فراگیری خوبی هم برخوردار**



### بود فعالیتش متوقف شد؟

این موضوع را در چند علت باید جستجو کرد. اولاً اینکه نظام در همه سطح مستقر شده بود و همانطور که گفته شد حزب یکی از مأموریت‌هایش کمک به تشکیل ارکان و دستگاه‌های مختلف نظام بود. بنابراین کادرسازی صورت گرفته و نیازی به ادامه روند فعالیت حزب نبود.

ثانیاً مسائلی و دیدگاه‌های جدیدی در حزب بروز کرد که در مجموع به نفع وحدت ملی نبود و دوگانگی در برخی ایده‌ها بوجود آمد که عمده‌تاً پیرامون مسائل اقتصادی بود. البته این مسئله در حد بغرنجی نبود بلکه مصلحت دیده شد دیگر حزب به فعالیتش ادامه ندهد.

### اصلی‌ترین نیاز امروز جوانان جامعه ما چیست؟

جوانان باید در عرصه‌های مختلف به تکاپو و فعالیت بپردازند و به موازات آن همانطور که رهبر معظم انقلاب اسلامی نیز به آن اشاره کردند، موضوع بصیرت یکی از مهمترین اصولی است که جوانان باید به آن توجه کافی داشته باشند. بصیرت سیر واقعی حرکت را به اعضای جامعه نشان می‌دهد و راه درست انتخاب کردن را می‌آموزد و با بصیرت است که اجتماع به سوی سعادت هدایت می‌شود. بصیرت به ما راه خودشناسی و اسلام شناسی را می‌آموزد و ما را متوجه این اصل مهم می‌نماید که این انقلاب چگونه به پیروزی رسید.

امروز، دشمن با شیخون فرهنگی عزت و اقتدار ما را هدف گرفته است و نباید با ساده انگاری تصور کنیم دشمن با این حربه می‌خواهد همین فردا نتیجه بگیرد بلکه آنها یک هدف دراز مدت را دنبال می‌کند.

بنابراین ما وظیفه داریم پشت سر ولایت فقیه، همان اصلی که به همت حضرت امام خمینی (ره) احیاء و با تلاش شهیدانی همچون بهشتی مظلوم در قانون اساسی نهادینه شد به حرکت و مقاومت خود ادامه دهیم و با دشمن شناسی و با علم و بصیرت، مسیرحقیقت را طی کنیم و باید این نکته را بدانیم که ولایت فقیه اصل حکومت و اساس قدرت و عزت ماست.

### اصلی ترین وظیفه ما در قبال خون شهدا چیست؟

ما وظایف فراوانی در قبال خون شهدا داریم. یکی از آنها زنده نگهداشتن یاد و نام ستاره‌های جاوید آسمان پر فروغ ایران اسلامی است. ما در حادثه تروریستی هفتم تیر ۷۲ تن از عزیزانی را از دست دادیم که نخبگان امت اسلامی به شمار می‌آمدند. داغ این عزیزان هر چند سخت بود اما خونشان روح تازه‌ای در کالبد مردم ایران دمید و انقلاب اسلامی را در برابر انواع تهاجم بیمه کرد. چند سالی است بنیاد فرهنگی هفتم تیر حرکت خوبی را برای ساخت یادمان شهدای هفتم تیر در قتلگاه سرچشمه تهران آغاز کرده است که امیدوارم الگوی مناسبی برای حرکت دستگاه‌های مختلف و سرچشمه خیر و ایثار برای همه مردم و به ویژه جوانان باشد.

و امیدوارم یادمان بازگوی بخشی از حقیقت تاریخ انقلاب اسلامی به نسل‌های آینده باشد.



● حجت الاسلام و المسلمین مروی حکیم



● قتلگاه سرچشمه تهران ۱۳۸۷، نشست واکاوی فاجعه تروریستی هفتم تیر



● مراسم رونمایی از تندیس شهید بهشتی - ۱۳۸۷  
«تندیس شهید بهشتی به همت بنیاد فرهنگی هفتم تیر و همکاری سازمان زیباسازی شهرداری تهران ساخته و در خیابان شهید بهشتی مقابل ساختمان وزارت تعاون نصب شد.»



نام: قدرت الله

نام خانوادگی: نجفی قمشه‌ای

نام پدر: عباس

تحصیلات: خارج فقه و اصول

سوابق سیاسی: روشنگری علیه رژیم ستم شاهی پهلوی، مبارزه علیه حکومت دست نشانده شاه پس از تبعید امام، دستگیری و تحمل زندان و شکنجه‌های مخوف ساواک و...

سوابق تشکیلاتی: عضویت شورای مرکزی و هیئت اجرایی حزب.

سوابق خدمتی: تدریس در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و نماینده مردم شهر رضا و جرقویه در مجلس اول، نماینده مردم شهر رضا در مجلس پنجم، معاون کمیته انقلاب اسلامی، ناظر عالی وزارت خارجه.

آثار علمی: شرحی بر دعای عرفه، قطره‌ای از دریای معارف، تلخیص کل تفسیر المیزان، سالکان وادی نور در موضوع سیر و سلوک و اسرار حج اخلاق نظری، رهیافتی بر هدایت‌های ویژه.



### حجت‌الاسلام و المسلمین قدرت‌الله نجفی قمشه‌ای:

اینجانب روز شنبه اول تیر ماه سال ۱۳۱۹ هجری شمسی برابر با ۱۵ جمادی الاول سال ۱۳۵۹ هجری قمری در محله فضل آباد شهرستان شهرضا که آن زمان به آن قمشه گفته می‌شد به دنیا آمدم. پدرم مرحوم حاج عباس آقا کاسبی می‌کرد من فرزند هفتم خانواده بودم. دوران کودکی را در دامن پر مهر مادری مومنه و سایه لطف پدری با تقوا و محب اهل بیت عصمت و طهارت (س) سپری کردم. در سن ۶ سالگی به مدرسه خیام در شهرضا رفتم. یکی از توفیقاتی که در این دوره داشتم این بود که همه آموزگاران که از محضر آنها بهره جستم فرهنگ دوستانی دیندار و ارزشمند بودند که به رشد و تعالی نوباوگان ایران می‌اندیشدند.

### حضرت استاد بفرمایید جرقه ورود به حوزه علمیه و تحصیل فقه آل محمد (ص) چگونه در وجود شما زنده شد؟

نخستین انگیزه مهم و سرنوشت ساز طلبه شدن من علاقه وافر پدرم به علما و روحانیت بود. ایشان هر سال دهه آخر ماه صفر در منزل ما عزاداری خامس آل عبا (ع) بر پا می‌کرد. آشنایی من با روحانیون اینگونه آغاز شد. همان وقت‌ها بعضی از آن عالمان راستین، بنده را به آمدن در راه طلبگی تشویق می‌کردند. پدرم نیز مواعظی را که از اهل منبر می‌شنید برای ما بازگو می‌کرد و به این طریق عشق طلبگی در درون من زبانه کشید و بویژه بسیار به عرفان و فهم قرآن علاقه‌مند شدم. این انگیزه در جانم بود تا بعد از طی کلاس ششم و در سال ۱۳۳۱ هنگامی که ۱۲ سال سن داشتم روزی در مغازه پدرم نشسته بودم. امام جماعت محله ما مرحوم حاج آقا میرزا نصرالله زارعان به آنجا آمد و به پدرم گفت: «چند پسر داری؟» پدرم گفت پنج پسر؛ ایشان گفت: «دوست داری خمس آن را به امام زمان عجل الله تعالی فرجه بدهی؟» پدرم گفت حرفی ندارم. اگر همین قدرت الله تمایل داشته باشد او را ببرید. ایشان به بنده گفت: «می‌آیی طلبه شوی؟» بنده که همه جانم منتظر جرقه‌ای بود فوراً گفتم؟ بلی. ایشان فرمودند: «فردا صبح هنگام بین الطلوعین برای درس عربی به منزل ما بیا» و این آغاز طلبگی من بود. پس از درک محضر حاج آقا زارعان، در محضر بزرگان

دیگری مانند حجت‌الاسلام حاج سید فضل‌الله حجازی و دیگر علمای محلی، درس مقدمات، سیوطی، مغنی، معراج السعادة، منطق کبری، قانون طب ابن سینا را به پایان بردم. تابستان‌ها که مفسر و شاعر و عارف نامی مرحوم محی‌الدین الهی قمش‌ای به شهر رضا می‌آمد من هم که از شعر و عرفان و تفسیر و حالات ایشان بسیار متأثر بودم، فصوص فارابی را در محضرشان تلمذ کردم و از همان زمان بود که آتش عشق به عرفان و حکمت و اخلاق در جانم شعله‌ور شد.

حدود پنج سال در شهر رضا و در حجره‌ای از مدرسه علمیه حسینییه سادات به سر بردم و در این میان گاهی به پدرم کمک می‌کردم، تا آنکه اندک اندک عشق دارالعلم قم به دلم افتاد اما کمی سن و تنگ دستی مادی قدری من را مردد کرده بود. تا آنکه روزی به پیشگاه حکیم الاطلاق از قرآن مجید استخاره گرفتم؛ خوب آمد و عزم من جزم شد تا راهی دیار قم شوم. همان ابتدا به محضر مقدس عارف واصل مرحوم آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب در اصفهان شرفیاب شدم و استشاره و استجازه کردم. ایشان دست الهی خود را بر سر بنده کشید. و دعا فرمود و مرا برای رفتن به قم و ادامه تحصیل علم و عمل به خدا سپرد. در حدود هفده سالگی به مدرسه رضویه قم - که به نورانیت و برکت مشهور بود- رفتم و حدود هفت سال در آنجا به سر بردم. بعد از خواندن کتاب مختصر و مطول، فقه و اصول و منطق و حکمت را شروع کردم. اساتید مشهور سطح هم عبارت بودند از مرحوم آیت‌الله ستوده، آیت‌الله اعتمادی، آیت‌الله شهید دکتر مفتح، منتظری و مرحوم آیت‌الله سلطانی طباطبایی که کتاب‌های معالم، شرح حادی عشر، لمعتین، حاشیه، منظومه حکمت، قوانین، رسائل، مکاسب و کفایتین را نزد آنها گذراندم. شب‌های جمعه را نیز به درس اخلاق مرحوم آیت‌الله حاج حسین آقا فاطمی قمی شرفیاب می‌شدم. ایشان از شاگردان میرزا جواد آقای ملکی تبریزی بود. گاهی شب‌های جمعه بعد از مجلس ایشان پیاده راهی مسجد جمکران می‌شدم. شب را تا سحرگاهان آنجا می‌ماندم و برای ادای نافله شب، به حرم مطهر کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه (علیهاالسلام) بر می‌گشتم. اوقاتی بس نورانی و با برکت بود. لمعه را در زمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) امتحان دادم. در آن ایام ماهی پانزده تومان شهریه می‌گرفتم. پدرم نیز ماهی

سی تومان کمک خرج برایم می‌فرستاد. روزگار را در تنگدستی و قناعت می‌گذراندم و خداوند را به پاس این همه نعمت شکرگزار هستم. هنوز مشغول سطح بودم که در سال ۱۳۴۳ حضرت امام (ره) را تبعید کردند. بنده هم در سخنرانی‌ها و هم در نماز جماعت ایشان شرکت می‌کردم. اما درس خارج ایشان را درک نکردم. سال ۱۳۴۳ در سن ۲۴ سالگی به درس خارج فقه اصول رفتم و در همان سال ازدواج کردم و از حجره به منزل رفتم. که حاصل آن شش فرزند به نام‌های هادی، مرتضی، مجتبی، فاطمه و مصطفی و مریم است. مصطفی و مریم با مشیت الهی در جوار رحمت الهی آرمیده‌اند. مصطفی به شهادت رسید و مریم دختر هفت ساله‌ام به لطف خفی حضرت حق تبارک و تعالی، سرطان کلیه گرفت و در طول پنج سال معالجه سه بار عمل جراحی و پنجاه بار شیمی درمانی شد و سرانجام به لقاالله پیوست. - در این پنج سال با آن همه مشغله ذهنی، غصه مریضی و گرفتاری و معالجه او عجیب خاطرم را آزرده می‌کرد - حدود چهارده سال در درس خارج فقه مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی حضور یافتم. همزمان حدود دو دوره در درس خارج اصول فقه مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا هاشم آملی حاضر شدم و باز همین سالها بود که اسفار اربعه را در محضر مقدس و منور علامه طباطبایی (حشره الله فی جنت الذات) تلمذ کردم. اما بر اثر کسالت، درس ایشان تعطیل شد و فقط پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها در جلسات خصوصی از ایشان بهره‌های فراوان حکمی، تفسیری و عرفانی می‌بردم. بقیه اسفار اربعه را محضر مبارک علامه حسن‌زاده آملی و حضرت حکیم مفسر آیت‌الله جوادی آملی و استاد آیت‌الله شهید مطهری و استاد آیت‌الله (حاج آقا محمد) شاه‌آبادی گذراندم. دوره شفای ابن سینا را محضر پر برکت آیت‌الله جوادی آملی و دوره شرح اشارات مرحوم خواجه را محضر مبارک علامه حسن‌زاده آملی تلمذ کردم. بعد از آن برای آموختن عرفان، تمهیدالقواعد ابن ترکه، فصوص الحکم قونوی و مصباح الانس ابن فناری و بخشی از هیئت و نجوم را از محضر بزرگ مرد کشف و شهود علامه حسن‌زاده آملی و روحی له الفدا بهره‌های بسیار بردم. در ضمن به طور پراکنده در درس تفسیر و اخلاق بعضی استادان، حاضر می‌شدم. در آن زمان دوره بیست جلدی تفسیر المیزان را فیش برداری کردم و جزوه‌اش را خدمت علامه طباطبایی<sup>۱</sup> بردم.

۱- سید محمد حسن طباطبایی تبریزی روز یکشنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۶۰ شمسی مصادف با ۱۸ محرم الحرام ۱۴۰۲ قمری در سن هشتاد سالگی چشم از جهان فرو بست و در حرم مطهر کریمه اهل بیت فاطمه معصومه مدفون شد.



ایشان خوشش آمد و فرمود چاپ شود، اما مقدر نبود زیرا جزوه برای بازنگری نزد ایشان ماند تا به لقاءالله شتافت.

بنده از همان اوایل شروع حکمت و تفسیر، سخت به فکر شناخت و دریافت استاد اخلاق علمی بودم، کم کم حضرت حق تبارک و تعالی سری شوریده و دلی بی‌قرارم داد تا اینکه یکی از استادان، دستور تضرع و زاری و توسل داد. بنده هم به توفیق الله شروع کردم تا اینکه شبی در عالم رویا به زیارت نور اول، عقل اول و خلق اول حضرت ختمی مرتبت (ص) مشرف شدم. از شوق دیدار کف پای ایشان را بوسیدم و از ایشان خواستم تا استادی به من معرفی کنند. ایشان با بذل لطف، به علامه طباطبایی اشاره فرمودند. صبح فردا با چشم گریان، حضور علامه شرفیاب شدم. ایشان منت نهاد و دستورات مراقبت را لطف نمود. در همان ایام علامه حسن‌زاده آملی نیز دستور ذکر مرحمت فرمود، اما چه گویم که بنده بیچاره، اسیر نفس و هوا، قابل این لطف خفی و آشکار حضرت حق نبودم؛ البته از روح الله تبارک و تعالی و دعای اولیاء مایوس نیستم. از همه اهل دل و معرفت چه آنهایی که زنده هستند و چه آنهایی که در جوار رحمت حق ساکن شده‌اند شرمندهم که نتوانستم همراه آنها سیر و سلوک داشته باشم، مگر فضل عمیم و منّ قدیم حضرت باری تعالی به وسیله دست با کفایت حضرت صاحب الامر روحی له الفدا به لطفش در این اواخر عمر از بنده دستگیری نماید و اکرام را به اتمام رساند ان شاء الله.

### فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود را چگونه آغاز کردید؟

با رسیدن به حدود بیست سالگی و با بهره‌مندی از دست مایه‌های علمی، همراه با نیرو نشاط جوانی و بیان خدادادی، در زادگاهم و بعضی از بلاد دیگر به تبلیغ معارف حیات بخش اسلامی مشغول شدم. حدود دو سال به این منوال گذشت تا آنکه امدادهای غیبی، نور وجود حضرت امام راحل و علمای اعلام را بر افروخت و فریاد و خروش ایشان بر سر ظلم و ظالمان به گوش حوزه‌های علمیه و مردم رسید. بنده نیز به توفیق الهی از همان ابتدا، ندای ملکوتی امام راحل را با دل و جان و آرزوی شهادت خریدار شدم و خویش را با خال لب دوست گرفتار کردم.<sup>۱</sup>

۱- اشاره است به بیت شعری از امام خمینی (ره) که فرموده است

من به خال لب ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم...

دیوان امام، ص ۱۴۲، غزل چشم بیمار

حدود سال ۱۳۴۱ روزی در مسجد اعظم قم سخنان آتشین امام راحل را می‌شنیدم ایشان ضمن سخن، خطاب به طلاب فرمودند «ما برای این کار بزرگی که در نظر داریم یار و یاور و سرباز می‌طلبیم» طلبه‌ها به یکدیگر نگریستند معنی این نگاه‌ها چه بود؟ چه کسانی می‌توانند یار امام باشند؟ شرط گزینش امام چیست؟ امام که این حالت ابهام و سؤال را دید فرمود: «من کسانی را به یاری می‌طلبم که حاضر باشند حیثیات شخصی خود را فدای حیثیات دین خدا کنند». این جمله و دیگر کلمات نورانی و آتشین امام و علما همچون آذرخشی قلب بنده را آتشکده کرد و سنگینی مسئولیت‌های بزرگ را احساس کردم، از سوی دیگر مزاج روحم به اخلاق و عرفان و ایمان و فهم امام عشق ورزید. حضرت امام خمینی (ره) عصر روز سیزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ که مصادف بود با عاشورای حسینی در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خود را که آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود ایراد کرد. سخنان ایشان همچون پتکی بر روح شاه که جنون فرعونی داشت فرود آمد. شاه فرمان خاموشی قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام راحل در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر و سحرگاه پانزده خرداد ۴۲ صدها کماندو اعزامی از تهران، بیت امام عزیز را در قم محاصره کردند و به آن یورش آوردند و آن سلاله پاک رسول الله (ص) را در حالی که مشغول نماز شب بود بازداشت کردند.

جلادان رژیم بعد از دستگیری، ایشان را به تهران منتقل کردند و در بازداشتگاه افسران زندانی کردند و غروب آن روز به زندان قصر منتقل کردند. خبر دستگیری حاج آقا روح الله به سرعت در شهر قم پیچید. زن و مرد از شهر و روستا به سوی بیت امام حرکت کردند و در آن زمان فریاد «یا مرگ یا خمینی» از همه جای شهر قم به گوش می‌رسید. در آن تاریخ بنده هم با شور و شعور و تحصن مراجع، علماء و مردم همراه و همگام شدم و به بازداشت امام راحل اعتراض کردم.

### وقتی خبر آزادی امام راحل از زندان به شما رسید چه کردید؟

امام در شامگاه ۱۸ فروردین سال ۱۳۴۳ بدون اطلاع قبلی آزاد و به قم منتقل شد. ساعت ۹ شب بود که خبر آزادی امام در شهر پیچید، من در آن لحظه در مدرسه

رضویه بودم. بی‌درنگ با پای برهنه - چون کفش در حالت عشق به پایم سنگینی می‌کرد - دوان دوان خود را به خانه امام رساندم. منزل و حیاط از اهل علم و مردم پر بود. امام با صلابت و وقار عجیبی نشسته بودند و ما همگی از شوق زیارت اشک می‌ریختیم.

امام در چند جمله کوتاه فرمودند: «ان شاءالله فردا به مسجد اعظم می‌آیم و سخن می‌گویم...» بسیار مضطرب بودیم که فردا چه می‌شود؟ فردا روز با دنیایی از دغدغه‌ها به مسجد اعظم رفتیم. مسجد در محاصره نیروهای امنیتی شاه و رعب و خفقان بر همه جا حاکم بود. حضرت امام (ره)، آن روز سخنرانی آتشینی کردند و در اثنای صحبت جمله‌ای فرمودند که برای بنده گواه عظمت، صلابت، شجاعت، ایمان و یقین حضرت امام بود. ایشان فرمودند: «به زندان رفتیم و آمدیم اما والله نترسیدیم!».

#### **جناب عالی به شهر ساوه سفر کردید در آنجا چه مسئله‌ای رخ داد؟**

به خاطر دارم که در قضیه مدرسه فیضیه و ایام آن محرم در یکی از روستاهای اطراف ساوه منبر می‌رفتم. مردم را به چوب و بیل و داس و امثال آن مجهز کردم و به رویارویی با نیروهای مسلح شهر ساوه حرکت دادم و خود پیشاپیش آنها جان بر کف راه افتادم، اما علمای شهر صلاح ندانستند و مردم را برگرداندند. در آن حال طومار از مردم گرفتم و در آن ضمن اعلام آمادگی، با محضر منور امام پیمان خون و شهادت بستیم، نامه را به دست جوانی - که بعدها در جبهه شهید شد - سپردم تا به محضر امام ببرد. حضرت امام با دست خط مبارک خود ضمن قدردانی برایم نوشتند «شما آماده باشید هر وقت لازم شد شما را خبر می‌کنیم» از آن زمان خاطرات فراوانی بیاد دارم که در حوصله وقت ما نمی‌گنجد.

#### **پس از تبعید امام شما چگونه به مبارزات خودتان ادامه دادید؟**

در تبعید امام حدود شانزده سال به درد فراق ایشان مبتلا بودیم. در این سالها بنده به توفیق الهی به سهم خود در ایام مناسب برای تبلیغ به شهرستان‌ها و روستاهای بسیار سفر کردم و در افشای چهره پلید رژیم ستم شاهی و معرفی راه و رسم و آرمانها

و خط امام کوشا بودم؛ اگرچه خفقان ساواک و شهربانی مانعی بزرگ بود.

### در طول مبارزات آیا وا همه ای از دستگیری نداشتید؟

خیر انسان اگر بترسد دیگر نمی‌تواند به مبارزه بپردازد به خصوص اینکه مبارزه برای خدمت و در جهت احیای دین خدا و رسول او باشد. همانطور که اشاره کردم حضرت امام (ره) بعد از آزادی از زندان فرمودند: «به زندان رفتم و آمدم اما والله نترسیدم». با این توصیف ما که مقلد امام بودیم باید در این مسئله نیز از ایشان تقلید می‌کردیم. رژیم شاه همواره بر سر راه مبارزان اسلامی توطئه چینی می‌نمود و با روش‌های پلیسی و نظامی راه حق را بر مردم می‌بست.

در طول سال‌های مبارزه سال‌ها در شهر بروجن، سمنان، بندرعباس، اراک، قم، ساری، نهاوند، به علت افشاگری علیه رژیم پهلوی و حمایت از امام راحل و تبلیغ انقلاب اسلامی دستگیر و در بیدادگاه رژیم پهلوی به تحمل شکنجه و حبس محکوم شدم. اما چون هدف ما مقدس بود هرگز از خود ضعف نشان ندادیم و همه آزار و اذیت‌های جلادان و سفاکان رژیم را تحمل کردیم.

هر بار که آنها ما را دستگیر می‌کردند پس از شکنجه‌های روحی و جسمی وقتی می‌دیدند راه به جایی نمی‌برند پس از مدتی با اخذ قرار التزام ناچار می‌شدند ما را آزاد کنند. آنها برای اینکه ما را از مبارزه باز دارند با صدور حکم از رفتن به منبر ممنوع می‌کردند اما با این کار نیز نتوانستند من را از هدفی که در پیش گرفته بودم مأیوس کنند و این محدودیت هم به لطف خدا و همت بعضی متدینین رفع شد.

### چند ماه مانده به پیروزی انقلاب اسلامی ناچار شدید زادگاه خودتان را ترک کنید علت آن چه بود؟

در آن ایام چند شب در شهررضا و در خانه یکی از دوستان سخنرانی داشتیم. در برنامه شب آخر پس از پایان سخنرانی که با محوریت قیام علیه طاغوت و ستم و تأسی به حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بود، مردم به صورت علنی با شعار مرگ بر شاه راهپیمایی را شروع کردند و برای نخستین بار از پای منبر فریاد دسته جمعی

مرگ بر شاه به صدا درآمد. مردم شهر رضا به خیابان‌ها ریختند و هراس و وا همه سراسر وجود دژخیمان پهلوی را فرا گرفت.

می‌دانستم ساواک حتما مرا دستگیر خواهد کرد و برای آنکه از مبارزه محروم نشوم شبانه از شهر رضا به اراک گریختم و ماه مبارک قبل از پیروزی را در اراک بودم و سی روز در میان دود و آتش و خفقان و دستگیری و... بر ضد رژیم طاغوت و در تبیین خط امام فریاد و خروش داشتم<sup>۱</sup>.

با نزدیک شدن به پیروزی نهضت بنده به دیار خود برگشتم و در اجتماعات و اعتصابات و راهپیمایی‌ها، سخنرانی‌هایی افشاگرانه و روشنگرانه علیه رژیم شاه و در تبیین انقلاب و جمهوری اسلامی داشتم. این برنامه با استقبال عجیب مردم روبرو شد و چهره تازه‌ای از این دین و سیاست در بین مردم به بنده داد و این یکی از دلایلی شد که بعد از پیروزی، مردم شهر رضا بنده را به عنوان نماینده خود به مجلس شورای اسلامی بفرستند و سرانجام به یاری خداوند و عزت خون پاک شهیدان و عظمت دعای صالحان و زحمات امام راحل و یارانش، اشک و آه مؤمنان و مظلومان و همت همگانی، انقلاب شکوهمند اسلامی در ۲۲ بهمن ماه به پیروزی رسید و امیدهای فراوان در قلب‌های مؤمنان و دینداران برای حکومت اسلام و اجرای احکام ناب آن ریشه دوانید. بنده هم یکی از آرزومندان بودم و به این امید عشق می‌ورزیدم و کوشش‌م را دنبال می‌کردم.

### **چگونه به حزب جمهوری اسلامی دعوت شدید و چه مسئولیتی در این تشکل داشتید؟**

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و در مسیر مبارزه با حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی آشنا شده بودم. تا اینکه انقلاب پیروز شد و این دو شخصیت بزرگوار من را دعوت کردند تا به عضویت حزب در آیم. با ورود به حزب به عنوان رزرو سوم شورای مرکزی و عضو هیئت اجرایی عالی حزب نائل شدم.

۱- این مبارزات که توسط ساواک سرکوب می‌شد در سند ۳۴۲ کلاسه ۲۲/۱۴۹۵، ه ۵۷/۶/۱۵۰، موجود است و در صفحه ۱۵۷ ج ۳ انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک استان اصفهان چاپ و منتشر شد.

### نگاه امام راحل به حزب جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این نگاه تأییدی بود و ایشان از حزب جمهوری اسلامی حمایت می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و زمانی که ایشان در قم تشریف داشتند روزی در مدرسه فیضیه که من نیز در آنجا حضور داشتم خطاب به حاضران فرمودند: اگر می‌خواهید حزب داشته باشید {این حزب} حزب جمهوری اسلامی {است} و تعامل ایشان با حزب خیلی عالی بود.

### در یک نگاه کلی عملکرد حزب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حزب جمهوری اسلامی به عنوان یک تشکل فراگیر در آن مقطع بسیار خوب عمل کرد. در زمینه اقتصاد و مهار تورم به سراغ کارشناسان می‌رفت و از آنها و دیدگاه‌های تخصصی آنها بهره می‌گرفت و در خدمت‌رسانی به مردم پیشتاز بود. در صحنه انتخابات، حزب جمهوری اسلامی پیشتاز و هسته مرکزی به حساب می‌آمد. حزب در دفاع مقدس و تسخیر لانه جاسوسی که به دست دانشجویان پیرو خط امام صورت گرفت بسیار خوب درخشید و برخی جوانان که این حماسه را خلق کردند در حزب جمهوری اسلامی نیز حضور داشتند.

### چگونه به عضویت حزب در آمدید؟

با شروع به کار این تشکل انقلابی، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) و شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی فرمودند تا به عضویت حزب جمهوری اسلامی درآیم. بنده نیز با شناختی که با این عزیزان و با مطالعه‌ای که نسبت به اهداف و برنامه‌های این حزب نوپا داشتم قبول کردم.

در حزب هم که بودم از محضر حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) شهید بهشتی و آقای هاشمی رفسنجانی استفاده می‌کردم و روز به روز آشنایی ما عمیق‌تر می‌شد و این عزیزان لطف عجیبی به بنده داشتند و در این راستا حقوق بسیاری بر عهده دارم.

### با دعوت چه کسانی تصمیم گرفتید وارد انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی شوید؟

وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید بنده ۴۰ سال سن داشتم و حدود ۲۳ سال نیز سابقه تحصیل و تدریس در قم و برگزاری کلاس‌های تفسیر و حکمت و تصدیق در کارنامه‌ام موجود بود.

در اواخر سال ۱۳۵۸ و با فراگیر شدن تب و تاب انتخابات، جمع کثیری از مردم شهرضا و حومه آن با محوریت متدینین و علماء تکلیف کردند تا وکالت آنها در مجلس شورای اسلامی را بپذیرم خوب انقلاب تازه تشکیل شده بود و کشور به یک نهاد منسجم و قانون‌گذار به نام مجلس شورای اسلامی نیاز داشت. در پی درخواست مردم شهرضا و جرقویه حضور در مجلس را برای خدمت به مردم و وضع قوانینی که بتواند مردم را از میراث بدبختی دوران ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی نجات بدهد، مناسب دیدم. سرانجام در تاریخ ۲۴ اسفند سال ۱۳۵۸ انتخابات برگزار شد و بنده توانستم با کسب ۱۶ هزارو ۶۱۶ رای از مجموع ۳۱ هزارو ۶۶۶ آرای مأخوذه یعنی ۵۲/۵ درصد آراء به مجلس راه پیدا کنم. و به آن ترتیب صفحه نوینی در کتاب زندگی‌ام گشوده شد. قبل از ورود به مجلس شورای اسلامی برای موضع‌گیری سیاسی، خطوطی به ذهنم خطور کرد اما سرانجام همان خط اسلام، نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم که همان خط امام و ولایت بود را برگزیدم. هدف من از ورود به مجلس تحقق آرمان‌هایی بود که مردم برای رسیدن به آن خون بهترین افراد خانواده‌شان را فدا کرده بودند.

### در مجلس شورای اسلامی عضو چه کمیسیون‌هایی بودید؟

با شروع کار در مجلس و تشکیل کمیسیون‌های مختلف به عضویت در کمیسیون طرح‌های انقلاب - که بعد از فاجعه هفتم‌تیر منحل شد درآمد. در این کمیسیون، جمعی از کارشناسان بسیار خبره عضو بودند.

**عمده موضوعاتی که در مجلس شورای اسلامی نسبت به آن دغدغه خاطر**

### داشتید چه بود؟

هنوز چند وقتی از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که دولت آمریکا سیاست خصمانه خود علیه انقلاب اسلامی و ملت ایران را آغاز کرد. آنها با تحریک قومیت‌ها و عناصر تجزیه‌طلب و نیز حمایت از گروهک‌های ضد انقلاب، منافقین، فرقان و لیبرال، در صدد بودند نظام نوپای جمهوری اسلامی را با چالش مواجه سازند. دشمنان همچنین برای اینکه بتوانند حرکت رو به جلو انقلاب اسلامی را بگیرند، جنگ تحمیلی رژیم بعثی صدام علیه ملت ایران اسلامی را به راه انداختند. این موضوعات از جمله مسائلی بود که ما در مجلس اول با آنها مواجه بودیم. در کنار این مسائل، خرابی‌ها و نابسامانی به جا مانده از رژیم منحوس پهلوی و مشکلات سیاسی امنیتی، اقتصادی و اخلاقی و ذهنی رخ نمایان می‌نمود و بیشترین فضای کاری و فکری ما را در مجلس به خود اختصاص داد. اما به فضل الهی و با رهبری پیامبر گونه حضرت امام (ره) و اتحاد مردم و مسئولین روز به روز توانمندی نظام در مواجهه با مشکلات بیشتر شد و با وجود همه دشمنی‌های استکبار و کارشکنی‌های داخلی آن تنگناهای موجود چندان نتوانست خللی در اراده ملت ایجاد کند و روز به روز جمهوری اسلامی ایران این یادگار ارزشمند امام راحل و شهدا با بالندگی و سرافرازی در حال حرکت است.

### علت دشمنی و جبهه‌گیری گروه‌هایی مانند نهضت آزادی، لیبرال‌ها و سازمان مجاهدین خلق در برابر حزب جمهوری اسلامی چه بود؟

آنها می‌خواستند ولایت فقیه را در جامعه منزوی کنند. آنها مخالف امام و ارزش‌های انقلابی بودند و از اینکه می‌دیدند حب جمهوری اسلامی بر اساس قانون و شریعت حرکت می‌کند ناراحت بودند.

### دلیل برکناری بنی‌صدر از قدرت چه بود؟

بنی‌صدر که در آستانه پیروزی انقلاب به کشور مراجعت کرده بود از همان ابتدا سعی می‌کرد خود را از چهره‌های موجه و قابل نشان دهد اما در حقیقت اینطور نبود



او عنصری خود فروخته و خارج از معیارهای اسلامی و انقلاب بود و همین موضوع یعنی انحراف از صراط مستقیم و خط امام و انقلاب موجب برکناری وی از مسند قوه مجریه شد.

### آیا عزل بنی صدر با واکنش ضد انقلاب هم مواجه شد؟

ضد انقلاب در آن تاریخ به قدرت بنی صدر دلخوش کرده بود و بنی صدر هم فکر می کرد با توسل به آنها می تواند مقابل اراده ملت بایستد اما اینطور نبود. وقتی بنی صدر از قدرت عزل شد و نمایندگان رای به عدم کفایت سیاسی وی دادند، ضد انقلاب بسیار از این موضوع عصبانی شد به گونه ای که مسعود رجوی سرکرده گروهک تروریستی در نامه ای به امضای خودش که عصبانیت و کینه توزی در آن نمایان بود تهدید کرد: «با این رأیی که دادید هرکجا باشید شما را خواهیم کشت».

### جلسه شب حادثه هفتم تیر پیرامون چه موضوعی بود و آن حادثه شوم چگونه اتفاق افتاد؟

موضوع جلسه شورای مرکزی در شب حادثه هفتم تیر درباره اقتصاد و تورم بود، اما با درخواست برخی حاضران و پس از رای گیری به موضوع انتخابات ریاست جمهوری تغییر کرد.

در آن شب بنده و شهید مرحوم محمد علی حیدری<sup>۱</sup> به اتفاق وارد ساختمان حزب شدیم. هنگام ورود به سالن جلسات با محمدرضا کلاهی که مقابل در سالن ایستاده بود رودررو شدیم. وی ما را بازرسی کرد و بعدها فهمیدم این حرکت های وی دروغین و حفظ ظاهر بوده است. پس از بازرسی ضمن خوش آمدگویی ما را به داخل سالن هدایت کرد. به اتفاق شهید حیدری در ردیف نخست جلسه نشستیم.

۱- شهید حجت الاسلام والمسلمین محمدعلی حیدری: شهید حیدری در سال ۱۳۱۵ در شهر قم متولد شد. او در دوران مبارزه علیه رژیم ستمشاهی پهلوی بارها دستگیر و زندانی شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ابتدا سرپرست کمیته انقلاب اسلامی نهاوند و سپس سرپرست دادگاه های انقلاب اسلامی استان همدان شد. در انتخابات مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده مردم نهاوند به مجلس راه یافت و سرانجام در شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. «نک، یوسفی سعید، حزب جمهوری اسلامی، شهدای مجلس شورای اسلامی، کتاب سوم جلد اول، بنیاد فرهنگی هفتم تیر، صص ۱۰۳ تا ۱۲۹».

شهید بهشتی مشغول صحبت درباره ریاست جمهوری شد که ناگهان صدای عجیبی به گوش من رسید و برای لحظاتی مشاهده کردم آتش مهیبی همه جا را فرا گرفت و به یک باره واژگون شدم و سرم به زمین کوبیده شد.

وقتی به خودم آمدم سه مرتبه «انا لله و انا الیه راجعون» را خواندم. اندکی به هوش آمدم با خودم گفتم دشمنان دیروز آقای خامنه‌ای را ترور کردند و امشب نوبت به ما رسید. در زیر آوار که بودم همچنین آیات ۸۸ و ۸۹ سوره مبارک شعرا را تلاوت می‌کردم که «یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم». تا اینکه امدادگران بنده را از زیر آوار بیرون کشیدند. ابتدا من را به بیمارستان طرفه منتقل کردند که دوباره تا حدود ساعت ۹ روز دوشنبه هفتم تیر بی هوش شدم. به خاطر دارم که در بی‌هوشی حال خوشی داشتم و به نظرم آمد که سوره مبارک حضرت مریم را به محضر بی بی دو عالم حضرت فاطمه (س) هدیه و قرائت می‌کنم. البته بعد از آن از هوش می‌رفتم و لحظاتی به خودم می‌آمدم.

**جناب عالی پس از هفتم تیر با حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای دیدار کردید، ما را از خاطره آن دیدار بهره‌مند فرمائید.**

پس از وقوع حادثه هفتم تیر ما دچار مصدومیت و مجروحیت شدیم و مدتی را در بیمارستان و خانه بستری بودیم. به تبع ایشان نیز به علت سوء قصدی به جان مبارکشان شده بود دوران نقاهت را پشت سر می‌گذاشتند، بنابراین مدتی از توفیق زیارت معظم له بی‌نصیب بودم. تا اینکه وقتی اندکی بهبودی حاصل شد به مجلس شورای اسلامی رفتم. بر حسب اتفاق در راهرو مجلس ایشان را زیارت کردم. بدون مقدمه همدیگر را در آغوش گرفتیم و این رباعی بابا طاهر همدانی را ترنم کردیم.

بیا تا سوته دلان گردهم آئیم      سخن‌ها واکریم غم وانماییم  
ترازو آوریم غم‌ها بسنجیم      هرآن سوته تریم وزین تر آییم

**شهید بهشتی دارای چه ویژگی مهمی بود؟**

شهید بزرگ سیدالشهدای عصر، آیت‌الله بهشتی، انسانی فوق‌العاده والا و در علم،

درایت، شجاعت، ایمان و تدبیر و سیاست کم نظیر بود. ایشان به حسب ظاهر در سمت ریاست قوه قضاییه بود اما در عین حال به یک معنا برای همه نظام تدبیر و سیاست داشت؛ او واقعا انسان ذوفنون و ذوشئونی بود به همین دلیل نیز حسد دگر اندیشان را برانگیخت و جام شهادت را نوشید. این خون روحی تازه و غیر قابل توصیف به انقلاب اسلامی بخشید.

شهید بهشتی در قوه قضاییه برای خودش، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله محقق داماد و بنده به منظور تامین نیروی انسانی قوه قضاییه کلاسها برگزار کرد، در آن زمان تدریس منطق این دوره‌ها به بنده واگذار شده بود. شهید بهشتی فرد انتقادپذیری بود و پیوسته به ما سفارش انتقاد از خود می‌کرد و معتقد بود همه رشدهای ما در سایه انتقادات سازنده است. وقتی خدمت ایشان مشورت می‌کردم که به جبهه بروم یا بمانم؟ ایشان توصیه فرمودند «جوان‌ها جبهه را دارند شما سنجر مجلس را حفظ کن زیرا ماندن و انجام وظیفه و خون از جگر رفتن تا مردن اجزش کمتر از شهادت نیست» خاطرات بسیاری از ایشان دارم که کتاب مستقلی می‌طلبد؛ البته خاطرات شب هفتم تیر را در مجله‌ها و رسانه‌های آن زمان بازگو کرده‌ام.

#### در این حادثه تروریستی از کدام ناحیه مجروح شدید؟

انفجار به کلیه بدنم آسیب رسانده بود دچار سوختگی شدید شده بود. پس از انتقال به بیمارستان هفت بار عمل جراحی روی بدنم انجام شد و پزشکان حدود چهل ترکش از تنم خارج کردند اما سوختگی‌ها روی همه را پوشانده بود. چند بار هم از نظر امنیتی بیمارستان ما را عوض کردند. از بیمارستان طرفه به فیروزگر و از آنجا به اختر منتقل شدم حدود پانزده شانه روز بدنم باند پیچی بود و سوختگی‌ها و شکستگی‌ها و زخم‌ها اجازه پوشیدن لباس نمی‌داد. کم کم با تزریق خون و استفاده بسیار از داروها حالم رو به بهبودی رفت و دیدارها و عیادتها شروع شد.

از ملاقات‌هایی که با شما شد خاطراتی برای ما نقل می‌کنید؟

بله روزی حکیم و مفسر و استاد جلیل القدرم و حضرت آیت‌الله جوادی آملی به عیادت‌م آمدند، بدنم سخت می‌سوخت فقط گاهی آه می‌کشیدم ایشان حدیث «الاه هو الله»<sup>۱</sup> را برایم خواند. خاطره دیگرم به ملاقات شهید رجایی باز می‌گردد. عصر ماه رمضان بود. شهید عظیم الشان آقای رجایی - که آن وقت کاندیدای ریاست جمهوری بود به عیادت‌م آمد. از خدمت امام آمده بود بنده را بوسید و گریه کرد و گفت «خدارا شکر که تو را به ما برگرداند» چون در مجلس با هم همکاری داشتیم خیلی با هم صمیمی بودیم بنده عرض کردم: اگر با ریخته شدن خون ما، افرادی با ایمان چون شما رئیس جمهور شوند مانعی ندارد. و حضرت حجت‌الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی هم که آن زمان رئیس و مدیر ما در مجلس بود به عیادت‌م آمد و مصاحبه تلویزیونی انجام داد. بدنم می‌سوخت و این سوختن خیلی مشهود و محسوس بود. ایشان از من پرسید احوالت چطور است؟ گفتم سر و جانم فدای آیات قرآن و یک تار موی امام. این مصاحبه در آرشیو سیمای جمهوری اسلامی موجود است. از طرف امام سلام الله علیه نیز هیأتی به عیادت‌م آمدند که من بسیار خجالت کشیدم و به آنها گفتم سلام من را خدمت حضرت امام برسانید در اولین فرصت پس از بهبودی به زیارت ایشان می‌آیم.

### پس از وقوع فاجعه هفتم تیر شما از حضرت امام استفسار کردید موضوع آن چه بود؟

به مجرد اینکه قدری حالم خوب شد همراه شهید بزرگوار آیت‌الله حاج شیخ مهدی شاه آبادی<sup>۲</sup> خدمت آن نور چشم خوبان، حضرت امام خمینی قدس الله نفس الزکیه شرفیاب شدم. وقتی ایشان بنده را با آن حال دیدند احساس کردم قدری گرفته خاطر شدند. بنده دست امام را بوسیدم و از دل و جان عرض کردم روحی لک الفدا و در حضورشان نشستم، در آن جلسه غیر از آیت‌الله مهدوی کنی و آیت‌الله غیوری و شاه آبادی و بنده هیچکس دیگری نبود. دسته جمعی از امام استفسار کردیم که اگر

۱- اشاره به بخشی از حدیث امام صادق (ع) است که فرمودند «ان اه اسم من اسماء الله عزوجل فمن قال اه فقد استغاث بالله تبارک و تعالی؛ آه اسمی از اسم های خداوند عزوجل است پس کسی که بگوید آه به خداوند استغاثه کرده و از او کمک خواسته است» بحار الانوار ج ۷۸، ص ۲۰۲، حدیث ۳، ج ۹۰ ص ۳۹۴ حدیث ۳.

۲- آیت‌الله حاج شیخ مهدی شاه آبادی: ایشان فرزند مرحوم آیت‌الله العظمی میرزا محمد علی شاه آبادی، استاد اخلاق و عرفان امام خمینی (ره) می‌باشند که در تاریخ ۱۳۶۲/۲/۶ در جبهه های جنگ به شهادت رسید.

اجازه بفرمایید دست از کارهای مملکتی برداریم و برویم قم طلبه باشیم. امام اجازه ندادند و فرمودند: «مادامی که پست شما از مثل شما خالی می‌ماند حق خالی کردن صحنه را ندارید. من هم اگر کسی را پیدا می‌کردم که کاری که در دست دارم انجام دهد دنبال کار طلبگی در قم می‌رفتم». بنده مجدداً خط و روش کارم را از امام گرفتم و بعد از بهبودی نسبی دوباره به مجلس شورای اسلامی آمدم.

### اشاره کردید آقا مصطفی یکی از فرزندانان به مقام والای شهادت نائل آمده‌اند ممکن است در این باره با ما سخن بگویند؟

حدود یک سال از ماجرای هفتم‌تیر گذشته بود که حضرت حق، افتخار شهادت فرزند بزرگم مصطفی را به بنده عنایت کرد و باز صفحه تازه‌ای در زندگی‌ام گشوده شد. بنده اولین نماینده‌ای بودم که فرزندش توفیق شهادت در راه خدا را یافته بود. مصطفی جوانی هیجده ساله بود که در سال ۱۳۶۲ در عملیات رمضان ۳ در منطقه کوشک شهید شد. شخصیت ممتاز و ارزش‌های ویژه او وداعش را برای بنده و مادرش سنگین کرد به ویژه آنکه در وصیت‌نامه پر محتوای خود آورده بود «برایم گریه نکنید و به جای مجلس سوگواری جشن شهادت بگیرید». ما نیز چنین کردیم. البته در این وصیت‌نامه با جمله کوتاهی که نوشته بود: «چون دوست دارم به دست یکی از اولیاء دفن شوم تقاضا دارم پدرم برایم نماز گذارد و در قبرگذارم» بنده را شرمنده کرده بود.

مصطفی، جوان فوق‌العاده‌ای بود و شهادت خود را از حضرت ثامن‌الحجج (ع) تقاضا کرده بود. او قلبی مشتاق شهادت و دلی پر شور و سری بی‌قرار داشت. در این مجال فقط به سه رویا از مادرش و خودش و خودم اشاره می‌کنم:

مادرش وقتی که او را حدود ۳ هفته آبستن بود، شبی امام خمینی (ره) را در خواب دید که آمدند و درباره این کودک، دستوراتی به او دادند. وقتی خواب را برایم نقل کرد، تعبیر کردم که این فرزند به مقام والای معنوی می‌رسد. شما مراقبت کن و همیشه با وضو و بسم الله به او شیر بده و سخت مواظب تربیت او باش.

اما خودش هم روز شهادتش خوابی دیده بود که بعضی از شهود عینی برای بنده

نقل کردند. ایشان حدود سه ساعت بعد از ظهر از خواب بیدار می‌شود و به دوستان و همسنگرش می‌گوید: الان خواب پدرم را دیدم که به من می‌گفت: «بابا! فکر بلندی در سر داری برخیز و کمرت را برای این کار محکم ببند.» کمر بند خود را بر می‌دارد و محکم می‌بندد و می‌گوید شاهد باشید که عمل کردم. اکنون آرپیجی من را بدهید که به خط بروم. او رفت و جنازه‌اش را برای ما آوردند. بنده وقتی خبر شهادتش را از برادران تیپ قمر بنی هاشم (ع) سپاه شنیدم فقط سجده طولانی شکر به جا آوردم. اما خوابی که خودم بعد از شهادتش دیدم؛ این است که؛ در عالم رویا نزد من آمد و در آن حال، شانزده روز با هم بودیم. بنده را رها نمی‌کرد سر به سینه و زانویم می‌نهاد. خیلی مرا نوازش می‌کرد و دلداری می‌داد. در خواب نگاه عمیقی به او کردم گویا همه وجودم اشک شد. به او گفتم آیا تو مصطفی منی؟! گفت: بابا مگر این هم مسائل فلسفی است که در آن تردید می‌کنی؟ گفتم: اگر تو مصطفی منی چرا بیشتر پیش من نمی‌آیی؟! دیدم او قیافه ویژه‌ای گرفت و دستش را سمت من بلند کرد و گفت: بابا من همیشه با شمایم. بنده تعجب کردم که چه می‌گوید؟ او که حیرت مرا دید گفت: «اما با حقیقت شما» از خواب بیدار شدم. چون قدری حکمت و عرفان می‌دانستم از این جمله فرزندم درهایی از معرفت به روح و جانم گشوده شد. لطف حضور مردم و مسئولان در مراسم تشییع و تدفین مصطفی بسیار چشم گیر بود و مرا شرمنده کرد. درمانگاهی را نیز در خیابان حکیم صهبای شهرضا به اسم شهید مصطفی نجفی نام‌گذاری کردند.

### مهمترین خدمات اجتماعی شما در اولین مجلس شورای اسلامی چه بود؟

به یاری خداوند در دوره اول مجلس شورای اسلامی با همه گرفتاری‌ها و فراز و نشیب‌ها خدمات بسیاری برای شهر و روستا به ویژه روستای جرقویه که در آن دوره در حوزه انتخابیه‌ام بود از نظر امکانات آب برق و راه و غیره بسیار محروم بود انجام شد و بحمد الله همه به بهره‌برداری رسید. مهمترین این خدمات عبارت بود از احداث بیمارستانی بزرگ برای منطقه جرقویه که هم اکنون از آن استفاده می‌شود، احداث بیمارستانی برای شهر، طرح گاز رسانی برای شهرضا که با سرعت بسیار انجام شد و

اکنون سالیان درازی است که مردم از این نعمت برخوردارند و اجرای طرح فاضلاب شهری که طرحی مهم و گسترده برای عمران و آبادانی شهر بود. بنا به اشارات استادم علامه حسن‌زاده آملی و درخواست و خواهش جمع کثیری از علما و فرهیختگان شهرضا به علت آنکه نام و نشان حکیم متأله، استاد استاد حضرت امام، مرحوم آقا محمدرضا قمشه‌ای (حکیم صهبا) و مرحوم محی‌الدین الهی قمشه‌ای و مرحوم حکیم آقا شیخ اسدالله قمشه‌ای (حکیم اسدالله) و جمع بسیاری از علماء این دیار به نام شهر قدیم (قمشه) پیوند یافته بود دوست داشتیم نام و نشان زادگاه این عزیزان رسماً به حال اول برگردد و شهرضا دوباره قمشه نامیده شود. بنده با این انگیزه کمر همت بستم و نام شهرضا را دوباره به قمشه برگرداندم. تابلوی همه ادارات و راه‌ها و مهرها و... عوض شد. اما در دوره‌های بعدی مجلس بعضی‌ها دوباره نام قمشه را به شهر رضا برگرداندند.

#### بعد از فاجعه هفتم تیر چه مسئولیت‌هایی بر عهده گرفتید؟

با اتمام دوره اول مجلس شورای اسلامی، در سنگرهای دیگر نظام به انجام وظیفه مشغول شدم. ابتدا حدود یک سال معاونت تامین نیروهای انسانی کمیته انقلاب اسلامی کل کشور بر عهده‌ام بود و شاید پرکارترین سال دوران عمرم همین یک سال بود تا اینکه برادر بسیار ارزشمند و اندیشمند جناب آقای دکتر ولایتی وزیر امور خارجه وقت بنده را برای امور فرهنگی آن وزارتخانه دعوت کرد. من در آن وزارتخانه عضو هیأت علمی و ناظر عالی وزیر دانشکده بین‌الملل، استاد اخلاق، معارف و منطق، مشاور فرهنگی وزیر و عضو هیئت بررسی تخلفات وزارتخانه بودم. در طول ده سال فعالیت در وزارت امور خارجه خاطرات نوشتنی بسیار دارم بویژه آنکه هر سال حدود سه ماه را در سفارتخانه‌های خارج از کشور به سر می‌بردم و به طور تقریبی به همه کشورهای مهم چهار قاره جهان سفر کردم. در وزارتخانه کار فرهنگی می‌کردم، پنجشنبه‌ها برای کارکنان و کارمندان، درس اخلاق می‌گفتم همچنین دفتر استفتائات تشکیل دادم که با همه نمایندگی‌های جهان ارتباط داشتم و در این باره اجازه‌های لازم را از رهبر عظیم الشان حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

(مدظله‌العالی) کسب کرده بودم. در ضمن این سفرهای خارجی یک ماه رمضان به نیویورک اعزام شدم و بنا شد در سفر بعد برای امور تبلیغی و فرهنگی برای همیشه در آنجا بمانم که مقدماتش فراهم شد اما دولت امریکا ویزا نداد. در مدت خدمت ده ساله در وزارت امور خارجه ماهنامه‌ای اخلاقی، اعتقادی، فرهنگی و سیاسی برای سفرا و کارمندان خارج از کشور تهیه می‌کردم که وقتی رهبر معظم انقلاب ملاحظه فرمودند خیلی خوشحال شدند و بنده را تشویق کردند. همچنین در سمینارهای سالیانه سفرا گاهی «چهل حدیث» برایشان می‌نوشتم و از طرف وزیر هدیه می‌دادم. در این مدت افزون بر کار وزارتخانه در دانشگاه امام صادق (ع) مدرسه عالی شهید مطهری، تربیت مدرس، شهید بهشتی، روابط بین‌الملل و شهید عباسپور<sup>۱</sup> تدریس معارف، اخلاق، فلسفه، منطق و تفسیر داشتم. در همان ایام نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه آب و برق شهید عباسپور به بنده سپرده شد که دفتری فعال در آن دانشگاه تشکیل دادم. بعد از آنکه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی به مقام شامخ رهبری رسیدند از بنده دعوت کردند تا پنجشنبه‌ها در بیت ایشان برای کارکنان درس اخلاق بگویم. به یاری خداوند متعال، در طول تدریس در حوزه و دانشگاه موفق به پرورش شاگردان بسیاری شده‌ام که اکنون جمعی از آنها صاحب مقامات عالی علمی، دولتی، فرهنگی و سیاسی و قضایی هستند. از بنده همچنین حدود هفت صد مقاله عقیدتی در روزنامه رسالت به طور مسلسل به چاپ رسیده است که الحمدلله با استقبال و توجه مخاطبان بسیاری رو به رو شد.

بعد از داغ جانسوز دخترم دیگر بدن و اعصابی در جسم جانبازم نماند اما در عین حال سال آخر کارم در وزارت امور خارجه زیر نظر رهبر معظم انقلاب با هماهنگی دو وزیر امور خارجه و کشور، مشاورت فرهنگی وزارت کشور را هم پذیرفتم و عصرها در آنجا مشغول انجام وظیفه شدم. در وزارت کشور نیز درس اخلاق می‌گفتم. و عهده دار تهیه ماهنامه اخلاقی، اعتقادی، سیاسی، برای استانداران و فرمانداران سراسر کشور بودم. در این مدت، هم عضو هیئت رسیدگی به تخلفات وزارت کشور، عضو هسته گزینش مدرسه عالی شهید مطهری و بعد از آن عضو هسته گزینش نمایندگان ولی

۱- شهید دکتر حسن عباسپور وزیر نیرو در دولت شهید رجایی و یکی از شهدای هفتم تیرسال ۱۳۶۰ است. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)



فقیه در دانشگاه‌های سراسر کشور نیز بودم. به هر حال ۱۰ سال پر کار و پرجوش و خروش را به یاری خداوند پشت سر گذاشتم.

### آیا از زمان حضور در وزارت خارجه خاطراتی هم به یاد دارید؟

بله اما خاطراتی که در ماموریت‌های خارج از کشور در ذهن من ثبت شده است را اینجا نقل می‌کنم. دیدنی‌ها و جلسات و مباحث و مسائل مختلف سفر به هر کشور و قاره‌ای سفرنامه جدا می‌طلبد. در همه کشورهایی که رفتم چه اسلامی و چه غیر اسلامی آثار انقلاب شکوهمند اسلامی، امام و ایران را مشاهده کردم. از مجموعه خاطرات دیدنی‌ام به عنوان نمونه به چند خاطره اشاره می‌کنم.

خاطره اول مربوط به موزه مهم و بزرگ مادرید اسپانیا است. در قسمت سیاسی آن موزه، مجسمه حدود ۱۰ نفر از سیاستمداران بزرگ جهان را قرار داده بودند، اما نکته جالب و قابل توجه، تقدم مجسمه سه تن یعنی حضرت امام (ره) و خانم تاچر و فرانسوا میتران بر دیگران بود. البته مجسمه امام را مقدم بر این دو قرار داده بودند. هنرمندان اسپانیایی، پیکر امام را در حالی که ایشان در حال دیدار با مردم دست مبارکش را بالا گرفته بودند، به شکل بسیار طبیعی ساخته بودند.

خاطره دیگرم از مسجد مسلمانان نیویورک است؛ زمانی که برای تبلیغ و سخنرانی یک ماهه به آنجا رفتم گفتم: باید تمثال بزرگ امام و آیت‌الله خامنه‌ای بالای سرم نصب شود. بعضی گفتند مشکل پیش می‌آید گفتم با خودم، بالاخره این کار انجام گرفت و جلوه این دونور چشم عالم و آدم، آنجا را فرا گرفت. در شهر وین اتریش افرادی را دیدم که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به واسطه ندای امام خمینی (رحمه‌الله علیه) مسلمان و شیعه شده بودند و با عشق بسیار به امام و ایران و با زحمت زیاد سرود «خمینی ای امام» را به فارسی به بچه‌ها و نوجوانان شان آموزش داده بودند که برایم خواندند.

در پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی هم کاندیدا شدید، آیا به خانه ملت راه پیدا کردید در این صورت مهمترین کار شما در این دوره از مجلس چه بود؟

بنده یکبار دیگر توفیق حضور در سنگر مجلس را یافتم و این بار به عنوان نماینده دوره پنجم مجلس شورای اسلامی از حوزه انتخابیه شهر رضا و دهقان برگزیده شدم. این دوره انتخابات در شهر رضا به مرحله دوم کشیده شد. مرحله اول در تاریخ ۷۴/۱۲/۱۸ برگزار گردید که ۱۹۹۱۱ رأی بدست آوردم و در مرحله دوم که ۷۵/۱/۳۱ برگزار شد توانستم با کسب ۲۲۸۱۴ رأی به مجلس شورای اسلامی راه پیدا کنم. من در مجلس پنجم روح و عظمت و شئون مجلس دوره اول را ندیدم. در میان کمیسیون‌ها، کمیسیون نهادهای انقلاب که بیشترین ارتباط را با خانواده اینثارگران و جهاد سازندگی و کمیته امداد داشت انتخاب کردم. در طول این چهار سال عمده آرای بنده چه در کمیسیون و چه در مجلس به نفع قشر آسیب‌پذیر بود و این را از توفیق‌های بزرگ خداوند می‌دانم. در عین حال برای حوزه انتخابیه‌ام نیز فعالیت‌های فراوانی به انجام رسید که از آن جمله حدود سه هزار نامه توصیه‌آمیز برای گره‌گشایی از مشکلات مردم گرفتار بود که به مسئولان رده‌های مختلف نوشتیم، که شاید حدود دو هزار مورد از این نامه‌ها به نتیجه رسید. در این مدت خدمات عمرانی بزرگی هم انجام شد که مهمترین و ان شاءالله ماندنی‌ترین آنها آوردن رئیس‌جمهور وقت آقای هاشمی رفسنجانی به شهر رضا و تصویب طرح آب شرب شهر بود که با پیگیری خستگی‌ناپذیر بحمدالله طرح ملی آن در کد بودجه عمرانی کل کشور به تصویب رسید و در مدت حضورم در مجلس حفر چاه‌ها و اجرای لوله‌گذاری شروع شد و حدود سه میلیارد تومان از بودجه هشت میلیاردی آن مصوب شد.

### در یکی از سفرهای شما به زیارت خانه خدا اتفاق شیرینی برای شما رخ داد لطفا درباره آن بگویید.

بنده ناچیز با رفاقت توفیق، ده سفر به مکه مکرمه معظمه مشرف شده‌ام. در این سفرها آرزوی بسیار داشتم که یکبار به داخل بیت‌الله شرفیاب شوم و درون خانه را ببوسم و زیارت کنم. این آرزو با من بود تا اینکه در دهمین سفر، به نحو عجیبی امداد غیبی دستم را گرفت و به داخل بیت‌الله برد. هنگام ورود، دست و پایم را گم کردم. به چهار طرف نماز خواندم و بسیار گریستم، در و دیوار را بوسیدم و بوییدم. وقت وداع

متوجه شدم جوراب‌هایم را از پا بیرون نیاوردم که کف پایم کف خانه را لمس و زیارت کند بسیار غصه خوردم و جوراب‌هایم را بوسیدم و شستم و خشک کردم. با خود گفتم: قسمت اینها بود که به کف خانه خدا مالیده شوند. لذا وصیت کردم که آنها را همراه کفن در قبرم بگذارند. از آن پس آن جوراب‌ها را انیس و مونس حال‌ها و اشک‌هایم قرار دادم و آنها را به عنوان زائر بیت‌الله زیارت می‌کنم. در همان سفر و همان شور و حال به سرودن اشعاری به عنوان مناسک حج موفق شدم. بیشتر این اشعار را در مسجد الحرام می‌سرودم و وقتی بیرون می‌آمدم دیگر خیلی آن حالت برایم رخ نمی‌داد. تا بالاخره مناسک تمام شد و قدری دلم آرام گرفت، حدود دوازده سال بعد از سرودن اشعار به نگارش شرح آن موفق شدم که اکنون با عنوان با سالکان وادی نور چاپ و منتشر گردیده است.

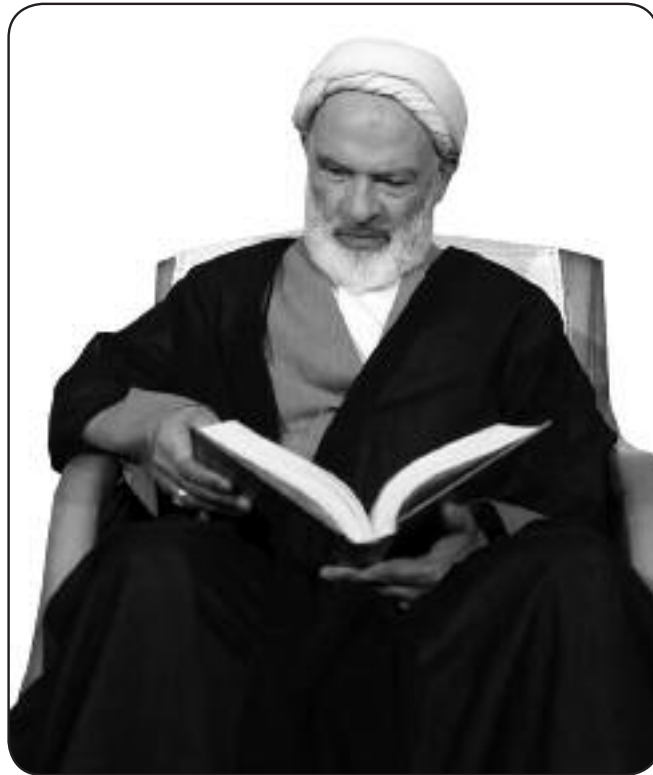
#### استاد آیا آثار مکتوبی از خود به یادگار گذاشته‌اید؟

قبل از اینکه پاسخ شما را بدهم خاطره‌ای از مرحوم استاد علامه طباطبایی نقل می‌کنم روزی درباره آثار با ایشان مشورت کردم و استاد فرمودند اگر دیدی اثر جهان شمول خواهد شد، بنویس و گرنه نوشته‌ها نوشته شده است. من هم دیدم واقعا آنچه باید نوشته شود نوشته شده است، بنابراین چیزی ننوشتم. در پاسخ به سؤال شما باید بگویم شرحی بر دعای عرفه که تاکنون چاپ نشده یکی از این آثار است در این کتاب «شرحی چهارصد صفحه‌ای بر دعای عرفه امام حسین (ع) نوشته ام اما دیدم چون علامه محمدتقی جعفری نیز شرحی در این باره نوشته و منتشر کرده است من انصاف ندیدم نوشته‌ام را چاپ کنم.» تلخیص کل تفسیرالمیزان علامه طباطبایی (این کتاب چاپ نشده است) با سالکان وادی نور در موضوع سیر و سلوک و اسرار حج قطره‌ای از دریای معارف از جمله آثاری است که به زیور چاپ آراسته شده است. ماهنامه‌ها و مقالات فراوان فرهنگی اخلاقی که برای سفرای ایران و دیپلمات‌های ایرانی سراسر جهان و همچنین برای استانداران و فرمانداران سراسر کشور فرستاده می‌شد و برخی از آنها در نشریات و روزنامه‌هایی به چاپ رسیده است با عنوان. اخلاق نظری (ویژه طلاب علوم دینی پایه‌های ۱ تا ۳)

رهیافتی بر هدایت‌های ویژه (شامل سلسه مباحثی در سیر و سلوک) درس‌هایی است که تابستان ۱۳۸۳ در مدرسه القرآن شهر رضا تدریس شده است. از دیگر آثار موجود است.

### هم اکنون مشغول چه کاری هستید؟

افزون بر تدریس در حوزه علمیه مدینه العلم شهر رضا و تدریس عرفان علمی و عملی برای دانشجویان فوق لیسانس دانشگاه آزاد اسلامی دهقان، به وعظ و تبلیغ مشغول هستم. خداوند به همه شما توفیق عنایت فرماید. انشاء الله



● استاد در حال تدریس علوم اسلامی



● شرح حادثه هفتم تیر - قتلگاه سرچشمه تهران ۱۳۸۷



● حجت الاسلام والمسلمین نجفی قمشه ای



● حجت الاسلام والمسلمین نجفی قمشه ای



● نشان جانبازی و لوح اهدایی بنیاد فرهنگی هفتم تیر، به جانبازان فاجعه تروریستی هفتم تیر سال ۱۳۶۰



نام: مرتضی محمد خان

نام پدر: غلامرضا

تاریخ تولد: ۱۳۲۴ تهران

تحصیلات: دکترای انتقال تکنولوژی

**سوابق سیاسی:** مبارزه علیه رژیم ستم شاهی با تبعیت از فرمان حضرت امام خمینی (ره)، عضو انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، عضو هیئت اجرایی و شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، عضو حزب تمدن اسلامی، مؤسس حزب اعتدال و توسعه، عضو انجمن اسلامی جوانان.

**سوابق اجرایی:** معاون وزیر پست تلگراف و تلفن، معاون وزیر کشور، جانشین سرپرست نهاد ریاست جمهوری، ریس کل گمرک و قائم مقام وزیر دارایی، مسئول ستاد اجرایی فرمان حضرت امام (ره)، عضو ستاد رفاهی دولت و کارمندان دولت، وزیر امور اقتصادی و دارایی، معاون اقتصادی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، رئیس شورای عالی کارشناسان رسمی دادگستری و...

**سوابق آموزشی:** عضو هیئت علمی دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی، استاد دانشگاه علامه طباطبایی و شهید بهشتی، عضو هیئت پیشگامان زاینده تکنولوژی ایران، عضو هیأت امنای دانشگاه تهران

**آثار علمی:** فرایند انتقال تکنولوژی در بخش صنایع سبک ایران، نقش بخش انرژی در توسعه اقتصادی کشور، راهنمای سیستم تجارت جهانی (ترجمه) اصول علم اقتصاد (ترجمه کتاب پل ساموئلسن و نورد هاوس)



### مرتضی محمد خان

دکتر محمدرضا محمدخان که نام و امضای او به عنوان وزیر امور اقتصاد و دارایی بر روی اسکناس‌های دهه هفتاد کشور مشاهده می‌شود به سال ۱۳۲۴ در تهران متولد شد. او به هنگام تحصیل با نهضت بیداری بخش امام راحل آشنا شد و خیلی زود به صف مبارزان اسلامی پیوست. با روح حقیقت‌طلبی که داشت خود را به نوفل لوشاتو و محل اقامت قلب ملت ایران رساند و در آنجا همچون سربازی مخلص به انجام وظیفه پرداخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی به عضویت در این تشکل در آمد و عضو شورای مرکزی آن نیز شد. وی پس از فاجعه تروریستی هفتم تیر در مشاغل مختلف سیاسی، اجرایی، پژوهشی و فرهنگی عهده‌دار مسئولیت‌های کلانی شد که از آن جمله می‌توان به معاونت وزارت خانه مهم کشور، پست و تلگراف و تلفن و نیز مقام عالی وزارت امور اقتصادی و دارایی، عضویت دائمی دولت دانشگاه و صنعت اشاره کرد او هم اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی است و در سال ۱۳۸۷ و پس از برگزاری انتخابات کارشناسان رسمی دادگستری برای یک دوره چهار ساله به عنوان رئیس شورای عالی کارشناسان رسمی دادگستری انتخاب شده است.

در ادامه مصاحبه با ایشان را به عنوان یکی دیگر از شهدای زنده فاجعه تروریستی هفتم تیر به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانیم.

### آقای محمدخان در کدام محله از شهر تهران متولد شدید و دوران نوجوانی خود را چگونه گذراندید؟

سال ۱۳۲۴ در یکی از کوچه‌های منتهی به میدان منیریه واقع در خیابان ولی عصر (عج) کنونی و در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمدم. پدرم در بازار تهران به خواربار فروشی اشتغال داشت. ما چهار برادر و یک خواهر هستیم. پدرم ۲۰ سال قبل به رحمت خدا رفته است و والده ما حدود ۹۰ سال سن دارد و ۷۵ سال است که در خانه پدری‌مان در میدان منیریه زندگی می‌کند. مقطع ابتدایی را در مدرسه علامه که در میدان منیریه بود پشت سر نهادم و دوره متوسطه را در دبیرستان شرف و ابومسلم



که از مدارس خوب آن زمان به حساب می‌آمد گذراندم. دوران نوجوانی ما به لحاظ شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان و تلاش رژیم منحوس پهلوی برای دور نگه داشتن جوانان از فرهنگ اصیل اسلامی بسیار حساس بود. شرایط چندان برای پرورش و تعالی نوجوانان مهیا نبود و افراد متعددی هم که می‌خواستند با فراهم کردن امکانات، جوانان را به سوی کمال هدایت کنند با سخت‌گیری‌های رژیم مواجه می‌شدند. در چنین شرایطی ما با هدایت والدین خود به سوی مساجد تشویق شدیم و این کانون عظیم اسلامی بود که در شکل‌گیری شخصیت اجتماعی و مذهبی ما نقش مهمی داشت. شانزده ساله بودم که با انجمن اسلامی جوانان آشنا شدم. جلسات انجمن در منزل حجت‌السلام والمسلمین علوی داماد مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) تشکیل می‌شد. به واسطه حضور در بیت آقای علوی با آقازاده ایشان هم دوست شدم و حضور در این جلسات بسیار در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ما نقش داشت.

### پس از اخذ مدرک دیپلم به چه کاری مشغول شدید؟

پس از گرفتن دیپلم ناگزیر شدم به خدمت سربازی بروم و پس از منقضی شدن از خدمت برای ادامه تحصیل به آمریکا سفر کردم. در آنجا تحصیلات خود را در رشته مهندسی صنایع آغاز نمودم و سپس موفق شدم دانشنامه کارشناسی ارشد خود را در رشته اقتصاد اخذ کنم. سال ۱۳۵۵ در آزمون ورودی مقطع دکترای رشته اقتصاد شرکت کردم و با نمره خوب پذیرفته شدم اما علاقه من به پدر و مادرم مانع از ماندن در آمریکا و ادامه تحصیل در آن مقطع شد. پدر و مادرم از اینکه من در آمریکا بودم و آنها به من دسترسی نداشتند بسیار ناراحت بودند و ناخرسندی خود را با نامه‌های اعلام کردند. ما هم به تبع تربیت دینی که داشتیم به خودمان اجازه ندادیم که رضایت خاطر آنها را نادیده بگیریم و به همین دلیل چند روز پس از دریافت نامه آنها با وجود قبولی در آزمون ورودی مقطع دکتری به کشور برگشتم و به کسب کار و تجارت پرداختم. پس از بازگشت به وطن با جدیت و علاقه‌ای که به رشته تحصیلی‌ام داشتم توانستم چند کارخانه اقتصادی و صنعتی راه بیندازم و به عنوان فعال بخش خصوصی

مشغول به کار بشوم در سوم خرداد سال ۱۳۵۹ تشکیل خانواده دادم که حاصل آن ۲ فرزند پسر و یک فرزند دختر می باشد که هر سه مشغول تحصیل دانشگاهی هستند. به علت علاقه‌ای که به تحصیل داشتم در سال ۱۳۷۳ توانستم دانشنامه دکترای خود را در رشته انتقال تکنولوژی از دانشگاه پونای هند دریافت کنم.

### آیا زمان حضور در آمریکا فعالیت سیاسی هم داشتید؟

بله. در مقطع لیسانس بود که با مرحوم دکتر شهید مصطفی چمران آشنا شدم و این آشنایی موجب گردید تا بیشتر به تبادل اطلاعات سیاسی و اخبار و وضع اسفناک کشور پردازیم. در آنجا بود که با همراهی آقای مهندس محمد هاشمی رفسنجانی برادر آیت‌الله اکبرهاشمی رفسنجانی و شهید دکتر قندی و برخی از دوستان دیگر انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و کانادا را بنا نهادیم و اساسنامه آن را تهیه کردیم و این انجمن اسلامی در آن زمان نقش مهمی در مبارزه علیه رژیم پهلوی و تبلیغ آراء و اندیشه‌های امام خمینی (ره) در میان ایرانیان مقیم خارج از کشور و نخبگان و نیز افکار بین‌الملل داشت.

### علت سفر شما به پاریس چه بود؟

پس از اینکه دولت عراق از حضرت امام خمینی (ره) خواست تا ایشان خاک این کشور را ترک کنند، امام راحل به فرانسه و دهکده نوفل لوشاتو در حومه شهر پاریس مهاجرت کردند. هجرت ایشان به پاریس با توجه به شرایط سیاسی اجتماعی آن کشور برای انقلابیون مبارز و مسلمان فرصت مغتنمی به شمار می‌آمد چرا که از آنجا راحت‌تر می‌توانستند فعالیت‌های خود را دنبال کنند. در آن زمان من حدود ۳۳ سال سن داشتم و به بازرگانی مشغول بودم چند وقت از هجرت امام به پاریس نگذشته بود که من یک سفر کاری به انگلیس و از آنجا به آمریکا داشتم. در آمریکا با آقای محمد هاشمی رفسنجانی که از دوستان دوران تحصیل و از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان بود ملاقات کردم. به اتفاق در یک همایش علمی شرکت کردیم. پس از خروج از مراسم محمد هاشمی رفسنجانی خطاب به من گفت: قصد دارد برای ملاقات

با امام خمینی به پاریس سفر کند و اگر من نیز بخواهم می‌توانم در این سفر همراه او باشم. پیشنهاد وی را پذیرفتم، اما چند روز بعد از او به پاریس رفتم. در فرودگاه پاریس ابوالحسن بنی‌صدر، ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده، که از اعضای انجمن اسلامی بودند را مشاهده کردم. در آنجا دو نفر روحانی را نیز دیدم و به سراغ آنها رفتم. یکی از آنها مرحوم آیت‌الله شیخ صادق خلخالی بود. از آنها سؤال کردم که آیا شما برای زیارت امام به پاریس آمده‌اید که آنها پاسخ دادند و گفتند: بله، می‌خواهیم با ایشان ملاقات کنیم. سپس به همراه آقای خلخالی و آن روحانی دیگر به نوفل لو شاتو رفتم. برای اینکه می‌توانستیم از پاریس به نوفل لو شاتو برویم باید شب را در منطقه‌ای به نام کشن که ایرانی‌ها به آن کاشان می‌گویند می‌ماندیم. شب را در آنجا به سر بردیم و سپس صبح با قطار به نوفل لو شاتو رفتیم. در آنجا با آقای حاج مصطفی کبادزاده که مسئول تدارکات دفتر امام برخورد کردم. او از نزدیکان مرحوم حاج احمدآقا خمینی بود. من در واحد تدارکات زیر نظر آقای کبادزاده مشغول خدمت شدم و بر اساس تقسیم کاری که شده بود در آشپزخانه فعالیت می‌کردم تا اینکه برای اجرای ماموریتی به کشور بازگشتم.

### موضوع چمدان‌هایی که مرحوم حاج احمد آقا خمینی به شما سپردند چه بود؟

اوایل بهمن سال ۱۳۵۷ وقتی که در اقامتگاه حضرت امام در پاریس بسر می‌بردم، مرحوم حاج احمد آقا یادگار حضرت امام من را صدا زدند و گفتند: «از شما می‌خواهیم تا این دو چمدان را به تهران ببرید و به آقایان اکبر هاشمی رفسنجانی و آقای ملکی امام جماعت مسجد همت تجریش تحویل بدهید». سوم بهمن ماه بود که من از پاریس عازم کشور شدم، فرودگاه‌ها بسته بود ناگزیر شدم به دبی سفر کنم. حدود یک هفته آنجا اقامت گزیدم و در تاریخ یازدهم بهمن ماه بود که با یک فروند هواپیمای گلف ایر از دبی به شیراز آمدم و پس از آن از راه زمینی به تهران آمدم. وقتی به تهران رسیدم حضرت امام خمینی(ره) با پرواز انقلاب به خاک میهن رسیده بود. با خبر شدم که ایشان به دانشگاه تهران رسیده‌اند، بنابراین با همه سختی‌هایی که وجود

داشت خود را به دانشگاه تهران رساندم و آنجا بار دیگر موفق به زیارت ایشان شدم. سپس بر اساس ماموریتی که به من داده شده بود یکی از چمدان‌های امانتی را در خیابان یخچال به آقای هاشمی رفسنجانی و دیگری را در منزل آقای ملکی تحویل ایشان دادم. در آن ایام و هنگام مراجعه به کشور نه مرحوم حاج احمد آقا گفت که محتوای این چمدان‌ها چیست و نه من خواستم که از این موضوع سر در بیاورم تا اینکه حدود پنج سال قبل آقای دکتر عباس ملکی آقا زاده حجت‌السلام و المسلمین ملکی به من گفتند: «روزی شما به منزل ما آمدید و من با اینکه کم سن و سال بودم آن را به خاطر دارم. شما چمدانی را تحویل پدر من دادید و گفتید این را از جانب حضرت امام خمینی برای شما آورده ام. آنگاه آقا زاده حاج آقا ملکی از من سؤال کرد آیا شما می‌دانستید که داخل آن چمدان چیست؟» در پاسخ گفتم آن امانت بود و من نخواستم بدانم که چیست و همه تلاش من این بود تا حسن اعتماد را به خوبی به انجام برسانم. آنگاه دکتر ملکی گفت: «داخل آن چمدان پول‌هایی قرار داشت که به عنوان وجوهات تقدیم امام شده بود و آنها را باید به افراد مطمئن در تهران می‌رساندند». نکته مهمی که باید به آن اشاره کنم این است که انصافاً از محتوای چمدان‌ها خبری نداشتم و بی‌خبری من به گونه‌ای بود که وقتی به فرودگاه رسیدم برای چند ساعت آنها را در لاکر فرودگاه گذاشتم و پس از آن خیلی خونسرد آنها را با خود جابجا می‌کردم. از نظر سیاسی هم نگرانی‌ها کمتر شده بود چرا که امام به میهن آمده بودند و رژیم در کار نبود و همه جا در اعتصاب به سر می‌برد و کسی به ما مظنون نشد هرچند ما آدم پخته‌ای بودیم اما نگرانی وجود نداشت.

**بعدها از آیت الله هاشمی رفسنجانی درباره چمدانی که تحویل ایشان دادید سوالی نکردید؟**

خیر و نمی‌دانم داخل آن چمدان چه چیزی قرار داشت و اظهارات دکتر ملکی هم فقط درباره چمدان تحویلی به پدرشان بود.

**علت اصلی وقوع انقلاب اسلامی و پیروزی نهضت در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷**

### را در چه می دانید؟

بیان این مطلب به یک تحلیل جامع نیاز دارد که سعی می‌کنم به اختصار به همه موارد آن اشاره کنم. در یک نگاه کلی علت اصلی وقوع انقلاب اسلامی در ایران، ناسالم بودن، رژیم پهلوی بود. اگر بخواهیم نگاهی واقع بینانه داشته باشیم باید بگوییم که رژیم شاه حکومتی کاملاً ناسالم بود. آدم‌هایی که در راس امور بودند لیاقت حکومت بر مردم را نداشتند و نمی‌خواستند برای مردم کار کنند. مسئولان حکومت پهلوی عناصر وابسته به شرق و غرب عیاش و خائن بودند. این خیانت‌ها به جایی رسید که دیگر مردم نمی‌توانستند آنها را نادیده بگیرند و روحانیت با مبارزه و افشاگری به تنویر افکار عمومی پرداخت و پرده از چهره ناپاک دستگاه پهلوی برداشت.

دلیل دیگر وقوع انقلاب اسلامی در کشور مطالبات مردم برای دستیابی به حقوق شهروندی، آزادی بیان و اداره امور به دست خودشان بود و رهبری این تفکر را حضرت امام خمینی (ره) و روحانیت مبارز و متعهد بر عهده داشتند و همین موجب بیداری مردم شد. بنابراین باید ریشه‌های وقوع انقلاب اسلامی را در سه مسئله «شرایط حاکم بر کشور»، «شکل‌گیری رهبری انقلاب» و «شکل‌گیری انقلاب» جستجو کرد. مرحله نخست در سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۵ هجری شمسی خلاصه می‌شود. در این دوران شرایط بسیار بدی بر کشور حاکم بود و بحران‌های زیادی وجود داشت. انگلیس و شوروی به عنوان دو ابر قدرت وارد خاک کشور شده بودند. شخصیت‌های سیاسی، برجسته، مبارز و آزادی‌خواه آن دوران به خاطر آنارشیست و هرج و مرج حاکم، خانه‌نشین شده بودند. مجالس آن روز هم فرمایشی بود زیرا تعدادی از خوانین و گماشتگانی که بیشتر به حکومت‌های خارجی وابسته بودند در مجلسین حضور داشتند. مردم در سرنوشت خود و انتخاب گروه حاکم هیچ نقشی نداشتند. البته این وضعیت در دوران حکومت دویست ساله قاجار هم وجود داشت و در واقع در این دوران مردم رعیت دربار بودند و خود حاکمان هم تابع و در اختیار دولت انگلیس و روس بودند و مزدوری آنها را می‌کردند.

در چنین شرایطی و در سال‌های ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ انگلیسی‌ها زمینه کودتایی را فراهم کردند که در نتیجه به دست سید ضیاء‌الدین طباطبایی و با هدایت انگلیسی‌ها

رضاخان میر پنج که در آن زمان رئیس فوج قزاق‌ها بود به مقام سردار سپهی رسید. این روند با حمایت انگلیسی‌ها ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۰۵ رضاخان به عنوان پادشاه دست‌نشانده انگلیسی‌ها تاج‌گذاری کرد. تاریخ‌گواهی می‌دهد که حکومت پهلوی با حمایت انگلیسی‌ها روی کار آمد و رضاخان نیز هم‌پیرو دستورات اربابان خود یعنی انگلیسی‌ها بود. اوضاع اجتماعی ایران در دوره رضاخانی بسیار اسفناک بود. مجلسین از عوامل دست‌نشانده بیگانگان بودند. نمایندگان آزاد اندیش و مستقل مانند شهید مدرس و مرحوم ملک‌الشعرا بهار و میرزاده عشقی که از رجال سیاسی آن روز بودند یا سرکوب شدند یا به زندان رفتند و رضاخان حد فاصل سال‌های ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۰ در عمل کشور را محل تاخت و تاز خود کرده بود.

خفقان، ترس، زندان و کشتار رجال سیاسی از دستاوردهای عملکرد رضاخان در حوزه اجتماعی آن روز است که از آن جمله می‌توان به سرکوب نهضت جنگل و به شهادت رساندن میرزا کوچک خان جنگلی، سرکوب کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان و دیگر آزادی‌خواهان اشاره کرد.

از سال ۱۳۱۱ رضاخان کار اقتصادی را شروع کرد و قرارداد داری را که ۳۰ سال از زمان آن گذشته و ۳۰ سال دیگر باقی مانده بود به مدت ۶۰ سال دیگر تمدید کرد. رضاخان مفاد قرارداد را تغییر داد. پرونده اولیه قرارداد نفت را در بخاری ذغال سنگی انداخت و آن را سوزاند، به گونه‌ای که هیچ سابقه‌ای از قرار داد نفت در ۳۰ سال اول در کشور باقی نماند. کیدمن انگلیسی قراردادی با رضاشاه بست که به موجب آن از عایدات نفت بشکه‌ای معادل پنج سنت انگلیسی به رضاشاه تعلق می‌گرفت. این قرار داد ۶۰ ساله که ایران هیچ نفعی در آن نداشت و صرفاً به رضاشاه منافع شخصی می‌رساند گامی دیگر برای تاخت و تاز انگلیسی‌ها در ایران بود. گروه دیگری نیز در ایران بودند که طرز تفکر کمونیستی و مادی‌گری داشتند و از طرفداران شوروی بودند. این وابستگان درباری مدعی بودند حالا که نفت جنوب کشور در اختیار انگلیسی‌هاست، نفت شمال هم در اختیار روس‌ها قرار گیرد تا توازن به وجود آید. این دو طیف از رجال انگلیسی مسلک و کمونیستی مسلک از طبقات درباری و رجال ثروتمند در کشور بودند و با نفوذشان حاکمیت را در اختیار گرفته بودند. از سال

۱۳۱۷ به بعد، حکومت، از لحاظ بنیان‌های سیاسی و اقتصادی ضعیف شد و سربازان انگلیسی هندی تبار، کشور را اداره می‌کردند.

در سال ۱۳۲۰ به دستور انگلیسی‌ها رضا شاه عزل و به جزیره موریس و از آنجا به آفریقای جنوبی کوچانده شد و آمریکایی‌ها حکومت جمهوری را برای ایران پیشنهاد کردند و درصدد بودند فروغی را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کنند. اما انگلیسی‌ها محمدرضا را که شاه جوانی بودو از امور کشور داری چیزی نمی‌دانست و بسیار خام و ناپخته بود به سلطنت رساندند. شاه جوان که تجربه‌ای نداشت تا سال‌های ۱۳۳۲ خیلی در صحنه نبود و صرفاً انگلیسی‌ها او را اداره می‌کردند. اما هرج و مرج همچنان در کشور حاکم بود. از سوی دیگر با فشارهای اجتماعی آن روز و اقدامات مجلس چهاردهم در سال ۱۳۲۹ و تلاش‌های دکتر مصدق صنعت نفت ملی شد و انگلیسی‌ها تهدید کردند که چاه‌های نفت را آتش خواهند زد و کشور را تحریم اقتصادی خواهند کرد. گرچه فشار زیادی بر دولت مصدق وارد کردند اما فشارهای اجتماعی، وحدت همگانی و انسجام اسلامی به نفع دولت مصدق بود و رای دادگاه لاهه به نفع ایران، باعث شد تا تکلیف نفت به نفع ملت روشن شود (البته انگلیسی‌ها حق داشتند تهدید کنند زیرا نیروی دریایی این کشور که آن روز بزرگترین نیروی دریایی ارتش جهان بود هزینه‌های خود را از ذخایر نفتی ایران تامین می‌کرد و اندکی هم به رضاشاه می‌دادند). جمالزاده در کتاب «گنج شایگان» آورده است که وقتی رضاشاه از ایران خارج شد ۲۰۰ میلیون دلار موجودی در بانک‌های خارج داشت و این همه رشوه‌هایی بود که در معاملات نفتی دریافت کرده بود.

در جریان ملی شدن صنعت نفت، احساسات ناسیونالیستی و ملی‌گرایی مردم به اوج خود رسید و شرایط اجتماعی ایران وضعیت خاص خود را داشت. با کودتای آمریکایی به مسئولیت کیم روزولت از نواده‌های پرزیدنت روزولت معروف در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه فرار کرد و به ایتالیا رفت و دولت کودتا با حمایت ارتشبد نصیری که فرمانده گارد بود با تانک از بلوار کشاورز فعلی وارد خیابان کاخ (فلسطین فعلی) شد تا عزل دکتر مصدق را به وی اعلام کند. در نتیجه این کودتای آمریکایی، گروهی از اراذل و اوباش به خیابانها ریختند و خانه مصدق را چپاول کردند. خودم

شاهد بودم که در چهار راه لشکر چراغ‌ها و لوسترهای خانه مصدق را روز ۲۹ مرداد می‌فروختند. بدین ترتیب مصدق عزل، محاکمه و بعد هم تبعید شد. از این تاریخ است که آمریکایی‌ها به کشور حاکم شدند و شرکت ملی نفت ایران در اختیار کنسرسیومی افتاد که متشکل از شرکت‌های آمریکایی، انگلیسی و هلندی بودند و همه اکتشافات، استخراج، قیمت‌گذاری و فروش را در اختیار گرفتند. در همین زمان ارتشبد زاهدی که از دست نشانندگان آمریکا بود نخست وزیر شد.

مرحله دوم؛ شکل‌گیری رهبری انقلاب است. از این تاریخ به بعد است که رفتار شاه تغییر کرد و به یک دیکتاتور تبدیل شد. بنا به فرموده امام خمینی (ره)، شاه با فرارش محمدرضا شاه رفت و با آمدنش رضاشاه برگشت و با چنین رویکرد دیکتاتوری که حاکی از برنامه‌ریزی جدید از سوی آمریکایی‌ها بود دیکتاتوری شکل گرفت و دولت زاهدی به سرکوبی نهضت‌های مردمی پرداخت و ساواک تشکیل شد و مبارزین، انقلابیون و نهضت‌های مردمی را شناسایی و سران آنها را یا تبعید و یا سرکوب کردند. هر جا سر و صدایی می‌شد سعی می‌کردند در همان نطفه اولیه خفه کنند، تا اینکه جبهه ملی با اقلیت اندکی که مصدق گرد هم آورده بود به مقابل کاخ رفتند و اعتراض خود را به شاه اعلام کردند و خواستار این مطلب شدند که شاه سلطنت کند نه حکومت. از اقدامات دیگر این دوره تصویب لایحه انجمن ایالتی و ولایتی توسط مجلس شورای ملی بود که بر اساس این لایحه قسم خوردن به قرآن مجید حذف شد و امام خمینی (ره) بیانیه‌ای صادر کردند و آن را توهین به اسلام و در واقع حذف اسلام دانستند و از اینجا است که مبارزات امام خمینی (ره) به طور علنی علیه حکومت آغاز شد. دوباره با تصویب قانون کاپیتولاسیون و نظارت کنسولی، امام خمینی (ره) اعتراضات شدیدی داشتند و شاه در برابر موج اعتراضات اجتماعی و برای سرکوبی مردم قانون اصلاحات ارضی را در سال ۱۳۴۰ مطرح کرد اما زیر بار فشارهای اجتماعی نمی‌توانست مقاومت کند و به ناچار چندین دولت عوض کرد. با رفتن زاهدی اقبال آمد و او هم کاری از پیش نبرد و امینی مامور تشکیل کابینه شد و بعد از امینی، اسدالله علم که کاملاً آمریکایی بود نخست وزیر شد (تا قبل از علم دیگر نخست وزیرها ماهیت انگلیسی داشتند). در سال ۱۳۴۲ امام خمینی (ره) در قم



در ۱۲ محرم مطالب بسیار مهمی در افشای برنامه‌های رژیم و علیه رژیم ستم‌شاهی اعلام کردند و پشتیبانی‌های مردم که ریشه مذهبی داشت جان گرفت و با روحیه بسیار بالا به خیابان‌ها ریختند و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به وقوع پیوست و شاه با تانک‌های خود کشتار وسیعی به راه انداخت. از اینجاست که روند مبارزه با رژیم ستم‌شاهی وارد مرحله جدیدی شد. مردم با رویکرد اسلامی و ماهیت شیعی و به پیروی از مراجع دینی، خیزش اجتماعی وسیعی را ایجاد کردند. کسبه بازار، دانشگاهیان و اقشار مختلف مردم که متعهد به مسائل اسلامی دینی بودند و به ویژه بعد از حادثه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که حضرت امام دستگیر و تبعید شدند، جریان یک رهبری و زعمی که مورد وثوق آحاد مردم و بزرگان دین و جامعه در کشور بود شکل گرفت و رهبری به تدریج توده‌های مردم را آگاه و بسیج و شکل مبارزاتی فرم اصلی خود را پیدا کرد. گروه‌های سیاسی علیه حکومت شکل گرفتند چه گروه‌های اسلامی و چه گروه‌های چپ غیر اسلامی، نهضت آزادی، جبهه ملی، تشکیلات انجمن اسلامی خارج از کشور و دهها تشکل دیگر شکل گرفتند و حرکت‌های زیر زمینی و فعالیت‌های پنهانی علیه رژیم شاه تحت رهبری‌های امام خمینی (ره) به راه افتاد. هدایت آحاد جامعه و جریان‌های سیاسی و اجتماعی از طریق انقلابیون و افراد مرتبط با رهبر انقلاب به جامعه منتقل شد. سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مطهری دکتر شریعتی، فعالیت‌های آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و دیگر دوستان موجب شد تا اقشار جامعه گرایش‌های ضد سلطنتی و حکومتی پیدا کنند و تا آنجا پیش رفت که بعضی از این گروه‌ها مشی مسلحانه اتخاذ کردند و در کلان شهرهای کشور فعالیت‌های وسیع ضد رژیم آغاز شد. در مرحله دوم شکل‌گیری مبارزه علیه رژیم ستم‌شاهی دو اقدام قابل توجه است؛ از یک سو دیکتاتوری رضاشاه و سرکوب مخالفین به بی‌رحمانه‌ترین وجه ممکن و حاکمیت خفقان، سرکوب، اعدام، کشتار با پشتیبانی آمریکا و از سوی دیگر علنی شدن مبارزات علیه رژیم شاه، شکل‌گیری رهبری به زعامت امام خمینی (ره)، شکل‌گیری گروه‌های سیاسی، اجتماعی و حتی گروه‌های مسلحانه علیه رژیم و افشاگری در سطح وسیع به وسیله سخنرانی، خطابه‌ها، نوارها و اعلامیه‌هایی که از سوی امام خمینی (ره) در اختیار عموم قرار می‌گرفت. در عین حال جو سنگین

خفقان، ترور، وحشت و ارباب همچنان بر کشور حاکم بود. مرحله سوم؛ شکل‌گیری انقلاب بود. این مرحله از سال ۱۳۵۰ شکل گرفت و شدت عمل رژیم پهلوی، موجب دستگیری بسیاری از سران نهضت اسلامی شد. شکنجه و کشتارهای بی‌حد و حصر، حاکم شدن جو خفقان، شناسایی افراد انقلابی به کمک خارجی‌ها و این روند تا سال ۱۳۵۶ ادامه یافت. تا اینکه ۱۷ دی، سالروز کشف حجاب فرا رسید و مردم مشهد دست به راهپیمایی زدند و با اعلامیه حضرت امام به خیابانها ریختند. کشتار وسیعی در مشهد رخ داد حتی تعداد زیادی از زنان کشته شدند و به مناسبت همین کشتار، در قم سپس تبریز، تهران و دیگر نقاط کشور این حرکت ادامه یافت و رژیم که اوضاع را نامناسب دید با هماهنگی رژیم بعث عراق حضرت امام را از عراق تبعید کرد که ابتدا حضرت امام تصمیم گرفتند به کویت تشریف ببرند که اجازه ورود ندادند و بعد هم تصمیم گرفتند به یک کشور اسلامی دیگر مثل کشمیر بروند اما این بار هم اجازه ندادند و امام با مخالفت‌های زیادی روبرو شدند. به ناچار به فرانسه و پاریس تشریف بردند. در پاریس فرصت بیشتری برای معرفی نهضت اسلامی به وجود آمد. و مبارزات مردم به اوج خود رسید، بخصوص که با ایام محرم و روزهای تاسوعا و عاشورا همراه بود و دقیقا در روزهای ۱۶ و ۱۷ شهریور ۵۷ بود که کشتارهای زیادی اتفاق افتاد و مردم از رهبر عزیزشان حمایت و پشتیبانی کردند و حضرت امام خمینی با شعارها و پیام‌های خود مردم را هدایت کردند. شاه تحت تاثیر فشارهای فراوان اجتماعی منفعل شد، چندین نخست‌وزیر جابجا کرد تا شاید مردم را آرام کند اما خشم ملت جز با رفتن شاه فروکش نمی‌کرد، از دولت آشتی ملی شریف امامی کاری بر نیامد، حکومت نظامی ارتشید از هاری گرچه تعداد زیادی از مردم را کشت اما راه به جایی نبرد و وقتی شاهپور بختیار نخست‌وزیر شد آمریکا دریافت که دوره شاه تمام شده و کوپن شاه سوخته است بنابراین تصمیم گرفتند شاه را از کشور خارج کنند، اگر شرایط آرام شد دوباره برگردانند و اگر همین روند ادامه یابد، بختیار را به عنوان رئیس‌جمهور انتخابی خود به کار بگمارند. با وجود اینکه ارتش در اختیار آمریکا بود و همه عوامل ارتش و مستشاران آمریکایی از بختیار حمایت می‌کردند ملت راه خود را می‌رفت. مردم به تظاهرات خود ادامه می‌دادند و ۹۹ درصد شعارها اسلامی

بود و مبنای دینی مذهبی داشت. شورای روحانیت مبارز تشکیل شد، روحانیت در دانشگاه تحصن کردند، امام بعد از فرار شاه اعلام کردند که به کشور باز خواهد گشت اما بختیار فرودگاه‌ها را بست و این کار موجب خشم و نفرت بیشتر مردم شد. تا اینکه روز موعود، یعنی ۱۲ بهمن فرا رسید و امام به ایران تشریف آوردند.

### از ۱۲ تا ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ چه اتفاقات و رخدادهایی در کشور مهم بودند؟

ورود حضرت امام مهم‌ترین رخداد این ایام بود، هیچکس نمی‌دانست که چه اتفاقی ممکن است رخ دهد، امام با ۵۰ نفر همراه و ۱۵۰ نفر خبرنگار با هواپیما از پاریس به تهران آمدند و کمیته استقبال برنامه وسیعی را طراحی کرده بود. بختیار بعد از چند روز بستن فرودگاه تسلیم خواست مردم شد. هواپیمای انقلاب که حامل امام راحل و همراهان بود به زمین نشست و امام راحل یکسره به بهشت زهرا تشریف بردند. استقبال کنندگان شور و هیجان فراوانی داشتند، امام در بهشت زهرا سخنرانی مهمی ایراد فرمودند و اعلام کردند: «من دولت تعیین می‌کنم، من توی دهن این دولت می‌زنم، من به پشتوانه این ملت دولت تعیین می‌کنم». از ۱۲ تا ۲۲ بهمن اتفاقات بسیار زیادی رخ داد، بختیار خود را نخست وزیر قانونی می‌دانست و تقاضای ملاقات با امام را در کشور کرده بود اما، امام شرط ملاقات با وی را استعفای او اعلام کردند و بختیار حاضر به استعفا نشد. از سوی دیگر آمریکا به فکر کودتا بود. آنها تصمیم داشتند محل استقرار و اسکان امام را بمباران کنند. ارتش رو در روی مردم بود. مردم در خیابان‌ها شعار می‌دادند. دولت بختیار حکومت نظامی اعلام کرد. همافران در روز ۱۹ بهمن بیعت خود را با امام اعلام کردند و در محل اقامت امام، رژه رفتند. پایه‌های حکومت رژیم روز به روز سست‌تر شد، بختیار حکومت نظامی اعلام و حضور مردم را در خیابانها از ساعت ۴ بعد از ظهر غیرقانونی اعلام کرد. اما حضرت امام طی بیانیه‌ای مردم را به راهپیمایی دعوت کردند و در نتیجه خیابان‌ها مملو از زنان و مردان عاشق اسلام و انقلاب شد. عملاً شهر تهران در اختیار انقلابیون قرار گرفت و پادگانها و تانک‌های تا دندان مسلح نتوانستند دست به اقدام موثری بزنند.

مردم به پادگان‌ها روی آوردند و پادگان‌ها را به اختیار خودشان درآوردند. مردم رادیو و تلویزیون را گرفتند و عملاً رژیم پهلوی منقرض شد و حکومت اسلامی روی کار آمد و برای نخستین بار حجت الاسلام والمسلمین محلاتی صدای جمهوری اسلامی ایران را اعلام کرد و امام دولت موقت تعیین نمودند و بعد شورای انقلاب که قبل از انقلاب اساس آن آماده شده بود تعیین شد و روند انقلاب پیش رفت تا به تعیین قانون اساسی و همه پرسی قانون اساسی در روز ۱۲ فروردین سال ۱۳۵۸ که بیش از ۹۸ درصد شرکت‌کنندگان به جمهوری اسلامی رای آری دادند انجامید و جمهوری اسلامی به سمت استحکام پایه‌های خود پیش رفت.

**حدود یک هفته از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد و ارکان کشور هنوز ثبات پیدا نکرده است و احتمال توطئه‌های گوناگون برای بازگرداندن رژیم پهلوی و حوادث دیگر وجود دارد، با این حال حزب جمهوری اسلامی اعلام موجودیت می‌کند، به نظر شما چه ضرورتی داشت که در آن شرایط این حزب شکل بگیرد؟**

با پیروزی انقلاب اسلامی، روند جایگزینی نیروهای انقلاب به جای عمال رژیم گذشته به سرعت در حال طی شدن بود و به ظاهر همه گروه‌های پیروز بر رژیم پهلوی حول محوریت حضرت امام راحل جمع شده بودند، اما واقعیت این بود که دیدگاه‌های گروه‌ها و افراد از چریک‌های فدایی خلق تا سازمان مجاهدین خلق و نهضت آزادی در یک طرف و گروه‌های مبارز اسلامی، موتلفه و روحانیت از طرف دیگر با هم تفاوت داشتند.

این افراد و گروه‌ها در زندان‌ها با هم بحث‌های ایدئولوژیکی داشتند و نسبت به نظام آینده‌ای که برای آن مبارزه می‌کردند افق‌هایی را تصویر کرده بودند و تصویری داشتند. بنابراین به طور کامل نسبت به دیدگاه‌های هم و نسبت به شیوه اداره کشور آگاه بودند. نکته دیگری که باید به آن اشاره کنیم این است که انقلاب اسلامی بسیار جوان بود و در آن زمان به تدریج مخالفت‌هایی از طرف گروه‌ها بروز می‌یافت. به خصوص بعد از آن که حضرت امام راحل، مهندس بازرگان را به عنوان نخست وزیر

انتخاب کرد و بازرگان هم از تیم نهضت آزادی خودشان، عمده کابینه را تعیین کرد. مخالفت‌ها مطرح شد. گروه‌های چپی به طور کلی مثل حزب توده و چریک‌های فدایی خلق و... آنها دائما با نثریاتی که داشتند، پیشگام این مخالفت‌ها بودند. در این فضا، افشاگری افراد و گروه‌ها علیه یکدیگر وجود داشت، که علیه یکدیگر اطلاعات غلط و درست می‌دادند و این آرام آرام تبدیل شد به یک سری جریان‌ها و برخی اعضای شورای انقلاب هم آن را تایید می‌کردند.

بنابراین برخی عزیزان عضو شورای انقلاب که از این روند و فضای ملت‌هت داخ‌ کشور نگران بودند و دامنه تخریب‌ها علیه نیروهای اصیل انقلاب اسلامی را در حال گسترش می‌دیدند، به منظور فرهنگ‌سازی و کار تشکیلاتی و فرهنگی، برای تضمین آینده انقلاب وارد صحنه شدند و حزب جمهوری اسلامی را تشکیل دادند.

در آن شرایط ضرورت راه‌اندازی تشکیلی که بتواند در سازماندهی ارکان کشور به نظام نوپای جمهوری اسلامی کمک کند به خوبی نمایان بود و با همین هدف شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی اندیشه تشکیل حزب جمهوری اسلامی را مطرح کردند.<sup>۱</sup>

شهید بهشتی دارای روحیه تشکیلاتی بود و در سفرهایی که به اروپا و مناطق مختلف داشت با مسایل حزب و تشکل و نقش آنها در اداره امور کشور به خوبی آشنا شده بود. بنابراین ایشان با همفکری و همراهی شخصیت‌های دیگری مانند حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله موسوی اردبیلی و شهید حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر، حزب جمهوری اسلامی را تاسیس کردند و حضرت امام خمینی هم با تائید این تشکل فراگیر و کمک‌های متعدد مالی به آن از فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی حمایت کردند.

حزب جمهوری اسلامی وقتی شکل گرفت مردم استقبال خیلی خوبی از آن کردند و خیلی سریع هسته‌های مختلف حزب در سطح کشور فعال شد. هسته مرکزی و بلافاصله شورای مرکزی حزب مرکب از ۳۰ نفر از آقایان شامل ۵ نفر

۱- دیدگاه شهید بهشتی درباره ضرورت تشکیل حزب: شهید بهشتی در جزوه شماره ۴ حزب بنام تشکیلات، درباره ضرورت ایجاد تشکل چنین آورده است: «ما همه به این معتقد بودیم، مشتاق بودیم برای ایجاد یک محیط پاک و اسلامی تلاش کنیم، به برکت اعتقاد به اسلام و به برکت این تعلیم بزرگ اسلام که ای انسان تو نه تنها مسئول خویشی که مسئول دیگران نیز هستی...»

هیئت موسس و ۲۵ نفر دیگر از فعالان سیاسی تشکیل شد و من نیز به عضویت درآمدم. به خاطر دارم چهره‌هایی مانند شهید آیت به سبب سابقه فعالیت سیاسی، شهید عباسپور به عنوان فعال دانشجویی و آقایان عسگر اولادی، اسدالله بادامچیان و شهیدان اسلامی و درخشان از هیئت‌های موتلفه اسلامی به جمع حزب پیوستند و حزب فراگیر مرکب از افشار مختلف مانند روحانی، دانشگاهی، اصناف، دانش آموزان، بانوان و شکل گرفت.

به خاطر دارم چند روز بعد از اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی در کانون توحید و استقبال مردم نسبت به آن، عده‌ای آمدند و حزب خلق مسلمان را راه‌اندازی کردند.

در آن زمان، احزاب سیاسی متعددی در کشور و به صورت بسیار فعال ایجاد شد تا جایی که شاید بیش از ۱۰۰ حزب و گروه سیاسی بوجود آمد. حتی حزب توده که در گذشته وجود داشت و بعدها به دلیل انحراف فکری و ایدئولوژی و اقدام علیه امنیت ملی منحل شده بود از برلین به تهران آمدند. افرادی مانند جلال‌الدین فارسی هم که عضو جنبش آزادی بخش فلسطین بودند اینها هم به تهران آمدند و همه کسانی که در جریان مبارزاتی بودند، برای خودشان یک مرکزی در تهران درست کردند و مرکز ثقل همه اینها دانشگاه تهران بود.

همانطور که پیش از این نیز گفتم ما با خلاء نیروهای متعهد و متخصص مواجه بودیم و به نظرم یکی از عللی که موجب شد در ابتدای انقلاب مهندس بازرگان نخست وزیر شود و نهضت آزادی دولت را در دست گیرد این بود که گروه‌های دیگر سیاسی، سازماندهی منسجم و کادرسازی مناسبی نداشتند. به یاد دارم اوایل انقلاب از من خواسته شد برای اداره امور اصلی کشور ۴۰۰ نفر را معرفی کنم ما هم از دوستانی که می‌شناختیم شاید حدود ۴۰ نفر را معرفی کردیم و دلیل آن این بود که بیشتر از این کسی را در این سطح نداشتیم و یا نمی‌شناختیم. این آدم‌ها در مسئولیت‌های مختلف از بخشداری و فرمانداری گرفته تا سطح وزارت باید به کار گرفته می‌شدند. البته از دوستان دیگر ما مانند دکتر قندی و یا هاشمی رفسنجانی و شهید چمران هم خواسته شده بود تا افرادی را به همین منظور معرفی کنند اما

وقتی به اسامی معرفی شده از سوی ۲۰ نفر نگاه می انداختید متوجه می شدید که به زحمت می توان یکصد نفر را شمارش نمود. اساس شکل گیری جمهوری اسلامی، پر کردن خلاء نیروهای متخصص و متعهد بود بنابراین شاهد هستیم که با تشکیل حزب جمهوری اسلامی و با تفکر نیروهای حزب الهی و خط امامی واقعی، کانونی برای اجتماع نیروهای همفکر، خلاق و متعهد ایجاد شد و به تدریج مشکل تامین نیرو برای اداره کشور در سطح کلان رفع گردید.

حضرت آیت الله بهشتی با وجود اینکه رییس دیوان عالی کشور بود، به همراه دیگر موسسین و استادان وقت می گذاشتند و به نیروهای حزب آموزش می دادند و جلسات حوزه های حزب هم با جدیت دنبال می شد.

دکتر بهشتی اهتمام ویژه ای به کادرسازی داشت و از این رو است که می بینیم حزب جمهوری اسلامی در آن شرایط حساس سیاسی و اجتماعی کشور شکل گرفت تا نظام را برای رسیدن به رشد و شکوفایی مساعدت کند.

#### اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی چگونه انتخاب شدند؟

حزب یک هیئت موسس ۵ نفره داشت که آقایان آیت الله دکتر بهشتی، آیت الله العظمی خامنه ای، آیت الله هاشمی رفسنجانی، آیت الله موسوی اردبیلی و شهید دکتر باهنر را شامل می شد. این پنج نفر برای ثبت نام و عضویت در حزب فراخوان دادند و برای عضوگیری حسینیه ارشاد و محل های دیگری را به مردم اعلام و افرادی هم برای نام نویسی کار را شروع کردند. افرادی مانند ما هم بر اساس آشنایی قبلی که با اعضای هیئت موسس داشتیم وارد حزب شدیم. در کنار این، افراد دیگری نیز که سابقه فعالیت سیاسی یا تشکیلاتی در تشکل های مسلمان را داشتند به دعوت اعضای هیأت مؤسس، وارد شورای مرکزی شدند.

به عنوان نمونه از هیئت های موتلفه اسلامی آقایان حاج حبیب الله عسگر اولادی شهید علی درخشان و اسدالله بادامچیان، به عضویت شورای مرکزی درآمدند. از گروه های دیگری که در جریان های مسلحانه قبل از انقلاب حضور داشتند افرادی مانند شهید حسن آیت، دکتر عبدالله جاسبی و شهید عباسپور وارد حزب شدند.

عده‌ای هم مثل ما بودند که نه به خاطر خودمان بلکه به سبب کاری که در هیئت اجرایی حزب می‌کردیم (مثلا بنده در تشکیلات خارج از کشور بودم یا شهید مالکی مسئول تشکیلات تهران بود و شهید حسن اجاره‌دار که مسول روزنامه عروه الوثقی و امور جوانان حزب بود) وارد شورای مرکزی شدیم.

شخصیت‌های دیگری مانند جلال‌الدین فارسی، دکتر محمود کاشانی فرزند مرحوم آیت‌الله کاشانی، دکتر محمدحسن غفوری فرد و یا آقای محمد هاشمی رفسنجانی هم افرادی بودند که به واسطه شناختی که از آنها وجود داشت از سوی هیأت موسس به شورای مرکزی حزب دعوت شدند که در نهایت با پنج عضو هیئت موسس یک شورای مرکزی ۳۰ نفره تشکیل شد. باید گفت نسبت به همه اعضای شورای مرکزی حزب شناخت وجود داشت و همه این افراد را شهید بهشتی می‌شناخت. من هم به واسطه دوستی و ارتباط قبلی با مهندس هاشمی رفسنجانی - که سابقه آن به تحصیل در آمریکا و عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا باز می‌گردد - وارد حزب شدم و بعد هم با شناختی که آقایان نسبت به من داشتند و به واسطه سابقه‌ام در امور اجرایی، وارد شورای مرکزی آن شدم. اما اینکه بنده از نظر شخصیت در سطح آقایان و شخصیت آنها باشم اینطور نبود. و امثال من بیشتر به علت کارهایی که در حزب انجام می‌دادیم و عهده‌دار کارهای اجرایی بودیم به عضویت شورای مرکزی درآمدیم. بنابراین، این خیلی مهم است که عضویت امثال بنده در شورای مرکزی به این معنا نبوده است که در آن دوره بنده مثلا هم ردیف افرادی مثل آقای عسگر اولادی، شهید درخشان و... باشم چرا که اینها برای خودشان شخصیت‌های بسیار والایی بودند.

#### در حزب عضو کدام کمیته بودید؟

من با وجود اینکه عضو شورای مرکزی حزب بودم در کمیته‌های اجرایی و کمیته خارج از کشور این تشکل نیز فعالیت می‌کردم و همه هدف ما تقویت حزب جمهوری اسلامی و برنامه‌های آن به منظور تعالی ارزشهای نظام مقدس جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی بود. کار در حزب به اندازه‌ای برای ما اهمیت داشت که وقتی بنده را خواستند به عنوان شهردار تهران منصوب کنند از پذیرش آن امتناع ورزیدم.



یکبار آیت‌الله مهدوی کنی در مقطعی که وزیر کشور بود حوالی ساعت ۱۱ شب من را خواست و گفت شما را به عنوان استاندار خراسان در نظر گرفته‌ام و باید از فردا کار خود را در مشهد آغاز کنید.

من این دعوت را به سبب فعالیتیم در حزب نپذیرفتم و معتقد بودم در حزب بهتر می‌توانم برای انقلاب و کشور مفید واقع شوم.

با همین اندیشه و تقدسی که حزب برای من داشت چند سال در آنجا فعالیت کردم و فقط حدود ۷ ماه و در زمان حضور شهید قندی در وزارت پست، تلگراف و تلفن به عنوان معاون ایشان در دولت مشغول خدمت شدم و پس از آن دوباره به حزب بازگشتم تا اینکه بعد از فاجعه تروریستی هفتم‌تیر عهده‌دار برخی کارهای اجرایی نیز شدم.

#### وظیفه کمیته خارج از کشور حزب جمهوری اسلامی چه بود؟

مهمترین وظیفه این کمیته صدور انقلاب بود. ما نیاز داشتیم تا صدای انقلاب را به اقصی نقاط جهان برسانیم. بنابراین با شناسایی احزاب مختلف در کشورهای گوناگون مانند مسلم لیک در پاکستان با آنها ارتباط برقرار کردیم.

ما از طریق فعالیت‌های فرهنگی و ارسال نشریات و کتب مختلف با آنها در ارتباط بودیم و به همین منظور و برای اینکه بتوانیم صدای انقلاب را در جهان منعکس کنیم در مرحله اول با همکاری صدا و سیما پخش برنامه‌های گوناگون به زبان‌های مختلف مانند عربی، انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و اسپانیولی را دنبال کردیم. صدا و سیما اخبار کشور و سخنرانی‌های حضرت امام خمینی (ره) را به زبان‌های مختلف پخش می‌کرد.

ما پوستر و بسته‌های فرهنگی به کشورهای مختلف ارسال می‌کردیم. بعد با تشکیل وزارت امور خارجه، حزب افراد شایسته را برای تصدی مسئولیت‌های دیپلماتیک به این وزارتخانه معرفی نمود و آنها نیز در صدور صدای انقلاب نقش مهمی داشتند.

ما با سازمانهای آزادیبخش جهانی مانند مورو در فیلیپین و نیز برخی سازمان‌های فعال در حاشیه خلیج فارس ارتباط داشتیم. بعضی از این سازمان‌ها از حزب نمایندگی

گرفته بودند و شاخه حزب در کشور آنها فعال بود. به طور متناوب گروه‌های مختلفی از کشورهای گوناگون و به ویژه کشورهای اسلامی به ایران می‌آمدند و ما ترتیب ملاقات آنها را با امام راحل، شهید بهشتی و دیگر مسئولان را می‌دادیم. دیری نگذشت فعالیت ما به اندازه‌ای تقویت و منسجم شد که حدود ۸ هزار آدرس در سراسر جهان مانند تانزانیا، مصر، بنگلادش، آفریقا، عراق و سوریه داشتیم و برای آنها نشریه و کتاب و... ارسال می‌کردیم. نکته‌ای را که ضرورت دارد در اینجا به ان اشاره کنم این است که همه این فعالیت‌ها از اصل (نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی) نشأت می‌گرفت. ما در حوزه فعالیت خارجی به حزب نمی‌اندیشیدیم بلکه اساس برای ما کشور و انقلاب اسلامی بود.

### علت دشمنی و مقابله جریان‌هایی مانند نهضت آزادی، سازمان منافقین و بنی‌صدر با حزب جمهوری اسلامی چه بود؟

پاسخ این سوال نیاز به زمان طولانی و واکاوی عمیق دارد. افرادی که داخل انقلاب بودند قبل از پیروزی انقلاب اسلامی یکدیگر را می‌شناختند و خط فکری یکدیگر واقف بودند. به عنوان مثال در ایران دو شخصیت به نام شهید آیت الله دکتر مرتضی مطهری و مرحوم دکتر علی شریعتی خیلی سرشناس بودند. این شخصیت‌ها هر دو متبحر در عرصه فرهنگ و مدافع اسلام بودند و هر دو طرفداران بسیار زیادی داشتند، منتهی افکار این دو با هم یکی نبود. برای اینکه بهتر بتوانم این موضوع را تبیین نمایم، مطلبی را از حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) درباره مرحوم شریعتی و شهید مطهری بیان می‌کنم.

ایشان روزی فرمودند: دکتر شریعتی فردی بسیار فاضل بود و در حفظ جوانان از سقوط در دام کمونیست نقش مهمی داشت و نمی‌توان گفت نقش وی در انقلاب بی‌تاثیر بود اما انقلاب، خط مطهری است. حال با این تعریف می‌توان گفت جریان لیبرال و نهضت آزادی، تفکرات خاص خودشان را داشتند آنها با عقاید به اصطلاح

روشنفکرانه، اندیشه‌های بر خاسته از حوزه‌های دینی را قبول نداشتند البته در بین جریان‌هایی مانند نهضت آزادی افراد متدینی هم مانند مرحوم آیت‌الله طالقانی پیدا می‌شد اما در مجموع طرز تفکر این جریان موافق با حوزه و روحانیت نبود.

در این میان گروهی بنام جبهه ملی‌ها حضور داشتند که این عده را می‌توان به عنوان «مصدق‌یسم» معرفی نمود که بنی صدر و داریوش فروهر جزو اینها بودند. این عده البته به غیر از برخی چهره‌هایی که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در درون جبهه ملی بودند و اهل دیانت و مبارزات سیاسی به شمار می‌آمدند منشا فکریشان سیاست‌های «عدمی» و «تز دکتر مصدق» بود. این عده دنباله‌رو نهضت ملی کردن صنعت نفت بودند و مصدق محور تفکرات آنها بود.

جریان دیگر سازمان مجاهدین خلق بود. بنیانگذاران این سازمان مانند سعید محسن، حنیف نژاد و بدیع‌زادگان از بچه‌های مسلمان و اهل نماز و دین بودند. اما وقتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ساواک اعضای آن را دستگیر و زندانی کرد در درون زندان این جریان با کمونیست‌ها ارتباط پیدا کردند و در نتیجه به سوی عقاید مارکسیستی و لنینیستی کشیده شدند و به انحراف رفتند.

این جریانها و گروه‌ها، اعتقادی به روحانیت و عمق آرمان‌های امام نداشتند و از همان ابتدا و حتی قبل از شکل‌گیری شورای انقلاب که روحانیت به صحنه مدیریت تحولات سیاسی کشور آمد از این موضوع راضی نبودند. با وجود اینکه در ترکیب شورای انقلاب علاوه بر آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، دکتر باهنر، دکتر شیبانی و چهره‌های دیگر مانند مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، ابوالحسن بنی صدر و داریوش فروهر نیز حضور داشتند اما این، عده‌ای را راضی نمی‌کرد و آنها از همان ابتدا اقدام علیه روحانیت و تفکر امام که حزب جمهوری اسلامی نمونه بارز روحانیت و تفکر امام در صحنه به شمار می‌آمد را آغاز کردند. وقتی خط امامی که در راس آن حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز، اصناف، گروه‌های دانش‌آموزی و دانشجویی با استراتژی و خط مشی امام شکل گرفت، این جریان‌ها در مقابل آن ایستادگی کردند. روز به روز که انسجام خط امامی‌ها بیشتر می‌شد، غیر

خط امامی‌ها نیز شکل دیگری به کار خود دادند. به عنوان مثال روزنامه انقلاب اسلامی که وابسته به بنی صدر و روزنامه میزان وابسته به نهضت آزادی بود برای اینکه مقابل این خط امامی بایستند با هم ادغام شدند.

خوب به خاطر دارم نهضت آزادی و بنی صدر به خون هم تشنه بودند و این ریشه در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی داشت. اما برای اینکه مقابل خط امام و حزب جمهوری اسلامی به عنوان مظهر آن بایستند، در هم ادغام شدند. جریان بنی صدر و نهضت آزادی برای اینکه حزب را به انفعال بکشانند با هم متحد شدند و بعدها بنی صدر منافقین را نیز به صف حامیان خود در آورد و آنها را نیز مسلح کرد. در اینجا خاطره‌ای را برای شما نقل می‌کنم تا بدانید که جریان‌های معاند برای مقابله با حزب جمهوری اسلامی به عنوان نماد خط امامی از چه چیزهایی چشم‌پوشی کردند. زمانی که ما برای تحصیل در آمریکا به سر می‌بردیم، بنی صدر به دعوت برخی اعضای انجمن اسلامی مانند حسین نواب که بعدها در توطئه کودتای صادق قطب زاده اعدام شد و پسر حاج سید جوادی وزیر کشور دولت موقت، برای سخنرانی درباره ملی شدن صنعت نفت به دانشگاه لرنس ایالت کانزاس دعوت شد. در آنجا هنگام نماز جماعت دکتر ابراهیم یزدی برای اینکه بنی صدر را خراب کند قرآن را برداشت و به بنی صدر داد تا تلاوت کند. او می‌دانست بنی صدر نمی‌تواند قرآن را درست تلاوت کند و بنی صدر هم بسیار دست و پا شکسته قرآن خواند. یزدی به اندازه‌ای با بنی صدر مخالف بود که می‌گفت من حاضر نیستم با وی زیر یک سقف بنشینم اما چه شد که آنها آمدند و با هم یکی شدند. جریان بنی صدر و نهضت آزادی هر روز در روزنامه‌های انقلاب اسلامی و میزان عمدتاً تقابل با خط امام و روحانیت را دنبال می‌کردند.

اینها به طور کلی مخالف حضور روحانیت در صحنه بودند. برخی گروه‌ها برای اینکه با خط امامی مقابله کنند با تربیت چریک، افراد را مسلح می‌کردند و هدف آنها مقابله با جریان خط امام بود. در مقابل این جریان و شیطنت آنها نیروهای حزب الهی مانند حزب جمهوری اسلامی، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی که به عنوان خط امامی شناخته می‌شدند فعالیت‌های خود را پررنگ‌تر کردند و شعار «حزب فقط حزب الله،

رهبر فقط روح‌الله» و نیز «درود بر سه یار خمینی، هاشمی و دو سید حسینی (یعنی آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله بهشتی)» که محوریت خط امام را بر عهده داشتند و از مسئولان حزب جمهوری اسلامی نیز بودند با همین رویکرد طراحی شده بود. رفته رفته جریان‌هایی مانند نهضت آزادی و سازمان منافقین در مقابل حزب جمهوری اسلامی و سران آن و یا به عبارت دیگر خط امامی ایستادگی کردند و برای اینکه به قدرت برسند دست به هر کاری زدند.

در این ایام بود که شهید بهشتی مفسده‌ای را مطرح کرد به نام «لیبرالیسم» و از آن به بعد جریان ضد خط امامی به عنوان لیبرال شناخته شد. زمانی نگذشت که اختلاف بین دو جریان خط امام و لیبرال با محوریت گروه‌هایی که از آنها اسم برده شد شدت گرفت. دو جناح کاملاً در برابر هم صف‌آرایی کرده بودند. پرونده‌سازی و ساختن پرونده‌های جعلی هم رواج پیدا کرد. به عنوان مثال تیم بنی‌صدر علیه مرحوم شهید آیت یکی از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی جوسازی کردند که وی با انگلیسی‌ها در ارتباط است. بنی‌صدر تبلیغات وسیعی علیه شهید آیت به راه انداخت و در همه‌جا از واژه مارگارت آیت استفاده کردند تا او را از چشم افکار عمومی بیندازد.

هدف آنها از تخریب چهره‌های خط امامی فرد نبود بلکه آنها می‌خواستند پایگاه مردمی حزب جمهوری اسلامی را تخریب کنند. دو نکته مهم که باید به آن اشاره کنم این است که اولاً جریان لیبرال و التقاط به لحاظ پایگاه اجتماعی هرگز قابل مقایسه با حزب جمهوری اسلامی نبود و با وجود اینکه به ابزارهای تبلیغاتی آشنا بودند و صدایشان خیلی بلند بود اما حداکثر توانسته بودند نظر سه درصد از جامعه را با خود همراه کنند که عمده آنها نیز افرادی مانند ساواکی‌ها و بقایای رژیم پهلوی و گروهک‌های ضدانقلاب بودند. دومین مطلب مهم این است که در صف‌آرایی این دو جریان، حزب جمهوری اسلامی به عنوان نماد خط امامی سعی کرد به روشنگری و دفاع بپردازد و هرگز مرتکب اقدام قهری نشد. این جریان بیشتر برای آموزش و آگاه‌سازی مردم، کادرسازی برای انقلاب و اداره امور کشور همت می‌گمارد و در پی جنگ با جریان ضد خط امامی با لیبرال‌ها و منافقین نبود.

### بنی صدر دارای چه شخصیتی بود؟

نخستین بار بنی صدر را در دانشگاه استنفورد آمریکا دیدم. ما در این جلسه به وی اعتراض کردیم که چرا بدون هماهنگی با انجمن اسلامی دانشجویان برای سخنرانی به این دانشگاه آمده است. وقتی این سوال را با وی در میان گذاشتیم بلافاصله به ما جواب داد که شما دچار کیش شخصیتی شده‌اید و حدود شش ساعت صحبت کرد. او در این سخنرانی حتی به نحوه نشستن در توالت نیز اشاره کرد.

او دچار خودبینی و غرور بود. اگر کسی با وی شروع به صحبت می‌نمود بیش از سی دقیقه نمی‌توانست او را تحمل کنند. بسیار خودپسند بود و خود را علامه فرض می‌کرد. مطالعات محدودی داشت اما هنگام سخنرانی از الفاظ سنگین استفاده می‌کرد. به قدری خودخواه بود که در سخنرانی و نوشته‌هایش وقتی به واقعه ۱۵ خرداد سال ۴۲ می‌رسید از آن به عنوان واقعه ۱۲ محرم یاد می‌کرد و با این کار می‌خواست خودش را اسلامی جلوه دهد. مقالاتی که می‌نوشت سعی می‌کرد از واژه‌های سنگین و سخت استفاده کند تا بدین ترتیب برای همگان قابل فهم نباشد چرا که می‌ترسید از او اشکال بگیرند. امروز اگر کسی مقالات وی را مطالعه کند به خوبی به این موضوع پی می‌برد.

در میان نیروهای مذهبی جایی نداشت، از خودش به دروغ حدیث نقل می‌کرد. او جواب سلام مردم را نمی‌داد. در زمان دانشجویی وقتی بچه‌ها بر حسب شرایط روی زمین می‌خوابیدند وی از اتاق اختصاصی استفاده می‌کرد و حتما باید بر روی تخت استراحت می‌کرد.

### در انتخابات دوره نخست ریاست جمهوری، حزب از کدام نامزد حمایت کرد؟

نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۵۸ برگزار شد. کشور به لحاظ سیاسی درگیر مسایل مختلفی مانند فعالیت‌های گروهک‌های ضد انقلاب و کارشکنی‌های آنان بود. حزب جمهوری اسلامی قبل از انتخابات رای گیری مخفی در داخل حزب برای معرفی نامزد انتخابات ریاست جمهوری برگزار کرد. در این

رای گیری ۹۹ درصد از اعضای حزب به شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی رای دادند. اما به علت مخالفت امام خمینی با حضور روحانیون در امور اجرایی کشور این طرح مسکوت ماند. سپس حزب در جمع بندی به این نتیجه رسید که جلال الدین فارسی را به عنوان نامزد انتخابات معرفی کند.

در نام نویسی از نامزدها بیش از یکصد نفر داوطلب انتخابات ریاست جمهوری شدند که آقای فارسی از حزب جمهوری اسلامی کاندید شد و داوطلب مطرح در مقابل وی نیز ابوالحسن بنی صدر بود. حزب همه توان خود را برای پیروزی فارسی در انتخابات به کار گرفت و در سطح کشور نیز حزب فعالیت زیادی را انجام داد.

بنی صدر از ماه ها قبل تبلیغات غیرمستقیم خود را آغاز کرده بود و تیم وی خیلی زیاد کار می کرد آنها در شعارهای تبلیغاتی خود می گفتند (بنی صدر صد در صد). در مقابل آقای فارسی به علت دوری از وطن چندان در کشور شهرت نداشت و همین برای بنی صدر نقطه قوت بود. در روزهای منتهی به انتخابات، شیخ علی تهرانی که اصالتا مشهدی است با شناختی که از جلال الدین فارسی به سبب خراسانی بودنش داشت سندی را ارائه نمود که در آن ادعا شده بود پدر فارسی ایرانی نیست و بر حسب قانون اساسی وی ایرانی الاصل به حساب نمی آید و نمی تواند رییس جمهور شود. سرانجام پس از کش و قوس های فراوان، فارسی از گردونه رقابت خارج شد و حزب، دکتر حسن حبیبی را کاندیدا کرد که اونیز نتوانست آرای مردم را جلب کند و بدین ترتیب بنی صدر اولین رییس جمهور ایران شد.

### **علت اینکه بنی صدر، شهید رجایی را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی نمود چه بود؟**

بنی صدر به خوبی می دانست که نمی تواند فرد مورد نظر خود را به عنوان نخست وزیر معرفی کند. چون نیروهای خط امامی در مجلس شورای اسلامی بیشتر کرسی ها را از آن خود کرده بودند. بنابراین بنی صدر به ناچار به رای مجلس در مورد نخست وزیر رجایی که از نیروهای خط امامی و عضو حزب جمهوری اسلامی بود تمکین نمود.

بنی صدر در ابتدا نظر داشت احمد سلامتیان را که جزو عناصر جبهه ملی بود به عنوان نخست وزیر معرفی کند. نظر بنی صدر همچنین به افرادی مانند نوبری و صدیقی معطوف بود اما سرانجام از میان گزینه‌های مطرح، شهید رجایی را انتخاب کرد چرا که شهید رجایی در انتخابات غیر رسمی که در مجلس برگزار شده بود بیشترین آراء را نسبت به دیگر افراد مطرح مانند آقایان پرورش، ولایتی، غرضی و... کسب کرده بود.

**نگاه بنیانگذار جمهوری اسلامی به تشکل فراگیر چگونه بود آیا به نظر شما ایشان موافق تشکیل حزب جمهوری اسلامی بودند؟**

نگاه امام راحل نسبت به حزب کاملاً مثبت بود. حتی با اعطای کمک‌های مالی به حزب جمهوری اسلامی از این تشکل حمایت می‌کردند. مرحوم حاج احمد آقا خمینی بارها با حضور در حزب پیام ایشان را ابلاغ می‌کردند. این حزب به طور کامل در اختیار اندیشه‌های امام راحل بود و همه برنامه‌های خود را بر اساس آرمان‌های ایشان و قانون اساسی بنا نهاده بود و در یک کلام علاقه افراد و اعضای حزب به تشکیلات ناشی از علاقه به امام راحل بود.

**عکس‌العمل حزب جمهوری اسلامی در قبال عملکرد دانشجویان پیرو خط امام در تسخیر لانه جاسوسی چه بود و شما از آن روز چه خاطره‌ای دارید؟**  
موضوع تسخیر لانه جاسوسی کاملاً خودجوش بود. و دانشجویان پیرو خط امام در اعتراض به سیاست‌های استکباری دولت ایالات متحده آمریکا دست به اشغال لانه جاسوسی زدند.

به یاد دارم در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ ما در ستاد نماز جمعه تهران مشغول کار بودیم. خبرنگارهای خارجی آمده بودند و مشغول تهیه گزارش بودند و ما هم با اندیشه صدور انقلاب در حال مصاحبه با آنها بودیم. آن روز قرار بود



ساعت ۹ صبح شیخ علی تهرانی در دانشگاه تهران سخنرانی کند شیخ علی تهرانی در آن زمان عضو مجلس خبرگان قانون اساسی بود. من برای بردن وی از دانشگاه تهران به مجلس خبرگان آمدم. در آنجا با آقای حسینعلی منتظری که خطیب جمعه تهران بود مواجه شدم. وی من را می‌شناخت خبر تازه‌ای مبنی بر تسخیر لانه جاسوسی به دستم رسیده بود.

موضوع را بی درنگ به آقای منتظری گزارش دادم و گفتم که خبرها حاکیست شماری از دانشجویان دانشگاه تهران با حمله به سفارت آمریکا آنجا را اشغال کرده‌اند او بلافاصله جواب داد، «خوب کاری کرده‌اند شما هم بروید و به آنها ملحق شوید».

آن روز من شیخ علی تهرانی را به جایگاه نماز جمعه رساندم. در راه درباره این موضوع و برخی مسایل دیگر صحبت کردیم. او در لابه لای صحبت‌های خود بسیار به حزب جمهوری اسلامی حمله و توهین کرد که من علت آن را ناشی از حسادت وی به برخی سران حزب می‌دانستم.

غرض از بیان این خاطره این بود که بگویم حزب وقتی با عملکرد دانشجویان پیرو خط امام مواجه شد از اقدام انقلابی آنها حمایت کرد. به خصوص بعد از حمایت امام راحل از اقدام دانشجویان، موج سراسری حمایت‌ها شروع شد و حزب هیچگونه موضع‌گیری مغایر با مواضع امام راحل از خود نشان نداد و از این اقدام پشتیبانی کرد.

هر چند مدیریت موضوع تسخیر لانه جاسوسی با حزب نبود و در راس آن موسوی خوئینی‌ها و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند اما عمده اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی عضو حزب جمهوری اسلامی هم بودند و آن زمان جزو یک تشکل به حساب می‌آمدند حزب از این اقدام دانشجویان پیرو خط امام حمایت کرد. و بیشتر برنامه‌های خود را در آن مقطع برای حفظ نظام و حکومت استوار کرده بود.

**جناب عالی مسئول کمیته اجرایی حزب بودید امکان دارد توضیح بدهید که جریان نفاق و به ویژه محمدرضا کلاهی چگونه توانست با نفوذ در این تشکل، دست به جنایت ضد بشری فاجعه هفتم تیر بزند؟**

برای توضیح این مطلب و برنامه‌ریزی جریان نفاق برای حذف فیزیکی یاران امام باید به برخی حوادث اشاره کنم. سازمان منافقین در برخی جاهای حساس نفوذ کرده بود. آنها همچنین با اقدامات تروریستی، امنیت را از بین برده بودند و همه افراد احساس نا امنی می‌کردند. به خصوص در ایامی که بنی صدر از فرماندهی کل قوا خلع شده بود منافقین به تلافی این اقدام به ترورهای کور رو آوردند و هر کسی را که می‌توانستند از بقال و سبزی فروش و... گرفته تا استاد دانشگاه و... را ترور می‌کردند. در آن شرایط اصلاً مشخص نبود که چه کسی در برنامه ترور قرار دارد و به هر کسی که دسترسی داشتند ترور می‌کردند. مثلاً در ماه رمضان به در خانه‌های مردم می‌رفتند و افراد را در خانه‌های خود به شهادت می‌رساندند. جریان نفاق در آن زمان به طور دائم در فعالیت بود و قصد داشت افراد خط امامی و صلاحیت‌دار را از صحنه خارج کند و برای اجرایی کردن این توطئه شاید ماه‌ها برنامه‌ریزی کرده بودند و در جاهای مختلف نفوذ کرده بودند و یکی از این مکان‌های مهم، حزب جمهوری اسلامی بود.

منافقین برای حذف یاران امام در حزب جمهوری اسلامی، محمدرضا کلاهی را به داخل حزب نفوذ داده بودند. محمدرضا کلاهی آدم چاق اما زیرک بود. کلاهی را یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی به جواد مالکی که مسئول تشکیلات حزب در تهران و از شاگردان شهید مظلوم در مدرسه دین و دانش به شمار می‌رفت معرفی کرده بود. جواد مالکی که به همراه برادرش حبیب الله مالکی فرماندار شهر سراوان - از توابع سیستان و بلوچستان - در فاجعه هفتم تیر به شهادت رسید، جوانی بسیار منظم و با روحیه عالی بود. کلاهی به اندازه‌ای به شهید جواد مالکی نزدیک شده بود که به طور مرتب در منزل وی رفت و آمد می‌کرد و دائم بچه جواد را بغل داشت و حتی برای او بستنی می‌خرید.

قبل از فاجعه تروریستی هفتم تیر آقای بادامچیان مسئول تشکیلات استانهای

حزب بود و من هم مسئول تشکیلات خارج از کشور و کمیته اجرایی بودم و می‌دیدم که کلاهی به طور مداوم بین بخش‌های مختلف تردد می‌کرد. او را چند بار دیده بودم بیشتر در حوزه تهران فعالیت می‌کرد و با نمایندگان مجلس و وزرا در ارتباط بود و برگزاری جلسات را دنبال می‌کرد. سرانجام توانست با کار گذاشتن بمب در سالن اصلی جلسات، آیت الله بهشتی و ۷۲ تن از یاران انقلاب را به شهادت برساند.

### چرا بنی صدر از قدرت برکنار شد؟

همانطور که پیش از این نیز گفتم در سالهای نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی دو خط و دو طرز تفکر در کشور مقابل هم شکل گرفت یکی خط امام و خط انقلاب بود و دیگری خط غیر امامی و همان لیبرال‌ها و التقاطی‌ها بودند. رفته رفته اختلاف‌ها بیشتر شد و بنی صدر به مثابه سخنگوی جریان دوم عمل کرد. هر روز که می‌گذشت مخالفت این جریان با امام و خط امام آشکارتر می‌شد. بنی صدر پس از اینکه رئیس‌جمهور شد دائم برای خودش نظریه می‌داد و شهید رجایی را که نخست وزیر بود نقد می‌کرد. او در جلسات دولت هم شرکت نمی‌کرد و با روزنامه‌ای که داشت دائم علیه انقلاب توطئه می‌کرد. با گروه‌های التقاطی عقد اخوت بست و از آنها برای ضربه زدن و ایجاد توطئه علیه نظام استفاده کرد. در همین ایام بود که امام تصمیم گرفتند همه سران قوم توطئه را که حدود ۱۳-۱۴ نفر بودند و برخی از آنها نیز در شورای انقلاب حضور داشتند مانند صادق قطب زاده و... را احضار کردند و فرمودند «هیچ کس حق ندارد علیه دیگری حرف بزند و اگر کسی علیه دیگری حرفی بزند من برخورد می‌کنم».

اما شاهد بودیم که در فاصله کوتاهی بنی صدر در پادگانی در شهر اصفهان دوباره علیه شهید بهشتی سخنرانی نمود که نوار آن سخنرانی را آیت‌الله طاهری اصفهانی همان روز به دست امام رساند. وقتی امام به این نوار گوش دادند در تاریخ ۲۰ خرداد سال ۱۳۶۰ فرماندهی کل قوا را از آقای بنی صدر گرفتند.<sup>۱</sup>

فرماندهی کل قوا زمانی از بنی صدر گرفته شد که جریان ضد انقلاب و به ویژه

۱- صحیفه نور: متن حکم حضرت امام در عزل بنی صدر از مقام فرماندهی کل قوا بدین شرح است: «بسم الله الرحمن الرحیم، ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، آقای ابوالحسن بنی صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شده اند. روح الله الموسوی الخمینی».

منافقین خلق به طور کامل مسلح شده بودند و مقادیر زیادی اسلحه و مهمات در اختیار داشتند.

بنابراین شاهد بودم که در ۳۰ خرداد و در پی عزل بنی‌صدر، منافقین به خیابانها ریختند و خون مردم بی‌گناه و زیادی را به زمین ریختند.

این در حالی بود که خط امام در مقابل تلاش می‌کرد در برابر توطئه آفرینی‌های بنی‌صدر و عناصر ضدانقلاب که دیگر حامی آشکار وی بودند خویشتنداری نمایند. روزی آیت‌الله بهشتی در مسجد امام بازار تهران گفتند «که حرف ما با همه کسانی که با ما هستند و از ما حرف شنوی دارند این است که در مقابل همه تهمت‌هایی که لیبرال‌ها علیه ما مطرح می‌کنند در برابر همه آنها ما تنها یک راه بیشتر نداریم و آن سکوت است، سکوت است و سکوت». ایشان سه مرتبه گفتند باید سکوت بشود و گفتند که کسی حق ندارد علیه دیگری حرفی بزند. تکلیف شرعی کردند که حتی در جلسات خصوصی نیز علیه امثال بنی‌صدر صحبت نشود. اما دیدیم بنی‌صدر هرگز چنین نکرد. حتی منافقین که به نوعی نیروی نظامی غیرقانونی بنی‌صدر بودند هر روز با ترور و خشونت در جامعه دست به ایجاد ناامنی می‌زدند. این حوادث و خودخواهی‌های بنی‌صدر و موضع‌گیری‌های او در برابر قانون اساسی و انقلاب اسلامی، در نهایت منجر به این شد که مجلس به وی رای عدم اعتماد داد و با استیضاح، او را فاقد صلاحیت تصدی مقام ریاست جمهوری اعلام نمود.

بر اساس قانون اساسی عزل رئیس‌جمهور به دو طریق ممکن بود یا باید رئیس دیوان عالی کشور که دکتر بهشتی بودند رای به عزل بنی‌صدر می‌داد که این کار در آن زمان به سبب شرایط سیاسی شدنی نبود چرا که آیت‌الله بهشتی طرف مقابل بنی‌صدر شناخته می‌شد، یا اینکه مجلس رای عدم کفایت صادر می‌کرد. در نهایت با رایزنی‌هایی که صورت گرفت مجلس مسیر عزل بنی‌صدر را در پیش گرفت و در مجلس هم غیر از دو نفر یعنی خانم سودابه صدیقی و همسرش که آخرین نطق شان را هم در دفاع از بنی‌صدر کردند و سپس غیب شدن، کسی از بنی‌صدر دفاع نکرد. سرانجام با برگزاری استیضاح، نمایندگان مجلس به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رای دادند و با تائید حضرت امام خمینی (ره) بنی‌صدر برای همیشه از صحنه سیاسی

کشور اخراج شد.

### در ششم تیر ۱۳۶۰ چه حادثه‌ای رخ داد؟

منافقین پس از عزل بنی‌صدر از قدرت، بسیار خشمگین و عصبانی بودند بنابراین هر روز با اقدامات ضد بشری دست به جنایت هولناکی می‌زدند. آنها با دامن زدن به جو ترور و ناامنی می‌خواستند ضمن انتقام از ملت، فضا را به نفع خود تغییر دهند و آلوده سازند. بنابراین برخی ائمه جمعه و جماعت، مردم و مسئولان را با این رویکرد شیطانی به شهادت رساندند. در ششم تیرماه ۱۳۶۰ خبر رسید که حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) به دست منافقین کوردل ترور شدند. ایشان مشغول سخنرانی بودند که ضبط صوتی که بر روی تریبون قرار داده شده بود منفجر و ایشان مجروح شدند. با وصول خبر به سرعت خودمان را به بیمارستانی که ایشان منتقل شده بود رساندیم. جماعت زیادی مقابل بیمارستان تجمع کرده بودند. ازدحام جمعیت به اندازه‌ای بود که امکان انتقال معظم له با بالگرد به بیمارستان دیگر برای عمل جراحی وجود نداشت. سرانجام آقای محسن رفیق دوست در یک برانکارد خوابید و او را به جای ایشان وارد آمبولانس کردند. مردم با دیدن این صحنه تصور کردند که حضرت آقا از این بیمارستان به مرکز درمانی دیگری منتقل شده اند و متفرق گشتند و ما توانستیم ایشان را بعدازظهر آن روز به بیمارستان دیگری منتقل کنیم.

### هفتم تیر ۱۳۶۰ چه اتفاقی روی داد؟

در این روز حادثه‌ای رقم خورد که جریان ضد خط امام (ره) عملاً به جریان ضد انقلاب تبدیل شد و ماهیت ضد مردمی و تروریستی آنان برای ملت افشاء گردید. اگر عده‌ای از مردم تا قبل از حادثه هفتم تیر نسبت به ماهیت ضد انقلابی این گروه‌ها که در جبهه ضد خط امام (ره) قرار گرفته بودند، شناخت کافی نداشتند، با این فاجعه، کاملاً درک کردند که این جریان منافقانه مردم را اغواء می‌کند و آنها هیچ هدفی جز ضربه زدن به انقلاب و مردم و امام (ره) نداشتند و فقط در اندیشه قبضه کردن قدرت برای دست یابی به اهداف پلیدشان بودند.

هفتم تیر روز خاصی بود، همانطور که اشاره کردم روز قبل از آن حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در مسجد ابودر ترور شده بودند و فضای امنیتی بسیار ملتهب بود. عقربه ساعت حدود ساعت ۱۴/۳۰ را نشان می‌داد ما عصر روز هفتم جلسه شورای مرکزی حزب را داشتیم اما با ۳۰ دقیقه تاخیر و در ساعت ۱۵ آغاز شد علت این تاخیر هم دیر آمدن شهید بهشتی بود. در آن روز تاخیر آقای بهشتی برای ما خیلی نگرانی ایجاد کرد چرا که شهید بهشتی بسیار منظم بودند و به وقت خیلی اهمیت می‌دادند. وقتی آقای بهشتی به محل حزب رسیدند بی‌درنگ به سراغ ایشان رفتیم و پس از رو بوسی گفتم که ما نگران شدیم. سپس متوجه شدیم شهید بهشتی به توصیه محافظان خواسته بودند نکات امنیتی را رعایت کنند و کمی با تأخیر آمدند. آن روز چند نفر از جمله شهید رحیمی نماینده مردم لرستان در مجلس شورای اسلامی به علت اختلاف با استاندار لرستان در جلسه ما حضور داشتند چرا که استاندار از نیروهای حزب بود. بحث جلسه نخست آن روز در مورد وزیر خارجه شدن میرحسین موسوی بود بحث به درازا کشیده شد و شهید حسن آیت بسیار با این موضوع مخالفت کرد. تا اینکه اذان مغرب سر رسید و ما مشغول خواندن نماز جماعت شدیم جلسه پس از نماز شروع شد و شهید صادق اسلامی در ابتدای جلسه قرآن تلاوت کردند. بحث جلسه شورای مرکزی درباره تورم و گرانی بود و بر اساس برنامه از پیش تعیین شده قرار بود آقای حسین کاظم پور اردبیلی وزیر وقت بازرگانی در این خصوص صحبت کند. آن دسته از نمایندگان مجلس که تا حدودی نسبت به دیگر حاضران سیاسی‌تر بودند پیشنهاد نمودند با توجه به عزل بنی‌صدر از قدرت، موضوع جلسه به انتخابات رئیس جمهوری آینده تغییر کند. سرانجام با رای‌گیری این درخواست آنان محقق شد. در ردیف جلوی من مرحوم شهید محمد منتظری نشسته بود آقای علی اصغر باغانی نماینده مردم سبزوار و شهید قندی وزیر پست و تلگراف و تلفن هم در اطراف من بودند و شهید جواد سرافراز نیز پشت من نشسته بود. پس از تلاوت قرآن و اعلام دستور جلسه، شهید آیت‌الله دکتر بهشتی در جایگاه قرار گرفتند حدود ۵ دقیقه از سخنرانی وی نگذشته بود که نور زرد رنگی در فضای سالن پیچید و آن اتفاق افتاد. لازم است بگویم در لحظه انفجار شهید منتظری جلوی من نشسته

بود و من داشتم به سر او نگاه می‌کردم چراکه شنیده بودم دارای قدرت تعقل خوبی است. از آن لحظه به بعد من متوجه هیچ چیز نشدم و حدود چهار ساعت زیر آوار مانده بودم که بیش از سه ساعت آن در بی‌هوشی طی شد. وقتی به هوش آمدم متوجه سر و صدای افراد از بالای آوار شدم صدای ناله از زیر آوار شنیده می‌شد. آنها که رمقی داشتند در حال خواندن قرآن و نیایش بودند در این شرایط من هم مشغول خواندن قرآن بودم که دیدم وزن پشت من مقداری سبک شده است. شهید پاک نژاد نماینده مردم یزد در مجلس می‌گفت بچه‌ها از زیر آوار بوی بهشت می‌آید. وقتی نگاه کردم دیدم سر شهید سرافراز بود که بر اثر اصابت تیر آهن از پیکرش جدا شده است. هیاهوی افراد از بالای آوار به گوش می‌رسید اما نمی‌توانستم به علت سنگینی آوار تخریب شده کاری از پیش ببرم و تنها کاری که به ذهن آنها می‌رسید این بود که برای جلوگیری از گرد و خاک بر روی آوار آب بپاشند و غافل از این بودند که با پاشیدن آب همه منفذهایی که برای تنفس ما باقی مانده بود را مسدود می‌کردند. رفته رفته صداها کمتر شد ظاهراً امدادگران برای برداشتن آوار یک دستگاه جرثقیل آورده بودند تا طاق را یک تکه بردارند، طاقی که حدود ۳۰ سال قبل با تیر آهن‌های روسی ساخته شده بود و در طول این سالها برای عایق‌بندی لایه‌های مختلفی از قیر و سیمان نیز بر روی آنها آمده و وزن سقف را چند برابر کرده بود.

هنگامی که امدادگران تلاش می‌کردند با جرثقیل سقف را بردارند، زنجیر پاره شد و دوباره این طاق بر روی پیکر شهدا و جانبازان افتاد و فکر می‌کنم شهید عبدالکریمی نماینده مردم لنگرود در مجلس شورای اسلامی و برخی دیگر در این لحظه به شهادت رسیدند. سر من روی سینه آقای باغانی بود و ایشان هم وضعیت خیلی بدی داشتند تا اینکه احساس کردم مقداری راه تنفس ایجاد شده است و دست چپم را از زیر آوار بیرون آوردم و امدادگران توانستند در آن تاریکی من را ببینند و بیرون بیاورند.

در این حادثه رباط پای چپم صدمه دید و سپس پاره شد و صورت و گردن و دست‌هایم بر اثر شدت آتش انفجار سوختند و به چند جا از بدنم نیز ترکش اصابت کرد.

### شخصیت شهید بهشتی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من هنوز عکس شهید بهشتی را کنار عکس امام راحل در خانه‌ام نگهداری می‌کنم. او دارای شخصیتی با زوایای متعالی بود. شهید بهشتی دوستدار واقعی امام راحل بود و در برابر ایشان بسیار تقید داشت و در عین حال هیچگاه از امام خرج نمی‌کرد. او برای حفظ وحدت در جامعه بسیار کوشش می‌کرد و شهادتش نیز موجب وحدت شد به موضوع حزب و تحزب بسیار پایبند بود. وقتش را بیهوده نمی‌گذراند به آموزش مردم به ویژه جوانان بسیار علاقه‌مند بود، به گونه‌ای که زمانی که رئیس دیوان عالی کشور بود عصرها در حزب حاضر می‌شد و برای اعضا، کلاس‌های مختلف آموزشی برگزار می‌کرد. شجاعت داشت و بیهوده به کسی احترام نمی‌گذاشت در عین مهربانی و صمیمیت بسیار تیزبین بود به گونه‌ای که عناصر ناپاک نمی‌توانستند دور او حلقه بزنند.

جهان‌بینی عمیقی داشت و با مکاتب فکری، عقیدتی و سیاسی غربیه نبود و آنها را می‌شناخت. بسیار دقت عمل داشت و در امور دینی مقید بود. شبی او را در خواب دیدم در حالی که لباس آغشته به خون بر تن داشت خطاب به من فرمود: «محمد خان اینجا خیلی سخت است و آدم به سادگی نمی‌تواند عبور کند».

با اینکه می‌توانست زندگی مرفه داشته باشد اما بسیار ساده زیست بود و همیشه امکاناتش را در راه مبارزه و عقیده هزینه می‌کرد. انتقاد از خود را بسیار ارج می‌نهاد به طوری که هر سه یا چهار ماه، اعضا هیئت اجرایی را جمع می‌کرد و ابتدا از خود انتقاد می‌نمود و اعتقاد داشت انتقاد از خود موجب ارتقا روحیه فرد می‌شود. بسیار به تشکیلات احترام می‌گذاشت. وقتی خبرنگاران خارجی می‌آمدند تا با ایشان مصاحبه کنند می‌گفت آیا با آقای محمدخان که مسئول کمیته خارج از کشور حزب هستند هماهنگی نموده‌اید، در غیر این صورت از پذیرش آنها امتناع می‌ورزید.

در اینجا خاطره‌ای از شهید بهشتی را نقل می‌کنم تا بهتر بتوانیم روحیه و اندیشه او را بشناسیم. روزی در جلسه هیئت اجرایی برای پذیرایی در ظرفی شبیه کماج دان خرمایی را آوردند و به حاضران تعارف کردند. شهید بهشتی نیز یک عدد خرما برداشت و میل کرد. آنگاه من متوجه شدم که هسته خرما را در دهان خود نگه



داشته‌اند و در حال مزه کردن آن هستند. حدود ۴۵ دقیقه این کار را ادامه دادند تا خوب املاح و شیرینی هسته خرما گرفته شد، آنگاه بشقابی را که در مقابل داشتند تا دهان بالا آوردند و خیلی با نزاکت هسته خرما را در آن انداختند و این رفتار خیلی در من تاثیر گذاشت. بسیار قانع بود، غذای روزانه‌اش را که خیلی ساده بود از منزل می‌آورد. شهید بهشتی خیلی مظلوم بود و مظلومانه به شهادت رسید. یاد دارم پس از فاجعه در بیمارستان بستری بودم حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) نیز در آنجا بستری بود حضرت آقا به من فرمودند پس از ترخیص از بیمارستان در خطبه‌های نماز جمعه راجع به شهید بهشتی و شخصیت ایشان سخنرانی خواهیم کرد شهید بهشتی واقعا مظلوم بود و امروز هم کسی به واقع او را نشناخته است.

#### به نظر شما علت توقف فعالیت های حزب جمهوری اسلامی چه بود؟

وقتی میرحسین موسوی نخست وزیر شد، برخی اعضای حزب را که به لحاظ دیدگاه با او یکی نبودند مانند آقایان ناطق نوری، عسگرآولادی، رفیق دوست، پرورش و مرتضی نبوی، وارد کابینه کرد.

بعد از مدتی بین برخی اعضای دولت مانند بانکی، نوربخش، نژادحسینیان و بهزاد نبوی و این شخصیت ها اختلاف افتاد. موسوی هم که به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گرایش داشت، آقایان ناطق نوری، عسگرآولادی و رفیق دوست را از دولت برکنار کرد. این مسئله موجب اختلاف میان اعضای حزب شد. در نتیجه مسئولان حزب که همواره در پی تقویت وحدت در جامعه بودند تصمیم گرفتند فعالیت های حزب را متوقف کنند.

#### بعد از فاجعه هفتم تیر چه مسئولیت‌هایی را عهده دار شدید؟

بعد از ترخیص از بیمارستان از آنجا که مسئول تشکیلات خارج از کشور حزب بودم با دعوتی که از من شد مسئولیت تبلیغات حج را در سال ۱۳۶۰ بر عهده گرفتم. پس از بازگشت از مکه با درخواست آقای مهندس نیک روش وزیر کشور وقت به عنوان معاون اداری و مالی پارلمانی این وزارتخانه مشغول خدمت شدم.

بعد در زمان وزارت آقای ناطق‌نوری به عنوان معاون سیاسی و اقتصادی ایشان نیز منصوب شدم. بعد از آنکه حضرت آیت‌الله العظمی‌خامنه‌ای (مدظله‌العالی) با انتخاب مردم به عنوان رئیس‌جمهور برگزیده شدند به من فرمودند تا به نهاد ریاست جمهوری بروم و حدود ۸ سال به عنوان جانشین سرپرست نهاد خدمت نمودم. در دولت آقای هاشمی رفسنجانی ابتدا رئیس کل گمرک کشور و بعد به عنوان وزیر امور اقتصادی و دارایی منصوب شدم و پس از آن چند سال معاون اقتصادی مجمع تشخیص مصلحت نظام بودم و الان نیز در کنار عضویت در هیئت علمی دانشگاه خواجه نصیر الدین طوسی و تدریس در دانشگاه‌ها، رئیس شورای عالی کارشناسان رسمی دادگستری نیز هستم.

#### اکنون نیز فعالیت سیاسی دارید؟

هم اکنون با وجود اینکه نام من در فهرست برخی تشکلهای سیاسی به چشم می‌خورد اما در عمل فعالیت سیاسی ندارم. زمانی که در دولت حضور داشتم عضو حزب کارگزاران بودم اما پس از صدور فرمان مقام معظم رهبری مبنی بر این که دولتی‌ها باید از حزب بیرون بیایند از حزب کارگزاران خارج شدیم. پس از اینکه دوره وزارت من به پایان رسید با همکاری برخی از دوستان حزب اعتدال و توسعه را بنا نهادیم اما هم اکنون حدود ۴ سال است که با این تشکل نیز همکاری ندارم.

#### تلخ‌ترین و شیرین‌ترین خاطره‌تان از این دوران را بیان فرمائید:

تلخ‌ترین خاطره‌ام از این دوران به رحلت حضرت امام (ره) باز می‌گردد. چرا که جمهوری اسلامی ایران سرمایه عظیمی را از دست داد. رهبری سرمایه بسیار عظیمی برای مردم است و من به عنوان کسی که دید انقلابی و حکومتی دارم این ضایعه را اسفناک و خیلی سنگین می‌دانم. امام یک جریان بود همه عاشق امام بودند صلابت، رشادت، شجاعت، تیزبینی و روحیه انقلابی و اسلام‌خواهی امام به نوع بشریت تعلق داشت. ایشان اسلام و قرآن را برای جامعه بشریت می‌خواستند و رحلت ایشان برای

همه حادثه ناگواری بود.

شیرین‌ترین خاطراتم نیز به انتخاب حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) به عنوان رهبر انقلاب اسلامی بر می‌گردد. معظم له مجتهدی آگاه، مطلع، بصیر، شجاع، تیزبین و قاطع در برابر دشمنان انقلاب اسلامی هستند و کشور را با درایت و دقت به پیش می‌برند.

### **علت دشمنی قدرت‌های استکباری با ملت نظام جمهوری اسلامی چیست و ما چه وظیفه‌ای داریم؟**

از بدو پیروزی انقلاب اسلامی در ایران دشمنان دست به توطئه می‌زنند و یک لحظه هم از فتنه‌گری دست برنداشته‌اند و همواره دنبال این هستند تا نظام را به زعم خویش از پای در آورند. غائله گنبد تا مسئله کردستان، حزب خلق مسلمان و مقدم مراغه‌ای که از عوامل سیا بود، حوادث خوزستان، هرج و مرج در جزیره قشم، تحریک اقوام و قومیت‌ها، ناامنی در سیستان و بلوچستان و جنبش‌های من در آوردی از نمونه‌هایی است که استکبار با دامن زدن به آنها قصد داشت و دارد تا در کشور هرج و مرج ایجاد کند. حرکت‌های مسلحانه چریک‌های فداییان خلق، ترورهای کور منافقین خلق که با مشی مسلحانه، عزیزان و بزرگواران ارزشمندی را از ما گرفتند. شهید قرنی، شهید مطهری، شهید قدوسی، شهید عراقی ترور مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، ترور حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، شهادت شهید بهشتی و هفتاد و دو تن از یارانش در هفت تیر ۱۳۶۰، شهادت رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر آقایان رجایی و باهنر در هشتم شهریور سال ۱۳۶۰ ائمه محترم جمعه و پس از آن شروع جنگ تحمیلی که حدود ۸ سال به طول انجامید، ایجاد بازی‌های بین‌المللی از قبیل اینکه ایران تروریست است، مسئله انرژی هسته‌ای، بهانه‌هایی در رابطه با حقوق بشر، تحریم‌های اقتصادی و ده‌ها مسئله دیگر از توطئه‌هایی است که دشمن بر کشور و مردم ما تحمیل و هزینه‌های سنگینی را متوجه کشور کرده است. از منظر سیاسی آمریکا تلاش دارد تا رابطه ما را با کشورهای همسایه، کشورهای عربی، کشورهای اروپایی و در مجموع با دنیا با چالش روبرو کند. در چنین وضعیتی به شعارهای

اصلی و اساسی خود یعنی استقلال آزادی پایبند بوده‌ایم و موفقیت‌های حاصل در برابر این توطئه‌ها جز با هدایت و درایت بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) و رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) امکان‌پذیر نبوده است و در آینده نیز با تکیه بر اصول حاکم به نظام اسلامی و با رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در تداوم و حفظ ایران اسلامی و آرمان‌های امام راحل پیش خواهیم رفت و آرمان‌های امام و شهدا را دنبال می‌کنیم و البته باید بپذیریم که اگر خواهیم روی پای خودمان بایستیم هزینه‌های آن را باید بپردازیم. در پایان این مصاحبه از جناب آقای حاج احمد قدیریان رئیس هیئت مدیره بنیاد فرهنگی هفتم تیر و آقای اسد الله بادامچیان مدیر عامل بنیاد و همکاران این عزیزان تشکر و قدردانی می‌کنم. این عزیزان در کنار مشاغل مهم و سنگینی که دارند سعی می‌کنند ارزش‌های اسلامی انقلابی را در قالب برنامه‌های بنیاد به نسل‌های آینده هدیه کنند و این ارزش فراوانی دارد.

آقای قدیریان مرد خدا و اهل دین و آخرت هستند و از خداوند می‌خواهیم بر توفیقات ایشان بیفزاید. انشاء الله



● دکتر مرتضی محمدخان در حال مصاحبه با سعید یوسفی نویسنده و پژوهشگر بنیاد فرهنگی هفتم تیر





● نشان جانبازی و لوح هدایی بنیاد فرهنگی هفتم تیر به جانبازان فاجعه تروریستی هفتم تیر سال ۱۳۶۰



● تصویر روی جلد ترجمه کتاب اصول علم اقتصاد، مترجم دکتر مرتضی محمدخان



نام: سید جلال

نام خانوادگی: ساداتیان

نام پدر: سید علی اکبر

تاریخ و محل تولد: ۱۳۳۱/۷/۱ تهران

تحصیلات: دکترای مدیریت استراتژیک

**سوابق مبارزاتی:** مبارزه و برپایی تحصن دانشجویی علیه رژیم پهلوی، پخش اعلامیه‌های حضرت امام خمینی (ره)، آماده سازی قشر دانشجو برای برپایی تظاهرات و حضور در استقبال عظیم از امام راحل

**سوابق تشکیلاتی:** کمک به زلزله زدگان طبس در سال ۱۳۵۷، عضویت در کمیته استقبال بهشت زهرا به هنگام ورود امام راحل به میهن

**سوابق خدمتی:** همکاری با سازمان بهزیستی و کمک به تأسیس آن، رئیس دفتر شهید محمدجواد باهنر در زمان نخست وزیری ایشان، رئیس نمایندگی ایران در لندن، نماینده ایران در مجامع عمومی سازمان ملل، مدیر کل شرق دور و اقیانوسیه وزارت امور خارجه، نماینده مردم همدان در مجلس شورای اسلامی

**آثار علمی:** انتخابات مجلس در آینه مطبوعات و انتشار چند مقاله علمی و تحقیقاتی



### سید جلال ساداتیان:

اول مهر سال ۱۳۳۱ از پدر و مادری همدانی در شهر تهران و در محله قدیمی خانی آباد به دنیا آمدم. مراحل رشد و نمو در تهران و در همان محله بود. دوره تحصیلی دبستان را در آموزشگاه طلّیعه دانش در نازی آباد سپری کردم. تابستان سالی که قرار بود تحصیل در مقطع دبیرستان را آغاز کنم شرایطی فراهم شد که خانواده ناچار گردید به همدان بروند، در نتیجه دوره دبیرستان را تا قبل از سال آخر در زادگاه پدر و مادرم گذراندم. دوباره در سال تحصیلی ۵۰-۱۳۴۹ به تهران بازگشتیم و دیپلم را در سال ۱۳۵۰ دریافت کردم، آن سال به لحاظ اوضاع سیاسی و اجتماعی شرایط ویژه‌ای داشت. رژیم پهلوی از یکسو فعالیت‌های مذهبی را محدود و از سوی دیگر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را پایه‌گذاری می‌کرد. و این مسئله موجب آزار و رنجش خاطر مؤمنین شده بود. مرحوم پدرم که بسیار مقید به مذهب و سیره اهل بیت (س) بود از اینکه می‌دید چطور در سرزمینی که عموم مردم آن مسلمان و شیعه هستند، بی‌دینی از سوی حاکمان آن ترویج می‌شود سخت ناراحت بود. ایشان همچنین از اینکه می‌دید مرجع تقلیدش به علت روشنگری علیه بیداد و ستم حکومت پهلوی در تبعید به سر می‌برد خیلی رنج می‌برد.

شخصیت ما در چنین فضایی و در آن شرایط و خانواده‌ای مذهبی شکل گرفت و در سال آخر تحصیل در دبیرستان مبارزات اجتماعی و سیاسی ما علیه مظاهر بی‌دینی ظلم و ستم سلسله پادشاهی پهلوی آغاز شد. هر چند در دوران تحصیلات دبیرستانی در همدان در جلسات مذهبی - سیاسی که در آن افرادی همچون آقای سید کاظم اکرمی حضور داشتند شرکت می‌جستم و در مباحث مربوط به مخالفت با رژیم پهلوی نیز به عنوان یک نوجوان مشارکت داشتم.

به لحاظ شرایط خانوادگی نتوانستم در کنکور ورودی سال ۱۳۵۰ دانشگاه شرکت کنم و در نتیجه با اجبار به خدمت سربازی اعزام شدم.

پس از پایان خدمت سربازی و در سال ۱۳۵۳ توانستم در رشته علوم اجتماعی (مددکاری اجتماعی) وارد دانشکده علوم اجتماعی شوم.

سال ۱۳۵۲ مصادف با اوج مبارزات سیاسی مردم علیه حکومت پهلوی بود و



روشنگری چهره‌های مذهبی و مبارز مانند شهید آیت‌الله دکتر مرتضی مطهری (ره) و مرحوم دکتر شریعتی با استقبال آحاد جامعه و به ویژه دانشگاهیان مواجه شده بود و کلاس‌هایی که این عزیزان تشکیل می‌دادند، در تنویر افکار عمومی بسیار مؤثر بود. پس از ورودم به دانشکده علوم اجتماعی با همراهی برخی دوستان و دانشجویان انجمن اسلامی دانشکده را بنیان نهادیم و در اولین گام تلاش کردیم با انجمن اسلامی دیگر دانشگاه‌ها مانند دانشگاه ملی ارتباط برقرار کنیم و در سایه این ارتباطات بود که توانستیم دوستان بسیاری را که در صف روحانیت علیه رژیم پهلوی مبارزه می‌کردند پیدا نمائیم.

ادامه این ارتباطات و تقویت فعالیت تشکلهای دانشجویی منجر به برقراری ارتباط ما با شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی شد و نقطه آشنایی ما با ایشان به همان جلساتی که در منزلشان برگزار می‌کردند بر می‌گردد.

در این جلسات بود که با شهید حسن اجاره‌دار<sup>۱</sup> که از دانشجویان بسیار فعال و مبارز بود آشنا شدم. این آشنایی بعدها بسیار عمیق‌تر شد.

فعالیت مبارزاتی ما حول محور روحانیت و در خط نهضت عاشورایی حضرت امام خمینی (ره) بود و این مبارزات پس از آشنایی با شهید بهشتی قوت بیشتری گرفت و از انسجام بیشتری برخوردار شد.

ما در کنار این مبارزات به توصیه شهید مظلوم با تشکیل گروههای امدادسانی به وضع معیشتی محرومان نیز رسیدگی می‌کردیم و این تدبیر شهید بهشتی در واقع زلزله طبس خیلی به بچه‌های مبارز خط امام کمک کرد.

۲۷ شهریور سال ۱۳۵۷ و در پی وقوع زمین لرزه در طبس، مراجع بزرگوار تقلید هر یک به نوعی ستادی را در این شهرستان تشکیل دادند. از طرف حضرت

۱- شهید حسن اجاره دار سوم اسفند سال ۱۳۲۸ هجری شمسی متولد شد. او در سال ۱۳۵۳ با قبولی در آزمون ورودی رشته اقتصاد دانشگاه ملی (شهید بهشتی) پذیرفته شد.

شرکت در راهپیمایی‌های ضد رژیم پهلوی، کسب آمادگی برای مبارزه علیه رژیم پهلوی و دستگیری از سوی جلاخان آن و مبارزه با جریان‌های التقاطی و منافقین، عضویت در کمیته انقلاب اسلامی، مسئول انتظامات بهشت زهرا هنگام ورود امام راحل به مپهن و عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی از جمله سوابق مبارزاتی و کارهای تشکیلاتی حسن اجاره دار به شمار می‌آید. حسن اجاره دار شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید.

«تک، سعید یوسفی، حزب جمهوری اسلامی، شهدای حزب جمهوری اسلامی کتاب سوم جلد سوم، نشر بنیاد فرهنگی هفتم تیر، تهران ۱۳۸۷ - صص ۵۹-۶۶»

امام خمینی (ره) نیز که در آن مقطع به حکم پهلوی ظالم در تبعید به سر می‌بردند ستادی در این شهر برای کمک به بازماندگان حادثه تشکیل شد که شهید بهشتی این ستاد را اداره می‌کرد و اعضای انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های مختلف، هر کدام یک یا دو هفته به این منطقه اعزام می‌شدند و به نیازمندان کمک می‌کردند.

همین اقدام موجب شد تا ارتباط گروه‌های مبارز پیرو ولایت فقیه از انسجام بیشتری برخوردار و شناخت ما از یکدیگر تقویت شود. فایده مهمی که در سایه این حرکت به دست آمد و می‌توان به آن اشاره نمود این است که به نوعی دولت یا حکومت امام «رحمت الله علیه» قبل از اینکه در سراسر کشور تشکیل شود در طیس مستقر شد. ما در آنجا در پشت شیشه خودروهایی که در ستاد امداد رسانی حضرت امام خمینی (ره) مستقر شده بود، عکس ایشان را چسبانده بودیم و این اثرگذاری خیلی خوبی داشت به اندازه‌ای که هنگام عبور این خودروها، حتی مأموران ژاندارمری نیز با مشاهده عکس حضرت امام، احترام نظامی می‌گذاشتند و این خیلی مؤثر بود. یکی از فواید این کار همانطور که گفتم بحث تقویت ارتباط اعضای انجمن‌های اسلامی و مددکاران بود به نوعی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی بیشتر این اعضا به عضویت این تشکل انقلابی و اسلامی درآمدند. ما همچنین در برپایی راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز علیه رژیم و تحصن‌های دانشجویی نیز بسیار فعال بودیم.

در نماز عید فطر سال ۱۳۵۶ که با ابتکار شهید مفتاح در تپه‌های قیطریه تهران اقامه شد ما نیز به همراه آیت الله موسوی اردبیلی، نماز را در زمین‌های پشت دانشگاه صنعتی شریف اقامه کردیم و پس از نماز تا چهارراه ولیعصر راهپیمایی نمودیم و برای تبلیغات و دعوت مردم به راهپیمایی بعد از آن، همه امکانات خود را بسیج کردیم. در ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ راهپیمایی بزرگی از مقابل منزل مرحوم آیت الله طالقانی (ره) آغاز شد که دست‌اندرکاران این راهپیمایی بیشتر همان اعضای ستاد امداد رسانی حضرت امام خمینی (ره) به زلزله زدگان طیس بودند که زیر نظر شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی فعالیت می‌کردند.

### اساس شایعه تربیت چریک طرفدار حضرت امام خمینی (ره) از کجا شکل گرفت؟

بهمن سال ۱۳۵۷ بود که دفتر حضرت امام خمینی (ره) اعلام کرد، معظم له بزودی به میهن باز می‌گردند. در پی انتشار این خبر، کمیته استقبال از حضرت امام خمینی (ره) تشکیل و مقرر شد واحد انتظامات، مسئولیت برگزاری نظم و حفاظت از ایشان را پس از ورود به میهن و محل سخنرانی‌شان بر عهده بگیرد.

ما هم زیر نظر شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی به همراه شهید اجاره‌دار و برخی دیگر از دوستان به عضویت واحد انتظامات درآمدیم و بعد از اینکه قرار شد حضرت امام خمینی (ره) در قطعه شهدای ۱۷ شهریور سخنرانی کنند در آنجا مستقر شدیم. دولت بختیار اعلام کرد از ورود حضرت امام راحل به میهن جلوگیری می‌کند و بنابراین بازگشت ایشان از هشتم بهمن به وقت دیگری موکول شد.

ما برای اینکه از حوادث و توطئه‌های عمال رژیم و دولت بختیار جلوگیری کنیم همچنان در همان قطعه شهدای ۱۷ شهریور مستقر ماندیم تا امنیت و حفاظت آن را تأمین نمائیم چرا که می‌دانستیم دولت دست نشانده بختیار چند روز بیشتر در برابر موج اعتراضات مردم تاب نمی‌آورد و بالاخره فرودگاه مهرآباد باز خواهد شد و امام نیز به میهن باز خواهند گشت.

شب نخستی که آنجا مستقر شده بودیم قرار شد برای حفظ آمادگی اعضای واحد انتظامات و برقراری انسجام بیشتر، صبح زود ورزش همگانی برگزاری کنیم و دور تا دور بهشت زهرا که چند کیلومتر می‌شد را بدویم.

صبح که فرا رسید یکی از دوستان پیشنهاد کرد هنگام ورزش و دویدن شعار نیز بدهیم. صدای دویدن و پای کوبیدن دوستان که معمول ورزش‌های صبحگاهی دوره سربازی بود، همه بهشت زهرا را فرا گرفت و شعارهایی هم که علیه رژیم سر داده می‌شد رعب و وحشت عجیبی میان ساواکی‌های مستقر در بهشت زهرا ایجاد کرد.

همین مسئله موجب انتشار شایعه‌ای از سوی مأموران رژیم مبنی بر این شد که طرفداران آیت‌الله خمینی در بهشت زهرا مشغول تربیت چریک هستند.

همان شب و در پی انتشار این شایعه، گارد وارد بهشت زهرا شد. در سمت

شمال بهشت زهرا آن زمان مخروبه بود، گاردی‌ها از آن قسمت وارد شدند. با ورود آنها، بچه‌های انتظامات حواسشان را جمع کردند. عده‌ای زیر بوته‌ها پنهان و عده‌ای اطراف قطعه شهدای ۱۷ شهریور پراکنده شدند. برخی افراد صداهای مختلف تولید می‌کردند تا میان گاردی‌ها وحشت ایجاد کنند و همین حربه کارساز شد. گاردی‌ها وارد قبرستان شده بودند اما جرأت نکردند در تاریکی شب جلو بیایند و با اینکه از چراغ قوه و چراغ خودروها برای روشن کردن محیط استفاده کردند اما نتوانستند کاری از پیش ببرند و دست از پا درازتر برگشتند.

و سرانجام در ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ حضرت امام راحل به میهن بازگشتند و پس از ۱۰ روز یعنی در ۲۲ بهمن حکومت خودکامه پهلوی سرنگون شد.

### پس از پیروزی انقلاب اسلامی مشغول چه کاری شدید؟

کارهایی که روزهای نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی عهده‌دار آن شدیم به همان حال و هوای روزهای پیروزی انقلاب اسلامی بر می‌گردد. در آن روزها حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) مسئولیت خطیر تبلیغات بیت حضرت امام را بر عهده داشتند.

ایشان با شناختی که از اعضای گروه ما داشتند طی حکمی از ما خواستند تا حفاظت از ساختمان ساواک را که دارای اسناد مهمی بود بر عهده بگیریم و آنجا را کنترل کنیم. حدود ۳ ماه این مسئولیت را انجام دادیم تا اینکه پس از تشکیل دولت موقت، باز به دستور معظم له ساختمان ساواک و حفاظت از آن تحویل دولت موقت شد. عبدالعلی بازرگان<sup>۱</sup> به نمایندگی از دولت موقت آمد ساختمان ساواک را تحویل گرفت. ما در آنجا همه همت خود را برای حفاظت از اسناد و جلوگیری از غارت آن بکار بردیم. پس از آن با همان دوستان به واحد پیگیری شورای انقلاب که در میدان ارک تهران مستقر بود رفتیم. در آن شرایط موضوعات گوناگونی به شورای انقلاب ارجاع داده می‌شد از جمله کارهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و... و ما هم که دارای مدرک کارشناسی مددکاری اجتماعی بودیم همه تجربیات نظری خود را برای

۱- عبدالعلی بازرگان فرزند مهدی بازرگان از اعضای نهضت آزادی است. وی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی عضو جبهه ملی بود.

سامان دادن فعالیت‌های واحد پیگیری بکار بستیم. در واحد پیگیری شورای انقلاب، بیشتر کارهای اجتماعی به ما ارجاع داده می‌شد به عنوان مثال در همان زمان سیلی در استان خوزستان به وقوع پیوست، در سیستان و بلوچستان طوفان آمده و خسارت‌هایی به بار آورده بود در خراسان جدام مشکل ایجاد کرده بود. ما در آنجا به آسیب‌دیدگان این حوادث و نیازمندی‌های آنان رسیدگی می‌کردیم.

از جمله کارهایی که به ما ارجاع داده شد و ما همه همت خود را برای ساماندهی امور آن به کار گرفتیم سرپرستی مراکز به اصطلاح خیریه‌ای بود که زیر نظر اشرف و فرح پهلوی اداره می‌شد. و با فرار آنها این مراکز بی‌سرپرست مانده بود و باید فعالیت آنها ساماندهی می‌شد.

ما به همراه برخی دوستان مشغول تهیه اساسنامه اداره این مراکز شدیم که بعدها منجر به تأسیس سازمان بهزیستی کشور شد.

### نخستین نهادی که تأسیس آن به تصویب شورای انقلاب رسید کدام بود، لطفاً توضیح دهید؟

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شورای انقلاب، تأسیس سازمان بهزیستی را تصویب کرد. همانطور که پیش از این نیز به آن اشاره کردم، یک گروهی در داخل شورا وجود داشت که مشغول تهیه اساسنامه سازمان بود که ما و آقای ابوالفضل اجاره دار از دیگر جانبازان فاجعه تروریستی هفتم تیر و برادر شهید حسن اجاره‌دار عضو این گروه بودیم. بعدها نیز یک گروه دیگر به سرپرستی شهید فیاض بخش<sup>۱</sup> از خارج شورا برای تهیه و تدوین اساسنامه و تشکیل این نهاد به ما ملحق شدند. یک گروه هم در خارج از شورا بود که برخی افراد مانند: آقایان شهید سید محمد باقر لواسانی<sup>۲</sup> و سید

۱- شهید دکتر محمدعلی فیاض بخش، دوم اسفند سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شد. تحصیلات خود را در رشته پزشکی شروع و درجه تخصص خود را در رشته جراحی در سال ۱۳۴۷ اخذ کرد. او از فعالان و مبارزان اسلامی علیه رژیم طاغوت بود. وی علاوه بر حضور در تظاهرات ضد رژیم به مجروحانی که بر اثر تیراندازی عمال پهلوی زخمی می‌شوند امدادرسانی می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آسایشگاه معلولان انقلاب را تأسیس کرد و سپس مدیر کل توان بخشی وزارت بهداشت شد. با تشکیل دولت شهید رجایی به عنوان وزیر مشاور و سرپرست سازمان بهزیستی کشور انتخاب شد. او سرانجام در شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. «نگ، سعید یوسفی، حزب جمهوری اسلامی، شهادی دولت، کتاب سوم جلد اول، بنیاد فرهنگی هفتم تیر، ۱۳۸۷، صص ۲۰۲-۱۹۱»

۲- شهید دکتر سید محمد باقر حسینی لواسانی، ۲۲ بهمن سال ۱۳۲۲ در تهران به دنیا آمد و تحصیلات دانشگاهی خود را

جعفر لواسانی از جانبازان فاجعه تروریستی هفتم تیر، عضو آن بودند. جلسات ما در سازمان به اصطلاح خیریه اشرف پهلوی که کارش فروش بلیط بخت آزمایی قبل از انقلاب بود تشکیل شد. در آنجا ما توانستیم منشور سازمان بهزیستی کشور را تهیه کنیم که پس از به تصویب رسیدن در شورای انقلاب این نهاد تشکیل و در رأس آن شهید فیاض بخش به عنوان وزیر مشاور قرار گرفت.

این سازمان تشکیل شد بدون اینکه کوچکترین امکاناتی داشته باشد و ما در دانشکده پرستاری واقع در خیابان ولی عصر (عج) روبروی بیمارستان خاتم الانبیاء کنونی مستقر شدیم.

پس از آن بهزیستی به سازمان مسکن در خیابان شهید فیاض بخش کنونی که الان نیز بهزیستی در آن مستقر است منتقل شد. وقتی آن ساختمان را تحویل گرفتیم، هیچ امکاناتی نداشت و ما مجبور بودیم روزنامه روی زمین پهن کنیم و کارها را پیگیری نمائیم. اما به حول و قوه الهی خدمات خوبی در سازمان پایه گذاری شد و توانستیم به محرومان جامعه که رژیم پهلوی آنها را به دست فراموشی سپرده بود کمک‌های قابل توجهی ارائه نمائیم.

**به نظر شما چه ضرورتی وجود داشت که یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی حزب جمهوری اسلامی اعلام موجودیت کند؟**

**ای کاش شهید مظلوم دکتر بهشتی<sup>۱</sup> خودشان بودند و این پاسخ را می‌دادند. چرا**

در رشته طب ادامه داد تا اینکه توانست تخصص خود را در رشته جراحی گوش، حلق و بینی در سال ۱۳۵۰ دریافت کند. او از فعالان دانشجویی نهضت حضرت امام خمینی (ره) بود و در امداد رسانی به مبارزانی که توسط جلاخان رژیم پهلوی در راهپیمایی‌ها مجروح می‌شدند خدمات قابل توجهی ارائه نمود. همکاری با گروههای مبارز اسلامی و پایه گذاری شاخه پزشکی حزب جمهوری اسلامی، مدیریت مدرسه علوی، ریاست مدرسه عالی بهداشت، معاونت بهزیستی وزارت بهداشت، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و ریاست کمیسیون بهداشتی مجلس از جمله سوابق مبارزاتی و کارهای تشکیلاتی و مسئولیت‌های وی به شمار می‌آید. او سرانجام شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. «نک، سعید یوسفی، حزب جمهوری اسلامی شهدای مجلس، بنیاد فرهنگی هفتم تیر، ۱۳۸۷ صص ۶۳-۷۱»

۱- آیت الله دکتر محمد حسینی بهشتی در سال ۱۳۰۷ در محله لومبان اصفهان دیده به جهان گشود. او دکترای خود را در رشته فلسفه و علوم معقول اخذ کرد و در علوم حوزوی نیز به درجه اجتهاد رسید. تأسیس دبیرستان دین و دانش، تأسیس مدارس برنامه ریزی شده برای طلاب، کادرسازی نیروهای انقلابی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، عضویت در شورای تدوین کتب درسی آموزش و پرورش با هدف نفوذ در برنامه های فرهنگی طاغوت و اسلامی کردن محتوای کتب درسی با همراهی شهید باهنر از جمله کارهای تشکیلاتی وی قبل از انقلاب به شمار می‌آید. او در عرصه مبارزه نیز از نهضت ملی شدن نفت ایران حمایت کرد و با هیئت های مؤتلفه اسلامی نیز همکاری داشت و عضو شورای روحانیت آن بود. ترک اجباری شهر قم و اقامت در تهران به علت مبارزه علیه رژیم پهلوی، همکاری در تشکیل جامعه روحانیت مبارز، سفر به عراق و دیدار با امام راحل، شرکت در راهپیمایی ها و تنویر افکار عمومی در برابر جنایات شاه، دستگیری و تحمل شکنجه های رژیم پهلوی، عزیمت به پاریس و پایه گذاری انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا از جمله سوابق مبارزاتی ایشان است. مدیریت مرکز اسلامی هامبورگ، ریاست

که معتقدم می‌توانستیم زیباترین استدلال و منطق را دربارهٔ تشکیل حزب از زبان ایشان بشنویم. معتقدم، تشکیل حزب جمهوری اسلامی در آن مقطع فکر درستی بود و کمک ذی‌قیمتی به تثبیت انقلاب کرد و بسیاری از عوارضی را که می‌توانست دامن انقلاب را بگیرد دفع نمود، عوارضی که حتی جنبه آشکار پیدا کرد و به رویارویی با نظام کشیده شد. واقعیت این است که حکومتی نوپا در سایه رهبری حضرت امام خمینی (ره) و تلاش‌های طولانی مجاهدانی همچون شهید بهشتی، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، شهید مطهری، شهید باهنر و دیگر عزیزان و مبارزان شکل گرفته و به نتیجه رسیده است. حالا نیاز است هم‌افزایی در نیرو و انرژی مجموعه نیروهای انقلاب بوجود بیاید تا بتواند اثر بخش باشد و تأثیر خود را در ادارهٔ امور حکومت نشان بدهد.

در کنار این مسئله اگر نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی بیاندازیم خواهیم دید که در آن زمان به ویژه ماه‌های منتهی به پیروزی از آنجا که در انقلاب باز بود همه نیروها با سلیق مختلف وارد مجموعه شده و در کنار نیروهای مردمی انقلاب قرار گرفته بودند. طبیعی بود که این افراد بعدها می‌خواستند از مردم سهم خواهی کنند. بنابراین خرده‌نگرانی در میان نیروهای اصیل انقلاب بوجود آمد و آنها تصمیم گرفتند با متحد کردن نیروهای همفکر و همراه و متعهد به انقلاب اسلامی در مقابل کارشکنی طیف ضد انقلاب ایستادگی کنند.

با این توضیح معتقدم هدف بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی از تأسیس این تشکل فراگیر، اولاً بهتر اداره کردن امور، پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی و تربیت نیروی متخصص و کارآمد بود که نمونه آن را در تشکیل مجلس اول و ادارات پس از پیروزی انقلاب اسلامی دیدیم؛ و ثانیاً آنها پیش‌بینی می‌کردند که ممکن است

شورای انقلاب، نماینده و نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی، ریاست دیوان عالی کشور و دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی نیز در سوابق و مسئولیت کاری وی ثبت شده است.  
از او آثار ارزشمندی همچون ((حج در قرآن، محیط پیدایش اسلام، روحانیت در اسلام و در میان مسلمین، کدام مسلک، شناخت دین، مبارز پیروز، یک قشر جدید در جامعه ما، سرود یکتاپرستی، حق و باطل از دیدگاه قرآن، مبانی نظری قانون اساسی، شناخت از دیدگاه فطرت، نقش آزادی در تربیت کودکان، دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، بهداشت و تنظیم خانواده، شناخت از دیدگاه قرآن، باید و نیایدها، ولایت و رهبری و روحانیت، آزادی و هرج و مرج و زورمداری، شب قدر، موسیقی و تفریح در اسلام، خدا از دیدگاه قرآن، اقتصاد اسلامی، حکومت در اسلام، نماز چیست، ربا در اسلام، روش برداشت از قرآن، شناخت مسئله مالکیت، بانکداری و قوانین مالی اسلام، نقش ایمان در زندگی انسانها و دهها مقاله و سخنرانی دیگر به جا مانده است. نک، سعید یوسفی، حزب جمهوری اسلامی شهدای حزب جمهوری اسلامی، کتاب سوم جلد سوم، ناشر بنیاد فرهنگی هفتم تیر، بهار ۱۳۸۷ صص ۴۲-۱۲

جنبه‌های منفی در کنار این انقلاب ظهور کند و باید تمهیدات لازم برای مقابله با آن اندیشیده شود. مخالفت‌هایی که نظیر آن را در ماجرای ۱۴ اسفند ۵۹<sup>۱</sup> و ۳۰ خرداد ۶۰<sup>۲</sup> دیدیم.

### علت استقبال مردم از حزب جمهوری اسلامی چه بود؟

نخستین علت را می‌توان در شور انقلابی مردم جستجو کرد. سقوط نظام ستمشاهی موجی از شور و شادمانی را در میان مردم ایجاد و آنها را نسبت به ساختن فردا و یاری کردن انقلاب مستعد کرده بود.

دومین علت، نقش و تاثیر رهبران دینی در هدایت مردم بود. مردم وقتی مشاهده کردند که پنج شخصیت بنیانگذار در حزب جمهوری اسلامی، از شخصیت‌های مؤثر انقلاب و از نزدیکان امام راحل هستند نسبت به حزب اعتماد کردند و این اعتماد به گونه‌ای بود که حتی افراد نخبه نیز اقبال خوبی نسبت به این تشکل نشان دادند و با عضویت در آن آمادگی خود را برای همکاری همه جانبه با حزب اعلام کردند.

بنابراین مشاهده می‌کنیم مجموعه این عوامل شرایطی را فراهم کرد که حزب بر خلاف سابقه بدی که مردم از تحزب داشتند با استقبال عمومی مواجه شود. این استقبال به گونه‌ای بود که حتی بعدها با وجود بروز اختلاف در درون حزب نسبت به برخی مسائل که منجر به کاسته شدن فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی گردید به نوعی که به نظرم در شکل‌گیری احزاب در داخل کشور هم تاثیر منفی گذاشت اما هم حزب جمهوری اسلامی نقش خود را خوب ایفا کرد و هم مردم روی خوشی به آن نشان دادند.

### چطور جذب حزب جمهوری اسلامی شدید؟

ما جمعی از اعضای انجمن اسلامی و مددکارانی بودیم که پیش از پیروزی انقلاب

۱- غائله ۱۴ اسفند ۵۹: رجوع کنید به ص ۲۱۸ همین کتاب  
 ۲- غائله ۳۰ خرداد ۶۰: پس از عزل بنی صدر از قدرت در ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ سازمان مجاهدین خلق که با هدف کسب قدرت از بنی صدر حمایت می‌کرد، وارد فاز نظامی علیه جمهوری اسلامی شد. سرکردگان این گروهک طی فراخوانی از هواداران خود خواستند با بسیج همه امکانات به خیابان‌ها بریزند و به جرح و قتل مردم و مأموران و تخریب اموال عمومی بپردازند. در آن روز هواداران گروهک ضد انقلاب با هدف، تسخیر قوه مقننه به خیابانها ریختند و با سلاح گرم و سرد به جان مردم افتادند. در این درگیری همسر بنی صدر با حضور در اغتشاشگران، آشوب آنان را هدایت می‌کرد. در این غائله حدود ۵۰ نفر به شهادت رسیدند و شماری دیگر مجروح شدند و به اموال عمومی نیز خسارت وارد شد.



اسلامی زیر نظر شهید بهشتی فعالیت سیاسی و اجتماعی داشتیم. بنابراین پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اعلام موجودیت حزب، بدون اینکه از ما دعوتی شود، به صورت خودجوش به کانون توحید رفتیم و در همان ساعت اولیه به عضویت حزب درآمدیم، بنابراین این طور نبود که حزبی تشکیل شود و بعد ما را دعوت کنند. فعالیت ما در حزب در شاخه فرهنگی استوار شد و این واحد در مدرسه‌ای که پشت مجلس کنونی در میدان بهارستان واقع بود و مرحوم زواره‌ای<sup>۱</sup> و دکتر واعظ مهدوی مأمور تشکیل این واحد شده بودند. ما هم در جلسات واحد فرهنگی شرکت می‌کردیم و هم در جلسات شورای مرکزی حزب حضور داشتیم.

### **علت دشمنی و جبهه‌گیری بنی‌صدر و گروه‌های ضد انقلاب و ملی مذهبی‌ها در برابر حزب جمهوری اسلامی چه بود؟**

بنی‌صدر با برنامه‌ریزی منسجمی جلو آمده بود و خوب هم پیش رفت. یعنی وقتی مسئولان انقلابی درگیر سر و سامان دادن به امور کشور و رفع مشکلات بودند، بنی‌صدر با خیالی آسوده در کشور مسافرت و در مناطق مختلف سخنرانی می‌کرد. او از همان ابتدا هدفش دستیابی به مسند قوه مجریه بود و می‌خواست طبق همان برنامه‌ریزی قدرت را در دست بگیرد. و موفق هم شد و توانست نظر برخی علماء و حتی برخی اعضای بیت امام راحل مانند مرحوم اشراقی را به خود جلب کند و رأی بیاورد. بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری توانست حدود ۱۱ میلیون رأی جذب کند. بنی‌صدر پس از رسیدن به قدرت تصور کرد منسجم‌ترین گروهی که می‌تواند در برابر عقاید و تفکرات او ایستادگی کند حزب جمهوری اسلامی و در رأس آن شهید آیت‌الله دکتر بهشتی است که در رأس قوه قضائیه نیز قرار داشت.

بنی‌صدر و گروهک منافقین به عنوان حامی او به خوبی به شخصیت شهید مظلوم واقف بودند و می‌دانستند که آقای بهشتی صاحب رأی و مدیریت توانمندی است و بنابراین از وی و تشکیلی که او در رأس آن قرار داشت نگران شدند.

۱- سید رضا زواره‌ای: مرحوم سید رضا زواره‌ای در سال ۱۳۱۷ در روستای حصار کوچک ورامین متولد شد. وی فارغ التحصیل رشته حقوق و از وکلای دادگستری و از مبارزان علیه دستگاه پهلوی بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسئولیت‌های مختلفی مانند نمایندگی مجلس شورای اسلامی، حقوقدان در شورای نگهبان، ریاست سازمان ثبت اسناد کشور را بر عهده داشت.

آنها ابتدا اقدام به ترور شخصیتی شهید بهشتی نمودند و تلاش کردند با تبلیغات وسیع و دروغین وی را سرمایه‌دار، طرفدار آمریکا و انحصارطلب و... جلوه دهند. این تبلیغات متأسفانه در برخی مواقع کارساز هم شده بود و بین ما و برخی دوستان که از چهره‌های مبارز نیز بودند ایجاد اختلاف کرد. برخی از این افراد تحت تأثیر همین بازی‌ها می‌گفتند: بهشتی خانه‌اش این چنین است، این طوری غذا می‌خورد، ثروت آن چنانی دارد. و این تهمت‌ها متأسفانه تا شهادت وی ادامه داشت تا اینکه پس از واقعه هفتم تیر ۱۳۶۰ و انفجار دفتر مرکزی حزب و شهادت آیت‌الله دکتر بهشتی، حضرت امام خمینی (ره)، در بیاناتشان فرمودند: «بهشتی یک ملت بود برای ملت ما»، در بخش دیگری گفتند: «آنچه که بالاتر از شهادت شهید بهشتی است مظلومیت ایشان است.» و اینجا بود که چشم برخی‌ها باز شد و متوجه شدند که چه اشتباهی را مرتکب شده‌اند.

نکته دوم اختلافاتی بود که میان بنی‌صدر و حزب ایجاد شد. یکی از این اختلافات پیرامون جنگ تحمیلی بود. بنی‌صدر قائل به تز «سرزمین سوخته» بود و می‌گفت: «ما اجازه می‌دهیم دشمن وارد سرزمین ما شود، آن وقت در خاک خودمان آنها را زمین گیر می‌کنیم.»

به خاطر دارم بزرگانمان به بنی‌صدر می‌گفتند: این چه روشی است و زمین‌گیر کردن دشمن در داخل خاک خودمان چه معنایی دارد؟ ما معتقد هستیم اگر دشمن قدمی به جلو حرکت کرد باید آن را عقب برانیم. این مسئله موجب ناراحتی رزمندگان شده بود و نیروهای سپاه خیلی خون دل خوردند و حزب این مسائل را به حضرت امام رحمه الله علیه منتقل می‌کرد.

سایر گروه‌ها مانند سازمان منافقین نیز از اینکه می‌دیدند تشکیلات منسجمی مانند حزب جمهوری اسلامی که در همه زمینه‌ها برنامه دارد و از پشتوانه وسیع مردمی و انقلابی برخوردار است سخت ناراحت بودند. جریان لیبرال نیز در مسایلی مانند اقتصاد، فرهنگی، موضوعات اجتماعی و... اختلاف عقیده با حزب داشت و می‌خواست با تفکر و نیروهای خودشان قضایا را پیش ببرند.

## اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری، حزب جمهوری اسلامی از کدام نامزد انتخاباتی حمایت کرد؟

در این دوره از انتخابات، حزب جلال الدین فارسی را به عنوان نامزد خودش معرفی کرد. اما مسائلی پیش آمد که منجر به کناره‌گیری آقای فارسی از رقابت انتخاباتی شد. چند هفته پیش از برگزاری انتخابات، شیخ علی تهرانی با صدور نامه‌ای اعلام کرد آقای فارسی ایرانی الاصل نیست و تبعه افغانستان می‌باشد. حزب به روشنگری در این زمینه پرداخت اما کاری از پیش نبرد و سرانجام دکتر حسن حبیبی را به عنوان کاندیدای جایگزین آقای فارسی معرفی کرد که او هم نتوانست رأی لازم را در برابر بنی صدر کسب کند. چرا که بنی صدر از یکسال قبل شروع به تبلیغات غیرمستقیم و مستقیم انتخاباتی نموده بود. و به نظرم اگر آقای فارسی حذف هم نمی‌شد نمی‌توانست رأی بیاورد.

## جدی‌ترین تلاش حزب در همان ماه‌های نخست اعلام موجودیت، درباره چه موضوعی بود؟

کادرسازی برای انقلاب مهمترین هدف حزب در آن مقطع بشمار می‌آمد تا در سایه آن نیروهای انقلابی متعهد و متخصص بتوانند اداره امور انقلاب را بر عهده بگیرند. ما در آن مقطع سابقه حکومت داری و اداره مملکت را نداشتیم و پیش از آن هم نیروهای وابسته به شاه در مصدر امور قرار داشتند بنابراین ضرورت داشت تا نیروهایی برای اداره کشور تربیت شوند. به خاطر دارم مسئله کادرسازی در آن مقطع به قدری مهم بود که آن موقع به طنز می‌گفتند: «از مقابل ساختمان حزب رد نشوید چرا که یقه شما را می‌گیرند و می‌گویند بیا برو استاندار، معاون وزیر، وزیر شو»، در حالی که حزب می‌خواست اداره کشور را آسان‌تر کند.

اولویت دومی که حزب به آن توجه زیاد داشت مسئله اقتصاد<sup>۱</sup> و بعد از آن مسائل

۱- در بخشی از کتاب مواضع ما و در تفصیل سیاست اقتصادی پس از ارائه تعاریف لازم درباره مالکیت - سرمایه تولید و صنعت و کشاورزی، مالیات و بازرگانی اسلامی آمده است «در نظام جمهوری اسلامی که» نه شرقی، نه غربی است باید این مایه اصلی فساد، یعنی حاکمیت سرمایه ریشه کن شود. آن هم نه فقط با زور بلکه با ابتکار و استفاده از روش نو و برنامه اقتصادی و سیاسی عمومی خاص اسلام. اصول اقتصادی که از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده بر همین اساس تنظیم شده است. همچنین در این کتاب و در بخش اقتصاد با برنامه آمده است: «... بار دیگر تاکید می‌کنیم که اقتصاد از دیدگاه ما زیربنا نیست، ولی نقش اقتصاد نقش ساده‌ای هم نیست و آن قدر با سیاست و اخلاق و فرهنگ پیوند دارد که همه جا باید مورد توجه قرار گیرد. (کاد الفقراں یکون کفرا) بنابراین مبارزه بی‌امان با فقر و تبعیض اقتصادی با برنامه وسیع و همه‌جانبه و سازنده باید یک بخش اساسی از انقلاب اسلامی ما باشد.

نک: عبدالله جاسبی، تشکیل فراگیر، ج ۴، نشر دانشگاه آزاد اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۰ صص ۴۸۰-۵۰۸

اجتماعی و سیاسی بود. حزب همه تلاش خود را بکار گرفت تا امور جاری کشور سامان پیدا کند و می‌خواست اهدافی که در قانون اساسی به آن تاکید شده است هر چه سریعتر محقق گردد. منتهی نظام کشور تازه تغییر کرده بود و هر روز مسائل جدیدی مانند جنگ تحمیلی، تحریم‌ها و... بروز می‌کرد که حزب متناسب با آن نیز برنامه‌ریزی می‌نمود. اما نکته اساسی و مهمی که باید به آن توجه و اذعان کرد این است که حزب به اجرای قانون اساسی و اداره کشور در بلند مدت بسیار دقت نظر داشت.

### بنی‌صدر چگونه شخصیتی داشت و علت برکناری او چه بود؟

بنی‌صدر پدرش از روحانیان قبل از انقلاب و در همدان خیلی سرشناس بود. پیش از پیروزی انقلاب اسلامی دو تن از روحانیان همدان خیلی شهرت داشتند، یکی مرحوم آخوند ملاعلی معصومی همدانی و دیگری پدر بنی‌صدر بود. آخوند ملاعلی رئیس حوزه علمیه همدان بود و در میان مردم و روحانیت استان جایگاه ویژه‌ای داشت. در مقابل، پدر بنی‌صدر به علت ارتباطی که با دستگاه حکومتی داشت از ناحیه مردم بیشتر به عنوان روحانی متنفذ دولتی به حساب می‌آمد. پسر وی یعنی ابوالحسن بنی‌صدر سالها در خارج از کشور به سر برده بود و چندان شناخته شده نبود و وقتی هم که به همدان آمد، به اعتماد پدرش به او توجه کردند. از همان موقع نیروهای انقلابی رابطه خوبی با بنی‌صدر نداشتند و مردم و نیروهای طرفدار خط امام چندان از بنی‌صدر به علت خصوصیتی که داشت راضی نبودند.

بنی‌صدر به لحاظ بینش و عقیده به جای اینکه عنصری مذهبی و اسلامی باشد بیشتر گرایش‌های ملی داشت. او بسیار قدرت‌طلب و دچار کیش شخصیتی بود. بنی‌صدر لحن خاصی در سخن گفتن داشت و با مهارت شنوندگان را تحت تأثیر قرار می‌داد، البته بعضی وقت‌ها روش سخنرانی وی به حالت طنز در جامعه تبدیل می‌شد. به عنوان مثال در سخنرانی‌ها به یک موضوع اشاره می‌کرد و گفت: این سی و شش مورد خاصیت دارد، دیگری ۱۲ تا خاصیت دارد و ... شماره‌هایی که می‌داد در میان مردم حالت طنز گرفته بود.

بنی‌صدر با وجود اینکه تلاش می‌کرد خود را نیرویی انقلابی و طرفدار انقلاب اسلامی معرفی کند، اما خیلی هم موافق نظام جمهوری اسلامی و معتقد به همراهی با نظام و انقلاب نبود. بلکه فکر می‌کرد که روحانیت کار پذیر است و همین مسئله موجب شد تا در برابر حضرت امام خمینی (ره) و نیروهای انقلابی موضع‌گیری کند. و رفته رفته عملکرد او موجب شد تا وفاداران به نظام، انقلاب و امام راحل در برابر عملکرد او علامت سؤال بگذارند.

به عنوان مثال با آغاز جنگ تحمیلی، بنی‌صدر که به پیشنهاد شورای انقلاب و تأیید امام راحل به عنوان فرمانده کل قوا نیز منصوب شده بود، چندان موفق عمل نکرد و با نیروهای سپاه و ارتش سازگاری نداشت و مقابل تحرکات رزمندگان اسلام را می‌گرفت. به سپاه به چشم نیروهای نامحرم نگاه می‌کرد و اجازه نمی‌داد به این نهاد تازه تأسیس که برای حفاظت از کیان کشور و دستاوردهای انقلاب اسلامی شکل گرفته بود سلاح و مهمات تحویل دهند.

به خاطر دارم جنگ تازه آغاز شده بود و من به همراه مرحوم شهید فیاض بخش که وزیر مشاور و رئیس سازمان بهزیستی کشور بودند و نیز آیت‌الله مهدوی کنی<sup>۱</sup> وزیر وقت کشور به مناطق جنگ زده رفتیم و قرار بود با بنی‌صدر که در پایگاه دزفول حضور داشت ملاقات کنیم.

وقتی به پایگاه دزفول رسیدیم او خیلی با تکبر و غرور با ما برخورد کرد و حتی آقایان مهدوی کنی و فیاض بخش را چند ساعت پشت در اتاق خود معطل نگه داشت و پس از آن فقط گفت فقط آیت‌الله مهدوی کنی را به حضور می‌پذیرد و هیئت همراه را قبول نکرد. در داخل جلسه هم با این عزیز که از شخصیت‌های موثر انقلاب و مورد اعتماد حضرت امام راحل بودند از موضع غرور صحبت کرده بود.

بنی‌صدر با کیش شخصیتی که داشت در برابر قانون اساسی موضع‌گیری می‌کرد. او در برابر کارهای شهید رجایی نخست‌وزیر وقت کارشکنی می‌کرد و در لوایحی هم

۱- آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۱۰ هجری شمسی در قریه کن از توابع شهر تهران متولد شد. او یکی از شاگردان قدیمی حضرت امام راحل و دارای پیشینه مبارزاتی ارزشمندی است. او به کرات، زندان، شکنجه، تبعید و تهدید رژیم پهلوی را تحمل کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی با ساماندهی کمیته انقلاب اسلامی به مبارزه با جریان نفاق و تثبیت نظام مقدس جمهوری اسلامی و تأمین امنیت پرداخت و پس از آن مسئولیت‌های مهمی را بر عهده گرفت. عضویت در شورای انقلاب و شورای نگهبان، تصدی وزارت کشور، مسئولیت نخست‌وزیری از جمله مسئولیت‌های ایشان به شمار می‌آید. ایشان همچنین مؤسس دانشگاه امام صادق (ع) هستند که خدمات مؤثری را در تربیت و پرورش نیروهای متخصص برای نظام انجام داده‌اند.

که به مجلس می‌فرستاد سعی داشت حرف خود را به کرسی بنشانند. افرادی که دور او را گرفته بودند بیشتر نیروهای وابسته به سازمان منافقین بودند.

بنی صدر به کارشکنی‌های خود ادامه می‌داد و با این وجود نیروهای انقلاب به علت توصیه امام راحل با او همکاری می‌کردند. تا اینکه بنی‌صدر به طور علنی در برابر امام موضع‌گیری کرد. در حالی که امام راحل سعی می‌کردند در مسائل اساسی خیلی مستقیم وارد نشوند و در مسائلی که مورد اختلاف نظر بود ایشان تلاش داشتند تا طرفین را اصلاح کنند و تاکید می‌کردند از بنی‌صدر به عنوان اولین رئیس جمهوری حمایت کنید تا اتفاق خاصی در کشور رخ ندهد که بیگانگان بگویند اینها در درون با یکدیگر نساختند، ایشان معتقد به رای مردم بودند. و اواخر سال ۱۳۵۹ بود که حادثه عجیبی در دانشگاه تهران رخ داد. بنی‌صدر در ۱۴ اسفند آن سال به بهانه برگزاری مراسم سالگرد درگذشت مصدق، نیروهای وابسته به خود را که بیشتر از اعضای سازمان منافقین خلق بودند را تحریک کرد تا با برپایی آشوب و زد و خورد فیزیکی با نیروهای حزب الهی، جو را متشنج کنند. بنی‌صدر پس از آن به بهانه‌های مختلف با مطبوعات مصاحبه می‌کرد و با طرح مسائل جنجالی، جو را به آشوب می‌کشاند.

اردیبهشت سال ۱۳۶۰ بود که بنی‌صدر و مسعود رجوی سرکرده گروهک تروریستی منافقین پیشنهاد برگزاری یک فراندوم را مطرح کردند.<sup>۱</sup> اما امام خمینی آن را رد کردند. در پی شدت پیدا کردن جوسازی‌ها و بحران آفرینی‌های بنی‌صدر، مجلس شورای اسلامی خواستار طرح بحث عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر شد. و طرح دو فوریتی آن نیز به تصویب نمایندگان رسید و سرانجام روز شنبه سی ام خرداد ۱۳۶۰ طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در صحن علنی مجلس مطرح و بنی‌صدر با رأی ۱۷۷ رأی موافق و یک رأی مخالف از مسند قوه مجریه کنار گذاشته شد. و امام خمینی (ره) نیز در روز اول تیر سال ۱۳۶۰ حکم عزل بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری را امضاء کردند.<sup>۲</sup>

۱- روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ سی اردیبهشت سال ۱۳۶۰ به نقل از بنی‌صدر و مسعود رجوی نوشت: (( برای خروج از بن بست کنونی، سالم‌ترین راه بدون بحران، این است که همه موافقت کنند به مردم مراجعه کنیم و با رأی عمومی آن چه که باید بشود، بشود.))

۲- امام خمینی طی حکمی اعلام کردند: ((پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر اینکه آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری کفایت سیاسی ندارند، ایشان را از ریاست جمهوری عزل نمودم)). صحیفه نور چاپ چهارم ج ۱۴ چاپ چهارم ص ۴۸۰

### علت اینکه عناصر جریان نفاق در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی به آسانی در ارکان مهم سیاسی و ... کشور نفوذ کردند چه بود؟

انقلاب یک سیر تاریخی داشت و همه جریان‌های سیاسی به نوعی با رژیم پهلوی مشغول مبارزه بودند. و آنچه که برای مردم اهمیت داشت سرنگونی حکومت پهلوی بود.

از طرف دیگر ماهیت گروه‌های مختلفی که در میدان حضور داشتند چندان برای مردم آشکار نبود و فقط برخی خواص از این جریان‌ها شناخت و آگاهی کامل داشتند. که آنها هم یا در زندان با تفکرات وابسته به شرق و غرب این جریان‌ها و عقاید التقاطی آنها آشنا شده بودند و یا اینکه با بررسی احوال و عقاید آنها به این نتیجه رسیده بودند که مبارزات آنها در مسیر اسلام و قرآن نیست.

عموم مردم گروه‌های مبارز را مسلمان می‌دانستند و فقط در برابر چپی‌های آن زمان که بیشتر هم در دانشگاه‌ها حضور داشتند موضع‌گیری می‌کردند.

با گذشت زمان، این جریان‌ها همه سعی و تلاش خود را بکار گرفتند تا با جذب نیرو، تفکرات خود را در جامعه گسترش دهند. سازمان منافقین هم از این قاعده مستثنی نبود. آنها با جذب جوانان تا حدودی توانستند قبل از پیروزی انقلاب پایگاه خود را تقویت کنند. منافقین پس از جذب افراد برای آنکه بتوانند آنان را در جمع خود نگاه دارند مسئولیت‌هایی مانند رئیس واحد نصب اعلامیه، معاون واحد نصب اعلامیه و ... را به جوانها می‌دادند و به این شکل می‌خواستند با دادن شخصیت به آنها، از ریزش نیروهای خود جلوگیری کنند.

انقلاب که به پیروزی رسید، طبیعی بود که گرایش‌های افراد به جریان‌ها به طور کامل واضح نبود و آنها به سادگی توانستند در برخی ارکان مهم مانند نخست‌وزیری، وزارتخانه‌ها و ... وارد شوند و برخی افراد هم پس از اینکه وارد دستگاه‌های مختلف شده بودند جذب سازمان شدند.

متأسفانه جریان نفاق با توجه به ماهیتی که دارد برای مردم شناخته شده نبود و همین مسئله موجب شد تا خسارت‌های جبران‌ناپذیری مانند حادثه هفتم تیر و هشتم شهریور سال ۱۳۶۰ به وقوع بپیوندد.

اما پس از این حوادث و به برکت خون شهدای مظلوم هفتم تیر و هشتم شهریور و اقدامات ضد انسانی گروهک منافقین در ترور شهدای محراب، مردم عادی و... آنها رسوا شدند. در آن سالها وقتی خانه‌های تیمی منافقین کشف می‌شد اسامی شهروندان و روستاییانی که به علت وفاداری به انقلاب و امام در فهرست ترور قرار داشتند بدست می‌آمد که در چند خانه تیمی نام ما هم در این فهرست قرار داشت.

**آیا محمدرضا کلاهی را می‌شناختید و ارزیابی شما از شخصیت وی چه بود؟**

او را در حزب جمهوری اسلامی دیده بودم. جوان معمولی بود. خیلی به افراد نزدیک می‌شد و سعی می‌کرد با آنها ارتباط صمیمی برقرار کند. چند روز قبل از فاجعه تروریستی هفتم تیر از آنجا که می‌دانست ما در سازمان بهزیستی مشغول خدمت هستیم، پرونده‌ای را هم به ما ارجاع داده بود. روز حادثه هم وقتی به ساختمان حزب آمدم به سراغ من آمد و از نتیجه آن کار سؤال کرد و بلافاصله ما را تشویق نمود تا زودتر داخل سالن شویم و دوباره با دلسوزی نسبت با صاحب پرونده از ما خواست حتماً موضوع را تا حصول نتیجه و مساعدت به وی پیگیری کنیم. بنابراین اگر بخواهیم او را با واژه نفاق بسنجیم کاملاً حرکت او منطبق با روش منافقین بود و برای اینکه حفظ ظاهر کند خودش را خیلی با مسائل و آرمان‌های انقلابی مأنوس جلوه می‌داد ما هم که قادر نبودیم پیشانی وی را بخوانیم و در نتیجه آن کاری را که از پیش طراحی کرده بودند اجرایی کرد. کلاهی بعد از اینکه ما را به داخل سالن فرستاد ظاهراً به بهانه خرید از ساختمان حزب خارج شد.

**در واقعه تسخیر لانه جاسوسی حزب جمهوری اسلامی چه واکنشی نشان**



## داد؟

در تسخیر لانه جاسوسی آمریکا گروهی از دانشجویان بنام دانشجویان پیرو خط امام نقش داشتند و علت آن نیز موافقت دولت آمریکا با پذیرش شاه در خاک این کشور بود. دانشجویان این اقدام دولت آمریکا را حرکتی جدید علیه ملت و انقلاب اسلامی ایران تلقی کردند در پی آن گروهی از دانشجویان پیرو خط امام در اعتراض به این سیاست دولت آمریکا سفارت این کشور را در تهران تسخیر کردند با این اقدام دانشجویان هیمنه آمریکا در جهان شکسته شد. این اقدام دانشجویان با استقبال عموم مردم و نهادهای انقلابی مواجه شد. حزب جمهوری اسلامی با اینکه در تسخیر لانه جاسوسی نقشی نداشت اما از این اقدام انقلابی دانشجویان حمایت کرد<sup>۱</sup>.

## در شب حادثه هفتم تیر شما چطور به جلسه دعوت شدید و موضوع نشست چه بود و درباره وقوع چگونگی حادثه برای ما توضیح بفرمائید؟

جلسات حزب به چند دسته تقسیم می‌شد. یکی مربوط به واحدهای مختلف بود که بر اساس روال آنها برگزار می‌شد. دسته دوم جلسات آموزشی بود و مدرسین آن هم مرحوم شهید بهشتی، شهید باهنر، آقایان هاشمی رفسنجانی و عسگرآولادی و... بودند.

محور این جلسات را هم مباحثی همچون تحلیل سیاسی و اقتصاد اسلامی

۱- حزب جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۱۴ با صدور بیانیه ای حمایت خود را از اقدام انقلابی دانشجویان پیرو خط امام در تسخیر لانه جاسوسی اعلام کرد. متن کامل این بیانیه بدی شرح است:  
(بسم الله الرحمن الرحيم. تمام گرفتاری ما از امریکاست «امام خمینی (ره)» حزب جمهوری اسلامی عمل انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را در جهت اشغال سفارت آمریکا واکنش مثبت و اجتناب‌ناپذیر مردمی زجر دیده و بیخاسته می‌داند که در برابر دشمن خونخوار و چپاولگرش که پس از سالها غارتگری و کشتار این ملت مواجه با قیام عظیم و به حق خلق ستم‌دیده علیه شاه مزدور و اربابان جهانخوارش شده است هنوز هم موضع خصمانه خود را با کمال گستاخی دنبال می‌کند و به شاه مخلوع و منفور، جلاد بزرگ تاریخ و ایادی جنایتکار وی پناه می‌دهد و از طرفی دامنه توطئه و جنایات خود را در منطقه علیه خلق مسلمان و مستضعف گسترش می‌دهد و از همه بالاتر خیانت آشکار علیه ملت ایران و ایجاد آشوب و کشتار توسط عمال سرسپرده خود در ایران دریغ ندارد. آری در برابر این توطئه‌ها فریاد خشم خود را علیه لانه جاسوسی آمریکا رساتر می‌کند و این واقعیت انقلاب ماست و موج برخاسته از امت ما که حضور انقلابی خود را علیه منافع امپریالیسم در هر صحنه ابراز می‌دارد باشد که امپریالیسم شرق و غرب فریاد استقلال طلبانه این ملت غیور مسلمان را جدی بگیرد و دست از توطئه و جنایت علیه آرمان مقدس اسلامی خلق ما بردارد. پیروز باد انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی، نابود باد دشمنان انقلاب به ویژه امپریالیست آمریکا)). حزب جمهوری اسلامی آرشیو اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر

و... تشکیل می‌داد.

دسته بعدی جلسات نیز هماهنگی میان سه قوه بود. این جلسات فقط مختص به سران سه قوه نبود بلکه رابطان حزب با دستگاه‌های مختلف نیز در آن شرکت می‌کردند. سعی شهید بهشتی بر این بود که قوای سه گانه و سازمان‌های مختلف را با یکدیگر هماهنگ نگه دارد، بنابراین نمایندگان قوه قضائیه، مجریه و مقننه نیز در آن شرکت می‌کردند.

در آن جلسه برای ما دعوت نامه‌ای ارسال نشد و ما طبق معمول یکشنبه شب‌ها در جلسه حاضر شدیم. آن شب بحث جلسه درباره تورم و بازرگانی بود و قرار بود آقای حسین کاظم پور اردبیلی<sup>۱</sup> وزیر بازرگانی وقت سخنرانی کند. اما محور جلسه با توجه به حوادث سیاسی رخ داده در کشور و عزل بنی‌صدر از مسند قوه مجریه با رای گیری به مسئله انتخابات پیش روی ریاست جمهوری تغییر موضوع داد.

نکته‌ای که باید اینجا به آن اشاره کنم این است که شب حادثه وقتی به حزب رسیدم نزدیک غروب بود. نماز را به جماعت خواندیم و هنگام رفتن به داخل جلسه با محمدرضا کلاهی مواجه شدم. پس از آن با شهیدان فیاض‌بخش و محمدباقر لواسانی همانطور که درباره مسائل اداری صحبت می‌کردیم وارد سالن شدیم و ردیف سوم نشستیم. من کنار پنجره قرار داشتم. وقتی انفجار رخ داد هیچ چیز نفهمیدم. وقتی به هوش آمدم همه جا تاریکی محض بود. بعد همینطور که فکر می‌کردم چه اتفاقی رخ داده است، صحنه انفجار و شعله‌های آن به ذهنم خطور کرد. به حالت جنینی پاهایم به روی شکم جمع شده بود و دستانم پشت سرم قرار داشت. یک صندلی روی سر من قرار داشت. حدود ۳ ساعت زیر آوار بودم. در این مدت بارها به هوش آمدم و از هوش رفتم. نمی‌توانستم پاهایم را تکان دهم. بر اثر تلاش امدادگران که مشغول برداشتن آوار از قسمت‌های مختلف بودند، هوای تازه‌ای به من رسید. وقتی من را از زیر آوار بیرون آوردند اولین جمله‌ای را که گفتم این بود که «دکتر بهشتی هم اینجا بود». امدادگران به من گفتند: «خیالت راحت باشد دکتر را بیرون آوردیم». با شنیدن این جمله دوباره بی‌هوش شدم. این بار وقتی به هوش آمدم دیدم روی تخت بیمارستان خوابیده‌ام. از پرستارها پرسیدم اینجا کجاست؟ گفتند: «بیمارستان

۱- رک به صص ۲۵۷ تا ۲۷۵ همین کتاب

طرفه» است. دوباره بی‌هوش شدم. اما بار آخر که به هوش آمدم متوجه شدم که آقای بهشتی به شهادت رسیده‌اند.

عجب شبی بود. کلاهی ملعون به کسانی که وارد سالن حزب می شدند اصرار می‌کرد ابتدا ردیف‌های جلو را پر کنید هر کس که دیرتر بیاید ردیف‌های عقبی می‌نشیند.

بر اثر این حادثه پرده شنوایی هر دو گوشم پاره شد که بعدها پس از جراحی شنوایی آن تا حدودی بازگشت. صورتم بر اثر شعله‌های آتش سوخت. سر و برخی دنده‌هایم نیز بر اثر شدت انفجار و آوار شکست.

### چرا سازمان مجاهدین خلق دست به چنین جنایت هولناکی زد؟

آنها آمادگی تهاجم محکمی را داشتند و می‌خواستند با سقوط نظام؛ حکومت را در دست بگیرند.

از طرف دیگر بنی‌صدر حامی منافقین به شمار می‌آمد و آنها روی کول بنی‌صدر سوار بودند و با رفتن بنی‌صدر و عزل او خیلی عصبانی بودند، بنابراین تصمیم گرفتند در مقابل تشکل فراگیری همچون حزب جمهوری اسلامی که بیشتر در پی کادرسازی بود بایستند و آن را ساقط کنند. منافقین تصور می‌کردند اگر سران حزب جمهوری اسلامی از میان برداشته شوند، نظام تضعیف می‌شود و آنها می‌توانند قدرت را در دست بگیرند اما از قضا «سرکنگبین صفرافرو» و خون شهدای مظلوم فاجعه تروریستی هفتم‌تیر سال ۱۳۶۰ پایگاه سازمان مجاهدین خلق را برای همیشه در داخل کشور از بین برد و آنها را از هستی ساقط کرد.

### واکنش مردم در مقابل فاجعه تروریستی هفتم‌تیر چگونه بود؟

واقعیت این است که خون شهدای هفتم‌تیر، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را بیمه کرد و بصیرت و دشمن‌شناسی مردم را بیش از پیش افزایش داد. مردم انقلابی از اینکه هفتاد و دو تن از خدمتگزاران خود را از دست دادند بسیار ناراحت بودند و با حضور گسترده در مراسم تشییع پیکر شهدای هفتم‌تیر و سر دادن

شعارهای انقلابی همچون «دشمن در چه فکریه، ایران پر از بهشتیه»، حماسه‌ای عظیم خلق کردند.

خون شهدای هفتم تیر همچنین خواب غفلت را از چشمان برخی افراد زدود و آنهایی که تحت تأثیر جوسازی و تبلیغات مسموم دشمنان داخلی و خارجی، برخی تهمت‌های ناروا را باور کرده بودند، احساس غبن نمودند و از اینکه نتوانستند مسئولان و خدمتگزاران نظام و ملت را بهتر بشناسند بسیار ناراحت بودند.

### به نظر شما چرا فعالیت‌های حزب جمهوری اسلامی متوقف شد؟

زمانی که فعالیت حزب متوقف شد در نمایندگی جمهوری اسلامی در انگلستان و به عنوان رئیس نمایندگی در لندن مشغول بودم. اما تحلیلی که دارم این است که پس از شهادت آقایان بهشتی و باهنر دو دبیرکل وقت، حزب آنچنان فعال نبود. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای هم که در حادثه تروریستی ششم تیر سال ۱۳۶۰ مجروح و پس از ترور شهید رجایی در هشتم شهریور همان سال از سوی مردم به عنوان سومین رئیس جمهور برگزیده شدند، و مشغول امور اجرایی کشور بودند.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نیز که عهده‌دار ریاست مجلس شورای اسلامی و امور مربوط به جنگ بود، کمتر به فعالیت‌های حزبی رسیدگی می‌کرد و آیت‌الله موسوی اردبیلی هم که اصلاً وارد حزب نمی‌شد. بنابراین کسی بالای سر حزب نبود و آنهایی هم که نیز فعال بودند کشمکش داشتند که این کشمکش‌ها می‌توانست اثرات تخریبی بدی داشته باشد. برخی آقایان که درون حزب بودند، شروع به سهم خواهی کردند و با گرایش‌هایی که داشتند نگذاشتند حزب کار خود را پیش ببرد. در این میان شکایت‌هایی زیادی هم از ناحیه حزب به محضر حضرت امام راحل منعکس می‌شد و به نظرم نارضایتی ایشان روز به روز تشدید می‌یافت. در نتیجه مسئولان حزب تصمیم گرفتند از تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۶۶ فعالیت حزب را متوقف کنند.<sup>۱</sup>

۱- حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله العالی) و حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۶۶ طی نامه‌ای به محضر امام امت اعلام کردند در شرایط کنونی ضرورتی برای وجود حزب نیست و جامعه به وحدت و انسجام نیازمند است و ممکن است تحزب بهانه‌ای برای ایجاد اختلاف و موجب خدشه در وحدت ملت گردد و پیشنهاد نمودند حزب جمهوری اسلامی همه فعالیت‌های خود را متوقف نماید. امام امت در پاسخ به این نامه، با این پیشنهاد موافقت فرمودند و ضمن تأیید مؤسسان حزب جمهوری اسلامی و آرزوی توفیق خدمت برای همه، توصیه و سفارش به اتحاد و اتفاق فرمودند. متن نامه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به محضر امام امت بدین شرح است: ←

### کتاب مواضع ما درباره چه موضوعاتی بود؟

کتاب «مواضع ما» دربارهٔ مواضع تفصیلی حزب پیرامون موضوعات مختلف تدوین شد و برخی پایه‌گذاران حزب جمهوری اسلامی آن را تالیف و تدوین کردند.<sup>۱</sup> برداشتم این است که کتاب "مواضع ما" به نوعی قانون اساسی بود که در همه سطوح از جهان‌بینی گرفته تا ولایت فقیه، انتخابات، انقلاب اسلامی، اقتصاد، سیاست داخلی و خارجی، مسایل اجتماعی و فرهنگی و نقش خانواده همه امور را به طور

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک مرجع عالیقدر و رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (مدظله العالی)

همانطور که آن رهبر عزیز اطلاع دارند تأسیس حزب جمهوری اسلامی از طرف هیئت مؤسسين با مشورت آن مقام معظم و شرایطی انجام شد که نیاز به یک تشکل در برابر انبوه مسائل در آغاز انقلاب و لزوم انسجام و انتظام نیروهای آگاه و مؤمن و گسترش آگاهیهای انقلابی و تخریب کادرهای فعال و کارآمد برای اداره کشور و خنثی کردن توطئه‌های گروهکها و عوامل دشمن خارجی و ضدانقلاب داخلی به شدت احساس می‌شد.

این حزب در طول سالهای گذشته در حد توان خود به منظور تثبیت نظام جمهوری اسلامی و انجام تکالیف بزرگی که بر دوش خود حس می‌کرد از هیچ کوششی فروگذار نکرد و در کوران توطئه‌های چپ و راست با فداکاری و تقدیم شهدایی که بعضی از آنان چهره‌های برجسته و فراموش‌نشده انقلابند از جمله شهدای هفتم تیر، نقاب از روی نفاق برانداخت و مظلومیت و حقانیت خط امام را به نمایش گذارد. در طول جنگ تحمیلی، حزب جمهوری اسلامی در سراسر کشور به وظیفه اسلامی خود برای بسیج مردم و شرکت فعال در جبهه‌های نور عمل کرد و جمعی از کادرها و اعضا آن در این جهاد مقدس به افتخار شهادت نائل آمدند. تعبد افراد این حزب به اسلام و اعتقاد راسخ آنان به ولایت فقیه که خود عامل مهمی در کینه‌توزی ضدانقلاب بود ایجاب می‌کرد که در مراحل و مقاطع مختلف انقلاب با کسب رهنمودهایی از آن مقام معظم، حرکت حزب را تنظیم و سیاست‌های آن را پی‌ریزی نمایند.

اکنون به فضل الهی نهادهای جمهوری اسلامی تثبیت شده و سطح آگاهی و درک سیاسی آحاد ملت، انقلاب را از جهات عدیده آسیب‌ناپذیر ساخته و روشن‌بینی و توکل و قدرت اراده آن رهبر عالیقدر و فداکاری و آمادگی مردم حزب‌الله، توطئه‌های ضدانقلاب داخلی و استکبار جهانی را بی‌اثر و کم‌خطر نموده است. لذا احساس می‌شود که وجود حزب، دیگر آن منافع و فوائد آغاز کار را نداشته و بعکس، ممکن است تحزب در شرایط کنونی بهانه‌ای برای ایجاد اختلاف و دو دستگی و موجب خدشه در وحدت و انسجام ملت گردد و حتی نیروها را صرف مقابله با یکدیگر و خنثی‌سازی یکدیگر کند.

لذا همانطوری که قبلاً نیز کراراً عرض شد شورای مرکزی پس از بحث و بررسی مبسوط و مستوفی با اکثریت قاطع به این نتیجه رسید که مصلحت کنونی انقلاب در آن است که حزب جمهوری اسلامی تعطیل و فعالیتهای آن به کلی متوقف گردد. مراتب برای استحضار و کسب رهنمود عالی معروض می‌گردد. و الامر الیکم و ادام الله ببقانکم الشریف. سیدعلی خامنه‌ای - اکبر هاشمی رفسنجانی

حضرت امام خمینی (ره) نیز در نامه ای خطاب به حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی) و آیت الله هاشمی رفسنجانی چنین فرمودند: ((بسمه تعالی - جنابان حجت الاسلام آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی دام توفیقها.

موافقت می‌شود. لازم است تذکر دهم که حضرات آقایان مؤسسين محترم حزب مورد علاقه اینجانب می‌باشند. امیدوارم همگی در این موقع حساس با اتفاق و اتحاد در پیشبرد مقاصد عالییه اسلام و جمهوری اسلامی کوشا باشید. ضمناً تذکر می‌دهیم که اهانت به هر مسلمانی چه عضو حزب باشد و یا نه برخلاف اسلام و تفرقه‌اندازی در این موقع از بزرگترین گناهان است.

والسلام علیکم و رحمت الله ۱۱ خرداد ۶۶ - روح الله الموسوی الخمينی)). آرشیو اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر

۱- در پی اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی و در همان هفته اول فعالیت آن، شورای مرکزی این تشکل تصویب نمود تا مواضع حزب تدوین و در همه حوزه ها مورد تعلیم قرار گیرد. کتاب «مواضع ما» یکی از مهمترین کتاب هایی به شمار می آید که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با هدف تبیین و برنامه های این تشکل که برگرفته از روح قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی بود تدوین گردید. و حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) و آیت الله هاشمی رفسنجانی و شهیدان آیت الله دکتر بهشتی و دکتر باهنر مسئولیت تهیه این مواضع را بر عهده گرفتند.

تفصیلی بیان می‌کرد و به نظرم مجموعه ارزشمندی است که بر پایه‌های قانون اساسی استوار بود.

### در حزب جمهوری اسلامی با چه کسانی بیشتر مأنوس بودید؟

در حزب همه روابط دوستانه‌ای داشتند اما خود بنده بیشتر با آقای دکتر محمدخان<sup>۱</sup>، شهیدان جواد مالکی<sup>۲</sup>، حسن اجاره‌دار، علی درخشان<sup>۳</sup>، حمزه ارشاد<sup>۴</sup>، مرحوم زواره‌ای، دکتر واعظ مهدوی<sup>۵</sup> و فرشاد مؤمنی<sup>۶</sup> مأنوس بودم.

### نقطه اشتراک شهدای حزب جمهوری اسلامی به لحاظ شخصیتی در چه ویژگی‌هایی خلاصه می‌شد؟

اشتراک فکری آنها مبحث انقلاب، پذیرش حزب و آن دسته از شخصیت‌های حزب بود که این تشکل را بنا نهاده بودند. مجموعه این بزرگواران افرادی سخت کوش، ایده‌آل، سازنده و مبارز بودند که با سابقه درخشان پیش و پس از پیروزی

۱- دکتر مرتضی محمدخان: رک، همین کتاب صص ۱۲۷ - ۱۶۷

۲- شهید جواد مالکی: جواد مالکی در سال ۱۳۳۱ در تهران متولد شد. او در سال ۱۳۵۴ موفق به اخذ مدرک کارشناسی فیزیک از دانشگاه تربیت معلم شد. تلاش برای ایجاد انجمن های اسلامی دانش آموزان و معلمان، مبارزه علیه رژیم پهلوی، کسب آمادگی برای نبرد مسلحانه علیه دستگاه پهلوی، عضویت در کمیته استقبال از حضرت امام خمینی (ره)، همکاری در تشکیل کمیته های انقلاب اسلامی، عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و تدریس در آموزشگاه های مختلف از جمله سوابق مبارزاتی و تشکیلاتی به شمار می آید. او شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (نک، سعید یوسفی، حزب جمهوری اسلامی، شهدای حزب، همان صص ۱۶۶-۱۷۲)

۳- شهید علی درخشان: علی درخشان ۱۸ تیر سال ۱۳۱۹ در تهران متولد شد. تحصیلات خود را تا پایان مقطع متوسطه ادامه داد. ۲۵ سال مبارزه بی امان با رژیم پهلوی، همکاری با نهضت مقاومت ملی و مرحوم آیت الله طالقانی، همکاری با هیئت های مؤتلفه اسلامی، ادامه مبارزه همگام با نهضت عاشورایی امام راحل، شرکت در راهپیمایی های ضد رژیم، ایستادگی در برابر جریان های التقاطی، شرکت در کارهای عام المنفعه، عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و تصدی مسئولیت امور مالی این تشکل از جمله سوابق اجتماعی و سیاسی وی به شمار می آید. او سرانجام شامگاه هفتم تیر ۱۳۶۰ در انفجار ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. همان صص ۱۴۰-۱۳۰

۴- شهید عباس (جهانبخش) حمزه نژاد ارشاد: عباس حمزه نژاد ارشاد اول فروردین سال ۱۳۲۳ در تهران دنیا آمد. فعالیت علیه رژیم پهلوی، بخش اعلامیه های حضرت امام راحل، پایه گذاری انجمن اسلامی مددکاران، عضویت در حزب جمهوری اسلامی، ریاست دانشکده خدمات اجتماعی، معاونت دفتر آموزش سازمان بهزیستی کشور، سرپرست ستاد تداوم امداد جنگ زدگان غرب کشور از جمله سوابق سیاسی و مسئولیت های وی به شمار می آید. او شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بدست منافقین کوردل به شهادت رسید. ((نک، سعید یوسفی، حزب جمهوری اسلامی شهدای دولت، کتاب سوم جلد دوم، ناشر: بنیاد فرهنگی هفتم تیر، بهار ۱۳۷۸ صص ۱۰۴-۹۷))

۵- دکتر محمد رضا واعظ مهدوی: محمد رضا واعظ مهدوی عضو سابق حزب جمهوری اسلامی، استاد دانشگاه شاهد است. او در دولت نهم معاون سیاست گذاری و برنامه ریزی وزارت رفاه و تامین اجتماعی بود.

۶- فرشاد مؤمنی: دکتر فرشاد مؤمنی از اعضای سابق حزب جمهوری اسلامی و استاد دانشگاه در رشته اقتصاد است.

انقلاب اسلامی شرایط را به سمت ایده‌آل هدایت می‌کردند و همه ظرفیت‌های خود را برای سازندگی کشور به کار می‌گرفتند. البته به لحاظ فردی هر یک مقام و مرتبه‌ای داشتند و با بینش بلندی که داشتند به موضوعات مختلف می‌نگریستند.

### پس از فاجعه تروریستی هفتم تیر مشغول چه کاری شدید؟

هنوز چند روز از فاجعه هفتم تیر نگذشته بود که شهید حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد جواد باهنر برای عیادت از مجروحان به بیمارستان آمدند. من به همراه برخی دوستان در بیمارستان طرفه بستری بودیم. با مشاهده من گفتند: «شما که اینجا هستید». در پاسخ گفتم: بله. ایشان سؤال کرد: «از کدام ناحیه مجروح شده‌اید» در پاسخ گفتم: صورتم سوخته است و پرده گوش‌هایم پاره شده و برخی دنده‌هایم نیز شکسته است.

با شنیدن اظهارات من گفتم: «قرار است نخست وزیر بشوم اگر می‌توانی روی پاهایت بایستی بیا دفتر من» و من هم گفتم: «چشم».

فردای آن روز با اصرار فراوان از بیمارستان ترخیص شدم و به خدمت ایشان رسیدم. بعد ایشان نخست وزیر شدند و تا هشتم شهریور که فاجعه انفجار دفتر نخست وزیری به دست مسعود کشمیری<sup>۱</sup> پیش آمد در آن مسئولیت خدمت می‌کردم. البته وقتی

(۱) مسعود کشمیری: مسعود کشمیری فرزند سعید در سال ۱۳۲۹ در کرمانشاه متولد شد ... وی قبل از انقلاب توسط پسر دایی خود ابوالفضل دلنواز که برادر همسرش نیز بود و در درگیری‌های مسلحانه بعد از انقلاب معدوم شد، جذب سازمان منافقین گردید. وی با قدسی خرازیان و آیت الله زاده شیرازی ... از اعضای شاخص منافقین و علی اکبر تهرانی از متهمان ردیف اول پرونده هشتم تیر ۶۰ [در ارتباط بود]

وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همچنان عضو سازمان منافقین بود و اسامی مستعاری بنام‌های حنیف و مجیب داشت. همسر وی مینو دلنواز نیز از اعضای فعال منافقین بود که اکنون نیز به همراه وی فراری است. ... علی تهرانی در اقرار خود گفته است: بنا به دستور صریح سازمان منافقین مقرر می‌گردد تسهیلاتی فراهم شود تا مسعود کشمیری در یکی از ادارات تابعه نخست وزیری نفوذ کند و به عنوان کارمند پذیرفته شود. ... او چندی بعد با مشورت خسرو تهرانی از اعضای کمیته اداره دوم ارتش [و محسن سازگارا معاون سیاسی اجتماعی وزیر مشاور در امور اجرایی به دفتر اطلاعات نخست وزیری منتقل می‌شود ... وی سپس جانشین خسرو تهرانی در دبیرخانه شورای امنیت شد. ... [او اقدامات تروریستی و جاسوسی فراوانی را مرتکب می‌شود] که تلاش برای ترور امام خمینی از آن جمله بود. ...

آخرین اقدام وی انفجار دفتر نخست وزیری بود که در راستای ترس سازمان پس از ۳۰ خرداد قرار داشت که گمان می‌کرد با زدن مسئولان نظام به نتیجه خواهد رسید. در این حادثه شهید رجایی و شهید باهنر رئیس جمهور و نخست وزیر که تازه دولت را در دست گرفته بودند به شهادت رسیدند و سرتیپ وحید دستجردی رئیس وقت شهربانی نیز بر اثر این انفجار در فاصله کوتاهی به شهادت رسید.

نظریه ترور رئیس جمهور و نخست وزیر در ادامه تزی بود که با انفجار بمب در مقابل رهبر حکیم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای در ۶ تیر آغاز شد و با انفجار حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر، ترور مسئولان و دادستانی و دادگاه انقلاب مرکز در ۸ تیر ادامه یافت. هشتم شهریور حلقه مکملی بود که نتوانست پیش بینی منافقین را محقق کند. اما این روند ادامه یافت. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی) (کد مطلب ۶۴۴۹/default.aspx/۶۴۴۱) <http://www.irdc.ir/fa/content>

کار را شروع کردیم آقای عسگری رئیس دفتر آقای رجایی در زمان نخست وزیری نیز در آنجا حضور داشتند. درباره این فاجعه هم باید بگویم که آن روز یعنی هشتم شهریور من در دفتر بودم و آقایان محمدعلی رجایی، محمدجواد باهنر و سرهنگ وحید دستجردی<sup>۱</sup> به اتاق کنفرانس رفتند. وقتی انفجار رخ داد نخستین کسی بودم که به سمت اتاق جلسات دویدم. مرحوم دستجردی را دیدم که هنوز زنده بود او را به بیرون آوردم. دوباره به داخل سالن برگشتم دیدم نمی توانم داخل شوم چون روی سقف از عایق صداگیر استفاده کرده بودند و به همین علت شعله‌های آتش دو چندان شده بود. شیشه‌ها شکسته بودند تلاش کردم سینه خیز بروم اما نتوانستم و متاسفانه در این فاجعه آقایان محمد علی رجایی رئیس جمهور مکتبی ما و نخست وزیر ایشان یعنی حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر باهنر به شهادت رسیدند.

پس از آن دوباره به سازمان بهزیستی بازگشتم. دولت سوم تازه تشکیل شده بود. در آن زمان کنفرانسی درباره مسائل بهزیستی در شهر برایتون انگلیس برگزار و هیئتی از سازمان بهزیستی به این کنفرانس اعزام شد که بنده مسئول آن هیأت بودم.

پس از بازگشت در ملاقاتی گزارشی از اوضاع سفارت به آقای دکتر علی اکبر ولایتی<sup>۲</sup> وزیر امور خارجه دادم. او نیز موضوع را بررسی کرد. پس از آن آقای ولایتی

۱- شهید امیر سرتیپ وحید دستجردی: وحید (هوشنگ) دستجردی در سال ۱۳۰۴ در اصفهان به دنیا آمد. او از جوانی روحیه مذهبی داشت. در سال ۱۳۲۸ وارد آموزشگاه شهربانی شد و در سال ۱۳۳۰ به درجه ستوان دومی و در سال ۱۳۵۱ به درجه سرهنگی نائل آمد. او طی این سالها دوره های تخصصی انتظامی، ستاد و عالی را گذراند. او از مقلدین امام خمینی (ره) بود. شهید وحید دستجردی دارای روحیه مبارزاتی و اسلامی بود و به همین علت رژیم ستم شاهی تصمیم گرفت او را از شهربانی اخراج کند. بعدها شهربانی با احتیاط به وی کار ارجاع و افراد را برای مراقبت وی می گمارد. وحید دستجردی طی سالهای ۵۶-۵۷ احساس کرد دستگاه پهلوی قصد دارد از شهربانی برای سرکوب قیام مردم استفاده کند بنابراین در خرداد ۵۷ خود را بازتنه کرده. و پس از آن در تظاهرات ضد رژیم شرکت می کرد.

در پی پیروزی انقلاب اسلامی و در اسفند سال ۱۳۵۷ با میل و علاقه برای خدمت به شهربانی بازگشت. او ابتدا رئیس شهربانی اصفهان و سپس سرپرست اداره بازرسی و معاون انتظامی و در ۱۴ اسفند ۵۹ به عنوان رئیس شهربانی کل کشور منصوب شد. امیر سرتیپ وحید دستجردی در فاجعه تروریستی هشتم شهریور نخست وزیری مجروح شد و سرانجام در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ به درجه رفیع شهادت مفتخر گردید.

۲- دکتر علی اکبر ولایتی: علی اکبر ولایتی چهارم تیر ۱۳۲۴ در رستم آباد شمیران متولد شد او در سال ۱۳۴۳ در کنکور سراسری رشته پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد و پس از آن تخصص اطفال را در مرکز طبی کودکان دانشگاه تهران و فوق تخصص بیماری های عفونی را در دانشگاه جان هاپکینز گذراند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی معاون وزارت بهداشتی بود. در دور اول مجلس شورای اسلامی به نمایندگی مردم تهران انتخاب شد. سپس شانزده سال در دوره ریاست جمهوری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) و آیت الله هاشمی رفسنجانی به عنوان وزیر امور خارجه خدمت کرد و پر سابقه ترین وزیر جمهوری اسلامی ایران به شمار می آید. و در سال ۷۶ مشاور مقام معظم رهبری در امور بین الملل شد و هم اکنون نیز در این مسئولیت انجام وظیفه می کند. تدریس در دانشگاهها، عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی و مجمع تشخیص مصلحت نظام و بنیاد دائره المعارف اسلامی و چندین انجمن تخصصی و پژوهشی جهان از دیگری سوابق وی بشمار می آید.



از من خواست که مسئولیت سفارت را بر عهده بگیرم و سرانجام از طریق برادرم که رئیس دفتر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مجلس شورای اسلامی بود مرا مجاب کردند که نمایندگی ایران را در لندن بپذیرم.

در سال ۶۱ به لندن رفتم و تا سال ۶۵ مأموریت طول کشید. پس از آن پیشنهادات مختلفی از جمله سفارت تهران در نروژ پیشنهاد شد که سرانجام یکسال به عنوان رئیس کمیته نمایندگی ایران در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل منصوب شدم. پس از آن در سال ۶۷ به عنوان مدیر کل شرق دور در اقیانوسیه وزارت امور خارجه منصوب شدم و تا سال ۱۳۷۰ در آنجا بودم. پس از آن به عنوان مشاور امور بین‌الملل وزیر نفت انتخاب شدم و توانستم در این مدت مؤسسه تحقیقات بین‌المللی انرژی را پایه‌گذاری نمایم. که این مؤسسه هم اکنون نیز مشغول فعالیت‌های علمی و تحقیقاتی در حوزه انرژی است.

در چهارمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی از حوزه انتخابیه همدان به خانه ملت راه یافتیم.

و پس از آن به سراغ کارهای تحقیقاتی و پژوهشی در زمینه علوم اجتماعی و انسانی و نیز روابط بین‌الملل روی آوردم و با علاقه‌ای که به این حوزه‌ها داشتم با همراهی برخی دوستان مؤسسه مدیریت استراتژیک (بشری) را پایه‌گذاری کردیم. این مؤسسه با مجوز وزارت علوم تحقیقات و فناوری فعالیت می‌کند.

طی این سال‌ها توانستم مدرک کارشناسی ارشد را در رشته روابط بین‌الملل اخذ کنم و بعد از آن نیز دوره دکتری مدیریت استراتژیک را طی کردم. در این مدت همچنین خداوند توفیق داد کتاب انتخابات مجلس پنجم در آینه مطبوعات و چند مقاله تحلیلی را تألیف نمایم که به چاپ نیز رسیده است.

**در سال ۱۳۶۳ گروه‌های ضد انقلاب به سفارت تهران در لندن حمله کردند، لطفاً بفرمائید این حمله تروریستی با چه هدفی شکل گرفت و چگونه خنثی شد؟**

در سال ۱۳۵۹ گروهک ضد انقلاب به سفارت تهران در لندن حمله تروریستی

کردند. پس از آن نیز در سال ۱۳۶۳ حمله مشابهی از سوی ضد انقلاب به سفارتخانه جمهوری اسلامی ایران در انگلیس صورت گرفت. این حمله مصادف بود با سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و آنها تصمیم گرفته بودند در ۳۴ نقطه از جهان به دفاتر و نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران حمله تروریستی کنند.

آنها این نقشه خود را اجرایی کردند. به عنوان مثال در هند و لاهه سفیر ما را کتک زده بودند در چند نقطه از آلمان دفاتر هواپیمایی ایران را به هم زدند و در استرالیا نیز با حمله به سفارت خسارت‌هایی را به بار آوردند. اما در لندن بخت با آنها یار نبود آنها به سفارت حمله کردند. اما کارمندان سفارت آنها را بازداشت کردند و در اختیار پلیس لندن قرار دادند.

موقعی که ما تروریست‌ها را تحویل پلیس لندن دادیم تابلوهایی را با مضمون تروریست‌های آمریکایی و فرانسوی بر روی سینه آنها نصب کردیم و از آنجا که خبرنگاران و عکاسان کشورهای مختلف مقابل سفارت جمهوری اسلامی ایران حاضر شده بودند، این موضوع به لحاظ تبلیغاتی بسیار انعکاس مطلوبی به نفع جمهوری اسلامی ایران داشت. پس از آن واقعه، وزارت امور خارجه به طور شفاهی خیلی ما را تشویق کرد و به ما گفته شد شما تلافی حمله ضد انقلاب در نقاط دیگر را نیز در آوردید.

نکته‌ای که در بررسی اسناد و مدارک شخصی مهاجمان به سفارتمان در لندن نظر من را جلب کرد این بود که تروریست‌ها، ورقه پناهندگی سیاسی داشتند و آنها به لحاظ قوانین پناهندگی حق ندارند با آن ورقه به کشورهای دیگر سفر کنند و این نشان می‌دهد که دولت و پلیس انگلیس از آنها حمایت کرده بود.

بنابراین ما در لندن با خبرگزاری‌ها مصاحبه کردیم و این اسناد و مدارک را در اختیار خبرنگاران قرار دادیم و این موضوع برای وزارت خارجه انگلیس بسیار گران تمام شد.

درایت نمایندگی جمهوری اسلامی علاوه بر بازتاب بین‌المللی که داشت، همچنین منجر شد تا دو سال آن منطقه برای ایرانی‌ها و کارمندان سفارت و به ویژه بانوان محجبه امن باشد. چرا که پیش از این واقعه، آنها با مشاهده بانوان پوشیده و محجبه،

شروع به آزار و اذیت و فحاشی می نمودند.

**کدامیک از ویژگی‌های شهید بهشتی شما را بیشتر به خود جذب می کرد؟**

شهید بهشتی فردی مدیر، مطلع، با سواد و عادل بود و سعی می کرد عدالت را حتی در نگاه و کردارش رعایت کند. او وقتی سخن می گفت، نگاهش را بطور مساوی میان حاضران تقسیم می کرد و وقتی سلام می دادیم به گرمی پاسخ می شنیدیم. اما نکته‌ای که مرا بسیار به خود جلب می کرد توجه ایشان به نظم بود. او همیشه کارهای خود را بر طبق برنامه و در ساعت خاص خود انجام می داد و هرگز از آن تخطی نمی نمود. خاطره‌ای دارم که بسیار برای خود من جالب بود. ایشان در طول روز ساعتی را برای ملاقات مراجعان اختصاص می داد. مراجعان را در ساعت معین به حضور می پذیرفت. به یکی از مراجعان ۱۵ دقیقه وقت داده بود. آن فرد سر ساعت در دفتر شهید بهشتی حاضر شد و شروع به صحبت کرد. آن قدر گرم صحبت بود که متوجه نشد ۱۵ دقیقه وقتش به پایان رسیده است. اما رأس ۱۵ دقیقه دکتر بهشتی با مهربانی توام با قاطعیت خطاب به وی گفت: وقت شما تمام شده است اگر احساس می کنید نیاز دارید بیشتر در این زمینه صحبت نمائید وقت دیگری برای شما تعیین می کنم چرا که اکنون فرد دیگری منتظر است تا داخل شود. این نگاه شهید بهشتی بسیار آموزنده بود و می تواند اکنون نیز مورد توجه قرار گیرد.

**برخورد شهید بهشتی با جوان‌ها چطور بود و چگونه با آنها ارتباط برقرار می کرد؟**

آنچه که ما دیدیم این بود که بیشتر وقت شهید بهشتی با نیروهای جوان می گذشت و او ارتباط بسیار خوبی با جوانان داشت. با آنها گرم می گرفت و نکات مختلف را با روش‌های گوناگون به آنها آموزش می داد. اگر شما در سابقه اعضای حزب جمهوری اسلامی دقت کنید مشاهده خواهید کرد که بیشتر اعضای آن از نیروهای جوان بودند. البته آقای بهشتی با افراد هم سن سال خودشان نیز ارتباط تنگاتنگی

داشتند.

**حدود ۲۸ سال از فاجعه تروریستی هفتم تیر می‌گذرد، مردم و بویژه جوان‌ها وقتی مطلع می‌شوند شما از جانبازان این واقعه هستیید چگونه است؟**  
عموم نگاه‌ها و برخوردها تحسینی و از روی احترام و تکریم است. البته در برخی موارد در صحبت‌ها انتقادهایی هم می‌شود و برخی نگاه‌ها جنبه منفی هم می‌گیرد که باید به آنها توجه کرد.

**برای اینکه بتوانیم پاسخی مستدل و آگاهی‌بخش به نگاه‌هایی که در ذهنشان سئوالاتی وجود دارد ارائه کنیم چه باید کرد؟**

پاسخ این سئوال سخت است، در همراه ساختن این نگاه‌ها همه ما و به ویژه مسئولان در هر رده‌ای وظیفه داریم با تدبیر امور را پیش ببریم. باید نصایح امام امت (رضوان‌الله تعالی علیه) را نصب العین قرار دهیم و وحدت خودمان را حفظ کنیم. اختلاف سلیقه و تفاوت دیدگاه طبیعی است اما باید با یکدیگر تعامل داشته باشیم. باید مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ریشه‌ای حل شود. اگر کسی مطلبی دارد باید به آن توجه کنیم و تا حد ممکن با دلیل و منطق نگاه او را اصلاح کنیم. باید امر به معروف و نهی از منکر کنیم و در این مسیر مسئولان وظیفه بیشتری دارند.

**شبیخون فرهنگی دشمن یکی از مواردی است که شاید منجر به نگاه منفی نیز بشود برای مقابله با آن چه باید کرد؟**

مقابله با شبیخون فرهنگی نیازمند یک حرکت و برنامه‌ریزی منسجم است. قبل از پیروی انقلاب اسلامی فضای جامعه ما از نگاه مذهبی‌ها خوب نبود. اما می‌بینیم بیشتر فرزندان خانواده‌های مذهبی سالم ماندند و در آن محیط، خوب رشد کردند. عامل مهمی که منجر شد تهاجم فرهنگی نتواند روی این جوان‌ها تأثیر بگذارد، همان خانواده بود.

خانواده‌ها تحت آموزش‌های علما و در سایه ارتباط با آنها این نکته را دریافته

بودند که لقمه حلال، مراقبت و نظارت بر ارتباط درست فرزندان عامل مهمی است که می‌تواند آنها را از گرفتار شدن در منجلاب فساد آن زمان مصون نگه دارد. بنابراین خانواده عامل اساسی در مقابله با شیخون فرهنگی به حساب می‌آید. در کنار آن حاکمیت هم نقش موثری دارد و باید بتواند ارتباط نزدیکی با جوانان برقرار کند. در کنار این مسائل توجه به یک نکته بسیار ضروری است و آن این است که مقابله با شیخون فرهنگی نیازمند حرکت نرم‌افزاری است و چندان به سخت افزار نیاز ندارد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نگاه افکار عمومی نسبت به دکتر شریعتی<sup>۱</sup> خیلی مثبت بود و هر روز بر محبوبیت وی در میان دانشجویان و مردم افزوده می‌شد و پایگاه او در میان نیروهای انقلابی و مبارز هم به خوبی رشد کرده بود. رژیم پهلوی از این موضوع نگران بود و می‌دید با زندان و تهدید و فشار هم نمی‌تواند مانع از محبوبیت دکتر شریعتی شود. رژیم راه چاره را در این دید که آثار و مقاله‌های دکتر شریعتی را منتشر نماید. در نهایت به توصیه دفتر مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران، ساواک مأمور شد مقالات و کتب وی را در روزنامه کیهان آن زمان چاپ کند و همین مسئله موجب گردید محبوبیت وی در میان مردم بسیار کاهش پیدا کند. زیرا مردم می‌گفتند چرا دکتر با رژیم همکاری می‌کند. شهادت یا مرگ مشکوک دکتر شریعتی پرده از این ترفند نامیمون رژیم را کنار زد.

بنابراین در مقوله مقابله با تهاجم فرهنگی باید دامنه مطالعات اجتماعی را گسترش داد و با مغز به سراغ مغز رفت زیرا سخت‌افزار نمی‌تواند در برابر مغز و اندیشه موفق باشد.

### حادثه هفتم تیر یادآور چه موضوعی است؟

حادثه هفتم تیر تاثیر بسیار مهمی در سرنوشت کشور و نظام و ملت ما به جا گذاشت و ما باید یاد شهدای آن را زنده نگه داریم.  
البته گذر زمان بر بسیاری از مسائل و تاریخ سایه افکنده است و در برخی مواقع

۱- علی شریعتی: علی شریعتی سوم آذر سال ۱۳۱۲ از توابع مزینان در سبزوار به دنیا آمد. پدرش محمد تقی شریعتی، مؤسس کانون نشر حقایق اسلام بود. شریعتی تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاه مشهد گذراند و تحصیلات عالی خود را در مقطع دکتری در سال ۱۳۴۱ و در رشته ادبیات ادامه داد. وی در سال ۱۳۴۳ به ایران بازگشت و در مرز دستگیر شد. وی در طول زندگی سیاسی اش چند بار دستگیر و محکوم به زندان شد و سرانجام در ۲۹ خرداد ۱۳۵۶ درگذشت و در سوریه به خاک سپرده شد.

شاهد هستیم حتی برخی دانشجویان و استادان دانشگاه نیز نسبت به آن واقعه اطلاعات کمی دارند.

اما حادثه هفتم تیر از جمله وقایعی است که نباید از اذهان عمومی و بویژه نسل جوان فراموش شود. جوانان و نسل آینده باید شناخت کافی از این رخداد داشته باشند و باید آن را برای نسل آینده حفظ کرد. باید مردم و جوانان بدانند که شهید بهشتی چه کسی بود.

بنیاد فرهنگی هفتم تیر برای زنده نگه داشتن این واقعه تاریخی و یاد و خاطره شهدای مظلوم قتلگاه سرچشمه تهران اقدامات قابل تقدیری کرده است و رسالت خود را ایفا می‌کند و این خیلی با ارزش است که جا دارد از مسئولان و برنامه‌ریزی‌هایی که برای زنده نگهداشتن تاریخ انقلاب اسلامی دارند تشکر کنیم.

حرکت‌هایی هم که بنیاد فرهنگی هفتم تیر برای ساخت یادمان شهدای هفتم تیر نموده بسیار قابل تحسین است و امیدواریم آن محل نماد خوبی برای آشنایی مردم با ویژگی‌های شهدای هفتم تیر و شناخت آنان باشد. انشاءالله



● مراسم عقد ازدواج یکی از شهروندان تهرانی، در حضور شهید  
حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد باهنر نخست وزیر ج.ا.ا - تابستان ۱۳۶۰  
ساداتیان در کنار شهید باهنر



● بازدید آیت الله هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت از سازمان بهزیستی، نفر اول سمت چپ ساداتیان



● آقای فاروق لقانی رئیس جمهور پاکستان - دکتر ولایتی، آخوندزاده، ساداتیان



● خانم بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان، دکتر ولایتی، ساداتیان، آخوندزاده سفیر ایران در پاکستان



● از چپ به راست: حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، ساداتیان سخنرانی آقای ناطق نوری در جمع مردم همدان - ۱۸ تیر ۱۳۷۳





● دیدار هیئت ایرانی با آقای صفرمراد نیاز اف رئیس جمهور وقت ترکمنستان  
از راست: دکتر ولایتی، ساداتیان، باقری سفیر ایران در ترکمنستان و بختیاری مدیرکل منطقه آسیای میانه  
وزارت امور خارجه



● بازدید دکتر حسن حبیبی معاون اول ریاست جمهوری از باغ بهشت همدان - ساداتیان در سمت چپ  
دکتر حبیبی ایستاده است - تابستان ۱۳۷۲



● روز ملی آلمان - سفارت برلین در تهران - ۱۳۷۲  
از راست به چپ: آقای اسدالله عسگرآولادی (رئیس اتاق بازرگانی وقت)، ورتسن معاون وزیر اقتصاد آلمان،  
دستیار آقای ورتسن، ساداتیان



نام : حسین

نام خانوادگی: صادقی

نام پدر: امیر

تحصیلات: کارشناسی ارشد

سوابق سیاسی: مبارزه علیه رژیم پهلوی ، مبارزه علیه بهائیت ( قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) تحمل زندان و شکنجه های ساواک

سوابق تشکیلاتی: عضویت در حزب ملل اسلامی ( قبل از پیروزی انقلاب) عضو حزب جمهوری اسلامی

سوابق خدمتی: مدیر کل امور عمومی دانشگاه تهران- معاون اداری و مالی وزارت امور خارجه، قائم مقام وزارت کشاورزی، قائم مقام شهرداری تهران، مدیرعامل فروشگاه های زنجیره ای قدس



### حسین صادقی:

من، حسین صادقی، فرزند امیر در اول مرداد سال ۱۳۲۵ هجری شمسی در تهران متولد شدم. خانواده ما شش فرزند پسر و دو فرزند دختر داشت. من فرزند دوم خانواده بودم. فرزند ارشد، برادر شهیدم علی اکبر صادقی (فلاح شورشانی)<sup>۱</sup> است. نسب ما به خاندان افشاریه می‌رسد که از کردستان به تهران کوچ کردند و در محدوده بازار تهران سکنی گزیدند. جد ما مهرعلی بیگ نام داشت و از پهلوانان قدیم تهران به شمار می‌رفت که حکومت وقت (قاجار) او را به منطقه نیارک در محدوده شمالی استان قزوین کنونی تبعید کرده بود که بعدها به بخش جولیان در کرج امروز سفر می‌کنند.

پدرم در سال ۱۳۱۴ و در یازده سالگی به اتفاق خانواده‌اش به تهران سفر می‌کند و در این شهر ساکن می‌شود. این زمان مصادف با ساخت ریل راه آهن در تهران بود که او نیز در بخش تدارکات راه آهن مشغول به کار می‌شود. بعدها پدرم به فرش فروشی روی آورد. خانه ما در دوران کودکی خیابان باستان در محدوده خیابان جمهوری قرار داشت.

کودکی بیش نبودم که به مکتب خانه رفتم و مشغول فراگیری قرآن شدم. مکتب خانه ما در خیابان رشدیه جنب حسینیه خامنه‌ایها قرار داشت و معلم مکتب خانه ما نیز پیرزنی بود که با دل و جان به ما قرآن می‌آموخت. دبستان را در مدرسه داریوش گذراندم که یکی از همکلاسی‌های من در دوره دبیرستان ابوالقاسم سرحدی زاده است.<sup>۲</sup> آن موقع خانه آنها در خیابان مرتضوی بود.

۱- شهید علی اکبر فلاح شورشانی (صادقی) چهارم مهر سال ۱۳۱۹ در قزوین متولد شد. او پس از اخذ دیپلم به امر تعلیم و تربیت فرزندان این مرز و بوم همت گماشت. مبارزه علیه طاغوت، برپایی اعتصابات فرهنگی، عضویت در حزب جمهوری اسلامی از جمله سوابق سیاسی و اجتماعی وی به شمار می‌آید. او سرانجام شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. «نک: سعید یوسفی حزب جمهوری اسلامی، شهدای دولت، کتاب سوم، جلد دوم، بنیاد فرهنگی هفتم تیر ۱۳۸۷-۱۳۸۴-صص ۱۸۴-۱۹۰»

۲- ابوالقاسم سرحدی زاده: ابوالقاسم سرحدی زاده، فرزند علی اکبر، به سال ۱۳۲۴ در تهران متولد شد. او فعالیت‌های مذهبی سیاسی خود را با حضور در مجالس سخنرانی و وعظ در مساجد شروع کرد و ضمن ارتباط با دوستان و معلمین مذهبی، تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را به پایان رساند. وی قبل از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ به حزب ملل اسلامی دعوت شد. سرحدی زاده پس از دستگیری در مهر سال ۴۴ در دادگاه تجدیدنظر به زندان ابد محکوم شد و بعدها با یک درجه تخفیف به ۱۵ سال زندان محکوم شد و در سال ۱۳۵۷ آزاد گردید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسئولیت‌ها و سمت‌های مختلف قرارگرفت از جمله: همکاری با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، عضویت در شورای سرپرستی و قائم مقام بنیاد مستضعفان و جانبازان، ریاست شورای سرپرستی زندانها، عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، سرپرستی روزنامه صبح آزادگان، وزیر کار در کابینه مهندس میرحسین موسوی به مدت ۶ سال، نماینده مردم تهران در دوره سوم، پنجم و ششم مجلس شورای اسلامی، عضو مرکزی خانه کارگر، رئیس هیئت مدیره اتاق تعاون جمهوری اسلامی، رئیس هیأت مدیره اتحادیه امکان - مشاور رئیس جمهور در امور کار و کارگری و... از جمله سوابق کاری وی بشمار می‌رود.

از همان کودکی بسیار چالاک بودم و هوش خوبی هم داشتم. وقتی معلم در کلاس درس می‌داد همانجا مطلب را یاد می‌گرفتم و توضیح می‌دادم.

دوران کودکی من مصادف با حوادث سیاسی دهه سی بود. در سال ۱۳۳۲ وقتی من هشت سال سن داشتم قضیه کودتای آمریکایی شاه علیه مصدق پیش آمد. روز کودتا صبح در حال رفتن به مغازه فرش فروشی پدرم بودم که در انتهای خیابان حشمت الدوله و مقابل مسجد لولاگر کنونی که در فتنه پس از انتخاب ۲۲ خرداد ۸۸ به دست اغتشاشگران به آتش کشیده شد، با افرادی مواجه شدم که فریاد «مرگ بر شاه» و «درود بر مصدق» سر می‌دادند، برای من تازگی داشت. نزدیک ظهر که شد مرحوم پدرم گفت: «برو خانه، مادرت غذا آماده کرده است، آن را بیاور.» در راه برگشت به خانه دیدم جماعت زیادی در حال تردد هستند و فضا غیر عادی است و هر کسی وسیله‌ای در دست دارد. از برخی عابران سؤال کردم چه خبر است؟ گفتند خانه مصدق را غارت کرده‌اند. سپس جماعتی را دیدم که «شعار زنده باد شاه» و «مرگ بر مصدق» سر می‌دادند و ظرف چند ساعت دولت مصدق سرنگون شد.

پدرم به لحاظ فکری طرفدار مرحوم آیت‌الله کاشانی بود. روزی به همراه وی برای خرید نان سنگک به نانوائی رفته بودم. دیدم نانوائی بسته است یکی از مشتریان به آیت‌الله کاشانی اهانت کرد، پدرم با او درگیر شد. دوران نوجوانی و جوانی ما به لحاظ فعالیت مذهبی در مسجد لولاگر سپری شد.

در نوجوانی و جوانی به دوندگی و فوتبال علاقه داشتم در مجموعه ورزشی امجدیه، که اکنون شهید شیرودی است به ورزش دو می‌پرداختم و فوتبال را در زمین هندی‌ها که اکنون سازمان حج و زیات است بازی می‌کردم.

این محوطه از آن جهت به زمین هندی‌ها مشهور شده بود که انگلیسی‌ها در جنگ جهانی دوم پس از ورود به تهران بخشی از نیروهای خود را در آنجا متمرکز کرده بودند.

در سال ۱۳۵۰ ازدواج کردم که حاصل آن دو فرزند پسر و دو فرزند دختر است. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، لیسانس مددکاری اجتماعی را گرفتم و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم در مقطع کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و تمدن اسلامی

ادامه تحصیل دادم.

### فعالیت اجتماعی و سیاسی خودتان را چگونه شروع کردید؟

فعالیت اجتماعی و سیاسی از همان مسجد لولاگر و حسینیه دیوانگان حسین که سرهنگ فروزانفر و آقای کهرمی در آن فعالیت داشتند شروع شد. من هم نطق بودم و هم صدای خوبی برای مداحی داشتم به همین دلیل شروع به مداحی کردم.

پانزده ساله بودم که به سبب نزدیکی خانه و مدرسه مان با دانشگاه تهران به آنجا می‌رفتم و تحرکات سیاسی دانشجویان را به نظاره می‌نشستم. آن زمان درخت‌های کاج دانشگاه مانند امروز سرسبز نبود. من از لابلای نرده‌ها به داخل دانشگاه می‌رفتم و بعضاً در تجمعات دانشجویی شرکت می‌کردم و حتی مانند آنها شعار می‌دادم.

کلاس نهم بود که وارد جلسات مرحوم آقای حلبی<sup>۱</sup> شدم. که بعدها، وی انجمن حجتیه را تشکیل داد. اساس جلساتی که در منزل ایشان در خیابان لرزاده و پس از آن در میدان حسن آباد تشکیل می‌شد مبارزه علیه بهائیت بود. آن زمان بهائیان خیلی در ایران فعالیت می‌کردند و از حمایت رژیم هم برخوردار بودند. آنها جلسه‌ای به نام احتفال داشتند. در این جلسات که منازل بهایی‌ها تشکیل می‌شد، مسلمانان را دعوت و به گرویدن به بهائیت تشویق و ترغیب می‌کردند.

من با راهنمایی مرحوم حلبی در این جلسات احتفال شرکت می‌کردم و هدف این بود که اولاً کسانی را که به این جلسات می‌آمدند شناسایی کنیم و بعد با تبلیغ موازین اسلامی و شرعی خطر گرویدن به بهائیت را به آنها بازگو کنیم.

ثانیاً از برنامه‌های پنهان بهائیان اطلاع حاصل کنیم. چون بهایی‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی خیلی قدرت داشتند و همانطور که گفتم رژیم هم از آنها حمایت می‌کرد. بهایی‌ها در جلساتی که برگزار می‌کردند به مسلمانان می‌گفتند ما نمی‌خواهیم شما بهایی بشوید بلکه می‌خواهیم مسلمان نباشید.

۱- حجت الاسلام شیخ محمود ذاکر زاده تولایی مشهور به حلبی از وعاظ مشهد بود. که پس از شهریور ۱۳۲۰ از روحانیون سرشناس مشهد به حساب می‌آمد. بطوریکه در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی و همچنین در حمایت از آیت الله کاشانی در جریان ملی شدن صنعت نفت فعالیت‌های چشمگیری بعمل آورد. اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سیاست کناره گرفت و انجمنی بنام انجمن حجتیه در مشهد تاسیس کرد و به مبارزه فرهنگی تبلیغی علیه بهائیان پرداخت.

بهای‌ها در زمان محمدرضا متاسفانه جایگاه خوبی پیدا کردند و بعضی از سران آنها مانند هژبر یزدانی، امیرعباس هویدا و... بودند. این‌ها خیلی پول دوست بودند و پشتیبان اصلی آنها به لحاظ مالی هژبر یزدانی بود و از این رو می‌بینیم پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از موسسات مهم پولی و اقتصادی را در دست گرفتند. دوبار ساواک مرا دستگیر کرد و هر دو بار هم در پی شکایت بهایی‌ها صورت گرفت. یکبار یکی از این بهایی‌ها به نام حسینعلی بهاء مرا به جلساتی که داشتند دعوت کرد تا به اصطلاح من هم به آنها ملحق شوم. آنها کتابی داشتند به نام «ایقان» کتاب‌های آنها را گرفتم و پس ندادم و برخورد هم کردم. آنها رفتند شکایت کردند و ساواک آمد و من را به یکی از ساختمان‌هایی که در بالای امجدیه داشت منتقل نمود. بار دوم مرا به ساختمانی در خیابان دهکده امروزی در بلوار کشاورز که آن زمان می‌کده می‌گفتند بردند و هر دو بار با تعهد مرا آزاد کردند.

در سال ۱۳۴۰ بعد از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) مراسم مختلفی در شهر تهران برگزار شد. به خاطر دارم در همین ایام پس از پایان یکی از مجالس سوگاری به همراه چند تن از بچه‌های مذهبی رفتیم و مقابل کنیسه‌ای که در خیابان سی ام تیر امروز قرار داشت علیه بهایی‌ها شعار سردادیم.

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی اسم حاج آقا روح الله خمینی به عنوان یکی از مراجع مسلم بر سرزبانها افتاد و ما به سمت ایشان رفتیم. در بازار بین‌الحرمین تهران، دو نفر به نام‌های حاج حسن تهرانی و حاج محمود مقدم کتابفروش بودند که من از آنها کتاب‌هایی مانند کشف الاسرار حضرت امام خمینی (ره) و غرزدگی مرحوم آل احمد را به قیمت ۲۵ ریال از می‌خریدم و می‌بردم مخفیانه مقابل دانشگاه تهران به قیمت ۳۰ ریال می‌فروختم.

یک روز به هنگام فروش کتاب کشف‌الاسرار در مسجد حضرت ولی عصر (عج) در خیابان بهبودی، پاسبان شهربانی مرا گرفت. کیفی که به همراه داشتم مملو از کتاب کشف‌الاسرار بود منتهی چند کتاب دیگر را در دست داشتم آنها را به او نشان دادم و گفتم فروش اینها که خلاف قانون نیست. شانس‌ی که آوردم این بود که وی مرا شناخت و گفت تو پسر حاج امیر نیستی، من هم گفتم چرا، و به همین طریق از

مهلکه گریختم.

### چگونه به عضویت حزب ملل اسلامی در آمدید؟

اوایل دهه ۴۰ بود که یکی از دوستانم به نام عباس مظاهری به من پیشنهاد کرد تا به عضویت حزب ملل اسلامی<sup>۱</sup> در آیم. من با مطالعه‌ای که داشتم پذیرفتم. منتهی بعد از آن خیلی از اعضای حزب دستگیر شدند و فعالیت ما چندان ادامه نیافت. به خاطر دارم حدود سال ۴۳-۴۲ بود که شبی ما در منزل یکی از اعضا به نام اکبر میری، در خیابان دانشگاه جنگ بالاتر از میدان حر جلسه داشتیم. فردای آن روز ماموران شاه ریختند و خیلی‌ها را از جمله آقایان جواد منصوری که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سفیر ایران در چین شد و میرمحمد صادقی و سیفیان را دستگیر کردند. منتهی من چون عکس نداده و فرم پر نکرده بودم من را دستگیر نکردند و دوستان هم موضوع را لو نداده بودند.

بخاطر دارم در خیابان شاه آباد وقتی خواستند چند تن از اعضا را که در یکی از ساختمان‌های مجاور بیمارستان کنونی مسیح دانشوری بازداشت کنند، ماموران شروع به تیراندازی کرده بودند تا به مردم بگویند فلان است و بهمان است ... اینها مسلح بودند و ....

خلاصه بعد از اینکه آنها را گرفتند من برای اینکه گرفتار نشوم به بندرعباس رفتم و حدود ۶ ماه آنجا بودم، وقتی آب‌ها از آسیاب افتاد به تهران بازگشتم. نکته‌ای را که باید اینجا بگویم این است که عباس مظاهری که من به واسطه او به عضویت حزب ملل اسلامی درآمده بودم کسی بود که مجسمه شاه را در میدان انقلاب پایین کشید، اما متأسفانه از همان سال‌ها در پی آشنایی با سازمان منافقین خلق با آنها پیوند خورد و بعد هم که رفت به کردستان و به گروهک ضد انقلاب کومله پیوست.

بعد از مراجعت از بندرعباس من بیشتر وقت‌ها به مسجد جامع بازار می‌رفتم و

۱- حزب ملل اسلامی در سال ۱۳۴۱ و با هدف تأیید بر اسلام، استناد به قرآن و عقل، تأکید بر همبستگی ملل و سرزمین‌های اسلامی و اعتقاد به انقلاب توسط سید محمد کاظم موسوی بجنوردی بنا نهاده شد. این حزب بر آن بود تا با راه‌اندازی تشکیلات مخفی و کشاندن جنگ مسلحانه به میان مردم علیه رژیم پهلوی قیام کند. ساواک در همان اوایل همه اعضای آن را شناسایی و دستگیر کرد. موسوی بجنوردی مسئول این حزب به حبس ابد محکوم شد.



در آنجا با آقایان مصطفی چهل ستونی و حاج آقا طاهری از روحانیون انقلابی آشنا شدم.

ایشان در منبرهای خود برای سلامتی امام صلوات می‌فرستاد و بسیاری از مبارزان انقلاب اسلامی او را می‌شناسند.

در آن دوران ما دو دل مشغولی و غصه داشتیم یکی تبعید امام راحل به عراق که رژیم پهلوی با هدف تضعیف پایگاه مرجعیت ایشان این اقدام را صورت داد. چون تصور می‌کرد با حضور مراجعی مانند آیت الله حکیم، آیت الله خویی و... امام چندان پایگاهی نخواهد داشت.

و دومین دل مشغولی ما حرکت‌های تبلیغی مسیحیان با محوریت آمریکایی‌ها بود. به خاطر دارم من می‌رفتم و قوت بدنی خوبی هم داشتم مقابل اینها می‌ایستادم. آدونیتیسی‌های آمریکایی دختران و پسران مسلمان را به کلیسا می‌بردند و با تبلیغ آئین مسیح از آنها می‌خواستند به این آئین ملحق شوند.

در آن زمان با شخصی به نام شالچی‌لر که مقابل دانشگاه تهران موسسه فروش لوازم طبی داشت دوست شده بودم او هم از موضوع تبلیغ آئین مسیح در میان جوانان مسلمان ناراضی بود. فولکس واگنی داشت، چند نفری روزهای که اینها جلسات تبلیغی داشتند مقابل کلیسا می‌ایستادیم و جوانان ناآگاه را روشن می‌کردیم در همین برنامه‌هایی که داشتیم با آقای فخرالدین حجازی نویسنده کتاب اقتصاد اسلامی که سخنران خوبی هم بود آشنا شدم.

بعد از قضیه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و قبل از اینکه امام خمینی را به عراق و نجف تبعید کنند رژیم مدتی ایشان را از قم به تهران منتقل کرد و در منزل فردی به نام روغنی اصفهانی در خیابان قلهک تحت مراقبت قرارداد و به نوعی زندانی کرد.

وقتی خبر حضور امام در خیابان قلهک پیچید من هم مانند بسیاری از مشتاقان به سمت قلهک رفتم تا حضرت امام را ملاقات کنم. به قلهک رفتیم، به کوچه‌ای که از نشانی‌ها می‌دانستیم رسیدیم. امام در یکی از خانه‌های آنجا بود اما کدام خانه، نمی‌دانستیم. با سختی منزل ایشان را پیدا کردیم اما متاسفانه ملاقات با ایشان را قدغن کرده بودند و کسی نمی‌توانست ایشان را ملاقات کند.

بعد از این ایام من تصمیم گرفتم وارد دانشگاه شوم و در رشته حقوق قضایی که به آن خیلی علاقه داشتم ادامه تحصیل دهم. اما متأسفانه قبول نشدم و به سربازی اعزام شدم. در سربازی به علت اینکه من صورتم را اصلاح نمی‌کردم سه ماه در مرکز آموزش ۰۶ سلطنت آباد (پاسداران کنونی) بازداشت شدم. دونفر از افسران یکی به نام ستوان امیدی و دیگری به نام ستوان یزدانی می‌خواستند صورت مرا بقولی خشک خشک بتراشند که من عصبانی شدم و اجازه ندادم. آقای یزدانی را چند ماه قبل (سال ۸۷) دیدم و گفتم که آن روز را به خاطر دارید، گفت چنان چیزی به ذهنم نمی‌آید. بعد از مدتی در دوران سربازی مرا بالاجبار به زنجان منتقل کردند و بقیه خدمتم را در آنجا گذرانم. در آنجا ظلم و ستم افسران و درجه داران ژاندارمری را نسبت به روستائیان می‌دیدم. هر روز آنچه مشاهده می‌کردم می‌نوشتم تا اینکه یک روز آنها را برداشتم و به تهران آوردم و به ساختمان ژاندارمری در انتهای خیابان شاپور بردم که الان اداره آگاهی آنجا مستقر است. فرماندهان ژاندارمری همیشه می‌گفتند شما چشم و گوش اعلیحضرت هستید هر چه لازم است گزارش کنید. من وقتی این مطالب را گزارش کردم مرا ۱۵ روز در بازداشتگاه ژاندارمری در تهران زندانی کردند!!

بعد از پایان سربازی در سال ۴۷-۴۸ در آزمون ورودی مدرسه عالی خدمات اجتماعی محل کنونی دانشکده فنی مهندسی دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی (بالتر از میدان ونک) به عنوان نفر سوم پذیرفته شدم. در آنجا باز فعالیت‌های سیاسی‌ام را ادامه دادم. مطالبی را علیه انقلاب سفید شاه نوشتم و در دانشگاه منتشر کردم. در پی آن ساواک مرا دستگیر کرد و پس از اخذ تعهد مرا آزاد نمودند. دوسال آخر را با هر مکفاتی بود توانستم ادامه تحصیل دهم چون مسئولان دانشگاه خیلی تلاش می‌کردند که مرا از ادامه تحصیل بازدارند.

بعد از اخذ لیسانس مدتی در شرکت دخانیات، بعد به مرکز رفاه خانواده در خیابان نبرد رفتم و یک مدتی هم در زندان کرج مددکار بودم.

در سال ۱۳۵۰ رفته رفته با جلسات مرحوم حلبی دیگر قطع رابطه کردم و فعالیت سیاسی و مذهبی خودم را پس از آشنایی با مرحوم حسین آقا الکایی که سر چهارراه سیدعلی خیاطی داشت و آقای مینایی‌پور که از اعضای فدائیان اسلام بودند شروع

کردم. بعد در جلساتی که رضا اصفهانی وزیر کشاورزی دولت موقت برگزار می‌کرد شرکت نمودم.

در جلسات مذهبی که در جاهای مختلف برگزار می‌شد با امیر سرلشکر محمد سلیمی فرمانده سابق ارتش، شهید امیر سرتیپ اقارب پرست، سرتیپ طوطیایی و سرهنگ کتیبه که از افسران جوان و متعهد اسلامی بودند آشنا شدم. بعضاً به آنها انتقاد می‌کردم، که چرا شما از ما حمایت نمی‌کنید...

در این سال به استخدام بهداری در آمدم. سیستم اداری مرا به بوشهر فرستاد و ۶ ماه در آنجا بودم. بخاطر مشاهده فقر و فلاکت مردم و فاصله طبقاتی نتوانستم دوام بیاورم و استعفا دادم و به تهران برگشتم و به کار فرش پرداختم.

طی مدتی که در بوشهر بودم با عبدالکریم سروش که اسم اصلی اش فرج دباغ بود آشنا شدم. آن موقع وی در بهداری کار می‌کرد و به طور مکرر مثنوی می‌خواند و موسیقی خواننده زن مشهور مصری ... را گوش می‌داد و اصلاً در باغ سیاست نبود. وقتی به تهران آمدم، منصوریانی از اعضای هیئت آزادی مرا صدا زد و گفت ما در دانشگاه تهران مددکاری راه انداختیم و شما هم بیائید آنجا و با ما همکاری کنید. من هم پذیرفتم و مدتی هم در آنجا بودم.

#### علت دستگیری شما در سال ۱۳۵۰ چه بود؟

زمانی که در دانشگاه تهران کار می‌کردم، جزوه‌ای از مبارزات چه گوارا از مبارزان کوبایی به دستم رسید. برای من جالب بود. آن را تکثیر و بین برخی رفقا توزیع کردم. یکی از کسانی که این جزوه را به او دادم فردی به نام نورانی بود. ساواک وی را به علت فعالیت سیاسی دستگیر و در بازرسی از لوازم خانه شان این جزوه را پیدا کرده بود. از او پرسیده بودند که این جزوه را چگونه بدست آورده‌ای؟ او هم گفته بود که فلانی این جزوه را داده است. بنابراین ساواک ما را دستگیر کرد. در تفتیش از خانه ما نامه‌هایی که با برخی اعضای حزب ملل اسلامی که به زاهدان گریخته بودند کشف شد و گفتند پس تو هم با اینها بودی و مرا با خودشان بردند. دادگاه برای من سه سال حکم زندان صادر کرد. سه ماه اول در کمیته ضدخوابکاری

و در آخرین سلول آنجا زندانی بودم. بعد مرا به زندان قدیم زنان که الان موزه عبرت شده است منتقل کردند.

پس از آن به زندان قصر منتقل شدم. در زندان قصر به بند عمومی رفتم. محکومان مختلفی آنجا بودند و وضعیت مناسبی نداشت. از جمله مبارزانی که آنجا با ایشان آشنا شدم مرحوم شاه آبادی، یحیی آل اسحاق (وزیر بازرگانی دولت آقای هاشمی) حاج اصغر ثانی و حاج علی جوهری و عباس دوزدوزانی بودند. بعد به بند چهار منتقل شدم. به قدری زندانی در آنجا ریخته بودند که برخی ایستاده می‌خوابیدند.

### زمانی که شما در زندان بودید، رفتار اعضای سازمان مجاهدین خلق با زندانیان سیاسی مسلمان چگونه بود؟

خیلی نامناسب بود. وقتی به بند چهار منتقل شدم خواستم نامه‌ای به خانواده‌ام بنویسم، تا از احوال من با خبر شود، به خصوص که فهمیده بودم پدرم را نیز احضار کرده‌اند و کتک زده‌اند.

انتهای بند مغازه کوچکی وجود داشت که شخصی بنام ابوالفضل ایچکی نوجوان چهارده ساله‌ای از هیئت مؤتلفه اسلامی آنجا را اداره می‌کرد. من از آنجا کاغذ خریدم. همین مسئله باعث شد یکی از اعضای سازمان بنام رضایی آمد و گفت تو به چه اجازه‌ای رفتی و از آنجا کاغذ خریدی - منظورش این بود که چرا از بچه مسلمان‌ها خریداری کرده‌ام - اینجا مقررات دارد و کسی نمی‌تواند بدون اجازه کاری انجام دهد. من آن شب با اینها درگیر شدم.

قوانین خاصی وضع کرده بودند اگر کسی می‌خواست حرف بزند زود بایکوت می‌شد. به قدری بی‌رحم بودند که اجازه نمی‌دادند زندانی‌ها در ساعات ملاقات با اعضای خانواده‌شان دیدار کنند.

من تازه نامزد کرده بودم، بنده خدا همسرم به ملاقات من آمده بود. ماه رمضان هم بود وقتی از ملاقات برگشتم دیدم اثاثیه من را جمع کرده و برده‌اند. کار خلقی‌ها بود. شروع به اعتراض کردم. سروکله اعضای منافقین پیدا شد. در بین آنها فردی به نام منصوری و کمانگیر و تقوایی بود. این تقوایی بعد از انقلاب فرار کرد و مثل اربابش

به دامن صدام پناهنده شد. گفتم چه حقی دارید من روزه هستم می‌خواهم بعد از افطار چایی بخورم، چرا اثاثیه من را برده‌اید. اما آنها توجه نمی‌کردند. هدف از بیان این خاطرات این بود که بدانید منافقین قبل از انقلاب هم روحیه خشن و غیر مردمی داشتند و این وضعیت را به ویژه در برابر بچه مسلمان‌ها تشدید می‌کردند. هفت ماه بعد از اینکه در زندان بودم، دادگاه دوم من برگزار شد و من مشمول عفو شدم، مرا آزاد کردند. پس از آزادی دیگر هیچ اداره دولتی به من کار نداد و به ناچار یک دستگاه تاکسی خریدم و با آن روزی خود و خانواده‌ام را تامین می‌کردم.

در همین زمان فرصتی پیش آمد تا به شکل پروژه‌ای با دانشگاه تهران همکاری کردم، دکتر میری رئیس دانشکده فنی دانشگاه بود من را خیلی دوست داشت. رفتم آنجا مشغول به کار شدم.

یکی از کارهای جالبی که انجام دادم این بود که در محیط دانشگاه هر شعار و ناسزایی که دانشجویان علیه شاه نوشته بودند را گردآوری کردم و در دفترچه‌ای به امیر ارجمند همسر لیلی ارجمند که ندیمه فرح پهلوی بود دادم و گفتم این را تحویل شاه بدهید تا ملاحظه کند دانشجویان چه می‌نویسند. می‌خواستم به نوعی شاه را تحقیر کنم. بعد از این قضیه به من گفتند که تو حق نداری در این دانشکده باشی و مرا به کوی دانشگاه منتقل کردند.

مبارزات ما این گونه و با پخش اعلامیه‌های امام و شرکت در راهپیمایی‌ها ادامه داشت تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید.

### **هنگام بازگشت امام راحل به میهن و در فاصله ۱۲ بهمن تا ۲۲ بهمن مشغول چه کاری بودید؟**

ایام بازگشت امام (ره) به میهن، من عضو کمیته استقبال از ایشان بودم. در فاصله ۱۲ بهمن تا ۲۲ بهمن به طور مداوم در بین مدرسه علوی و تظاهرات مردمی در خیابان‌ها و آزادسازی اماکن نظامی حضور داشتم. آن شبی که امام فرمودند: مردم حکومت نظامی را نادیده بگیرند ما در خیابان ۱۷ شهریور و میدان ژاله مقابل

ساختمان اداره برق مستقر شده و با ساخت نارنجک‌های دست ساز آماده رویارویی با گارد شاهنشاهی بودیم. روزی که گارد به پادگان نیروی هوایی حمله کرد به کمک همافران رفتم وقتی خواستم از برادران اسلحه تحویل بگیرم چون کارت پایان خدمتم همراهم نبود از تحویل اسلحه خودداری کردند. من هم آمدم در خیابان خورشید که در محدوده میدان ژاله قرار داشت به همراه برخی بچه‌های انقلابی سنگر زدیم و به نگهبانی مشغول شدیم.

روزهای پیروزی انقلاب اسلامی بود که متوجه شدم برخی گروه‌ها به یکی از انبارهای تسلیحات رژیم شاه حمله کرده‌اند و با نفوذ به آنجا در حال خارج کردن اسلحه و مهمات هستند. کمیته استقبال به ما دستور داد که به آنجا برویم. من به همراه برادر شهیدم علی اکبر صادقی (فلاح شور شانی) به محل رفتیم و آنجا را ساماندهی کردیم.

### بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چه مسئولیتی برعهده گرفتید؟

آن زمان هنوز نهادهای قانونی به شکل رسمی فعال نشده بودند. شورای انقلاب و کمیته استقبال عهده دار امور بود. کمیته استقبال از ما خواست تا حراست از ساختمان ساواک را که کار مهمی هم بود برعهده بگیریم. من به اتفاق برخی از دوستان از جمله سید جلال ساداتیان<sup>۱</sup> از جانبازان هفتم تیر به آنجا رفتیم و پیگیر نظم دهی امور شدیم.

اولین کاری که کردیم این بود که درب الکتریکی ساختمان ساواک را با کمک بچه‌های شرکت نفت بالا بردیم و چند نفر را در آنجا گماردیم تا نگهبانی بدهند. بعد چند دستگاه فتوکپی را تحویل آقازاده مرحوم آیت‌الله طالقانی دادم تا اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها را تکثیر کنند.

ماموران رده پایین ساواک می‌آمدند با معرفی خودشان از ما امان‌نامه می‌گرفتند. این امان‌نامه‌ها برای این بود که کسی فعلاً با آنها کاری نداشته باشد. یکی از کسانی که به ما مراجعه کرد فردی به نام قائمی مسئول امور نقلیه ساواک بود. وی گفت من می‌دانم چند دستگاه خودرو داریم و در کجاها پراکنده هستند. ما

۱- رجوع کنید به صص ۱۶۷ تا ۲۰۳ همین کتاب

به ایشان امان نامه دادیم و وی رفت و همه آنها را جمع‌آوری کرد و تحویل ما داد. همچنین مسئول مخابرات ساختمان اصلی ساواک نزد ما آمد و گفت چندین دستگاه جدید مخابراتی که ساواک آنها را خریداری کرده بود از مدت‌ها قبل وارد کشور شده و در گمرک است، مواظب باشید از بین نرود. در پی این گزارش ما چند نفری را مامور کردیم رفتند این دستگاه‌ها را آوردند و به مقامات مسئول تحویل دادیم و این دستگاه‌ها هم در نهادهای حساس به کار گرفته شد.

برای محافظت بهتر از ساختمان ساواک احتیاج به نیرو داشتیم تا درهای ورودی ساختمان را مهار کنیم. بنابر این چند نفر متخصص از اصفهان آمدند و این کار را انجام دادند.

این گروه که آمدند بازرسی از اتاق‌ها را شروع کردیم در آنجا متوجه شدیم ماموران ساواک اشیا قیمتی مانند طلاهای نصب شده بر روی میز ارتشبد نصیری رئیس ساواک را با خود برده‌اند.

وقتی در حسابداری ساواک مشغول بررسی بودیم، چک‌هایی را مشاهده کردیم که در وجه افراد مختلف کشیده شده بود و این برای من خیلی جالب بود یکی از این چک‌ها به نام خسروخان قشقایی<sup>۱</sup> صادر شده بود.

از قرار معلوم، خسروخان ماهیانه ۱۲ هزار تومان از ساواک مستمری می‌گرفته است. از آنجا که شنیده بودم خسروخان قرار است فردا به محضر امام بیاید فوری خودم را با ماشین به دفتر کمیته استقبال در مدرسه رفاه رساندم. شهید رجایی هم آنجا حضور داشت گفتم این چک را تحویل بگیرید و برگشتم. هدفم این بود که مسئولان دفتر حضرت امام (ره) را در جریان قرار دهم.

زمانی که ما در ساختمان ساواک مشغول مراقبت بودیم افراد مختلفی مانند شهید محمد منتظری، امامی جمارانی و ناطق نوری برای بازدید به آنجا آمدند.

### شما در این مدت آیا با مسئولان ارشد ساواک هم مواجه شدید؟

۱- خسروخان قشقایی: خسروخان قشقایی فرزند صولت الدوله قشقایی و برادر ناصر خان قشقایی بود. در انتخابات دور هفدهم مجلس شورای ملی از آباده فارس نماینده شد. در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت از مصدق حمایت کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد به خارج رفت و تا سال ۱۳۵۷ در سوئیس زندگی کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت و بعد از مدتی به جریان ضد انقلاب پیوست. او با غائله ای که به راه انداخت با نیروهای مردمی و انقلابی درگیر و پس از بازداشت، به حکم قانون اعدام شد.

یکی از کسانی که جزو مسئولان میانی ساواک به شمار می‌آمد و به آنجا آورده شد حسن ثنا مشاور تیمسار مقدم آخرین رئیس ساواک بود. وقتی او را آوردند دستور دادم چشم‌های او را ببندند. او گفت بستن چشم‌های من بیهوده است چون من همه جای این ساختمان را می‌شناسم. گفتم می‌دانم فقط می‌خواهم لذت چشم بستن را بچشید. او در آنجا به من مطلبی را گفت که بسیار برایم جالب بود و آن را نیز گزارش کردم.

ثنا گفت: مراقب کردستان باشید. دلیل آورد که پول زیادی قبل از سقوط حکومت پهلوی به کردستان فرستاده شده است تا با ایجاد ناامنی بر سر راه انقلاب چالش ایجاد کنند. و همین طور هم شد. ما شاهد بودیم کومله‌ها و دموکرات‌ها چه مصایب و مشکلاتی را که دامن نزدند. یکی از دوستان جوان من به نام ناصر ترکان به دست همین عوامل ضد انقلاب به شهادت رسید.

اوایل انقلاب دموکرات‌ها و کومله‌ها دست به دست هم دادند. تحت عنوان خودمختاری بیشتر مناطق استان کردستان را به تصرف خودشان درآوردند و به زن و مرد مومن و انقلابی رحم نکردند. قصد داشتند به سمت ارومیه حرکت کنند اما زحمات سرلشکر فقید ظهیر نژاد و رزمندگان اسلام و نیز حجت الاسلام والمسلمین حسنی امام جمعه ارومیه آنها را ناکام کرد. به نظرم در این قضیه دولت موقت کوتاهی کرد. چرا که آنها حتی اجازه نمی‌دادند رزمندگان اسلام یک تیر به سمت ضد انقلاب شلیک کنند تا اینکه امام فرمان صادر کردند و نیروهای ارتش و سپاه به کردستان رفتند و غائله را ختم کردند. من خودم شاهد بودم پس از صدور فرمان امام راحل نیروهای لشکر ۲۱ حمزه در چهارراه قصر هنگام سوارشدن بر ماشین‌های اعزامی برای اجرای فرمان امام خود اشک شوق می‌ریختند.

#### ماموریت شما تا کدام مقطع در ساواک ادامه داشت؟

ما با نامه کمیته استقبال به ساواک رفته بودیم. وقتی دولت موقت شروع به کار کرد، اطرافیان بازرگان هر روز انتقاد کردند که باید این افراد ساختمان را تحویل دهند و ما هم تحویل دولت موقت دادیم.



### نحوه ورود شما به حزب جمهوری اسلامی چگونه بود؟

پس از پیروزی انقلاب اسلامی حزب جمهوری اسلامی با هدفی که داشت اعلام موجودیت کرد و من هم به دعوت ابوالفضل اجاره‌دار آمدم و در کانون توحید عضو شدم و در حزب به پیشنهاد مرحوم شهید جواد مالکی عضو کمیته استان تهران شدم.

### جنابعالی زمانی که مسئول حفاظت از ساختمان ساواک بودید در دانشگاه تهران هم مسئولیت داشتید؟

بله، همزمان با تشکیل دولت موقت و پس از تعیین رئیس دانشگاه تهران، من به عنوان مدیرکل امور عمومی دانشگاه تهران منصوب شدم. یکی از اولین کارهایم در این قسمت سروسامان دادن به وضع دانشگاه در زمینه استاد، دانشجو، فضای عمومی، برگزاری کلاس‌ها و... بود، برای اولین بار نماز جماعت را در دانشگاه تهران برپا کردیم. و اولین امام جماعت ما عبدالله نوری بود. بعد در برپایی نماز جمعه و نیز ساخت و ضوخانه‌ها داخل محوطه دانشگاه با ستاد نماز جمعه همکاری کردیم.

من مدیرکل مقتدری بودم مقابل همه بی‌نظمی‌ها می‌ایستادم. منافقین خلق فضای بدی را در دانشگاه ایجاد کرده بودند. براوضاع دانشگاه مسلط شده بودند اتاق فکر راه انداختند. من فتنه‌های آنان را برهم زدم.

صباغیان عضو نهضت آزادی که در دولت موقت هم حضور داشت یک روز به من گفت: «آقای صادقی اگر هفت نفر مثل تو بودند مملکت درست می‌شد.» حالا این جمله وی تعارف بود اما نشان می‌داد که آنهایی که من با طرز فکرشان موافق نیستم اینگونه در مورد من قضاوت می‌کنند.

منافقین به بهانه اتاق فکر در داخل دانشگاه، اتاق جنگ راه انداخته بودند. اسلحه نگهداری می‌کردند و به هواداران خودشان آموزش نظامی می‌دادند. چنان فضایی ایجاد کرده بودند که کسی جرات نفس کشیدن نداشت.

اما من تنها و به همت برخی کارمندان حزب الهی مقابل آنها ایستادم. هر چند آخر کار همین ایستادگی‌ها منجر به برکناری من شد اما من به وظیفه‌ام عمل

کردم.

علت اصلی برکناری من از دانشگاه تهران، تهیه نامه در پاسخ به اهانت عناصر ضد انقلاب علیه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله العالی) امام جمعه تهران بود. من این اهانت را با یک نامه‌ای مستدل در ۸ صفحه پاسخ دادم و در روزنامه چاپ کردم.

### در قضیه ۱۴ اسفند ۵۹ شما مدیرکل امور عمومی دانشگاه بودید چه اتفاقی افتاد؟

روز ۱۴ اسفند ۵۹ قرار بود بنی صدر به مناسبت سالروز درگذشت مصدق در دانشگاه تهران سخنرانی کند. از ساعت‌ها قبل منافقین که بازوی غیر رسمی بنی‌صدر به حساب می‌آمدند فضا را اشغال کرده بودند. قبل از شروع مراسم مسعود رجوی سرکرده گروهک منافقین قصد داشت با ماشین ضد گلوله وارد محوطه دانشگاه شود. اما من اجازه ندادم. هر چه دکتر ملکی رئیس وقت دانشگاه و معاونین او گفتند باید این کار صورت بگیرد فقط یک جواب شنیدند و آن «نه» بود.

افراد به اصطلاح دانشجو و هوادار این گروهک از همه جا وارد دانشگاه تهران شدند و گفتند باید این کار صورت بگیرد اما من اجازه ندادم. سرانجام ناگزیر شدند رجوی را پیاده داخل دانشگاه بیاورند.

منافقین آن روز مرا تهدید کردند و گفتند صادقی اگر ما پیروز شویم تو را از همین درختان دانشگاه تهران حلق آویز خواهیم کرد.

درگیری از آنجا شروع شد که دو گروه یعنی عناصر منافقین و نیروهای حزب الهی هر دو در صحن دانشگاه حضور داشتند. ابتدا شروع کردند یک دیگر را هو کردن و سپس منافقین چند تن از بچه‌های حزب الهی را از بلندی به روی زمین پرتاب کردند. و درگیری شروع شد. حزب الهی هم آمدند به صحنه و یک نفر به نام زهرا خانم که از جنوب شهر آمده بود خیلی در دفاع از حزب الهی‌ها جانفشانی کرد.

آن روز بنی‌صدر به سیم آخر زده بود و هر چه دلش خواست مستقیم و غیرمستقیم علیه شهید بهشتی و حزب جمهوری اسلامی گفت.

### ماجرای سفر به لیبی چه بود؟

حدود سال ۵۸-۵۹ بود که سالگرد انقلاب لیبی فرا رسید. شهید منتظری رابطه خوبی با مقامات لیبی به ویژه سعید مجیری سفیر کنونی لیبی در تهران داشت. مجیری، از منتظری برای سفر به این کشور دعوت کرده بود. شهید محمد منتظری بنده و حدود ۱۶۰ نفر دیگر را که آن زمان با وی ارتباط داشتند یا از بچه‌های قدیم سپاه بودند و یا در مراکز دیگر و یا قبل از انقلاب با او آشنا بودند جمع کرد و خودش برای ما پاسپورت صادر نمود. دولت موقت با اعزام ما به لیبی موافق نبود. ما بالاخره سوار هواپیما شدیم و از فرودگاه مهرآباد ابتدا به رم و از آنجا به طرابلس رفتیم.

### شما سفری هم به فلسطین داشتید علت آن چه بود؟

سال ۱۳۵۹ فرارسید و موسم حج نزدیک شد، یک گروهی می خواستند هفتاد دستگاه ماشین کرایه کنند و بروند فلسطین و شماری از مسلمانان آنجا را به مکه ببرند. بچه‌های حزب الدعوه با مرحوم منتظری هماهنگ شده بودند به ما هم گفتند شما می آئید من هم پذیرفتم. با مشقت فراوان از مرز ترکیه، سوریه و اردن گذشتیم. هر جا می‌رفتیم عکس امام را در دست داشتیم. در اردن تظاهرات بر پا کردیم. پیش امام جمعه آنها رفتیم و گفتیم چرا شما سکوت کرده‌اید، گفت مگر اینجا ایران است.

در زرقا کاسبان اردنی وقتی متوجه شدند ما ایرانی هستیم از ما پول نمی‌گرفتند و می‌گفتند: «ایران، به به» بالاخره به فلسطین اشغالی رسیدیم. اجازه ورود نمی‌دادند سرانجام گفتند خودروهای ایرانی فقط با راننده بیاید. من کف یکی از اتوبوس‌ها خوابیدم و تا ۴۰ کیلومتری بیت المقدس نیز رفتم.

در آنجا شماری از سربازان اسرائیلی، فارسی متوجه می‌شدند. از من پرسیدند تو برای چه اینجا آمده‌ای و من گفتم مترجم هستم. در اسرائیل شماری از رانندگان که

اهل اردبیل بودند بلند فریاد مرگ بر اسرائیل سردادند که این شجاعت آنها را هیچگاه فراموش نمی‌کنم.

به مکه که رسیدیم ما را بازداشت کردند و در زندان شهر منی ما را نگهداشتند، ما در آنجا اعلامیه‌هایی با مضمون انقلاب اسلامی هم پخش کردیم. سرانجام پس از سه روز تحمل زندان سعودی‌ها، با تظاهراتی که هموطنان ما در عرفه برگزار کردند رژیم سعودی ناگزیر شد ما را آزاد کند.

#### **چطور شد وارد وزارت امور خارجه شدید؟**

مدتی بعد از اینکه از دانشگاه تهران بیرون آمدم در اردیبهشت سال ۱۳۶۰ به حکم شهید رجایی که آن زمان نخست وزیر بود به وزارت امور خارجه رفتم و به عنوان معاون اداری و مالی مشغول خدمت شدم.

#### **علت دشمنی بنی صدر با شهید بهشتی چه بود؟**

بنی صدر با اسلام فقاهتی مخالف بود. بنی صدر در زمان تدوین قانون اساسی هم بر سر اصل ولایت فقیه موضع‌گیری کرد و مدعی بود اینها ربطی به اسلام ندارد. او وقتی لایحه قصاص تنظیم شد آن را از ناحیه شهید بهشتی می‌دید و شروع به جو سازی علیه شهید مظلوم بهشتی کرد. وی معتقد بود که روحانیت نباید در مصدر امور اجرایی باشد.

#### **چرا گروه‌هایی مانند نهضت آزادی و اشخاصی مانند بنی صدر در برابر حزب جمهوری اسلامی موضع‌گیری می‌کردند؟**

حزب جمهوری اسلامی تقریباً در سراسر کشور و در ارکان بزرگ و کوچک حضور انقلابی داشت و شخصیت‌های موثر کشوری هم از این تشکل حمایت می‌کردند. بنی‌صدر برخلاف روزهایی که توانست با فریب در گفتار، رفتار و حتی پوشیدن لباس به ریاست جمهوری برسد، دیگر ماهیتش روشن شده بود. مردم به او اعتنا نمی‌کردند. لیبرالها با محوریت گروهک نهضت آزادی از همان ابتدا، مجلس خبرگان،

قانون اساسی و ولایت فقیه را قبول نداشت و می‌گفتند مملکت باید سکولار باشد و روحانیت در امور دخالت نکند.

بنابراین آنها می‌گفتند چه کسی مانع تحقق اهداف ماست؟ حزب جمهوری اسلامی، چه کسی توانسته این فکر را در کشور جاری کند؟ حزب جمهوری اسلامی است؛ پس با آن مخالفت می‌کردند.

**بنی صدر در یکی از سخنرانی‌های خود علیه یکی از معاونان وزارت امور خارجه موضع‌گیری می‌کند. آن مسئله چه بود و علیه چه کسی موضع‌گیری کرد؟**

آن معاون من بودم، در آن زمان برخی عوامل نهضت آزادی و جبهه ملی به واسطه حضور ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده به وزارت امور خارجه راه پیدا کرده بودند و فضای نامناسبی بود. یک روز، برادر هرمیداس باوند که از کارمندان وزارتخانه بود نزد من آمد و گفت شخصی به نام تیموری خبر آورده است که اعضای دفتر هماهنگی رئیس جمهور در حال خارج کردن برخی اسناد مهم از بایگانی وزارت امور خارجه هستند. موضوع خیلی مهم بود. با مدیر کل بخش تماس گرفتم و موضوع را جویا شدم و ایشان تصدیق کرد و گفت هفته‌ای دو روز این کار را صورت می‌دهند و فردا هم خواهند آمد. به او توصیه کردم هیچ عکس‌العملی نشان ندهد و بگذارد آنها مشغول کار شوند. بعد گفتم من به بهانه بازدید از اداره کنسولی به آنجا سرکشی می‌کنم.

دست برقضا وقتی رسیدم دیدم آنها مشغول کار هستند. سؤال کردم اینها اینجا چه می‌کنند و آقای مدیرکل موضوع را تشریح کرد. سرتیم کسانی که از دفتر هماهنگی آمده بودند جوانی به نام فیاض و اهل قم بود او به همراه برادرانش در دفتر هماهنگی رئیس جمهور کار می‌کردند.

دستور دادم وی را تحت مراقبت قرار دهند و از ساختمان خارج نشود. در بررسی اسناد متوجه شدم آنها در حال خارج کردن سندهای مربوط به مسعود رجوی و سران منافقین خلق و موضوع چشم پوشی رژیم پهلوی از تیرباران مسعود رجوی و... هستند. قبل از پیروزی انقلاب مسعود رجوی به جرم فعالیت سیاسی و نظامی

علیه رژیم بازداشت شد و دادگاه حکم اعدام وی را صادر کرد. اما برادرش کاظم که با حزب سوسیالیست فرانسه میانه خوبی داشت به این کشور سفر کرد و در نتیجه میتران رئیس جمهور وقت فرانسه در نامه‌ای به محمدرضا پهلوی از وی خواست از اعلام مسعود رجوی چشم پوشی شود و همین طور هم شد.

کاظم رجوی در دوره حضور یزدی و قطب‌زاده در وزارت امور خارجه سفیر جمهوری اسلامی در سنگال شد و وقتی از کار برکنار شد چندین تخته فرش وقالی گرانیقیمت را که از اموال بیت‌المال بود را دزدید و با خود از کشور خارج کرد. چند ساعت از نگهداری فیاض در ساختمان وزارتخانه نگذشته بود که دیدم از دفتر رئیس جمهور تماس گرفتند و خواستار رها کردن فیاض شدند. هر چه اصرار کردند نپذیرفتم و گفتم وی باید تحویل قوه قضائیه گردد. فردی به نام تقوی مدیر دفتر بنی صدر تماس گرفت. تقوی قبلاً از کارمندان وزارت امور خارجه و دوره دیده اسرائیل بود.

تقوی گفت: آقای صادقی، رئیس جمهوری درباره موضوع این چنین می‌گویند. من در پاسخ گفتم آقای بنی صدر برای خودشان می‌گویند. مسئله بالا گرفت و من اعلامیه‌ای را تهیه کردم علیه بنی صدر و در روزنامه جمهوری اسلامی و کیهان اعلام جرم کردم.

به دنبال آن بنی‌صدر و هوادارانش تصمیم گرفتند علیه من پرونده‌سازی کنند و رفتند سراغ کسانی که من آنها را از دانشگاه تهران پاکسازی یا برکنار کرده بودم. و علیه من اعلام جرم کردند در پی آن بنی صدر در یکی از سخنرانی‌هایش گفت: «آقای که علیه ما اعلام جرم کرده خودش محکوم است...»

### چرا بنی صدر از قدرت عزل شد؟

بنی‌صدر با پنهان کردن چهره واقعی خودش توانست در راس قوه مجریه قرار بگیرد. اما چندی نگذشت که چهره‌اش آشکار شد. او در موضع فرماندهی کل قوا بسیار ضعیف عمل کرد. از رسیدن اسلحه و مهمات به ارتش و سپاه جلوگیری نمود و در جایی که باید مراقبت بیشتری خرج می‌داد با ناتوانی به نفع دشمنان کار می‌کرد.

به خاطر دارم که جنگ به طور رسمی شروع نشده بود. روزی رزمندگان اسلام به من گفتند که ما مشغول ساخت جاده در ایلام بودیم که متوجه شدیم بعضی‌ها در حال پیاده کردن نیرو در مرز ایلام هستند. موضوع را گزارش کردیم اما بنی‌صدر توجهی ننمود و برعکس آمد اسلحه و مهمات آنجا پیاده کرد. وقتی بعضی‌ها هم حمله کردند همه آن اسلحه و مهمات را به غنیمت گرفتند. سهل انگاری بنی‌صدر موجب شد خرمشهر سقوط کند و آبادان تا مرز سقوط پیش برود. بنی‌صدر با روحانیت مخالف بود. علیه امام موضع می‌گرفت و ایشان را قبول نداشت. او موجب گستاخی سازمان منافقین خلق شد و با حمایت از آنها زمینه را برای جنایت بیشتر آنها فراهم کرد. هر روز به آنها میدان بیشتری داد و منافقین کشور را به آشوب کشاندند. مجموع این عوامل موجب شد مردم از بنی‌صدر روی گردان شوند و سرانجام مجلس هم رای به عدم کفایت سیاسی او داد و امام نیز او را عزل کردند.

#### اشاره‌ای داشتید به ناصر ترکان، علت شهادت او چه بود؟

ناصر ترکان برادر مهندس ترکان - از وزرای کابینه آقای هاشمی رفسنجانی - از جوانان خوب و حزب الهی بود که در دانشگاه تهران در پاکسازی فضای آن از وجود منافقین خیلی با ما همکاری کرد. او با ما و شهید منتظری در پادگان امام علی سپاه منطقه دربند همکاری می‌کرد. ناصر ترکان به بچه‌های تحت آموزش در پادگان، اصول دفاع و تخریب را یاد می‌داد. یک روز همزمان با غائله کردستان نزد من آمد و گفت بیا با هم به غرب کشور برویم. گفتم ناصر جان من الان درگیر قضایای دانشگاه تهران هستم و ضروری است در این سنگر بمانم و توطئه ضدانقلاب را تاجایی که می‌توانم خنثی کنم. در عوض هر چه امکاناتی بخواهید در اختیاران می‌گذارم. ناصر رفت به منطقه و متأسفانه عناصر ضد انقلاب کومله او را دستگیر کردند و در آتش سوزاندند.

#### چرا سازمان منافقین تصمیم گرفت حزب را منفجر کند؟

تنها گروه منسجمی که مقابل زیاده‌خواهی و کارشکنی عناصر ضدانقلاب

ایستادگی می‌کرد حزب جمهوری اسلامی بود. حزب در همهٔ ارکان کشور حضور داشت و بسیاری از نیروهای وفادار به نظام، حزب را قبول داشتند زیرا سران مملکت و برخی مسئولان عضو حزب جمهوری اسلامی بودند، بنابراین آنها آمدند و ساختمان حزب را منفجر کردند تا با کشته شدن آنها، نظام بدون عقبه بماند.

### با وجود جنایات ضد انقلاب شاهد هستیم که هیچ خللی در اداره امور کشور رخ نداد، علت آن چه بود؟

به نظرم اصلی‌ترین علت ماندگاری نظام وفاداری مردم به امام راحل بود. مردم از جان و دل به فرامین امام خود عمل می‌کردند و ایشان هم به خوبی امور را مدیریت کردند. منافقین ششم تیر سال ۱۳۶۰ حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) را در مسجد ابوذر تهران ترور کردند. فردای آن روز ۷۳ نفر را به شهادت رساندند و هشتم شهریور همان سال رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر را ترور کردند. کجای دنیا سابقه دارد، ظرف یک روز (هفتم تیر) چندین تن از مسئولان کشور به شهادت برسند و اتفاقی نیافتد. کجای دنیا امکان دارد رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر از بین بروند اما آب از آب تکان نخورد. و این به نظرم، افزون بر لطف الهی، مدیریت بی‌نظیر امام راحل و اطاعت مردم از کلام ولی فقیه بود که دشمن را ناکام گذاشت.

### شامگاه هفتم تیر در ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی چه اتفاقی افتاد؟

یکشنبه شب‌های هر هفته مسئولان حزب به همراه مسئولان سیاسی، اجرایی کشور (حزبی و غیرحزبی) موضوعات مختلف را بررسی می‌کردند. یکشنبه هفتم تیر هم بر همین منوال جلسه تشکیل شد. قبل از تشکیل جلسه، دومین نماز جماعت به امامت شهید آیت‌الله بهشتی برگزار شد. من هم به ایشان اقتدا کردم. از آن نماز که آخرین نماز شهید مظلوم بود عکسی تهیه شده است و من هم در آن عکس پیراهن چهارخانه به تن دارم.<sup>۱</sup> عقربه‌های ساعت ۵۵ و ۲۰ دقیقه را نشان می‌داد و شهید بهشتی مشغول صحبت درباره انتخابات ریاست جمهوری بود

۱- عکس روی جلد همین کتاب.



که ناگهان انفجار رخ داد. از شدت انفجار دستانم را مقابل صورتم بردم و به حالت نیم‌خیز به گوشه‌ای پرتاب شدم و بعد چیز دیگری نفهمیدم. چند ساعتی گذشته بود، در حالی که زیر آوار گیر کرده بودم و پایم بر اثر جراحت به شدت خونریزی داشت نجاتم دادند. وقتی مرا روی برانکارد قرار دادند شعار مرگ بر آمریکا می‌دادم و بعد به بیمارستان طرفه منتقل شدم.

کلاهی آن شب به تصدیق ماموران حفاظت حزب، پنج دقیقه قبل از انفجار به بهانه خرید بستنی از ساختمان خارج شد و دیگر برنگشت و بعد هم به خارج از کشور فرار کرد. در این فاجعه برادر بزرگ من شهیدعلی اکبر فلاح شورشانی هم به شهادت رسید.

### شخصیت شهدای هفتم‌تیر و به ویژه شهید بهشتی را چگونه توصیف می‌کنید؟

آنهایی که در قتلگاه سرچشمه به شهادت رسیدند همه انسان‌های مظلومی بودند. در راس همه این مظلومیت‌ها، مظلومیت شهید بهشتی قرار دارد. بخاطر دارم یک هفته قبل از فاجعه خدمت ایشان رسیدم. عرض کردم چرا سکوت می‌کنید. شیخ فضل‌الله نوری را هم همینطور بالای دار بردند. گفت: امام فرمودند سکوت کنید. شهید بهشتی حرف برای گفتن داشت اما سکوت می‌کرد. مظلوم بود چون مردم او را قبول داشتند و در عین محبوبیت آماج تهمت‌ها قرار می‌گرفت.

### بعد از فاجعه انفجار هفتم‌تیر چه مسئولیت‌هایی را عهده‌دار شدید؟

ابتدا قائم مقام و معاون اداری مالی وزارت کشاورزی شدم. بعد به شرکت هدیش رفتم و مسئول پروژه‌های ساخت مسکن در جزیره خارک شدم. در این زمان بود که هواپیماهای صدام خط لوله آذریاد را مورد هدف قرار دادند و ما با سختی زیاد همه همت خود را به کار گرفتیم تا از ائتلاف سرمایه‌جویی کنیم و در آخر موفق هم شدیم.

بعد که آقای صیفیان شهردار تهران شد من را به عنوان قائم مقام خودش منصوب

کرد. در زمان حضور در شهرداری تهران توانستم کارهای عمرانی زیادی را انجام دهد. مانند ساخت پل رسالت، ساخت بخشی از پل جهان کودک و تخریب هفت گود در جنوب شهر تهران و واگذاری یک دستگاه آپارتمان به هر یک از ساکنان این محله‌ها از جمله کارهایی بود که در شهرداری تهران انجام دادم.

بعد آمدم و در بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی مدیرعامل فروشگاه‌های زنجیره‌ای قدس شدم. ۱۲ فروشگاه را نوسازی کردم با تبلیغاتی که به راه انداختم با عنوان «۵۰ هزار قلم کالا در هفت روز»، روزانه ۵۰ میلیون تومان جنس در فروشگاه‌ها می‌فروختم. بعد از آن در سال ۶۴ از کارهای دولتی بیرون آمدم و به کار سازی مشغول شدم و اکنون نیز به کشاورزی مشغول هستم.



● از چپ به راست: مرحوم حجت الاسلام و المسلمین موحدی ساوجی، حجت الاسلام عبدوس و حسین صادقی



● مراسم کلتک زنی ساخت یادمان شهدای انقلاب اسلامی  
از چپ به راست: آقایان بادامچیان، حسین صادقی و...



● کوبا، سال ۱۳۶۰ بازدید از مزارع کشاورزی هاوانا



● سفر کوبا، همراه هیئت اعزامی از وزارت کشاورزی - ۱۳۶۰



● حسین صادقی در کنار شهید باهنر



نام: سید مجید

نام خانوادگی: هدایت‌زاده

نام پدر: سید حسین

تاریخ و محل تولد: ۱۳۳۱/۳/۲ مشهد مقدس

تحصیلات: فوق لیسانس

سوابق مبارزاتی: مبارزه علیه رژیم، تحمل خدمت در تبعید، پخش اعلامیه‌ها و

بیانات امام راحل

سوابق تشکیلاتی: همکاری با حزب جمهوری اسلامی

سوابق خدمتی: معاون وزیر بازرگانی، سرپرست وزارت بازرگانی، معاون امور بین‌الملل

وزارت نفت، عضویت در هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران، سفیر جمهوری اسلامی

ایران در ایتالیا، مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره نفت ایران



### سید مجید هدایت‌زاده:

سید مجید هدایت‌زاده یکی دیگر از جانبازان فاجعه تروریستی هفتم‌تیر، حدود یکسال است که به شرف افتخار بازنشستگی نائل آمده است. با بیش از ۳۱ سال سابقه کار، در فعالیت همچون جوانی تازه کار، پر انرژی و جسور به نظر می‌رسد. مصاحبه ما پس از یک روز پرمشغله آقای هدایت‌زاده، در ساعت ۲۱ آغاز شد.

### آقای هدایت‌زاده، لطفاً از خودتان برای ما بگوئید.

روز دوم ماه خرداد سال ۱۳۳۱ در جوار بارگاه ملکوتی هشتمین سپهر آسمان ولایت و امامت و در ته پل محل کوچه شیخ جواد متولد شدم. پدرم به شغل آزاد اشتغال داشت و خیلی علاقه‌مند بود تا فرزندانش تحصیلات خودشان را در سطح بالا ادامه دهند.

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را به ترتیب در مدارس حاج تقی و آقا بزرگ و شفق و ملکه شهر مشهد گذراندم در سال ۱۳۴۹ در آزمون ورودی مدرسه عالی بازرگانی که هم اکنون دانشگاه علامه طباطبایی نام دارد پذیرفته شدم. چهار سال بعد با علاقه‌ای که به درس و تحصیل داشتم، تصمیم گرفتم فوق لیسانس را هم در همین رشته بازرگانی ادامه دهم. بنابراین در کنکور دانشگاه تهران شرکت و پذیرفته شدم، اما به علت سابقه فعالیت سیاسی نتوانستم ادامه تحصیل دهم.

به ناچار به خدمت سربازی اعزام شدم، چون سابقه فعالیت سیاسی علیه رژیم پهلوی را داشتم من را به یک پادگان در منطقه چهل دختر شاهرود فرستادند و تعیین محل خدمت ما به نوعی تبعید به حساب می‌آمد.

بلافاصله بعد از پایان خدمت سربازی، و در سال ۱۳۵۵ برای ادامه تحصیل به آمریکا سفر کردم و موفق شدم در رشته تحصیلی (MBA) در دانشگاه ادامه تحصیل دهم.

در سال ۱۳۵۶ تحصیل خود را در مقطع دکترا و در رشته اقتصاد در آمریکا آغاز کردم که این دوره نیز مصادف بود با اوج مبارزات مردم کشورمان علیه رژیم طاغوت و من به علت علاقه‌ای که به مبارزه اسلامی تحت لوای مرجعیت داشتم از تحصیل

چشم پوشی نمودم و مستقیم به نقطه‌ای که قلب ایرانیان در آنجا می‌تپید یعنی دهکده نوفل لوشاتو در پاریس رفتم.

### فعالیت سیاسی خود را از چه سالی و چگونه آغاز کردید؟

در سال اول دبیرستان، با یکی از هم کلاسی‌هایم به نام موحدی آشنا شدم. پدر وی مغازه عطاری داشت. وی از عناصر مذهبی مشهد به حساب می‌آمد که در محضر علما و منابر آنها حاضر می‌شد. به واسطه همین دوستی پای من به مجالس مختلف مذهبی و جلسات سخنرانی روحانیت مبارز در مشهد باز شد. حدود سال ۱۳۴۳ بود که با اندیشه‌های حضرت امام خمینی (ره) آشنا شدم. پدر دوستم کتاب حکومت اسلامی حضرت امام خمینی (ره) و نیز سید قطب را برای ما آورد. من این کتاب‌ها را با دقت مطالعه کردم و تحول عمیق فکری و سیاسی در من ایجاد شد. از آن به بعد کار ما تهیه کتاب حکومت اسلامی و رساله و اعلامیه‌های حضرت امام راحل و توزیع آن در میان مردم و جوانان بود.

### با وجود سن کم آیا از دستگیری و شکنجه مأموران رژیم پهلوی واهمه‌ای نداشتید؟

ببینید مرام و عقیده، سن و بزرگی و کوچکی نمی‌شناسد، به خصوص وقتی هدف رسیدن به یک ارزش متعالی و منبعث از کلام وحی و سیره ائمه اطهار (س) باشد. ما به عنوان یک جوان وقتی با اندیشه‌های حضرت امام راحل آشنا شدیم، حقارت و ضعف دستگاه پوشالی محمدرضا پهلوی برای ما عیان شد، حالا شاید چند روزی هم سختی‌هایی را تحمل کردیم اما رسیدن به ارزش‌ها هرگز مانع از این نشد که ما راه مبارزه را ادامه ندهیم.

### اشاره کردید به خدمت در تبعید محکوم شدید، علت آن چه بود؟

مبارزه ما از همان دوران نوجوانی و با پخش اعلامیه‌های حضرت امام خمینی (ره) شروع شد. وقتی وارد دانشگاه شدیم، با وجود امنیتی بودن محیط دانشگاه، فضا

برای فعالیت‌های سیاسی مهیاتر بود و ما به لحاظ سن می‌توانستیم فعالیت بیشتری داشته باشیم.

گروه‌های مختلفی در داخل دانشگاه مبارزات سیاسی داشتند اما خط و جریان فکری ما اصول اسلامی و حلقه دور خیمه مرجعیت بود. ما با دوستان همفکر خودمان، اعلامیه‌های امام راحل را در دانشگاه توزیع می‌کردیم و به ویژه با افزایش معلومات عمومی درک عمیق‌تری از کتاب حکومت اسلامی حضرت امام پیدا کرده بودیم و آن را به طور مداوم در میان دانشجویان توزیع می‌کردیم.

فعالیت سیاسی ما و پخش اعلامیه‌های امام در محیط دانشگاه روز به روز بیشتر می‌شد و رژیم از مبارزات به ویژه با نام حضرت امام خمینی (ره)، بسیار نگران بود. به همین علت با مراقبت‌هایی که به عمل آوردند موفق شدند من و برخی دوستانم به نام‌های شهید محمد رواقی، مرحوم علم الهدی و محمد علی بشارتی (که بعدها وزیر کشور شد) پس از پیروزی انقلاب اسلامی را در سال ۱۳۵۱ دستگیر کنند.

پس از دستگیری بلافاصله من را به کمیته مشترک ضد خرابکاری منتقل کردند و پس از چند روز شکنجه وقتی دیدند نمی‌توانند از ما اعتراف بگیرند با برخی محدودیت‌ها مانند جلوگیری از ادامه تحصیل و اعزام اجباری به سربازی خواستند که در برابر راه مبارزاتی ما سد ایجاد کنند، اما غافل از این بودند که هیچ سدی نمی‌توانست جلوی این سیل خروشان مردمی را بگیرد. بعد از طی آموزش سربازی به اجبار ما را به پادگان چهل دختر در شاهرود اعزام کردند و تا پایان خدمت من در همانجا بودم.

**چرا مردم به ندای حق طلبانه حضرت امام خمینی (ره) لبیک همه جانبه گفتند؟**

رژیم پهلوی دارای ماهیتی ضد مردمی، وابسته و دیکتاتوری بود. رضاخان و پسرش در طول ۵۰ سال سلطنت همه نوع جنایتی را مرتکب شدند تا هم نظر اربابان خودشان را تامین کنند و هم مردم را از اندیشیدن درباره حقوق و کرامت انسانی باز دارند.



در این مسیر آنها چند اصل مهم مانند مذهب، استقلال، آزادی فکری و معنوی را نادیده گرفتند و آنها به قدری از مذهب واهمه داشتند که در برخورد با نیروهای مبارز، کسانی که دارای فعالیت مبارزاتی اسلامی بودند را بیشتر آزار و اذیت می‌کردند. آنها از اساس با اسلام و دستور شرع مخالفت داشتند و شما می‌بینید که یک روز به عنوان کشف حجاب، روز دیگر با قانون کاپیتولاسیون، انقلاب سفید و... به طور غیر مستقیم به جنگ با مذهب می‌رفتند. در چنین شرایطی، امام عزیزمان برای احیای قوانین اسلامی در کشور فریاد برآوردند. ایشان همه همّت خود را بکار بستند تا دین و شریعت در کشوری که عموم مردم آن مسلمان هستند از میان نرود. مردم هم با وجود تبلیغات رنگارنگ رژیم پهلوی برای دور کردن آنها از احکام نورانی اسلام، به طور سنتی رابطه خودشان را با مذهب حفظ کرده بودند و این شد که با فریاد پیر جماران مردم گرد ایشان حلقه زدند و برای دستیابی به عزت اسلامی و استقلال بر باد رفته خود تا پای جان ایستادگی کردند.

### **اشاره کردید که در نوفل لوشاتو محضر امام راحل شرفیاب شده بودید آیا از آن روزها خاطره ای به یاد دارید؟**

در نوفل لوشاتو در دفتر امام مشغول فعالیت شدم و از کارمندان آنجا بودم و خیلی از آن روزها خاطره به یاد دارم. ما در آنجا وظایف مختلفی مانند دسته‌بندی و خلاصه کردن نامه‌های تقدیم شده به امام راحل، کارهای دفتری، هماهنگی با خبرنگاران و حفاظت از ایشان را بر عهده داشتیم.

در کنار محلی که امام در آنجا سکونت داشتند چند چادر بر پا شده بود که در یکی از این چادرها هر روز بعد از نماز عده‌ای جمع می‌شدند و من نامه‌های حضرت امام خمینی را قرائت می‌کردم.

همانطور که اشاره کردم از آن روزها خاطرات بسیاری دارم اما دو خاطره هست که همیشه برای من تازگی دارد.

هشتم بهمن سال ۱۳۵۷ بود، دولت شاپور بختیار برای جلوگیری از بازگشت امام راحل به میهن، فرودگاه مهرآباد را بسته بود. جماعت زیادی از خبرنگاران در مقابل

محل سکونت امام راحل اجتماع کرده بودند. امام آمدند و مشغول مصاحبه با آنها شدند. حدود یکساعت و نیم بعد، امام عظیم الشان فرمودند حالا وقت نماز است. خبرنگاران هر چه اصرار کردند و گفتند «آیت الله، آیت الله» در آنجا خبرنگاران ایشان را آیت الله خطاب می کردند، ایشان توجهی نکردند و رفتند. مرحوم حاج احمد آقا خمینی کنار من ایستاده بودند، به ایشان گفتم امام که ساعت نداشتند چطور متوجه شدند که وقت نماز است؟ مرحوم حاج احمد آقا گفت: ما همه کارهایمان را با امام تنظیم می کنیم و با افعال ایشان متوجه ساعت می شویم.

به نظرم این یک بُعد قضیه است اما بُعد دیگر عشق و علاقه امام راحل به فریضه نماز را نشان می دهد که چطور با تاسی به جد بزرگوارشان نماز را بر همه امور ترجیح می دادند.

خاطره دیگری که می خواهم نقل کنم به ۱۱ بهمن سال ۱۳۵۷ و شب قبل از مراجعت ایشان به وطن باز می گردد. شب عجیبی بود، همه با هم عکس می گرفتند و گریه می کردند. یکی از دوستان به نام کفاش زاده با دیدن این صحنه در حالی که می گریست گفت: «دوستان امشب شبیه شب عاشورا است». اما نکته ای که بسیار حال ما را دگرگون کرد جمله حضرت امام خمینی (ره) بود. آن شب نگرانی وجود داشت که رژیم پهلوی احتمال دارد به هواپیمای حامل ایشان در فراز آسمان تهران تعرض کند و یا سوء قصد شود و ما خیلی نگران امام بودیم.

امام وقتی نگرانی دوستان را دیدند فرمودند: «... [رژیم پهلوی] با من کار دارد و من مزاحم شما نمی شوم. اجازه دهید من با یک هواپیمای جداگانه بروم و شما هم با هواپیمای دیگری بیائید. چرا که آنها [اعمال رژیم پهلوی] با من کار دارند...» وقتی امام این جمله را فرمودند همه بی اختیار گریه کردند و آن شب حقیقتاً مانند شب عاشورای سال ۶۱ هجری قمری بود.

### چرا حزب جمهوری اسلامی با استقبال عمومی مواجه شد؟

ببینید، من به عنوان کارشناسی که عضو حزب جمهوری اسلامی نبودم، تصورم بر این است که اساس موفقیت حزب جمهوری اسلامی حرکت آن تحت لوای احکام

اسلام و ولایت فقیه بود زیرا دین اسلام دینی تشکیلاتی است که برای هر مرحله‌ای رکن و اساسی دارد.

نکته دیگر این بود که حزب جمهوری اسلامی، تشکلی خود خواسته نبود، بلکه در ادامه همان حرکت انقلابی و خروشان ملت به شمار می‌آمد که خون‌های زیادی برای استقرار آن ریخته شد.

بنابراین مردم احساس می‌کردند حضور و حمایت از حزب جمهوری اسلامی، حمایت از نظام و آرمان‌های والای انقلاب اسلامی است و به حق تصور درستی هم بود.

حزب تشکیل شد تا نظام نوپای جمهوری اسلامی را که هنوز دارای ارکان حقوقی مانند قوای مقننه، مجریه، قضائیه و حتی قانون اساسی نبود یاری نماید. حزب خوب تشخیص داده بود که اداره امور نیازمند نیروهای متعهد و متخصص است و با همین هدف به کمک انقلاب اسلامی شتافت و شما می‌بینید بیشتر مسئولان از کسانی بودند که در درون حزب شناسایی و استعداد آنها بارور شده بود.

نکته مهم و شاید از اصلی‌ترین علل اقبال مردم به حزب جمهوری اسلامی، اعضای مؤسس این تشکل بودند. اگر شما فقط به نام این عزیزان توجه کنید به خوبی در خواهید یافت که این بزرگان در لحظه لحظه‌های نهضت عاشورایی امام راحل در کنار ایشان بودند و مردم با تلاش شخصیت‌هایی نظیر حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله عبدالکریم موسوی اردبیلی و شهید باهنر با انقلاب و اهداف امام راحل آشنا شده‌اند.

بنابراین استقبال مردم از حزب جمهوری اسلامی به معنای تأیید حرکت‌های انقلابی و اسلامی این تشکل بود که انصافاً در تاریخ انقلاب اسلامی و به ویژه در آن مقطع که دشمنان داخلی و خارجی هر روز با توطئه‌ای جدید به مبارزه با مردم بر می‌خواستند خوش درخشید و نام جاویدانی از خود به جای گذاشت.

### آشنایی شما با حزب جمهوری اسلامی چگونه بود؟

آشنایی و ارتباط من با حزب جمهوری اسلامی از طریق شهید بزرگوار اسلامی<sup>۱</sup> آغاز شد. شهید اسلامی از طرف شهید رجایی نخست وزیر به عنوان وزیر بازرگانی معرفی شده بود معرفی ایشان به عنوان وزیر با کارشکنی‌های بنی‌صدر مواجه شد و سرانجام شهید اسلامی به عنوان سرپرست وزارت بازرگانی منصوب گردید. من به توصیه ایشان در جلسات تخصصی و به ویژه جلسه روزهای یکشنبه حزب جمهوری اسلامی دعوت می‌شدم.

با اینکه عضو حزب جمهوری اسلامی نبودم، اما در جلسات آنها حاضر می‌شدم و این به نظرم حاکی از همت و دید بلند حزب و مسئولان آن بود، چرا که کارشناسان غیر حزبی را نیز با شناختی که داشتند به جلسات تخصصی دعوت می‌کردند تا از دیدگاه‌های آنها نیز بهره‌مند شوند و این نکته بسیار مهمی است که کمتر در جریان فعالیت گروهها و تشکلهای مشاهده می‌شد.

### نظر شما به عنوان یک فعال سیاسی غیر حزبی درباره کارشکنی گروه‌های التقاطی و لیبرال بر سر راه حزب جمهوری اسلامی چیست؟

شعار اساسی حزب، «اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بود. بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی، اصول و ارزش‌های اسلامی مانند ولایت فقیه را عامل اصلی دست یابی به این عزت می‌دانستند و بنابراین جریان‌های لیبرال و التقاطی که با اصول و ارزش‌های انقلابی در ظاهر و باطن تضاد داشتند به مخالفت با حزب می‌پرداختند. جریان‌های معاند می‌دانستند با حاکم شدن ارزش‌ها، منافع آنان به خطر خواهد افتاد.

جریان‌های وابسته به شرق و غرب کاملاً به تیزی ارزشمند بنیانگذاران حزب واقف بودند و می‌دانستند که آنها و حزب اجازه نخواهند داد تا گروهک‌های ضدانقلاب

۱- شهید محمد صادق اسلامی: محمد صادق اسلامی دوم فروردین سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. ارتباط با فدائیان اسلام، همکاری در تأسیس گروه شیعیان، همکاری با گروه‌های مبارز اسلامی، عضویت در تأسیس هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، برپایی اعتراضات مردمی بر ضد رژیم پهلوی، عضویت در کمیته استقبال از حضرت امام راحل، همکاری با کمیته انقلاب اسلامی، مسئول نظارت بر اندوخته اسکناس، سرپرستی وزارت بازرگانی و معاون پارلمانی و هماهنگی وزارت بازرگانی از جمله سوابق مبارزاتی و خدمتی وی بود. او سرانجام هفتم تیر ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بدست منافقین کوردل به شهادت رسید. (نک، سعید یوسفی، حزب جمهوری اسلامی، شهدای دولت، بنیاد فرهنگی هفتم تیر - صص ۴۴-۲۱)

با افکار و امیال انحرافی و گرایش‌های به ظاهر روشنفکرانه به مبارزه با احکام اسلامی بپردازند.

بنابراین با پیش گرفتن حربه تبلیغات سوء، تلاش کردند حزب را به صفاتی مانند مرتجع، انحصارطلب، قشری نگری و... متهم کنند.

### دلیل برکناری بنی‌صدر از مسند اجرایی کشور را در چه موضوعی ارزیابی می‌کنید؟

بنی‌صدر کتابی داشت که آن را «کیش شخصیت» نام نهاده بود. عجیب است که خودش به این صفات گرفتار بود و یا می‌دانست و یا خود را به جاهلیت می‌زد. او روحیه قدرت‌طلبی داشت و با اینکه چه در قبل و چه در بعد از انقلاب سعی می‌کرد خودش را اسلامی و طرفدار عقاید اسلام جلوه دهد اما خیلی زود دستش رو شد و اطرافیان پی به افکار و عقاید وی بردند.

ماه‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، روزی در نوفل‌لوشاتو دیدم شخصی در گوشه‌ای ایستاده و با قیافه خاصی که دارد با برخی حضاران سخن می‌گوید. به حلقه آنان نزدیک شدم و به صحبت‌های سخنران دقت کردم. پس از چند دقیقه برای من سؤال پیش آمد که این فرد آیا می‌تواند مسلمان باشد؟ چرا که صحبت‌ها و عقایدش به گروه‌های چپ التقاطی و به ویژه توده‌ای‌ها بسیار نزدیک بود. بعد از یکی از حضاران پرسیدم این آقا کیست؟ گفتند بنی‌صدر است.

بنی‌صدر از همان روزی که به ایران بازگشت در هر یک از مسئولیت‌هایی که عهده‌دار می‌شد مانند عضویت در مجلس خبرگان قانون اساسی - که پس از فروپاشی رژیم پهلوی برای تدوین قانون اساسی جدید کشور تأسیس شد- چهره خود را نمایان کرد.

### او در برابر اصل پنجم<sup>۱</sup> و یکصد و دهم<sup>۲</sup> قانون اساسی که درباره ولایت فقیه و

۱- اصل پنجم قانون اساسی: در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده ولی فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد.

۲- اصل یکصد و دهم قانون اساسی: این اصل درباره وظایف و اختیارات رهبر شامل: تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، فرمان همه‌پرسی، فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، نصب و عزل و قبول استعفا فقه‌های شورای نگهبان، عالی‌ترین مقام قوه قضائیه، رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه

حدود اختیارات مقام عظمای ولایت است موضع‌گیری می‌کرد اما نتوانست کاری هم از پیش ببرد. او همچنین درباره اصل ۱۱۵<sup>۱</sup> قانون اساسی که درباره ویژگی‌های رئیس‌جمهور صحبت می‌کند موضع‌گیری کرد و اعتقاد داشت کسی باید عهده‌دار امور اجرایی شود که علم و تخصص داشته باشد و دین داری و تقوی ملاک نیست. بنی‌صدر وقتی به مسند قوه مجریه کشور دست پیدا کرد، بیشترین تقابل و ضدیت را با روحانیت را از خود ظهور داد و به جای اینکه به مردم و نیروهای انقلاب متعهد شود به سمت گروهک‌های ضد انقلاب مانند مجاهدین خلق رفت و عملاً با آنان هم پیمان شد.

او هر روز در روزنامه انقلاب اسلامی که آن را منتشر می‌کرد، با طرح دیدگاه‌های انحرافی و چالش برانگیز سعی می‌کرد وحدت و همدلی را در جامعه برهم بزند. روز عاشورای ۵۹ در میدان آزادی میتینگ برگزار کرد و هوادارانش سوت و کف زدند.<sup>۲</sup> روز ۱۴ اسفند ۵۹ غائله دانشگاه تهران را برپا کرد و سرانجام با روشن شدن ماهیت او بر مردم، مجلس در اقدامی انقلابی به عدم کفایت سیاسی وی رأی داد و امام نیز آن را تأیید کردند و ملت فهیم و شهید پرور ایران نیز بنی صدر را برای همیشه طرد کردند و او ماند و عده‌ای خبیث به نام سازمان منافقین خلق که ننگ همکاری با آنان برای همیشه تاریخ بر پیشانی‌اش خواهد ماند. چرا که داستان این گروهک به خون شریف‌ترین و بی‌گناه‌ترین مردم کشور آلوده است.

### اولویت حزب جمهوری اسلام را از همان ابتدا در چه مباحثی می‌دیدید؟

پاسداران انقلاب اسلامی، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی، حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه، حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام، امضا حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، عزل رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی با رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم و عفو و تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه. رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند. ۱- اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی: رئیس‌جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد: ایرانی الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مؤمن و متعهد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور.

۲- در روز چهارشنبه ۲۸ آبان سال ۵۹ که مصادف با عاشورای حسینی سال ۱۴۰۱ هجری قمری بود، بنی صدر در جمع هواداران خود در میدان آزادی حاضر و در سخنانی فتنه انگیز، علیه دستگاه قضایی و قانون اساسی و... موضع‌گیری کرد. سخنان تحریک آمیز بنی صدر با سوت و کف هواداران وی مواجه شد و حرمت عاشورا شکسته و این مسئله قلب مؤمنین و ملت عزادار حسینی را جریحه دار کرد. در پی این اقدام بنی صدر و هوادارانش که عمدتاً افراد ضدانقلاب و لیبرال بودند، حضرت امام خمینی (ره) با گوشزد کردن خطر منافقین فرمودند: «... روز شهادت امام مظلوم ما، پای نطق و سخنرانی یک نفر آدمی که با آنها دوست است کف می‌زدند و سوت می‌کشند و آمریکا را از یاد می‌برند...»

اولاً، حزب یک بُعدی نبود به همهٔ امور توجه می‌کرد. معتقد بود باید برای خدا قدم برداشت و از ارزش‌های انقلاب اسلامی محافظت نمود. حزب به ساختار سازی، تربیت نیروهای ارزشی و توانمند بسیار صحنه گذاشت و در طول فعالیتش تلاش کرد از بروز مشکلات در نظام نوپای جمهوری اسلامی جلوگیری کند و کاستی‌ها را رفع کند و یا بکاهد.

شما توجه کنید به نقش حزب در تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی و مجلس شورای اسلامی و از منظر دیگر وضع قوانین اصولی و ماندگار مانند اصل ۴۴ و تدوین سیاسی خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس موضع نه شرقی و نه غربی و ایجاد اقتصاد اسلامی و همه اینها از مواردی بود که حزب جمهوری اسلامی برای دست یابی به آن تلاش کرد.

به خاطر دارم زمانی که برای تحصیل در آمریکا به سر می‌بردم، در یک مقطع کوتاهی شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی به این کشور سفر کردند. در جلساتی که در انجمن اسلامی دانشجویان برگزاری می‌شد با ایشان آشنا شدم. یک روز صبح زود شهید بهشتی من را صدا زدند و گفتند: «مجید پسرم بلند شو برویم بیرون و با هم قدم بزنیم». او ابتدا دربارهٔ فواید طبّی پیاده‌روی در اوقات صبح سخن به میان آورد و بعد موضوع را به نهضت امام خمینی و فلسفه انقلاب اسلامی کشاند. ایشان در آن روز از برنامه‌های تشکیل حکومت اسلامی، اداره امور و ... برای من صحبت کرد که خیلی جالب بود و از اینکه می‌دیدم ایشان چه طرح‌هایی دارند خیلی خوشحال بودم.

#### شما عملکرد حزب جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بسیار مثبت و موفق عمل کرد. به عنوان یک ناظر بیرونی حزب، شاهد بودم که همه تلاش خود را به کار می‌گرفت تا بر مشکلات اقتصادی و اجتماعی به جا مانده از رژیم منحوس پهلوی فائق آید. حزب با تدوین برنامه‌های خرد و کلان و انتخاب و گزینش نیروهای متخصص و متعهد، امور را پیش برد.

حزب در یک نگاه کلی به حاکمیت مکتب، آزادی منطبق بر موازین اسلامی و

انسانی، فرهنگ، اقتصاد و نظام اقتصادی و حاکمیت بازرگانی و سیاست خارجی و ... ارزش فراوانی قائل بود و این دیدگاهها با مطالعه کتاب «مواضع ما» که به تبیین دیدگاههای این تشکل در زمینه‌های جهان‌بینی و ساختار کلی نظام اسلامی پرداخته است به خوبی نمایان می‌شود.

### **گروهک ضدانقلاب منافقین چطور توانست اوایل انقلاب در برخی دستگاهها نفوذ کند؟**

پاسخ این سؤال در دو نکته نهفته است و آن ماهیت نفاق و مردمی بودن مسئولان نظام جمهوری اسلامی است.

نفاق چهره بسیار پیچیده و ریاکاری دارد و برای اینکه به خواسته‌های شیطانی خودش برسد به هر رنگ و شکلی در می‌آید. منافقین زمانی که متوجه شدند نهضت عاشورایی انقلاب اسلامی به پیروزی خواهد رسید سعی کردند خودشان را ضد امپریالیسم جلوه دهند آنها با پوشاندن چهره اصلی خودشان و با استفاده از فضای آزاد اجتماعی که در پرتو انقلاب اسلامی به دست آمده و حاصل خون هزاران شهید گلگون کفن بود به دستگاه‌های حساس کشور نفوذ کردند و فجایع مختلفی را به بار آوردند.

از سوی دیگر ما هم به مسائل امنیتی توجه کافی نمی‌کردیم و دشمنان هم از این نهایت استفاده را کردند.

مسئولان نظام که همواره در طول نهضت در کنار مردم بودند، نمی‌خواستند از آنها جدا باشند و خود را برای ملت می‌خواستند بنابراین بین مردم و مسئولان هیچگونه فاصله‌ای وجود نداشت و جریان سر سپرده نفاق از همین ویژگی مسئولان سوء استفاده کردند و آن فجایع را به بار آوردند.

### **از شب حادثه برای ما بگوئید و چطور با اینکه عضو حزب نبودید در جلسه شورای مرکزی حزب حاضر شدید؟**

عصر روز یکشنبه من در وزارت بازرگانی و در بخش بازرگانی دولتی مشغول



کارهای روزانه و تهیه نمودار وارداتی و نقش واردات بی‌رویه در افزایش نرخ تورم بود.

شهید محمد رواقی<sup>۱</sup> به دفتر کار آمد. با او از دوران تحصیل در دانشگاه آشنا شده بودم و جوان بسیار محبوب، متین و کارآمدی بود. شهید رواقی به من گفت: «سید سرچشمه نمی‌آیی؟! [اعلام شده] قرار است دکتر درباره موضوع مهمی صحبت کند».

در پاسخ گفتم هم اکنون در حال تنظیم نمودار تورم وارداتی هستم و می‌خواهم آن را به آیت الله دکتر بهشتی تحویل دهم. ضمناً بعد از آن نیز باید به چند اعتبار اسنادی درباره محصولات گندم، جو، ذرت و شکر که از کالاهای اساسی کشور نیز به حساب می‌آمد رسیدگی کنم، بنابراین نمی‌توانم الان به حزب بیایم اما پس از پایان کارهایم به شما ملحق می‌شوم.

کارهای اداری و بحث نمودار را به پایان بردم و خودم را به سرچشمه رساندم و آماده بحث بودم چون قرار بود درباره تورم بحث و گفتگو شود.

وقتی به محل حزب رسیدم متوجه شدم که محمدرضا کلاهی<sup>۲</sup> با همه مسئولان تماس گرفته و اعلام کرده بود جلسه مهمی امشب تشکیل خواهد شد و باید شما نیز بیایید. آن شب بر خلاف معمول جلسات، هیچکس از ما درباره هویت و علت حضورمان سؤال نکرد. فضای عجیبی بود. بعد معلوم شد سازمان منافقین به کلاهی دستور داده بود تا هر چه سریعتر کار را یکسره کند. و این موضوع کاملاً هماهنگ شده بود.

۱- شهید محمد رواقی: محمد رواقی اول آذر سال ۱۳۲۸ هجری شمسی در شهر مشهد مقدس دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا پایان مقطع کارشناسی ارشد در رشته مدیریت بازرگانی دنبال کرد. مبارزه با مظاهر ظلم و ستم تحت رهبری امام راحل، بر پایی اعتراضات و اعتصابات دانشجویی، دستگیری و تحمل شکنجه های مخوف رژیم جلال پهلوی و تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان مدرسه عالی بازرگانی، عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان مقیم آمریکا و عضویت در حزب جمهوری اسلامی از سوابق مبارزاتی و تشکیلاتی وی به شمار می آید. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت هیئت مدیره شرکت فرش ایران درآمد و سپس مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت فرش ایران شد. او سرانجام شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار ساختمان دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

۲- محمدرضا کلاهی، از اعضای سازمان مجاهدین خلق و عامل انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، متولد سال ۱۳۳۸ و در زمان حادثه دانشجوی سال اول رشته برق دانشگاه علم و صنعت بود. او با هدایت سازمان وارد حزب جمهوری اسلامی شد و مسئول برپایی جلسات حزب و دعوت از اعضا و تشریفات شده بود و به طور مستقیم زیر نظر یکی از اعضای کادر اصلی سازمان فعالیت می کرد. کلاهی پس از انفجار حزب به عراق گریخت و از آنجا نیز به یکی از کشورهای غربی رفته است.

وقتی وارد حیاط حزب شدم دیدم دکتر بهشتی نماز مغرب را ادا کرده و مشغول فریضه عشاء است. بلافاصله به صف نمازگزاران پیوستم و اقتدا کردم. پس از پایان نماز با برخی دوستان از جمله شهیدان محمد رواقی، جواد اسدالله زاده<sup>۱</sup> و مهدی امین زاده<sup>۲</sup> در حیاط حزب مشغول صحبت شدیم و محور اصلی گفتگوی ما ترور حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی) در مسجد ابوذری<sup>۳</sup> بود و از اینکه خداوند ایشان را از آن بلا حفظ کرده بود بسیار خرسند و شکرگذار بودیم. گذر زمان وجوب شکرگذاری را بیشتر بر ما عیان ساخت چرا که خواست خداوند سبحان بر این بود که وجود گرانقدر ایشان را برای ما حفظ کند. و الحمدلله امروز شاهد هستیم که بعد از رحلت ملکوتی حضرت امام خمینی (ره)، وجود مبارک ایشان هدایت کشتی انقلاب را در این دریای پر تلاطم به خوبی بر عهده دارد.

مشغول صحبت کردن بودیم و من به دوستان این نکته را یادآور شدم که باید بیشتر مراقب بود و از حزب و شخص آیت الله دکتر بهشتی بیشتر مراقبت کرد. باز به دوستان یادآور شدم که بعد از جلسه امشب حتماً باید از دکتر بهشتی بخواهیم تا در این زمینه اجازه بدهند تا بیشتر از ایشان مراقبت شود.

مشغول صحبت بودیم که کلاهی آمد و با عجله فراوان از ما خواست که به داخل سالن جلسات برویم و تاکید کرد تاخیر نکنید و سراغ یک یک دوستان می‌رفت و به بهانه اینکه جلسه خیلی مهم است و دکتر منتظر هستند از آنها می‌خواست درنگ

۱- شهید جواد اسدالله زاده: جواد اسدالله زاده، در سومین روز از بهار سال ۱۳۲۹ در مشهد به دنیا آمد. او دکترای خود را در رشته اقتصاد اخذ کرد. برپایی راهپیمایی و اعتصابات دانشجویی در داخل کشور، برگزاری تظاهرات دانشجویی در آمریکا علیه سیاست های رژیم پهلوی، پایه گذاری انجمن اسلامی دانشجویان در پنج شهر آمریکا، عضویت در حزب جمهوری اسلامی و ریاست سازمان غله تهران و معاونت بازرگانی خارجی وزارت بازرگانی از جمله سوابق سیاسی و خدمتی وی به شمار می آید. او سرانجام هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

۲- مهدی امین زاده: شهید مهدی امین زاده سوم بهمن سال ۱۳۲۸ در مشهد به دنیا آمد. او دکترای خود را در رشته برنامه ریزی اقتصادی از دانشگاه واشنگتن اخذ کرد. مبارزه با رژیم طاغوت، پخش اعلامیه های امام راحل، عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، همکاری با کمیته انقلاب اسلامی و عضویت در هیئت مدیره شرکت گسترش خدمات بازرگانی و معاونت بازرگانی داخلی وزارت بازرگانی از جمله سوابق سیاسی و خدماتی وی به شمار می آید. او سرانجام هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

۳- روز ششم تیر ماه سال ۱۳۶۰ در مسجد ابوذری تهران [واقع در خیابان فلاح]، حضرت آیت الله خامنه ای مشغول سخنرانی بود که ناگهان آیر اثر بمبی که در داخل یک دستگاه ضبط صوت کار گذاشته شده بود [انفجاری صورت گرفت و آیت الله خامنه ای زخمی شدند. این حادثه تروریستی با طراحی سازمان مجاهدین خلق و به دست جواد قدیری یکی از عوامل این گروهک تروریستی رخ داد. (نک، خاطرات حاج احمد قدیریان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۱۷۹)

نکنند.

ما داخل سالن جلسات شدیم، بیشتر اعضای حزب و آنهایی که من می‌شناختم حضور داشتند، همین مسئله سبب شد من نتوانم طبق معمول در کنار سیدمحمد رواقی بنشینم و به ناچار دو ردیف جلوتر و بر روی صندلی سمت راست شهید قندی<sup>۱</sup> نشستم.

شهید عباسپور<sup>۲</sup> در ردیف بعد از من قرار داشت. شهید علی اصغر آقازمانی<sup>۳</sup> مشغول صحبت با آیت الله دکتر بهشتی بود. به نظرم رسید قبل از شروع جلسه که موضوع آن تورم بود، باید نمودار تورم وارداتی که حاصل چندین ساعت کارشناسی بود را تقدیم آقای بهشتی کنم. بنابراین به کنار ایشان آمدم. اجازه خواستم و گفتم آقای آقازمانی صحبت‌های شما طولانی است اجازه بدهید مطلب مختصری را خدمت آقای دکتر بهشتی عرض کنم و مرخص بشوم. شهید آقازمانی پذیرفت خطاب به آقای دکتر بهشتی عرض کردم، درباره تورم، علل و آثار آن مطالبی را تهیه کرده‌ام که مناسب است تقدیم حضرت عالی شود تا در بحث امروز از آن استفاده گردد.

آیت‌الله بهشتی با همان لحن دلنشین همیشگی شان فرمودند: «پسرم شما تأمل

۱- شهید محمود قندی: محمود قندی، هفتم شهریور ۱۳۲۳ هجری شمسی در شهر تهران به دنیا آمد. پس از اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته مهندسی الکترونیک از دانشگاه تهران عازم آمریکا شد و در همین رشته موفق به اخذ مدرک تحصیلی دکترا با بالاترین نمره دانشگاهی (۳/۹۴) شد. او همچنین دروس حوزوی را تا مقطع خارج فقه و اصول دنبال کرد. فعالیت در پایگاه‌های مذهبی و سیاسی، حرکت در خط ولایت فقیه و مسیر روحانیت، عضو مؤسس انجمن اسلامی دانشجویان مقیم آمریکا و کانادا، پخش اعلامیه‌های حضرت امام راحل، دستگیری و تحمل شکنجه جلادان پهلوی و همکاری در تأسیس جامعه اسلامی دانشگاهیان و عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی از سوابق مبارزاتی و تشکیلاتی شهید قندی به شمار می‌آید. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی رئیس دانشکده مخابرات و پس از آن در کابینه شهید رجایی به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن منصوب شد. سرانجام محمود قندی شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

۲- شهید حسن عباسپور: حسن عباسپور در سال ۱۳۲۳ در تهران متولد شد. او دکترای خود را در رشته الکترومکانیک و برنامه ریزی و مدیریت سیستم‌های انرژی از انگلیس اخذ کرد. تکثیر و پخش اعلامیه‌های حضرت امام (ره)، عضویت در سازمان زیر زمینی مبارزات اسلامی به همراه شهید آیت، برپایی اعتراضات و اعتصابات دانشجویی، همکاری با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مقیم اروپا، همکاری در تشکیل جامعه اسلامی دانشگاهیان، عضویت در حزب جمهوری اسلامی و وزیر نیرو در کابینه شهید رجایی از جمله سوابق وی به شمار می‌آید. او سرانجام شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

۳- شهید علی اصغر آقازمانی: علی اصغر آقازمانی در سال ۱۳۳۱ در قصبه نراق از توابع شهرستان محلات در استان مرکزی دیده به جهان گشود. مدرک خود را در رشته کارشناسی حسابداری از دانشگاه حسابداری شرکت نفت اخذ کرد. حضور در راهپیمایی ضد رژیم پهلوی، شرکت در جلسات مذهبی و مبارزاتی، پخش اعلامیه‌های امام راحل، همکاری با روحانیت مبارز، همکاری با شهید مفتاح در مسجد قبا، عضویت در حزب جمهوری اسلامی و مدیریت واحد دانشجویی آن، و تصدی مسئولیت دفتر رئیس اولین دوره مجلس شورای اسلامی از جمله سوابق وی به شمار می‌آید. او سرانجام در شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید.

(اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

کنید و بر سر جای خود برگردید، جلسه که شروع شد، خود شما را صدا می‌زنم آن وقت بیائید و این مطالب را مشروح بیان کنید.»  
ایشان علاقه فراوانی به جوانان داشتند از این رو این فرصت را می‌دادند که جوان‌ها به عرصه بیایند.

دقایقی بعد جلسه شروع شد و با پیشنهاد برخی حاضران قرار شد موضوع جلسه با توجه به عزل بنی صدر از تورم به انتخابات ریاست جمهوری تغییر کند. با رأی‌گیری از اعضاء، موضوع تغییر کرد و آقای بهشتی پشت تریبون قرار گرفتند، هنوز چند دقیقه از شروع سخنرانی ایشان نگذشته بود که یک مرتبه نور زرد و قرمز عجیبی در سالن پیچید و متوجه نشدم که چه اتفاقی افتاد.

به هوش که آمدم همه جا را تاریک دیدم. یک صندلی روی من افتاده و همین باعث شده بود تا آوار زیادی روی من قرار نگیرد.

از زیر آوار صدای برخی عزیزان شنیده می‌شد یکی قرآن تلاوت می‌کرد، دیگری دعای فرج می‌خواند و برخی سراغ یکدیگر و به ویژه آیت الله بهشتی را می‌گرفتند. خاطر ام آمد آقای دکتر قندی در کنار من نشسته بودند. ایشان را صدا زدم جواب نیامد، با خودم گفتم شاید صدای من را نمی‌شنود، بنابراین با دست پیکرشان را تکان دادم اما باز ایشان جواب ندادند و احساس کردم شهید شده‌اند، چشمانش باز بود با همان حال، چشمان مهربان و صمیمی شهید قندی را بستم، خواستم به نشانه تبرک صورت وی را ببوسم اما نتوانستم تلاش که کردم متوجه شدم یک تکه از آوار سقف و تیر آهن بر روی کمر من افتاده است و نمی‌توانم تکان بخورم. تکه تیر آهنی که به بدن من اصابت کرده بود خیلی درد داشت.

ساعتی گذشت صدای برخی عزیزان دیگر به گوش نمی‌رسید، متوجه شدم که از بالای آوار امدادگران فریاد می‌زنند آیا کسی زنده هست؟ چون امکانات فنی لازم نبود و آنها از این طریق نیز تلاش می‌کردند تا افراد زنده را بیابند. خواستم جواب بدهم که اینجا هستم اما یک مرتبه یاد روز عاشورا افتادم که چطور یاران حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) آب را به یکدیگر تعارف می‌کردند. با این انگیزه که حال من بهتر است و شاید باشند کسانی که حال بدتری نسبت به من دارند، سکوت کردم و هیچ

کمکی نخواستم.

در زیر آوار چند بار در میان ادعیه‌ای که می‌خواندم، این عبارت را تکرار کردم که «ربنا توفنا مع الابرار» اما ظاهراً دعای ما اجابت نشد. بعد از خدا خواستم حالا که توفیق همراهی با یاران شهید را ندارم، لااقل روی ویلچر ننشینم و تا عمر دارم برای کشور، نظام و مردم خدمت کنم. برای اینکه دعایم استجابت شود نذری هم کردم. در همین هنگام امدادگران پیکر نیمه جان مرا پیدا کردند، دیدم که آقای حسین نقره کار فریاد می‌زند بیائید سید مجید هدایت‌زاده زنده است.

امدادگران مرا بر روی تخت قرار دادند و با یک دستگاه آمبولانس به بیمارستان شهدای تجریش منتقل شدم. دکتر سید محمود طباطبائی از جراحان حاذق مغز و اعصاب کشورمان پس از معاینه به من گفت: «ترکش به بدن شما اصابت کرده است و در نزدیکی نخاع شما قرار دارد و توصیه می‌کنم دست‌نزنیم تا در فرصت دیگری جراحی شود چون الان امکان دارد نخاع شما قطع گردد».

در بیمارستان و از اخباری که پخش می‌شد متوجه شهادت آیت‌الله دکتر بهشتی و شهیدان رواقی، رحمان استکی<sup>۱</sup>، اسدالله زاده، اسلامی و دیگر عزیزان شدم.

در بیمارستان با خبر شدم که مراسم شب هفت شهدای سرچشمه تهران در مدرسه عالی شهید مطهری برگزار می‌شود. بنابراین به مسئولان و کادر پزشکی بیمارستان اعلام کردم که قصد دارم در این مراسم شرکت کنم اما آنها نپذیرفتند، اما وقتی با اصرار من مواجه شدند ناگزیر مرا با تخت بیمارستان به این مراسم آوردند و من در آیین یادبود بهترین دوستانم شرکت کردم.

شب هفتم‌تیر شب عجیبی بود. خواهرم بعدها نقل کرد آن شب آسمان یک حالت دیگری داشت. همسرم می‌گفت بعد از نماز عشاء مشغول خواندن قرآن شدم. سپس به حیاط خانه آمدم دیدم آسمان سرخ است و از خدا طلب خیر و نیکی کردم و بی‌درنگ گفتم امیدوارم برای آقای بهشتی اتفاق ناگواری پیش نیاید.

۱- شهید رحمان استکی: رحمان استکی، سوم اردیبهشت سال ۱۳۲۹ در شهرکرد متولد شد. او مدرک کارشناسی خود را در رشته مدیریت آموزشی از دانشگاه تربیت معلم تهران اخذ کرد.

برپایی تظاهرات و اعتصابات دانش‌آموزی، پخش اعلامیه‌های امام راحل، مبارزه با جریان منحرف منافقین و نمایندگی مردم شهرکرد در مجلس شورای اسلامی از سوابق سیاسی و خدماتی او به شمار می‌آید. استکی شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)

همسر بنده خیلی به شهید بهشتی و سیره ایشان علاقه داشت و همواره سخنرانی‌های او را در رسانه‌ها دنبال می‌کرد. آقای نقره کار چند وقت پیش در بازگویی لحظات امدادسانی در قتلگاه سرچشمه تهران می‌گفت: وقتی تو را زنده پیدا کردم با منزلتان تماس گرفتم تا همسرتان را از نگرانی خارج کنم. نقره کار می‌گفت: به محض اینکه خبر سلامتی شما را به همسرتان اعلام کردم، قبل از پایان جمله‌ام ایشان از من سراغ آیت الله بهشتی را گرفتند. و به راستی همه در آن شب سراغ شهید بهشتی را می‌گرفتند.

منافقین در هفتم تیر مرکز مهمی را نشانه گرفتند و متأسفانه توانستند خیلی از بهترین یاران انقلاب و خدمتگزاران مردم و در رأس آنان شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی را از ما بگیرند.

بعدها مشخص شد آنها برنامه‌ریزی عظیمی داشتند و برای اینکه بتوانند حزب را منجر کنند از پیش طراحی کرده بودند.<sup>۱</sup> منافقین برای اینکه بتوانند قدرت مواد منفجره و تخریب ساختمان حزب را تخمین بزنند پیش از آن ساختمان یک ورزشگاه در خیابان حافظ را که به لحاظ ساختار و وضعیت بسیار شبیه ساختمان دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود منفجر کرده بودند. قرائن حاکی است منافقین تروریست بعد از حادثه هم در محل حضور داشتند. همسرم در خاطره‌اش نقل می‌کند: شب حادثه و قبل از تلفن آقای نقره کار وقتی دیدم آمدن شما با تاخیر مواجه شد با محل کار و سپس دفتر حزب تلفنی تماس برقرار کردم.

بعد مخابرات را گرفتم شخصی از پشت تلفن گفت: «کلک حزب کنده شد». و همسرم در جواب اظهارات این فرد ناشناخته گفته بود، همسر من کاره‌ای نبوده است، امیدوارم شهید بهشتی زنده باشند.

### نذر شما در زیر آوار چه بود، اگر امکان دارد درباره آن بگوئید؟

۱- احمد قدیریان معاون وقت دادستان کل انقلاب اسلامی در کتاب خاطرات خود می‌گوید: «جواد قدیری، عامل ترور حضرت آیت الله خامنه‌ای، هنگام فرار از کشور به بعضی از متهمان که ابعدها دستگیر می‌شوند گفته بود که فردا یعنی روز ۱۳۶۰/۴/۷ کار نظام اسلامی تمام است. ...»

احمد قدیریان همچنین در بیان حوادث روز سی ام خرداد ۱۳۶۰ و انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی آورده است: ... در گزارش به آقای قدوسی و لاجوردی اعلام کردم که درون زندان خبرهایی هست آنها به خانواده‌هایشان نوید می‌دهند که تا چند روز دیگر کار تمام است. ...» (نک، خاطرات حاج احمد قدیریان همان صص ۱۷۹-۱۷۸)

در زیر آوار که بودم از خدا خواستم شهادت نصیب من و اگر لیاقت شهادت را ندارم کمک کند تا روی ویلچر ننشینم. چون احساس می‌کردم با آواری که روی من خراب شده و تیرآهنی که به کمرم اصابت کرده است احتمال دارد مشکل جسمی پیدا کنم. نذر کردم خدایا اگر ویلچرنشین نشوم، به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل خواهیم رفت و در کنار رزمندگان اسلام به عنوان یک بسیجی از میهن اسلامی و عزیزمان ایران دفاع خواهیم کرد.

احساس می‌کنم خداوند دعای ما را اجابت کرد و حالا نوبت آن بود که ما رسم بندگی و وفای به عهد را به جا بیاوریم. نذر ما یکسری مسایل را نیز پیش آورد که به جاست به آن نیز اشاره کنم در آن زمان جناب آقای حاج حبیب‌الله عسگراولادی<sup>۱</sup> به عنوان وزیر بازرگانی منصوب شده بودند

ایشان یک روزی از ما خواستند و پیشنهاد کردند به عنوان معاون بازرگانی خارجی وزارتخانه وظیفه خود را ادامه دهم. در آن جلسه عرض کردم نمی‌توانم این مسئولیت را قبول کنم و با اصرار ایشان مجبور شدم به نذری که داشتم اشاره کنم. آقای عسگراولادی گفت: این که اشکالی ندارد شما فعلاً در وزارتخانه و در انجام کارها به ما کمک کنید و در مواقعی که فرصت پیش می‌آید به جبهه‌ها بروید. باز اصرار کردم که نمی‌شود و باید نذر را ادا کنم، وقتی اصرار ما طولانی شد آقای عسگراولادی گفتند قرار است با حضرت امام خمینی دیدار داشته باشیم، شما هم بیائید آنجا از محضر ایشان استفتاء می‌کنیم هر چه معظم له فرمودند همان را می‌پذیریم.

چند روز بعد خدمت بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران شرفیاب شدیم، در پایان جلسه آقای عسگراولادی خدمت امام مسئله نذر بنده و دلایل اصرار خودشان برای پذیرفتن این مسئولیت از جانب من را عرض کرد.

حضرت امام خمینی (ره) خطاب به بنده فرمودند: «تا موقعی که ایشان [آقای عسگراولادی] به شما نیاز دارند بمانید و کمک کنید و بعد از آن به جبهه بروید».

۱- حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان: حبیب‌الله عسگراولادی یکی از چهره‌های مبارز و متعهد و پیرو خط ولایت فقیه است. او سالیان متمادی را به سبب مبارزه با رژیم پهلوی در زندان گذراند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیت‌های مهمی همچون وزیر بازرگانی، دبیر کلی حزب مؤتلفه اسلامی و نمایندگی ولی فقیه در کمیته امداد امام خمینی را عهده دار شده است.

این شد که ما معاونت بازرگانی خارجی وزارت بازرگانی را عهده‌دار شدیم و خدمات خوبی را پایه‌گذاری کردیم. آقای عسگراولادی هم انصافاً شخصیت بزرگواری هستند که خیلی به ایشان ارادت دارم و با شناختی که از زندگی وی دارم می‌دانم که ایشان همواره برای اعتلای اسلام و انقلاب کوشیده‌اند و در این راه هر تهمتی را به جان خریده‌اند.

جا دارد اینجا خاطره‌ای را از آقای عسگراولادی نقل کنم و امیدوارم ایشان بنده را ببخشند اما چون دربارهٔ وضعیت اقتصادی آقای عسگراولادی حرف‌های بی‌ربط وجود دارد لازم می‌دانم حقیقتی را بیان کنم.

سال ۱۳۶۱ شبی خواب دیدم در کنار حضرت امام خمینی (ره) و مرحوم حاج سید احمد آقا خمینی (ره) مقابل حجرالاسود خانه خدا ایستاده‌ایم. مرحوم امام رضوان‌الله تعالی علیه خطاب به حاج احمد آقا فرمودند، احمد آقا ببینید عبدالله (نامی که در پاریس به آن مشهور بودم) چه می‌خواهد. و من هم رفتم محضر امام و دست ایشان را بوسیدم.

صبح که برای نماز از خواب برخاستم فهمیدم این خواب برکت معنوی خواهد داشت.

به اداره که رسیدم حدود ساعت ۱۱ صبح بود که دفتر وزیر [آقای عسگراولادی] تماس گرفت و گفت: نام شما در فهرست کارکنان اعزامی وزارتخانه به حج تمتع در نظر گرفته شده است و باید این مدارک را تا فردا تکمیل کنید.

ظهر همان روز و در ساعت ۱۴ خبر نیمروزی رادیو، بیانات حضرت امام خمینی (ره) را مبنی بر اینکه مسئولانی که پیش از این به حج مشرف شده‌اند واجب نیست به مکه بروند و کارها و امور جاری مملکت را رها نکنند، پخش نمود.

بعد از آن با آقای عسگراولادی دیدار کردم و گفتم من دیشب به حج رفته‌ام و به ایشان گفتم شما باید مشرف شوید. آنجا ایشان مطلبی را نقل کرد و افسوس خوردم که چرا بعضی‌ها به راحتی به برخی دیگر تهمت دروغ می‌زنند. آقای عسگراولادی به من گفت: آقای هدایت‌زاده من امسال و پس از فوت مادرم مستطیع شده‌ام و تاکنون نیز به حج نرفته‌ام.



با شنیدن این جمله، خیلی به عظمت روحی این مرد بزرگ غبطه خوردم که چطور با این همهٔ تهمت‌هایی که نسبت به ایشان زده می‌شد باز هم با متانت و علاقه برای انقلاب می‌دویدند. و از آن روز علاقه من به ایشان بیشتر شد. به طوری که بعد از اینکه آقای عسگرآولادی مسئولیت وزارتخانه را واگذار کردند و ما به عنوان سرپرست انتخاب شدیم به خاطر ارادتی که به ایشان داشتم به اتاق کار وی رفتم و در همان دفتر قبلی وظایف خویش را دنبال کردم.

### چرا شهید بهشتی با شهرت و مقبولیتی که داشتند داوطلب انتخابات ریاست جمهوری نشدند؟

چند نکته در این مسئله به نظرم نقش داشت. نکته اول، دیدگاه امام راحل بود. ایشان در مصاحبه‌ای که داشتند فرمودند: «روحانیون نباید رئیس جمهور شوند» و معتقد بودند روحانی باید نقش داشته باشد اما خودش رئیس جمهور نشود. و از شخصیتی مانند آیت‌الله بهشتی که همواره التزام عملی به ولایت فقیه داشتند، جز این انتظاری نبود. به گونه‌ای که در یکی از مصاحبه‌ها با اشاره به این دیدگاه حضرت امام گفته بودند: «ما در پی ایجاد یک نظام و جامعه اسلامی هستیم که در آن مسلمانان آگاه و متعهد مسئولیت‌ها را بر عهده بگیرند و نباید چنین تصور شود که هدف، حکومت روحانیت است».

نکته دوم که باز به این دیدگاه شهید بهشتی بر می‌گردد علاقه او به کارهای ضروری‌تر بود. این جمله را از شهید بهشتی به یادگار داریم که «ما شیفتگان خدمتیم، نه تشنگان قدرت». شهید بهشتی به نظرم عقیده داشت در دیوان عالی کشور که در آن مقطع زمانی وظایف قوه قضائیه کنونی را عهده دار بود بهتر و بیشتر می‌تواند به مردم خدمت کند و برای ایشان جا و مکان برای خدمت کردن مفهومی نداشت.

آیت‌الله شهید بهشتی در دور اول انتخابات ریاست جمهوری به عنوان دبیر شورای انقلاب و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی و نیز کسی که در تدوین قانون اساسی کشور در مجلس خبرگان قانون اساسی نقش کلیدی به عهده داشت در یکی از مصاحبه‌ها گفته بود: «به عنوان میل شخصی علاقه‌مند هستم به کارهایی پردازم که

به آنها علاقه دارم».

بنابراین اصل ولایت‌پذیری و حسّ مسئولیت‌پذیری و خدمت به مردم دو عامل مهمی بود که موجب شد آیت الله دکتر بهشتی داوطلب انتخابات ریاست جمهوری نشود.

### **بعد از فاجعه تروریستی هفتم تیر و هشتم شهریور به هنگام تشکیل کابینه دولت سوم چه مسئولیتی به شما پیشنهاد شد؟**

پس از شهادت آقای رجایی و برگزاری انتخابات سومین دوره ریاست جمهوری، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) از سوی قاطبه ملت به عنوان رئیس جمهور انتخاب شدند. ایشان با توجه به سابقه‌ای که من در وزارت بازرگانی داشتم بنده را احضار کردند و فرمودند به عنوان وزیر بازرگانی در کابینه حضور داشته باشم. ما هم طرح‌ها و برنامه‌های خودمان را برای اداره وزارتخانه آماده کردیم و در روز رأی اعتماد، با اختلاف حدود ۵ رأی نتوانستم به عنوان وزیر بازرگانی دولت را همراهی کنم.

بعد از آن به بازرگانی دولتی بازگشتم و به عنوان عضو هیئت مدیره در این بخش مشغول خدمت شدم. پس از مدتی بعنوان مدیر امور بین‌الملل و پس از آن به عنوان معاون امور بین‌الملل وزارت نفت انجام وظیفه کردم که در این مقطع با توجه به اینکه مشغول دفاع از میهن بودیم و تحریم‌های گسترده‌ای هم علیه کشور صورت گرفته بود، کارهای مهمی را در بخش صادرات و واردات با همکاری دوستان در این بخش صورت دادیم.

پس از آن، چند سال به عنوان عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت کارهای محوله را ادامه دادیم تا اینکه در سال ۱۳۷۱ و در دولت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و به پیشنهاد وزیر امور خارجه وقت آقای دکتر علی‌اکبر ولایتی به عنوان سفیر دولت جمهوری اسلامی ایران در ایتالیا منصوب شدم. پس از ۶ سال مأموریت دیپلماتیک به کشور بازگشتم و با مشورت برخی بزرگان و طلب خیر از قرآن به وزارت نفت برگشتم و به عنوان مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره نفت ایران و شرکت نیکو، طرح‌های بزرگ

و عظیمی را در حوزه صنعت نفت و گاز کشور اجرا کردیم. و در سال ۱۳۸۷ نیز پس از ۳۱ سال خدمت به افتخار بازنشستگی نائل آمدم و هم اکنون نیز به عنوان مشاور در برخی طرح‌هایی که در دست اجراست حضور دارم.

### شخصیت شهید بهشتی را چگونه توصیف می‌کنید؟

صحبت کردن درباره شخصیت کم نظیر مانند آیت‌الله دکتر بهشتی بسیار سخت است. و این جمله تاریخی حضرت امام خمینی (ره) که فرمودند: «بهشتی یک ملت بود برای ملت ما» گویای شخصیت، و زوایا و اندیشه فکری شهید بهشتی است. ایشان علاقه و توجه فراوانی به نیروهای مستعد و جوان داشت. دفتر کوچکی همیشه به همراه داشت و در جلسات نکته‌هایی را از صحبت حضاران و به ویژه جوان‌ترها یادداشت می‌کرد. در این دفتر خصوصیات، توانمندی‌های افراد مختلف را یادداشت می‌کرد و هرگاه مسئولان برای واگذاری مسئولیت‌های مختلف در جستجوی نیرو بودند، ایشان به سراغ همان دفتر می‌رفتند و با جستجو در آن نیروی توانمند را معرفی می‌کرد.

ما هم جزو همان نیروهایی بودیم که شهید بهشتی به وزارت بازرگانی معرفی کرد. ایشان طی یادداشتی که سند آن نیز الان وجود دارد توصیه کرده بود که سید مجید هدایت‌زاده، قابلیت تصدی وزارت بازرگانی را دارد.

یکی از ویژگی‌های بارز شهید مظلوم، مدیریت و توانمندی او در حل مشکلات بود. همانطور که اشاره کردم پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و در مقطعی که مشغول تحصیل در آمریکا بودم ایشان به این کشور سفر کردند. علت این سفر رفع اختلافات میان اعضای انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و کانادا بود و ایشان به خاطر همین موضوع به آمریکا سفر کردند تا با بررسی مسئله مانع از تشدید اختلاف میان دانشجویان مبارز که نقش مهمی در تنویر افکار عمومی علیه دولت پهلوی داشتند جلوگیری کند.

وقتی شهید بهشتی قبل از بازگشت امام راحل به میهن به پاریس سفر کردند مشاهده کردیم که ایشان در جستجوی موضوعی هستند و این به طور کامل از

چهره و رفتار وی مشخص بود و بعدها معلوم شد در همان جا شهید مظلوم مشغول کادرسازی برای انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بودند.

**اشاره کردید با شهید محمد رواقی بسیار مأنوس بودید، آیا خاطره‌ای از وی دارید؟**

سراسر سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۶۰ خاطره به یاد ماندنی است. در این یازده سال همواره خوش قلبی، خوش فکری و تعهد انقلابی و مدیریت وی نمایان بود. به خاطر دارم زمانی که در دانشکده مدرسه عالی بازرگانی مشغول تحصیل بودیم، وی اعلامیه‌های حضرت امام راحل را در سطح دانشگاه منتشر کرد. همین مسئله موجب شد ساواک به جستجو و بازرسی در دانشگاه بپردازد. در این ماجرا ساواک اسامی دانشجویان مبارز را یادداشت کرده و این مسئله موجب نگرانی بچه‌ها شده بود.

شهید رواقی برای اینکه مطلع شود ساواک کدام یک از دانشجویان را شناسایی کرده است، دست به کار خارق‌العاده‌ای زد. او با اینکه اندام لاغر و ضعیفی داشت اما بسیار با شهامت بود. به سراغ افسران ساواک مستقر در دانشگاه رفت و طوری وانمود کرد که گویا رابط ساواک است. به یکی از آنها گفت: اسامی را بدهید تا ببینم چقدر با واقعیت منطبق است. بعد که فهرست آنها را کاملاً مطالعه نمود با جسارت خطاب به آن ساواکی گفت: «این فهرست را که پیش از این من ارائه کرده بودم، شما کجا دوره دیده‌اید؟»

مأمور ساواک که بسیار جاخورده بود گفت: در ژاپن و شهید رواقی چنان دست آن مأمور را فشار داد که فریاد آخ مأمور ساواک بلند شد و تصور کرد رواقی در سلسله مراتب ساواک قرار دارد و همه شک و شبهه‌اش بر طرف شد.

**با گذشت ۲۸ سال از فاجعه تروریستی هفتم تیر وقتی مردم متوجه می‌شوند که جناب عالی از جانبازان این فاجعه هستید چه عکس‌العملی نشان می‌دهند؟**

قبل از اینکه سؤال شما را پاسخ دهم نکته‌ای را باید عرض کنم و آن این است

که برخی از اصل حادثه بی‌خبر هستند که به نظر من علت آن به خود ما باز می‌گردد و این ضعفی است که باید برطرف شود. چند روز قبل از انجام این مصاحبه (آذر ۸۸) با جوانی مشغول صحبت بودم که مشاهده کردم متأسفانه نمی‌داند که حادثه هفتم‌تیر سال ۱۳۶۰ چه بود و برای چه اتفاق افتاد. ما این مسئله را باید در بخش‌هایی مانند آموزش و پرورش، رسانه‌ها و... دنبال کنیم. اما در پاسخ به این سؤال شما باید بگوییم که مردم با دیده احترام به شهدا و بازماندگان این فاجعه ضد بشری می‌نگرند و آن را حادثه‌ای ناگوار می‌دانند که ریشه در سیاست‌های استکباری قدرت‌های بزرگ و فتنه‌گری عوامل داخلی آنها دارد.

مردم معتقدند در این حادثه افراد لایق و مدیران شایسته‌ای از جامعه گرفته شد که اگر امروز حضور داشتند می‌توانستند در کنار دیگر خدمتگزاران برای رفع مشکلات مردم تلاش و کوشش کنند.

### **برای انتقال ارزش‌ها و دستاوردهای انقلاب اسلامی به نسل‌های آینده و حفظ خون شهدا چه وظیفه‌ای بر عهده داریم و در بُعد فرهنگی چگونه باید کار کرد؟**

مسئله انتقال ارزش‌ها، کار یک دستگاه و چند روز و یک هفته و چند ماه نیست؛ بلکه باید همه جانبه عمل کرد. به عنوان مثال، وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم تحقیقات و فناوری نقش زیادی می‌توانند در این زمینه داشته باشند. باید این نکته برای فرزندان و آینده‌سازان کشور ما تبیین شود که حادثه هفتم‌تیر اگر در هر کشوری رخ می‌داد می‌توانست تحولات سیاسی فراوانی در پی داشته باشد اما چه اصلی مانع شد که پیامدهای آن در نظامی نوپا مانند جمهوری اسلامی ایران مانع از ادامه حرکت نشود.

باید نقش مدیریتی امام راحل پس از این حادثه برای جوانان تشریح گردد و در این زمینه رسانه‌ها نیز می‌توانند نقش آفرینی مهمی داشته باشند. باید ابعاد و زوایای قبل و بعد از فاجعه برای مردم روشن شود. باید سیره شهدای قتلگاه سرچشمه تهران به عنوان الگوی موفق ترسیم و به جوانان ارائه شود و اینکه

آنها چطور با دشمن‌شناسی با جریان‌هایی مانند خط نفاق و التقاط مقابله کردند و حاضر شدند با اهدای خون خود راه را بر مردم نمایان سازند. باید کلانتری<sup>۱</sup> ها و عباسپورهای هفتم‌تیر و اندیشه‌های آنان به نسل کنونی و آینده منتقل شود و مجموعه دستگاه‌های فرهنگی و مدیریتی در این زمینه باید با یکدیگر همراهی و همکاری کنند و این کاری که بنیاد فرهنگی هفتم تیر برای ساخت یادمان شهدای هفتم‌تیر دنبال می‌کند برنامه بسیار مهمی است و امیدواریم با ساخت آن، افرادی که به آنجا مراجعه می‌کنند به خوبی پیام خون شهدا را دریافت کنند و برای شما عزیزان هم که به عنوان همکاران بنیاد فرهنگی هفتم تیر برای زنده نگه داشتن این واقعه مهم تاریخی تلاش می‌کنید آرزوی موفقیت دارم و امیدوارم همه ما به خوبی و با سربلندی راه شهدای مظلوم قتلگاه سرچشمه تهران و به ویژه شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی را طی کنیم و تا زنده هستیم تغییر نکنیم و رهرو راه آنان باشیم. انشاءالله

۱- شهید موسی کلانتری: موسی کلانتری وزیر راه و ترابری کابینه شهید رجایی در تاریخ ۲۵ خرداد سال ۱۳۲۷ در شهر مرند از توابع استان آذربایجان شرقی به دنیا آمد. او در سال ۱۳۴۵ در رشته راه و ساختمان دانشگاه پلی تکنیک قبول شد و مدرک کارشناسی ارشد خود را نیز در همین رشته اخذ کرد. شرکت در تظاهرات بر ضد رژیم پهلوی، شرکت در عملیات مسلحانه علیه جلادان رژیم شاهنشاهی، پخش اعلامیه‌های حضرت امام راحل همکاری با انجمن اسلامی دانشگاه پلی تکنیک و همکاری با حزب جمهوری اسلامی و مبارزه با جریان لیبرالیسم و سرپرستی اداره کل راه و ترابری استانهای خوزستان و آذربایجان غربی از جمله سوابق وی به شمار می‌آید. او سرانجام شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)



● آقای هدایت زاده در حال مصاحبه با پژوهشگر بنیاد فرهنگی هفتم تیر



● آقای هدایت زاده در حال مصاحبه با پژوهشگر بنیاد فرهنگی هفتم تیر





نام: حسین

نام خانوادگی: کاظم پوراردبیلی

نام پدر: اسماعیل

تحصیلات: کارشناسی ارشد مدیریت بازرگانی

سوابق سیاسی: شرکت در جلسات سیاسی و برنامه های ضد رژیم پهلوی

سوابق تشکیلاتی: عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی مقیم امریکا  
وکانادا

سوابق خدمتی: رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت گسترش خدمات بازرگانی،  
معاون وزیر بازرگانی، وزیر بازرگانی، معاون وزیر امور خارجه ، سفیر ایران در ژاپن،  
عضو گروه مذاکره کننده با دولت بعثی عراق پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ، معاون  
وزیر نفت، مشاور عالی وزیر نفت، عضو هیئت عامل اوپک



### حسین کاظم پور اردبیلی:

من در تاریخ ۲۲ مهر سال ۱۳۳۱ در شهر تهران متولد شدم. تحصیلات ابتدایی را تا پایان کلاس پنجم در پایتخت گذراندم و به دلایل خانوادگی پایه ششم و هفتم را در بابل سپری کردم. دوباره به تهران بازگشتم و دبیرستان را در مدرسه عدلیه در خیابان لاله زار نو مقابل ساختمان روزنامه کیهان گذراندم و دیپلم طبیعی گرفتم. بلافاصله به مدرسه عالی بازرگانی که اکنون دانشگاه علامه طباطبایی است وارد شدم و دانشنامه لیسانس خود را در سال ۵۳ در رشته بازرگانی اخذ کردم.

پس از آن و قبل از سربازی در آزمون پذیرش بورسیه اعزام دانشجویان به خارج از کشور شرکت کردم و در مقطع کارشناسی ارشد رشته بازرگانی از دانشگاه اوکلاهما در آمریکا پذیرفته شدم.

در شهرت ما اردبیلی ثبت شده است در حالی که ما اصالتاً اهل بابل هستیم. علت این وجه تسمیه این است که پدر بزرگ من بین بارفروش در ایران و بادکوبه در اتحاد جماهیر شوروی آن زمان به تجارت مشغول و به زبان آذری تسلط داشت.

به او مشهدی کاظم بادکوبه‌ای می‌گفتند. و در دوره رضاخان وقتی آمدند در بابل شناسنامه صادر کنند فامیلی پدر مرا کاظم پور نهادند و چون بادکوبه برای ایران نبود معادل آن با توجه به تسلط پدر بزرگ و پدرم به زبان آذری، پسوند اردبیلی انتخاب شده بود و بدین ترتیب شهرت ما کاظم پور اردبیلی شد.

مرحوم پدرم به شغل ابزار و یراق فروشی و قفل و لولا مشغول بود. مادرم خانه دار است که هم اکنون به لطف خداوند در قید حیات هستند. برادرانم به رحمت خداوند رفته‌اند و سه خواهر نیز دارم.

### فعالیت سیاسی خود را از چه تاریخی شروع کردید؟

به لحاظ بافت فکری و پایگاه اجتماعی آن زمان افراد تحصیلکرده‌ای که در خانواده‌های متدین بزرگ شده بودند بیشتر به روشنفکری نزدیک‌تر و از آن تاثیرپذیر بودند. خواه شریعتی باشد و خواه شهید مطهری باشد. فعالیت سیاسی ما از زمان حضور در مدرسه عالی بازرگانی شروع شد. فضای مدرسه به گونه‌ای بود که انسان را به سوی

مسایل سیاسی سوق می‌داد و در آن تاریخ دانشجویان مدرسه عالی بازرگانی و پلی تکنیک (امیرکبیر) نسبت به سایر دانشجویان سیاسی‌تر بودند. بنده در جلسات مرحوم خرسند و مرحوم علی شریعتی شرکت می‌کردم و با گرایش‌های سیاسی آن زمان در سال ۱۳۴۹ تا ۵۳ آشنا بودم.

زمان حضور در دانشگاه اوکلاهما با انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و کانادا پیوند خوردم. همچنین در میتینگ‌های ضد رژیم شرکت می‌کردیم و با برپایی نمایشگاه و فروشگاه کتاب از دفاعیات مهندس مهدی بازرگان تا رساله حضرت امام (ره) را به دانشجویان و ایرانیان عرضه می‌نمودم. آن زمان رئیس انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، ابراهیم یزدی بود. ما سمینارهای مختلفی را برگزار و سخنرانان مختلفی را به آنجا دعوت می‌کردیم.

پس از بازگشت به ایران که مصادف بود با اوج‌گیری مبارزات مردم و در پی ارتباط با دانشجویانی که با آنها در اوکلاهما هم‌دوره بودم، با مبارزات مسجد قبا آشنا شدم. در آنجا بیشتر با آقایان صادق پور و حسین بنی اسدی<sup>۱</sup> ارتباط داشتم. وظیفه من در آن دوره این بود که به سراغ خبرنگاران خارجی مانند آسوشیتدپرس می‌رفتم و از آنها دعوت می‌کردم تا از راهپیمایی‌های علیه رژیم منفور شاه گزارش تهیه و در شبکه‌های خارجی پخش کنند. در این برنامه‌ها چون به زبان انگلیسی هم تسلط داشتم نقش مترجمی را نیز ایفا کردم. با این فضا پیش می‌رفتیم تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید.

### ارزیابی شما از علت اصلی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چیست؟

هر انقلابی برای پیروزی نیازمند سه عنصر تفکر، پشتوانه مردمی و رهبری است. حال با این مقدمه باید گفت که مردم با مشاهده وضع اسفناک سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن زمان خواستار استقلال به معنای واقعی کلمه بودند. اینکه حکومت شاه فاسد بود و مردم از آن رنج می‌بردند شکی نیست، اما حضور مستشاران خارجی در سطوح و بخش‌های مختلف کشور مانند اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... برای مردم و به ویژه علماء و مراجع دردآور بود.

۱- وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی وزیر مشاور در امور اجرایی جهاد سازندگی در کابینه شهید رجایی شد.

جامعه از اینکه می‌دید این مستشاران ضمن عقب نگهداشتن مردم از پیشرفت، ثروت ملی را به یغما می‌برند بسیار ناراحت بودند. از این روست که می‌بینیم حضرت امام راحل بعد از آن وقایع مانند کاپیتولاسیون و...؛ وابستگی و نوکری شاه در برابر قدرت‌های استکباری را مطرح می‌کنند. اسلام ستیزی حکومت، دیگر عامل رویگردانی مردم از رژیم و پیوستن آنان به صف انقلاب اسلامی بود.

این علل منجر به یک خیزش عمیق مردمی برای تغییر شد و این خیزش در مرحله اول دموکراتیک بود و شما نشان همه جناح‌ها را در آن می‌بینید. در خیزش عمومی علیه رژیم شاه هم نیروهای وفادار به اسلام و قرآن مانند هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، توده‌ای‌ها، فدایی خلق و جبهه ملی و... حضور داشتند.

شاه همه اینها را تروریسم تلقی می‌کرد و برای هر یک اسمی نهاده بود. مثلاً به توده‌ای‌ها سرخ می‌گفت و به هیئت‌های مؤتلفه اسلامی و مذهبی لقب ارتجاع سیاه می‌داد. در جریان مبارزه هم گلسرخی توده‌ای حضور داشت و هم عبد خدایی مبارز و اسلامی و همه از براندازی رژیم پهلوی حمایت می‌کردند.

همه مردم به صحنه آمده بودند. امام نیز به عنوان رهبری خیزش مردمی علیه استبداد پهلوی شناخته شده بود و مداوم ضعف رژیم و سرسپردگی آن را به مردم اعلام می‌فرمود.

به نظرم مجموعه این عوامل موجب سرنگونی رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی شد.

**اشاره کردید که در جریان خیزش عمومی علیه پهلوی جریان‌های مختلفی حضور داشتند. به نظر شما آیا نگاه امام راحل نسبت به این گروه‌ها و خط‌های فکری مثبت بود؟**

خیر. به نظرم امام خمینی (ره) از همان ابتدا نسبت به این جریان‌ها و خط فکری آنان آشنا بودند و می‌دانستند گروهک‌هایی مانند منافقین، ملحد هستند و روزی دست ناپاک آنها به خون امثال رجایی و باهنر و بهشتی‌ها آلوده خواهد شد و نباید

در شناخت امام تردید کرد.

امام به خوبی می‌دانست که مجاهدین خلق در زندان ایدئولوژی خود را کنار گذاشته‌اند و به کمونیست روی آورده‌اند و در زندان رفقای خودشان را به قتل رسانده‌اند. امام به خوبی مسعود رجوی را می‌شناخت و می‌دانست که خطری که بعدها از جانب این فرد نابکار می‌تواند انقلاب و مردم را تهدید کند به مراتب خطرناک‌تر از فلان توده‌ای است. به همین علت به این جریان‌ها با وجود مدارا کردن، آن هم با هدف اصلاح، میدان عمل نداد.

#### بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مشغول چه کاری شدید؟

با تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت، رضا صدر عهده‌دار وزارت بازرگانی شد. ایشان به سراغ دوستانی که می‌شناختند از جمله من آمدند. با دعوت ایشان ابتدا عهده‌دار سازمان گسترش خدمات بازرگانی شدم.

اواسط سال ۱۳۵۹ با تشکیل کابینه شهید محمدعلی رجایی، ایشان بر سر انتخاب وزیربازرگانی، وزیر امور اقتصادی و دارایی و رئیس سازمان برنامه و بودجه با بنی‌صدر که رئیس جمهور بود اختلاف نظر پیدا کرد. سرانجام مرحوم محسن نوربخش وزیر اقتصاد شد و شهید صادق اسلامی سرپرستی وزارت بازرگانی را برعهده گرفت و آقای موسی خیر به سازمان برنامه و بودجه رفت و سرپرست آنجا شد.

بعد با وساطت مرحوم حاج احمدآقا خمینی(ره) بنده به عنوان وزیر بازرگانی انتخاب شدم و توانستم از مجلس رای بگیرم.

مرحوم شهید رجایی همواره می‌گفت: من وزیریم را از سرچشمه گرفته‌ام و اشاره به این داشت که بیشتر اعضای کابینه‌اش عضو حزب جمهوری اسلامی هستند. به خاطر دارم در جلسه رای اعتماد مرحوم شهید عبدالحمید دیالمه که در فاجعه تروریستی هفتم‌تیر به شهادت رسید به عنوان نماینده مخالف پشت تریبون قرار گرفت و خطاب به شهید رجایی گفت:

«شما مثل اینکه اینها را از سرچشمه تگزاس گرفته‌اید، اینها از سرچشمه تهران

نیستند».

عمده علت مخالفت نمایندگان که آن زمان در مجلس حضور داشتند با بنده این بود که به لحاظ ارتباط با رضا صدر و جریان نهضت آزادی تصور می‌کردند من عقبه آن جریان را دارم. به همین علت بود که در روز رای اعتماد نمایندگان عضو نهضت آزادی در جلسه مجلس شرکت نکردند. در وزارت بازرگانی یکی از کارهای ما تحقق اصل ۴۴ قانون اساسی و مدیریت بازرگانی خارجی بود.

بالاخره ما وارد کابینه شدیم. در دولت که بودیم بنی صدر به من می‌گفت: «آقای کاظم پور، من نمی‌خواهم که شما با ما باشی بلکه با حق باش» و چنین وانمود می‌کرد که گویا خودش حق است. شهید رجایی هم می‌فرمود: «اینکه وزیر بنی صدر باشید چندان برای شما اعتبار ندارد» و باز می‌فرمود: «شما از هر دو طرف تحت فشار قرار گرفته‌اید و این دوران هر چه بود با همه فراز و فرودهایش به پایان رسید.

بعد از فاجعه تروریستی هفتم تیر، بنده به عنوان سفیر ایران در کانادا در نظر گرفته شده بودم تا اینکه میرحسین موسوی وزیر امور خارجه شد. از من خواست به جای اینکه به کانادا بروم به عنوان معاون اقتصاد بین‌الملل این وزارتخانه کارم را ادامه دهم و من در حالیکه براده‌های آهن هنوز در بدنم وجود داشت و گردن‌بند طبی هم بر گردنم بسته شده بود و ساختمان وزارت بازرگانی را به حاج آقا عسگر اولادی تحویل داده بودم، این پیشنهاد را پذیرفتم تا اینکه وزیر امور خارجه نخست وزیر شد و دکتر ولایتی به وزارت خارجه آمدند.

حدود سه سال معاون ایشان بودم. بعد از آن با حفظ سمت جایگزین عبدالله نوری معاون کنسولی پارلمانی وزارت خارجه شدم. من مدت‌ها عهده‌دار دو معاونت پارلمانی و اقتصادی وزارت امور خارجه بودم تا اینکه معاونت کنسولی و پارلمانی را تحویل آقای میرمحمدی دادم و برای چهار سال دیگر معاونت اقتصادی را اداره کردم.

با رفتن غلامرضا آقازاده به وزارت نفت، نخست وزیر وقت به من گفت که به وزارت نفت بروم و معاون اقتصاد بین‌الملل آقای آقازاده شوم. در وزارت نفت در قسمت‌های مختلف مانند عضو هیئت عامل نفت ایران در اوپک و... بودم تا اینکه با پذیرش

قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی ایران دوباره به وزارت امور خارجه بازگشتم و عضو تیم مذاکره کننده با عراق شدم و مدتی نیز عهده دار ستاد این گروه بودم و بعد از من آقای محمدجواد لاریجانی عهده‌دار این مسئولیت شد. در مذاکراتی که با عراقی‌ها داشتیم کار ما تنظیم ملاقات‌های دکتر ولایتی و طارق عزیز نخست وزیر رژیم بعثی صدام و عضو تیم مذاکره کننده بود. در این گفتگوها محورهای دیپلماتیک را نیز دنبال می‌کردیم.

پس از آن حدود سه سال سفیر تهران در توکیو بودم. در این دوره توانستیم با وجود سقوط قیمت نفت بیشترین حجم اعتبارات را در زمان دولت سازندگی از طریق تامین ماشین آلات و... از ژاپن دریافت کنیم. زمانی که آقای روغنی زنجانی در وزارت نیرو بود ما توانستیم از ژاپن برای ساخت سد کارون، وام با بازپرداخت ۲۵ سال و سود پنج درصد دریافت نمائیم. هر چند ژاپنی‌ها بعدها بخشی از تعهدات خود را به علت درگیری عراق و اسرائیل و نیز موضوع حمایت ایران از فلسطین اجرایی نکردند. بعد از بازگشت به تهران دوباره به وزارت نفت رفتم و عضو هیئت عامل اوپک شدم و به مدت هشت سال با بیژن زنگنه وزیر نفت همکاری نمودم و سرانجام زمانی که آقای نوذری وزیر نفت بودند و در دولت نهم پس از ۳۱ سال خدمت به افتخار بازنشستگی نایل آمدم.

پس از بازنشستگی با توجه به سابقه‌ای که در کار تولید صنایع غذایی داشتم به همراه برخی دوستان یک شرکت تولید صنایع غذایی راه‌اندازی کردیم. من در طول خدمتم به سلیقه افراد هرگز توجه نکردم و تفکیکی میان نیروها قایل نبودم و فقط به کار می‌اندیشیدم در اینجا دوخاطره برای شما نقل می‌کنم تا موضوع بیشتر روشن شود.

در دوره‌ای که بنی‌صدر رئیس جمهور و شهید رجایی نخست وزیر بود من در برخی جلسات و در غیاب رضا صدر وزیر بازرگانی در جلسات هیئت دولت شرکت می‌کردم. در یکی از این جلسات از من خواسته شد تا در باره تورم سخن بگویم. آن روز اداره جلسه با بنی صدر بود. بنی صدر به من گفت: «آقای کاظم پور بفرمائید». و من به موضوع تورم و اینکه یکی از علل این پدیده اختلاف نظرهای میان مسئولان

و جناح هاست پرداختم. در آن جلسه گفتم اگر جناح ها با هم دعوا کنند، این عامل ایجاد تورم است. زیرا اگر مردم احساس کنند امنیت خود را از دست می‌دهند، زیاده خرید می‌کنند و تقاضا بر عرضه سبقت می‌گیرد و مردم فقط به فکر خریدن و انبار کردن خواهند بود. اظهارات من موجب شد جلسه دچار همهمه شود. بنی‌صدر که از هر موضوع و فرصتی برای اینکه خود را حق جلوه دهد و به نفع خودش نتیجه‌گیری کند استفاده می‌کرد گفت: «بله اگر قاسملو<sup>۱</sup> را بگیرد، قیمت‌ها بالا می‌رود». و می‌خواست به این طریق کنایه‌ای هم به جریان اصول‌گرای آن زمان که دنبال دستگیری قاسملو بودند بزند.

آقای هاشمی رفسنجانی هم که در آن مقطع سرپرست وزارت کشور بودند در پاسخ به وی گفت: «اگر نامه آیت را پخش کنید قیمت‌ها بالا می‌رود». در آن زمان با وجود اینکه از همه گرایش‌ها در دولت حضور داشتند اما گاهی چالش‌های موجود مانع از پیشرفت امور می‌شد و کارها به سختی اجرا می‌گردید.

خاطره دومی که می‌خواهم نقل کنم این است که روز ۱۲ فروردین سال ۱۳۶۰ یعنی حدود سه ماه قبل از حادثه تروریستی هفتم تیر، شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی را به وزارت بازرگانی و به جمع مدیران این وزارتخانه دعوت کردیم. بنده در آن جلسه به عنوان خط مشی که در بازرگانی داشتم خطاب به ایشان که رئیس دیوان عالی کشور با جایگاه قوه قضاییه کنونی بودند، عرض کردم: ما نباید اجازه دهیم جریانهای سیاسی پایگاه اقتصادی پیدا کنند. گفتم بیشتر جریان‌های سیاسی در پی اخذ موافقت اصولی، گشایش اعتباری و یا دست‌یابی به رانت و یا تغییر تعرفه سودبازرگانی به نفع خودشان هستند. برخی می‌خواهند مجوز وارداتی بگیرند و ما در این وزارتخانه اجازه نمی‌دهیم جریان‌های سیاسی پایگاه اقتصادی کسب کنند و با آن مقابله خواهیم کرد. چرا که معتقد هستیم کسی که سیاسی است کاسب شود دیگر حاضر نیست کنار برود....

آنگاه شهید بهشتی در میان جمع حاضر فرمودند: «علت علاقه ما به شما همین

است.»

۱- عبدالرحمن قاسملو، دبیر کل حزب منحل و ضد انقلاب کردستان ایران بود.



### آشنایی شما با شهید بهشتی از کجا شروع شد؟

من پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با شهید بهشتی آشنایی نداشتم و پس از سقوط نظام ستم شاهی به واسطه ارتباط با برخی دوستان، ایشان را ملاقات نمودم و در برخی جلسات کارشناسی به حضور می‌رسیدم. به عنوان مثال شهید بهشتی زمانی که رئیس دیوان عالی کشور و دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بود کمیته‌های مختلفی را تشکیل داد و می‌خواست کتاب «مواضع ما» را برای این تشکل سیاسی تهیه و تدوین نماید.

به عنوان نمونه بنده به اتفاق مرحوم نوربخش در کمیته اقتصادی، دکتر ولایتی در کمیته سیاسی و دیگر افراد و کارشناسان در بخش‌های دیگر فعال بودند که مسئول هماهنگی همه این گروه‌ها عبدالله جاسبی بود و ایشان بر کار ما نظارت می‌کرد.

### آیا شما عضو حزب جمهوری اسلامی بودید؟

خیر، بنده عضو این تشکل نبودم اما همانطور که گفتم بر حسب مورد و به ویژه در چارچوب حوزه کاری وزارت بازرگانی که بنده مسئول آن بودم در جلسات کارشناسی حزب حضور پیدا می‌کردم و در شب حادثه هفتم‌تیر، هم بنده به اتفاق ۹ نفر دیگر از مسئولان و مدیران ارشد این وزارتخانه در جلسه شورای مرکزی حزب حاضر شدیم که برخی از این عزیزان، عضو حزب هم بودند.

### در نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری، حزب تلاش گسترده‌ای برای پیروزی نامزد مورد نظر خودش داشت اما نتیجه برعکس شد چرا؟

در این دوره از انتخابات حزب ابتدا جلال‌الدین فارسی و بعد حبیبی را کاندیدا کرد. ما نظرم‌ان از همان ابتدا به آقای حبیبی بود زیرا او را از زمان دانشجویی می‌شناختیم. در مقابل حبیبی، دکتر بنی‌صدر کاندیدا شد و نتیجه آن طوری که ما می‌خواستیم نشد و آن چند علت داشت.

فارغ از نگاه حزبی و علایق سیاسی که داریم باید این نکته را در نظر بگیریم که برداشتن وزنه ۴۰۰ کیلوگرمی کار کاظم پور اردبیلی نیست بلکه اهل فن آن

را می‌خواهد. دولت نیز از این قاعده استثناء نمی‌باشد. آن زمان بنی‌صدر با نحوه صحبت‌ها و جذابیت‌هایی که در سخنرانی‌هایش ایجاد می‌کرد، خود را از طبقه روشنفکر معرفی کرده بود و خیلی‌ها به او علاقه‌مند شدند.

به خاطر دارم بنی‌صدر در ایام انتخابات به دانشگاه شریف آمده بود و با دوربینی مدار بسته برای دانشجویان صحبت می‌کرد. شما از این نکته چه چیز متوجه می‌شوید؟ می‌رفت به دیدار حضرت امام و بیرون می‌آمد و می‌گفت: «اکنون می‌توانم بگویم که من کاندیدا هستم». بنی‌صدر مقابل بیت امام مصاحبه می‌کرد و صدا و سیما هم آن را پخش می‌نمود آن وقت ما برای آقای حبیبی پوستر می‌چسباندیم.

بنی‌صدر با همین شیوه‌هایی که به کاربرد توانست رای جمع کند. ضمن اینکه جامعه روحانیت مبارز هم از وی حمایت کرد و علت آن نیز تا حدودی به انتساب وی به خانواده‌ای روحانی و موضع‌گیریهایی که ظاهر اسلامی بنی‌صدر در زمان حضور در فرانسه بر می‌گشت.

جامعه روحانیت می‌خواست همراه برنده باشد، و این البته خودش در عالم سیاست هنراست، منتهی حقیقت گرا بودن گاهی هم باخت دارد.

### چرا حزب جمهوری اسلامی با بنی‌صدر مخالفت می‌کرد؟

مخالفت حزب جمهوری اسلامی با بنی‌صدر از نگاه درست حضرت امام خمینی (ره) نشأت می‌گرفت. شما نگاه کنید به مسئولان ارشد حزب چه کسانی بودند، آقایان خامنه‌ای، بهشتی، هاشمی، موسوی اردبیلی و این شخصیت‌ها همراه امام بودند و تا حدودی از آراء ایشان خبر داشتند.

### علت دشمنی گروه‌هایی مانند سازمان مجاهدین خلق و نهضت آزادی با حزب جمهوری اسلامی چه بود؟

سازمان منافقین پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌خواست حاکمیت را در دست بگیرد. وقتی دید نمی‌تواند، شروع به براندازی کرد و برای براندازی نظام ابتدا شیوه‌ی ترور شخصیتی و بعد ترور فیزیکی را پیش گرفت. نهضت آزادی هم می‌گفت حزب

صنفا با مسايل برخورد مي‌کند و انحصار طلب است و اين شائبه از حضور قدرتمند حزب در ارکان مختلف ايجاد شده بود و نهضت آزادي‌ها مي‌گفتند ما سياست خارجي و داخلي را بهتر مي‌فهميم و...، به همين علت با حزب مخالفت مي‌کرد.

### علت برکناري بنی صدر از قدرت چه بود؟

«کبر» و «خودباوري کذب» علت اصلي برکناري بنی صدر از قدرت بود. بنی صدر تصور مي‌کرد در همه علوم مانند نجوم، تاريخ، جغرافيا و اقتصاد صاحب نظر است اگر درباره ادبيات سخن مي‌گفتيد پاسخ مي‌داد، اگر درباره ائمه اطهار (س) مطلب مي‌شنيد اظهار نظر مي‌کرد.

البته اگر انسان به درجه خودباوري حقيقي برسد بد نيست اما بنی صدر نه تنها به خودباوري نرسيده بود بلکه با توهم داشتن آن ديگران را نفي مي‌نمود. با اينکه به اصطلاح در امور اقتصادي و بانكي تخصص داشت اما چندان از اين مقوله هم سر در نمي‌آورد. براي اينکه نقايس خود را بيوشاند یک پسوند توحيدى به آن اضافه مي‌کرد و مي‌گفت جامعه توحيدى، اقتصاد توحيدى و... .

.... حجاب را به اشعه نور پيوند مي‌زد و قصه‌هايي را سرهم ميرنمود و مي‌گفت اشعه نور خاصيتي دارد که مردها را تحريك مي‌کند بنابراین حجاب اشعه نور بانوان است.

او هميشه افراد منزوي را دور خودش جمع مي‌کرد. مثلاً اگر مي‌خواست با نظامي‌ها ارتباط برقرار کند سراغ افراد توانمند و مخلص و فداکار نمي‌رفت و مي‌آمد و افراد مسئله دار را بر مي‌گزید. به قوميت دامن مي‌زد.

خاطره‌اي به ذهن من رسيد که جا دارد براي بيشتري روشن شدن موضوع آن را نقل کنم. اوایل جنگ تحميلي مسئله‌اي درباره بازرگاني خارجي پيش آمده بود که بايد با رئيس جمهور هماهنگ مي‌شد. با خبر شدم بنی صدر به اهواز رفته است. به آن منطقه رفتم و ديدم بنی صدر پيراهن سپاهي به تن کرده و شلوار کردی پوشيده است.

از او درباره علت اين پوشش سؤال کردم، گفت: «پيراهن سپاه نشانه انقلاب

اسلامی و شلوار کردی نشانه ملیت است!» خوب شما از این موضوع چه چیزی برداشت می‌کنید.

بنی صدر رفته رفته به تقابل با نیروهای انقلابی برآمد و سرانجام از صحنه سیاسی ایران بیرون رانده شد.

**شهید بهشتی وقتی اشتباه و خطایی از کسی می‌دید چه برخوردی داشت؟**  
شهید بهشتی در مرحله نخست دعوت به آرامش می‌نمود و با نصیحت راهی را پیش روی افراد می‌گذاشت به گونه‌ای که همه راضی از جلسه خارج می‌شدند. او با مهربانی با خطاها برخورد می‌کرد. در بعضی جاها سکوت می‌کرد و بعضی مواقع هم قاطعیت به خرج می‌داد. با گروه‌های مختلف مناظره می‌کرد شاید هدایت شوند.

**از شب حادثه هفتم تیر بگویند و اینکه چرا منافقین این جنایت را مرتکب شدند.**

آن زمان من وزیر بازرگانی بودم و با اینکه عضویتی در حزب نداشتم اما با ابتکار شهید بهشتی در جلسات کارشناسی حوزه کاری خودم شرکت می‌کردم. حزب مدتها بود که کارشناسان مختلف را به تناسب موضع به جلسه دعوت می‌کرد و خیلی هم مؤثر بود آن شب با آقایان اسدالله‌زاده، امین‌زاده و رواقی و شاهی و... به حزب رفتیم. دعوت بودم تا درباره مسایل حوزه بازرگانی و تورم در میان اعضای حزب و برخی وزرای کابینه دولت و نمایندگان مجلس شورای اسلامی سخنرانی نمایم.

شهید رحمان استکی نماینده مردم شهرکرد در مجلس شورای اسلامی، آن شب دبیر جلسه بود. از من دعوت کرد تا پشت تریبون قرار بگیرم. وقتی شروع به سخنرانی کردم هنوز شهید بهشتی داخل سالن نیامده بودند و بعد از کمی، با تأخیر به جلسه آمدند {قرار شد موضوع جلسه براساس درخواست اعضا تغییر کند} شهید استکی به من گفت: «کم کم یک جمع‌بندی از صحبت‌ها داشته باشید و نتیجه‌گیری کنید تا شهید بهشتی بتواند درباره موضوع انتخابات و حوادث ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰

سخنرانی کنند» شهید بهشتی پشت تریبون قرار گرفت و جملاتی را بیان کرد. بخشی از سخنان ایشان دربارهٔ مصداق‌های رئیس جمهوری بود. او گفت: «برخی پیشنهاد کرده‌اند که بهشتی باید وارد رقابت انتخاباتی شود. عزیزان ما باید کسی را به عنوان رئیس جمهور معرفی کنیم که در تعارض با بنی صدر نبوده باشد. در غیر این صورت ممکن است در افکار عمومی این تلقی بوجود بیاید که جنگ جنگ قدرت است و عده‌ای فلانی را برداشته‌اند و اکنون می‌خواهند فلانی را جایگزین وی کنند و بنابراین آنها که به من پیشنهاد می‌کنند داوطلب انتخابات ریاست جمهوری شوم از آنجا که من در خط اول مواجهه با آقای بنی‌صدر بودم و در مسایل فکری با ایشان اختلاف داشتم، این درخواست را مطرح نکنند».

شهید بهشتی مشغول صحبت بود که ناگهان نور قرمز و طلایی شدیدی در فضا پیچید و انفجار صورت گرفت. درجا صدای زنگ در گوش من پیچید و به گوشه‌ای پرتاب شدم. حدود ۲/۵ ساعت زیر آوار بودم گاهی به هوش می‌آمدم و صدای ناله و الله اکبر و دعای مجروحان را می‌شنیدم. تا اینکه صدای چکش بادی از بالای آور به گوشم رسید و بعدما را به بیرون کشیدند.

برای تلاش امدادگران و مردم که در پی صدای انفجار به محل حزب آمده بودند، روزه‌ای در محوطه‌ای که من گرفتار شده بودم ایجاد شد. تلاش کردم و با سختی فراوان دستم را از آن روزه به بیرون آوردم. افرادی که در آنجا حضور داشتند با دیدن دست من به سراغم آمدند. راننده‌ای داشتم که محوطه حزب بود او آمد و دست من را گرفت و به بیرون کشید.

فردای آن روز شهید رجایی و برخی اعضای کابینه و نیز حجت‌الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی و برخی دیگر به عیادت آمدند. در این حادثه پرده گوش‌هایم پاره شد و همچنین مهره سوم و چهارم کمرم شکست و به نخاع آسیب وارد کرده بود. بعدها مهره‌ها جوش خوردند اما هنوز با اینکه حدود ۳۰ سال از آن فاجعه می‌گذرد یکی از گوش‌هایم ۴۰ درصد و دیگری ۷۰ درصد شنوایی دارد.

منافقین در آن ایام به هر طریقی در صدد بحران‌آفرینی و ایجاد چالش برای نظام بودند تا نظام را از هستی ساقط کنند. نفاق با ویژگی‌اش که همانا به شکل جمع در

آمدن است وارد حزب شد و به دست کلاهی این فاجعه را به بار آورد. فاجعه‌ای که شبیه به آن به دست گروهک‌های ضد انقلاب بسیار رخ داد. شما اگر به بهشت زهرا بروید، با شهدای بسیاری مانند رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس قوه قضائیه، وزیر، نماینده مجلس و مردم عادی مواجه می‌شوید که در آنجا آرامیده‌اند و اینها قربانی تروریست هستند، با این وجود استکبار ما را به تروریسم بودن متهم می‌کند و این بی انصافی جامعه جهانی را نشان می‌دهد. در هفتم تیر تنها وزیری که زنده بیرون آمد من بودم و متأسفانه آقایان فیاض بخش، کلانتری، عباسپور، قندی به شهادت رسیدند. خود من در آن شب، هفت تن از معاونانم را از دست دادم.

بعدها شنیدم بعد از وقوع این حادثه، اعضای سازمان مجاهدین خلق به کشته شدن ۷۲ تن و آقای بهشتی رضایت نداده بودند و با تهیه کردن چند دستگاه آمبولانس قصد داشتند به نام امداد رسانی مجروحان را به هنگام انتقال به بیمارستان به شهادت برسانند.

در تاریخ برای جنایات منافقین خلق فقط یک نمونه می‌توان پیدا کرد و آن جنایات نازی‌ها و فاشیست‌هاست.

آنها بعد از این فاجعه و به شهادت رساندن مسئولان کشور، برای انتقام از مردم به سراغ افراد بی گناه رفتند و با مراجعه به در خانه مردم شهری و روستایی شماری از هموطنان بی گناهان را نیز شهید و مجروح کردند.

بعدهم که به دامن یکی از جنایتکاران بزرگ تاریخ یعنی صدام پناه بردند و صدامی که تاریخ گواهی خواهد داد که با چه فلاکتی از مخفیگاهش بیرون آوردند و با چراغ قوه دندانهایش را بازرسی کردند.

منافقین به همچنین شخصیتی پناه آورند و امروز هم در پایگاه اشرف گرفتار توطئه‌های خودشان هستند. و روزی خواهد آمد که باید جوابگوی جنایات خود باشند. انشاءالله



جمهوری اسلامی ایران  
شورای عالی امنیت ملی

شماره: ۶۲-۳۳۹/۳۷

تاریخ: ۲۴ مرداد ۱۳۶۷

نوع سند: \_\_\_\_\_

**بسمه تعالی**

**جناب آقای محمد حسین کاظمی پور آرغیسی**

با توجه به شایستگی، تعهد، دانش و تجربه ارزنده شما در عرصه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و دیپلماتیک، به استناد سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، به منظور بهره‌مندی از تجربیات و تخصص‌های شما در راستای سیاست‌های کلی نظام، به شما پیشنهاد می‌گردد تا در کمیته تخصصی امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دیپلماتیک عضویت نمایید. این پیشنهاد به مدت یک ماه از تاریخ ابلاغ این سند معتبر است.

محمد روحانی  
رئیس شورای عالی امنیت ملی

تاریخ: \_\_\_\_\_

محل امضا: \_\_\_\_\_

محل مهر: \_\_\_\_\_



● حسین کاظمی پور اردبیلی در مصاحبه با پژوهشگر بنیاد فرهنگی هفتم تیر





شماره ۶۴، ۸، ۲۷  
شماره ۹۱۸۹-۴  
پست



برادر محترم حسین کاظم پور اردبیلی

به موجب این حکم جناب عالی به سمت معاونت امور  
بین الملل و بازرگانی وزارت پست منصوب ، همچنین  
کلیه اختیارات مدیریت بین الملل شرکت پست نیز به  
جناب عالی تفویض میگردد .  
موفقیت شما را در خدمت به اسلام و مسلمین آرزو مندیم .

من التوفیق

غلامرضا آقا زاده

وزیر پست





نام: محمود

نام خانوادگی: جمالی

نام پدر: عباس

تحصیلات: مهندسی ماشین آلات دریایی

سوابق سیاسی: شرکت در راهپیمایی های ضد رژیم پهلوی از طلوع نهضت امام

(ره) - پخش اعلامیه های امام راحل

سوابق تشکیلاتی: عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی

سوابق خدمتی: رئیس سازمان توسعه راه ها، معاون وزیر راه، معاون وزیر کشاورزی،

کاردار ایران در فرانسه، نماینده مردم کاشان در مجلس



**محمود جمالی:**

من، محمود جمالی فرزند عباس روز ششم خرداد سال ۱۳۲۵ هجری شمسی در شهر کاشان متولد شدم. پدرم کارمند شرکت دخانیات بود و در کنار آن به کار فرش فروشی نیز که شغل عمده مردم قدیم کاشان بود مبادرت می‌ورزید. من پنج برادر و یک خواهر دارم و فضای خانواده ما از قدیم مذهبی بود و پدرم با عشق و علاقه‌ای که به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت (س) داشت ما را به سوی قرآن و دین تشویق می‌نمود.

دوران کودکی تا جوانی من در زادگاهم سپری شد و پس از پایان تحصیلات متوسطه و خدمت سربازی در سال ۱۳۴۵ هجری شمسی برای ادامه تحصیل عازم فرانسه شدم و توانستم دانشنامه کارشناسی خود را در رشته مهندسی دریایی (ماشین آلات) دریافت نمایم.

پس از پایان این مقطع در سال ۱۳۵۰ به کشور و کاشان بازگشتم. بلافاصله تشکیل خانواده دادم که حاصل آن سه فرزند است. یکی از فرزندانم پس از پیروزی انقلاب اسلامی متولد شد.

**فضای شهر کاشان به لحاظ سیاسی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی چگونه بود؟**

مردم شهر کاشان از دیرباز به ایمان و دین‌مداری شهره هستند و همین موجب شده است با سیاست نیز آشنا باشند.

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، کاشان شهری کاملاً سیاسی به حساب می‌آمد. در نوجوانی با داستان الهیار صالح<sup>۱</sup> عضو جبهه ملی آشنا شدم. وی از عناصری بود که آن زمان گفته می‌شد با شاه میانه خوبی نداشت و محمدرضا پهلوی هم چنان دلخوشی از او نداشت.

۱- الهیار صالح یکی از چهره‌های سیاسی شهرستان کاشان بود و در سال ۱۲۷۷ در آران به دنیا آمد. وی که پس از تحصیل در مدرسه آمریکایی و منشی‌گری در سفارت آمریکا به دیوان عدلیه وارد و پله‌های ترقی را تا رسیدن به وزارت پیمود از جمله فعالان حزبی بود که فعالیت‌های خود را با هدف تقویت جایگاه سلطنت و اصلاح روابط رژیم و احزاب انجام می‌داد. او در فعالیت‌های حزبی و جبهه ملی به ویژه جبهه ملی دوم، اندیشه پذیرفتن حکومت پهلوی را مد نظر قرار داده بود. صالح در برابر قیام ۱۵ خرداد سکوت کرد و سرانجام سیاست صبر و انتظار را برای مدت نامعلومی پیشنهاد داد. وی در سال ۱۳۶۰ از دنیا رفت. «الهیار صالح به روایت اسناد برات دهمرده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۳»

در سال ۱۳۳۹ وقتی انتخابات مجلس شورای ملی برگزار شد، جعفر شریف امامی که از شاه دستور می‌گرفت همه تلاش و توان خود را به کار گرفت تا صالح که نامزد انتخابات مجلس شده بود رای نیاورد. اما مردم برخلاف خواست دولت و سلطنت پهلوی به او رای دادند. وقتی که نهضت انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ شروع شد، مردم کاشان به ندای ایشان لبیک گفتند و تا سرحد جان بر سر پیمان خود ایستادند.

### فعالیت سیاسی شما از چه مقطعی شروع شد؟

همانطوریکه پیش از این به آن اشاره کردم، در خانه ما فضای مذهبی حاکم بود و این سرمایه الهی در سایه ارتباط با علماء متعهد در آن زمان شکل گرفته بود. به خاطر هست در سال ۱۳۴۲ که نوجوانی بیش نبودم برای نخستین بار در مدرسه فیضیه قم به همراه پدرم که به قصد زیارت و دیدار با امام خمینی که آن زمان به ایشان حاج آقا روح الله می‌گفتند، امام عظیم الشان را زیارت کردم و همین جرقه‌ای را در ذهن من ایجاد کرد و از آن تاریخ در پی حقیقت رفتم.

در آن دیدار تاریخی حضرت امام خمینی (ره) خطاب به شاه فرمودند: «آقا من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم؛ دست بردار از این کارا. آقا! اغفال دارند می‌کنند تو را، من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند...»

دو روز بعد از این دیدار تاریخی بود که واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ رخ داد. صبح روز ۱۵ خرداد وقتی خبر دستگیری امام راحل در کاشان پیچید، مبارزان و علاقمندان به روحانیت و مرجعیت تقلید اعتراض خود را شروع کردند. برخی مغازه‌ها را تعطیل کردند و رفته رفته تجمع و تظاهرات مردم شروع شد. صحنه‌های عجیبی بود پر از حماسه و شور، معترضان فریاد می‌زدند، «یا مرگ یا خمینی»، و به طرف دروازه دولت و دیگر مناطق اصلی شهر حرکت می‌کردند.

ژاندارمری رژیم وقتی این صحنه را دید، بدون اینکه مردم را به عقب‌نشینی وادار کنند، شروع به تیراندازی کرد. در این واقعه یک نفر به نام علی قدیرزاده شهید شد

و چند نفر نیز مجروح شدند. من در وسط میدان بودم و نزدیک بود یکی از همین گلوله‌ها به من اصابت کند اما جان سالم بدر بردم. مردم کاشان به صورت مخفیانه اعلامیه‌های حضرت امام را تهیه و توزیع می‌کردند. پدر من هم یکی از مقلدان امام راحل بود و از عوامل اصلی توزیع اعلامیه‌ها در سطح کاشان به شمار می‌آمد و حوزه کاری وی بیشتر در سطح مساجد و حسینیه‌ها بود. نکته‌ای که لازم است به آن اشاره کنم این است که پس از تبعید امام راحل به ترکیه و عراق، خشم مردم کاشان علیه رژیم افزایش وصف‌ناپذیری پیدا کرد.

### آیا دوران دانشجویی و در خارج از کشور فعالیت سیاسی داشتید؟

دوران دانشجویی من در فرانسه بود و در آنجا از طریق آقای محلوجی<sup>۱</sup> با مرحوم شهید بهشتی که در آلمان به سر می‌بردند آشنا شدم. این آشنایی سبب شد که ما جزوات سیاسی و اعلامیه‌های امام را از طریق ایشان دریافت و در میان دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه توزیع کنیم. در آن زمان گروه‌های مختلف دانشجویی علیه شاه در فرانسه مبارزه می‌کردند. اما بچه مسلمان‌ها حول محور روحانیت مبارزه و به ویژه اطراف شهید بهشتی و برنامه‌های ایشان جمع می‌شدند. در آن زمان ما در ماریسی با آقای دکتر حسن حبیبی آشنا شدیم و با هم در جلسات مختلف سیاسی اجتماعی دانشجویی شرکت می‌کردیم، گرایش‌ها مختلف مانند چپ و راست نیز در این جلسات می‌آمدند. در میان این دانشجویان ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده هم به عنوان دانشجوی مسلمان حضور داشتند.

### علت وقوع انقلاب اسلامی در ایران چه بود؟

به نظرم دو مسئله عامل ظهور و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران شد. علت اصلی را می‌توان در ظلم و فساد هیئت حاکم بر کشور دانست. کشور مملو از هزار فامیل بود و اختلاف شدید طبقاتی مردم را رنج می‌داد.

۱- حسین محلوجی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در دولت اول و دوم آیت الله هاشمی رفسنجانی وزیر صنایع و معادن شد.

دومین علت را می‌توان در موضوع مذهب جستجو کرد. اساس جامعه ایران مذهبی است و عموم مردم به دین و مذهب پایبند هستند و از اینکه می‌دیدند حکومت به نام ترقی و پیشرفت مذهب را نادیده می‌انگارد و سعی دارد آن را از صحنه اجتماعی کشور خارج کند بسیار ناراحت بودند.

به خاطر دارم چند سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در بندر امام خمینی که آن زمان به آن بندر شاپور می‌گفتند، اجازه نمی‌دادند زنان محجبه وارد سینماها شوند. در ماهشهر که بودم می‌دیدم افرادی که خانواده‌شان محجبه هستند در مضیقه و تنگنا قرار دارند.

البته عامل رهبری را نیز نباید فراموش کرد. حضرت امام خمینی (ره) با مدیریت الهی که داشتند توانستند مردم را حول اسلام، قرآن و فرهنگ عاشورا دور هم جمع کنند و آن خلایی که در سال‌های گذشته و نهضت‌های مختلف مشاهده می‌شد در این دوره وجود نداشت و امام خمینی (ره) در طول نهضت خیلی قوی و کارآمد بود.

### **یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد، آیا در آن شرایط ضرورتی برای فعالیت حزبی وجود داشت؟**

بله، هم اکنون نیز وجود دارد و بسیاری از مشکلات امروز به سبب نداشتن تشکیلات حزبی قوی و کارآمد است. اگر نگاهی به عملکرد حزب در سالهای نخست پیروزی انقلاب اسلامی ببیند به خوبی نقش مثبت و ارزنده حزب در اداره امور کشور را که عاری از نهادهای مختلف با ساختار مناسب و در شأن انقلاب اسلامی بود مشاهده خواهید کرد.

شهید بهشتی هدف کلی از تشکیل حزب را احساس ضرورت اجتماعی و تاریخی می‌دانست و معتقد بود در اداره جمهوری اسلامی و جامعه نوپای ایران بیش از همه چیز به نیروهای مومن، آگاه، همفکر و هماهنگ و متخصص و کاردان نیاز وجود دارد. بنابراین، اندیشه تشکیل حزب به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد. و شما می‌بینید وقتی حزب اعلام موجودیت کرد با اینکه بانیان آن پنج روحانی جلیل‌القدر بودند اما گروه‌های مختلف مانند کاسب، دانشجو، کارگر و... به عضویت آن در

آمدند.

**آیا حضرت امام خمینی (ره) موافق تاسیس حزب جمهوری اسلامی بودند؟**  
به نظرم موافقت امام راحل با تشکیل حزب جمهوری اسلامی به اعتبار موسسان آن بود.<sup>۱</sup>

معمولاً علما خیلی سخت افراد را می‌پذیرند و بعضی اوقات نظر روشنی نمی‌دهند و نقطه مثبت حزب اعتبار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (حفظه‌الله)، مرحوم بهشتی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، شهید باهنر و آیت‌الله موسوی اردبیلی بود. شهید بهشتی معتقد بود در یک تشکیلات اجتماعی است که افراد می‌توانند گرد هم آیند و در مسئولیت‌ها را برای اداره بهتر امور بپذیرند.

طبق اسنادی که وجود دارد شهید بهشتی و دوستان ایشان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی قصد داشتند یک حزب اسلامی راه بیاندازند.<sup>۲</sup> اما احتمال می‌دادند رژیم طاغوت با شناسایی اعضای آن، موجب از بین رفتن حزب شوند.

۱- آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در زمینه نظر امام از قبل انقلاب نسبت به راه اندازی حزب چنین می‌گوید: «سه چهار ماه مانده به پیروزی انقلاب اسلامی، شهید بهشتی و دوستان ایشان، آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی را با نمونه‌ای از مرامنامه و اساسنامه حزب به نجف فرستادند تا با امام صحبت کند و نظر ایشان را هم راجع به این تشکیلات بپرسد.

آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی که با زحمات بسیار از کشور خارج شد، دو روز قبل از حرکت امام از نجف به خدمت ایشان رسید و موضوع را مطرح ساخت. اما پاسخ امام خلاف انتظار موسسین حزب بود. از منظر امام (ره) حزب یک امر تدریجی الحصول است که در هر زمان وضعی دارد که قابل پیش بینی نیست...» آیت‌الله جنتی هم در باره دیدگاه امام پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در باره تشکیل حزب می‌گوید: «... همچنین امام استدلال می‌کردند که به هر حال همین روش طلبگی و نفوذ مردمی که روحانیت دارد، این را باید به طور غیر رسمی حفظ بکنیم و بهتر از این است که حزب تشکیل دهیم...» «تاریخ شفاهی زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید بهشتی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۱».

۲- حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) از موسسان حزب جمهوری اسلامی در زمینه شکل‌گیری حزب جمهوری اسلامی معتقدند «مقدمات تشکیل حزب مقدمات نسبتاً طولانی است و حداقل یک سال و نیم پیش از آنکه تشکیل حزب رسماً اعلام شود آن مقدمات شروع شد. اواسط سال ۱۳۵۶ اولین مذاکرات در باره تشکیل یک مجمع و یک سازمان متشکل به قصد فعالیت علیه دستگاه در مشهد به وسیله شش نفر شروع شد که غیر از من بقیه عبارت بودند از مرحوم بهشتی، مرحوم باهنر، و آقای محمدجواد حجتی کرمانی، آقای ربانی املشی و آقای موحدی کرمانی و ... ما و چهار نفری در مجلس دیدار دوستانه نشسته بودیم و آن وقت صحبت مان فقط پیرامون همین مسایل جاری در رابطه با دستگاه و چه باید کرد دور می‌زد. و عمدتاً گله از اینکه چرا ما جمع متشکلی نداریم و مبارزات دارد متفرق و جدا جدا انجام می‌گیرد و نیروها هدر می‌رود. آن روز نمی‌دانم شما در این جوی که من می‌گویم بودید یا نبودید، یادتان هست یانه، بیشترین گله که دست اندرکاران این مبارزه داشتند این بود که چرا یک تشکل صحیحی علیه دستگاه وجود ندارد...» «روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه نامه تشکیل حزب، ۲۹ بهمن ۱۳۶۰» ۳- شهید بهشتی در این زمینه گفته اند: ایشان (امام خمینی (ره)) فرمودند که من آنچه می‌دانم اعتماد به شما پنج نفر آقایان موسس حزب است چون شما را از دیرگاه می‌شناسم و تاییدی که از حزب می‌کنم به اعتبار تایید و حمایتی است که نسبت به شما آقایان دارم. (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۱۱/۲۱).



### نحوه عضویت شما در حزب جمهوری اسلامی چگونه بود؟

در آن زمان به سبب ارتباطی که با دو عضو حزب یعنی آقایان سید منصور رضوی و سید مرتضی نبوی داشتم، به عضویت این تشکل در آمدم و در آنجا با عزیزانی همچون شهید موسی کلانتری و شهید عباسپور آشنا شدم.

### در کدام یک از واحدهای حزب فعالیت می کردید؟

فعالیت ما در واحد مهندسی حزب بود و این واحد یکی از بخش‌های بسیار فعال حزب به شمار می‌آمد. وقتی انقلاب به پیروزی رسید بسیاری از مدیرانی که در جامعه حضور داشتند یا به درخواست خودشان از کار بیرون می‌رفتند و یا اینکه برخی را مردم به سبب شناختی که از سابقه بد آنها داشتند اجازه نمی‌دادند فعالیت کنند. بنابراین ما آمدم در واحد مهندسی، متخصصان متعهدی را که در شهرهای مختلف حضور داشتند دعوت به عضویت کردیم. شهید عباسپور، کلانتری، موسویانی، عالی نسب و نعمت‌زاده از جمله افرادی بودند که حزب آنها را شناسایی و دعوت نموده بود.

شهید بهشتی به واحد مهندسی بسیار توجه داشت و با توجه به اینکه سازمان‌ها و وزارتخانه‌هایی مانند جهاد سازندگی و... تشکیل نشده بودند حزب می‌توانست در زمینه تولید، کشاورزی، اقتصادی، صنعتی و... خدمات خوبی را به نظام ارائه دهد.

### برنامه اقتصادی حزب حول چه محورهایی بود؟

اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، حزب بیشتر درگیر مسایل سیاسی و اجتماعی بود. هر روز از یک سوی کشور مشکل جدیدی شکل می‌گرفت. بنابراین خوب چندان نتوانست به مسایل اقتصادی که در مرامنامه و مواضع آن آمده بود بپردازد. اما کم کم حزب رفت به سراغ مسایل اقتصادی و شهید بهشتی جلسات مختلفی را با نمایندگان مجلس و مسئولان حوزه اقتصادی برگزار می‌کرد. اگر اسناد موجود در حزب را بررسی کنید و به خوبی در می‌یابید که حزب کلیات و روش‌های اجرای اقتصادی را تثبیت کرده بود اما با حواشی که رخ داد نتوانست آن را به اجرا درآورد. با این وجود از همان

ابتدا برای رسیدگی به محرومان برنامه‌ریزی بود و تلاش هم می‌شد.

**شما چند ساعت از شبانه روز را برای فعالیت در حزب اختصاص داده بودید؟**

اوایل پیوستن به حزب، ما هر روز در آنجا بودیم و به کارهایی که به واحد مهندسی ارجاع داده می‌شد برای طراحی و برنامه‌ریزی مشغول بودیم. واحد مهندسی هم در طول هفته چند ساعت جلسه اختصاصی داشت که در آن هم شرکت می‌کردیم. در جلسات عمومی هم حاضر می‌شدیم.

**با بررسی اسناد موجود در گفته‌های بازماندگان حادثه هفتم تیر به خوبی مشخص است که حزب به عنوان یک تشکل مردمی برای اعتلای نظام فعالیت می‌کرد با این وجود برخی گروه‌ها و جریان‌ها با آن به مقابله برخاستند علت آن چه بود؟**

دو گروه شاخص در برابر حزب جمهوری اسلامی موضع‌گیری داشتند. دسته اول سازمان مجاهدین خلق بودند. این گروه فاقد تشکیلات مردمی بودند و بیشتر شبیه یک فرقه عمل می‌کردند و الان نیز یک فرقه تروریستی هستند. آنها شعور سیاسی نداشتند و هر آنچه که از بالا به آنها دیکته می‌شد می‌پذیرفتند و فقط به هدف خودشان می‌اندیشیدند.

دسته دوم لیبرال‌ها بودند. این طیف نمی‌توانستند ببینند که تشکلی مانند حزب جمهوری اسلامی می‌تواند با قدرت مسایل را پیش ببرد. چه اشکالی دارد گروهی باشد در چارچوب انقلاب اما سلیقه شان با ما یکی نباشد. اگر این را می‌پذیرفتیم خوب بود اما این جریان‌ها نتوانستند آنچه را که زبینه یک حزب است به نمایش بگذارند به جای اینکه بیایند و فعالیت خودشان را برای پیشرفت کشور تقویت کنند شروع به نق زدن و اشکال تراشی بر سر راه حزب جمهوری اسلامی کردند و این به عقیده من بیانگر حسادت آنها بود هر چند که معاند نبودند. آنها وقتی می‌دیدند حزب جمهوری اسلامی به تشکلی فراگیر تبدیل شده و توسعه پیدا کرده است نمی‌توانستند

آن را تحمل کنند.

### عکس‌العمل حزب در برابر این اشکال تراشی‌ها چه بود؟

حزب سعه صدر به خرج می‌داد و بیشتر انرژی و ظرفیت خود را به سوی فعالیت‌های حزبی، پیشرفت کشور و اعتلای برنامه‌های فرهنگی و موفقیت نظام و انقلاب اسلامی سوق داده بود.

هرگز پی جنجال آفرینی نبود. در برابر همه توطئه‌ها و کارشکنی‌ها سکوت می‌کرد. نه اینکه از پاسخ دادن عاجز باشد، نه، بلکه می‌خواست فضای کشور را به سوی التهاب سوق ندهد.

خوب به خاطر دارم روزی بنی‌صدر به کاشان سفر و در آنجا از حزب و شهید بهشتی و... انتقاد تندی کرده بود. برخی نیروهای سپاه این موضوع را به شهید بهشتی گزارش کردند. یکی از نمایندگان مجلس که در شب هفتم‌تیر به شهادت رسید وقتی اظهارات این عزیزان را شنید شروع کرد به بدی گفتن از بنی‌صدر و اعتراض به وی، شهید بهشتی در برابر سخنان این برادرمان بسیار عصبانی شد و از ایشان خواست سکوت اختیار کنند و گفت: «به فرموده امام خمینی شما حق ندارید راجع به بنی‌صدر حرف بزنید.» در آن زمان امام فرموده بودند گروه‌های مختلف نباید علیه یکدیگر سخن بگویند.

### با ابوالحسن بنی‌صدر قبل از پیروزی انقلاب آشنا شده بودید، چه نقطه کوری در شخصیت او دیده می‌شد؟

بنی‌صدر از همان ابتدا به طرفداری از روحانیت تظاهر می‌کرد در حالیکه اصلاً به آن اعتقاد نداشت. من این موضوع را درک کرده بودم و در جلسات واحد مهندسی حزب هم بیان کردم.

من وقتی می‌دیدم برخی فریب رفتار او را می‌خورند می‌گفتم بنی‌صدر، مجله جوان را که متعلق به جبهه ملی است تبلیغ می‌کند و جبهه ملی هم با روحانیت سازگاری ندارد. بنی‌صدر دنبال این بود با تظاهر به جانبداری از روحانیت، اهداف و

مقاصد خویش را پیش ببرد و حرکت‌های او در پاریس هم از این طرز تفکر نشات می‌گرفت.

### در انتخابات ریاست جمهوری، آیا در درون حزب جمهوری اسلامی افرادی بودند که به بنی صدر تمایل داشته باشند؟

خیر، اصلاً کسی نبود، چرا که حزب بر سر آقای جلال‌الدین فارسی به نتیجه رسیده بود و بعد از آن هم از دکتر حسن حبیبی حمایت کرد. من خودم در کاشان برای تنویر افکار عمومی در برابر حوزه فکری بنی‌صدر خیلی تلاش و سعی کردم مردم را به خطراتی که در ادامه انتخاب بنی‌صدر می‌تواند ظهور و بروز کند واقف نمایم.

بنی‌صدر با گروه تبلیغاتی که در جامعه داشت و به ویژه اینکه توانسته بود با پرواز انقلاب به تهران بیاید چنین وانمود می‌کرد که مرحوم حضرت امام (ره) از ایشان حمایت می‌کند. در حالیکه این چنین نبود.<sup>۱</sup>

مرحوم پدرم تحت تاثیر همین تبلیغات می‌خواست به بنی‌صدر رای بدهد، اما من او را نسبت به موضوع واقف کردم. خودم نیز هیچگاه به بنی‌صدر نزدیک نشدم. کاشانی‌ها هم چندان به او میلی نداشتند و در انتخابات ریاست جمهوری هم نتوانست خیلی آراء مردم این منطقه را جلب نماید.

با این وجود بنی‌صدر با موج سواری و تبلیغات و فضا سازی توانست افکار گروه‌های مختلف حتی مردم دین باور را نیز به سوی خود جلب کند و در انتخابات با ۱۰ میلیون و ۷۰۹ هزار رای بر دیگر رقبیان پیروز شد.

### علت برکناری بنی‌صدر از قدرت چه بود؟

بنی‌صدر بسیار با حساب و کتاب وارد معرکه شده بود و به نظر من فقط عجله کرد و این کار خدا بود. و خدا ماهیت او را در میان مردم آشکار نمود.

بنی‌صدر برخلاف آنچه که وانمود می‌کرد عنصری لائیک بود. وقتی در انتخابات

۱- امام خمینی در تاریخ ۱۵ دی سال ۱۳۵۸ در پیام مهمی خطاب به احزاب و گروه‌ها فرمودند: «بنی‌صدر بنا ندارم از کسی تایید نمایم. چنانچه بنا ندارم کسی را رو کنم و از تمام احزاب و گروه‌ها و افراد می‌خواهم از نسبت دادن کاندیدای خود به من که از آن استفاده تایید و یا تعیین و یا رد شود ندهند...» (روزنامه کیهان، ۵۸/۱۰/۱۵، ص ۳)

پیروز شد تصور می‌کرد می‌تواند به برنامه‌هایی که در سر دارد دست پیدا کند. ابتدا در مسئله انتخاب نخست وزیر در برابر امام و انقلاب موضع گرفت و پس از انتخاب شهید رجایی به عنوان نخست وزیر در انتخاب وزرای کابینه دولت نیز کارشکنی نمود. در مسئله دفاع مقدس با توسل به شیوه واگذاری زمین در برابر گرفتن زمین به شیوه اشکانیان! به تضعیف نیروهای نظامی همت گماشت.

وقتی جریان‌های ضد انقلاب شروع به فتنه‌گری کردند، از آنها حمایت نمود و عملاً در برابر امام راحل موضع‌گیری کرد.

به نظرم بنی صدر آمده بود تا انقلاب را با چالش مواجه کند و با منزوی کردن انقلاب در نهایت راه را از مسیر خارج کند. بنابراین اینکه می‌گویم عجله کرد این بود که تصور نمود مردم پشتیبان او هستند در حالیکه این توهمی بیش نبود.

### در نخستین دور انتخابات مجلس شورای اسلامی، حزب چگونه وارد رقابت انتخاباتی شد؟

با شروع بحث نخستین دور انتخابات مجلس شورای اسلامی همه گروه‌ها و تشکیلات سیاسی وارد فضای انتخابات شدند.

حزب در مرحله نخست از مردم دعوت به شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی می‌نمود و از آنها می‌خواست با کمال دقت و هوشیاری در این انتخابات شرکت کنند. در مرحله بعد براساس معیارهایی که از پیش تدوین شده بود کاندیداها را گزینش و در فهرست انتخاباتی خود در سراسر کشور معرفی نمود.

این معیارها هم براساس تعهد، تخصص، توانمندی، آشنایی به منطقه و ... بود و لزومی هم نداشت که کاندیداها حتماً عضو حزب باشند.

در کاشان آیت الله امامی کاشانی<sup>۱</sup> و رضا صدر که بعدها وزیر بازرگانی شد کاندیدای انتخابات شده بودند. آیت الله کاشانی افزون بر موقعیت اجتماعی خود در کاشان از حمایت آیت الله یثربی برخوردار بود و توانست رای مردم را با خود همراه سازد.

۱- آیت الله محمد امامی کاشانی، سی ام خرداد سال ۱۳۶۱ به علت پذیرش ریاست دیوان عدالت اداری از سمت خود به عنوان نماینده مجلس استعفاء کرد. ایشان هم اکنون خطیب جمعه تهران و تولیت مدرسه عالی شهید مطهری را بر عهده دارد.

### چرا جریان نفاق سعی کرد در دستگاه‌های حساس مانند حزب جمهوری اسلامی نفوذ کند؟

قبل از اینکه پاسخ شما را بدهم باید بگویم که ماهیت نفاق دورویی است. ما از کودکی یاد گرفته‌ایم به کسی که درون و بیرونش یکی نباشد منافق بگوییم. اما با گذر زمان دیدیم که این منافقین یکی از ویژگی‌هایی که دارند عناد است. آنها برای اینکه بتوانند به خواسته خودشان برسند دست به آدم کشی هم می‌زنند و اگر در تاریخ جستجو کنیم نمونه بارزی از منافقین باشند.

ما جریان‌های کمونیستی و غرب‌گرا را دیده بودیم و هیچ انتظاری هم از آنها نداشتیم اما تصور اینکه بچه مسلمان بیاید دست به جنایت بزند را نداشتیم. هرچند این افراد که دست به جنایت‌های تروریستی زدند اعتقادی به دین اسلام هم نداشتند.

خاطره‌ای را اینجا برای شما نقل می‌کنم که خیلی جالب است. در واحد مهندسی شخصی بود که بسیار خودش را جوان معتقد، اهل کار و قرآن نشان می‌داد. همان سالها روز اول نوروز برای دیدار جانبازان جنگ تحمیلی به بیمارستان مصطفی خمینی رفته بودم، دیدم این آقا پیش از من آنجا بود. وی کارمند مخابرات بود و در حزب هم فعالیت می‌کرد. او را به سبب تخصصی که داشت به قوه قضائیه معرفی کردیم تا شبکه مخابراتی آنجا را به لحاظ امنیتی بررسی کند.

این آقا بعد از انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی و شهادت دکتر قندی وزیر پست و تلگراف و تلفن در درون حزب به عنوان یکی از وزرای جایگزین مطرح بود. تا اینکه بعدها مشخص شد این فرد یکی از عناصر رده بالای سازمان منافقین خلق است و از نزدیکان مسعود رجوی و موسی خیابانی به شمار می‌رود.

این آقا، ما و برخی دیگر را شناسایی کرده حتی نشانی ما را داده بود و در فهرست ترور منافقین قرار داشتیم.

کلاهی هم که حزب را منفجر کرد چنین شخصیتی داشت. همیشه در مقابل ساختمان ورودی جلسات می‌ایستاد و اگر دعوتنامه را به همراه نداشتیم از ورودمان جلوگیری می‌کرد. یک هفته قبل از انفجار قصد داشتم طبق روال وارد جلسه شورای

مرکزی شوم. همین آقای کلاهی از من کارت دعوت به جلسه را مطالبه نمود. به وی گفتم همراه خود نیاورده‌ام. او هم با تظاهر به قاطعیت و انضباط که ریشه در نفاق او داشت از ورود من به محل جلسه جلوگیری کرد.

داشتم بر می‌گشتم که سید منصور رضوی آمد و من را از کوچه زغالی‌ها باز گرداند. در آن مقطع زمانی با توجه به اغتشاش و توطئه‌های منافقین ما اصول امنیتی را رعایت می‌کردیم. به شکلی که تصمیم گرفتیم هرگونه مورد مشکوک در اطراف ساختمان حزب و... را که به موضوع حزب منتهی می‌شود بررسی کنیم. دو شب قبل از فاجعه، چند دستگاه خودرو در نزدیکی ساختمان توقف کرده بود، آقای حسن اجاره‌دار مسئول حفاظت حزب که در این فاجعه به شهادت رسید خودش رفت و آنها را جابجا کرد. جالب اینجاست که کلاهی هم در این رعایت کردن نکات امنیتی با ما همراهی می‌کرد و او نیز به ظاهر مراعات می‌نمود. خوب این ماهیت نفاق است. خودش را به شکل محیط در می‌آورد تا نقشه‌اش را اجرا کند.

#### شامگاه هفتم تیر در دفتر مرکزی حزب چه اتفاقی افتاد؟

هفتم تیر شب عجیبی بود، سازمان منافقین تصمیم گرفته بود کار همه را یکسره نماید.

به همین علت کلاهی با خیلی از مسئولان نظام مانند شهید آیت الله علی قدوسی، شهید اسدالله لاجوردی، شهید محمد منتظری و... تماس تلفنی برقرار و از آنها خواسته بود در جلسه شرکت کنند و گفته بود امشب قرار است موضوع مهمی مطرح شود و شما باید حتماً در جلسه حاضر شوید و با همین حربه خیلی‌ها را به جلسه کشاند. وقت جلسه فرا رسید بعد از اقامه نماز جماعت به امامت شهید حجت‌الاسلام والمسلمین صادقی به طرف سالن جلسات رفتیم. طبق معمول ما به همراه آقایان کلانتری، قندی، عباسپور و اعضای واحد مهندسی کنار هم و در ردیف‌های آخر می‌نشستیم. اما نمی‌دانم که آن شب چه شد و شهید قندی و برخی دیگر رفتند و در ردیف‌های جلوتر نشستند. من آمدم و کنار مرحوم اسدالله زاده نشستیم. آقای رضوی و شهید اسلامی هم آمدند در ردیف جلو ما نشستند. آقای شهید تفویضی زواره<sup>۱</sup> معاون

۱- شهید محمود تفویضی زواره: مهندس محمود تفویضی زواره ۲۶ آذر سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد. در سال ۱۳۴۹ در رشته مهندسی راه و ساختمان فارغ التحصیل شد. شرکت در راهپیمایی‌های ضد رژیم، همکاری با گروه‌های مبارز اسلامی،



وزیر راه و ترابری هم که از اعضای واحد مهندسی حزب بود کنار ما نشسته بود. وسط جلسه بود که رو کردم به آقای رضوی و گفتم:

«آقا این بستنی امشب چه شد؟». مرسوم بود در جلسه شورای مرکزی با بستنی از اعضا پذیرایی می کردند. آن شب کلاهی هم رفته بود بستنی بگیرد. شهید بهشتی مشغول صحبت درباره ریاست جمهوری بود که ناگهان نور سفید و زردی به همراه صدای مهیبی در داخل سالن پیچید و من فقط به خاطر دارم که داشتم در فضای سالن ملق می خوردم و به زمین افتادم. به هوش که آمدم دیدم صدای آه و ناله و شهادتین به گوش می رسد من هم شهادتین را به زبان جاری کردم. آوار ساختمان بر روی ما ریخته و یک عدد صندلی فلزی میان من و سقف حائل شده بود. امدادگران سر رسیدند و ابتدا من را به بیمارستان سینا در میدان حسن آباد بردند. بعد به علت کمبود تجهیزات ناگزیر شدند من را به یک بیمارستان دیگر در خیابان امام حسین ببرند. فضای بیمارستان خیلی عجیب بود. بوی منافقین آنجا به مشام می رسید. همسرم که خودش را به بیمارستان رسانده بود گفت یکی از پرستاران با مشاهده من که در حالت بی هوشی بودم شروع به فحاشی کرد.

همسرم نگران شده بود بنابر این با دکتر عباس شیبانی تماس می گیرد و از او درخواست می کند هر چه سریعتر محمود را به بیمارستان دیگری منتقل کنند. آقای شیبانی هم پذیرفته و مساعدت کرده بود و من به بیمارستان شهید مصطفی خمینی منتقل شدم. مجروحیت من از ناحیه سر و صورت بود و هم اکنون بیشتر نواحی صورتم جراحی پلاستیک شده است. چند ترکش میان استخوان سرم قرار دارد. بر اثر سنگینی آوار رباط پاهایم پاره شد و زانوهایم شکست که این ناحیه را در خارج از کشور مداوا کردم. شکستگی و زخم روی سرم به قدری سنگین و عفونی شده بود که هراز گاهی می رفتم و با جراحی عفونت ها را تخلیه می کردند و خداوند نخواست که ما شهید بشویم.

عضویت در حزب جمهوری اسلامی، همکاری با اداره کل راه و ترابری خوزستان و معاونت امور استان های وزارت راه و ترابری از جمله سوابق ایشان است. مهندس تفویضی زواره شامگاه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به دست منافقین کوردل به شهادت رسید. (اسناد تاریخی بنیاد فرهنگی هفتم تیر)



### فعالیت حزب چرا متوقف شد؟

بعد از شهادت آقایان بهشتی و باهنر و نیز مصدومیت حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در فاجعه تروریستی مسجد ابوذر تهران در ششم تیرماه سال ۱۳۶۰ و حضور آقای هاشمی رفسنجانی در مجلس و مسئولیت‌های دیگر، حزب آن چنان که باید متولی نداشت و امام هم به اعتبار این آقایان حزب را پذیرفته بودند. احساس می‌شد با دو دستگی که در حزب در حال ظهور بود فتنه‌ای در حال شکل‌گیری است.

نتیجه این شده بود که نظر علماء هم داشت تغییر می‌کرد بنابراین مسئولان ارشد حزب تصمیم گرفتند فعالیت آن را متوقف کنند.

### بعد از پیروزی انقلاب و انفجار دفتر حزب در هفتم تیر، شما چه مسئولیت‌هایی راعهده‌دار شدید؟

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دعوت شهید موسی کلانتری به وزارت راه و ترابری رفتم و مسئول سازمان توسعه راه‌های این وزارتخانه شدم. وظیفه این سازمان در مرحله نخست توسعه جاده‌های روستایی و بین شهری بود. وقتی این کار را شروع کردیم سازمان به کلی تعطیل شده بود و ما آنجا را احیاء کردیم.

بعد از هفتم تیر ۱۳۶۰ وقتی آقای سلامتی وزیر کشاورزی شد ما را به این وزارتخانه برد. ابتدا مدیر عامل توسعه ماشین‌های کشاورزی بودم. بعد عهده‌دار معاونت فنی و مهندسی این وزارتخانه شدم. بعد از اینکه آقای زالی وزیر کشاورزی شد ابتدا به عنوان مدیر عامل شیلات به کارم ادامه دادم.

بعد معاون پشتیبانی وزارت کشاورزی در امور جنگ شدم. این معاونت در زمان جنگ کارهای مهمی انجام داد. ساخت کانال در اروند رود برای انتقال رزمندگان اسلام، احداث اتوبان در جزیره مجنون با هدف ساخت راه و ایجاد پناهگاه برای رزمندگان اسلام و جلوگیری از ورود آب به جزیره و مالچ پاشی منطقه بستان برای نشستن و برخاستن بهتر بالگردها و جنگل کاری منطقه و نیز تهیه غذا و خوراک برای رزمندگان از جمله کارهایی بود که در این بخش آنها را انجام دادم و امیدوارم مورد

قبول درگاه حضرت حق قرار گیرد.

بعد از اینکه ساختار وزارت کشاورزی با وزارت جهاد ادغام شد به وزارت امور خارجه منتقل شدم و یکسال به عنوان کاردار جمهوری اسلامی ایران در پاریس مشغول خدمت شدم. این ایام مصادف با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی کشورمان و بعد رحلت حضرت امام خمینی (ره) بود.

وقتی آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور انتخاب شدند آقای محلوجی نماینده مردم کاشان در مجلس سوم به عنوان وزیر صنایع و معادن مشغول به کار در هیئت دولت شد. در پاریس بودم که مرحوم آیت الله یثربی تماس گرفتند و گفتند که بیائید و در انتخابات میاندوره‌ای مجلس از حوزه انتخابیه کاشان در انتخابات شرکت کنید. در پاسخ به ایشان به شوخی عرض کردم « آقا ما آمدیم یه لقمه راحت بخوریم...» خلاصه با توصیه ایشان به کشور بازگشتم و موفق شدم با رای همشهری های خود به مجلس راه پیدا کنم. بعد از آن در دور چهارم و پنجم نیز از همین حوزه انتخابیه برگزیده شدم و در دوره پنجم بود که در هیئت رئیسه مجلس حضور داشتم.

در دور سوم و چهارم عضو کمیسیون نیرو بود. این دوره هم به لحاظ خدمتی که داشتم بسیار برایم گوارا بود. طرح اجرای بسیاری از این سدهای امروزی به لحاظ زمانی به این دوره باز می‌گردد.

در مجلس برای آزادسازی اقتصاد و برچیده شدن سیستم کوپن که اقتضای دوران جنگ بود خیلی تلاش کردم.

پیگیر عمران و آبادانی و توسعه اقتصادی بودم و با حساسیت آن را دنبال می‌کردم. معتقد هستم اگر می‌خواهیم کشور را اداره کنیم باید وضع اقتصادی ما خوب باشد.

در مجلس پنجم به دعوت حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری، ریاست وقت مجلس، مسئول اجرای طرح ساختمان جدید مجلس شورای اسلامی شدم.

در طی سه سال توانستم ۹۷ درصد کار را پیش ببرم. البته در اجرای موفق این طرح، پشتیبانی و حمایت آقای ناطق نوری را نباید نادیده بگیریم، ایشان علاقه شدیدی به این کار داشتند و انصافاً همکاری مجدانه‌ای به عمل آوردند.

ما برای اجرای این طرح از ساختمان مجالس بعضی کشورها بازدید کردیم و می‌توان گفت ساختمان جدید مجلس یکی از بهترین ساختمان مجالس آسیا به شمار می‌رود.

طرح ساخت مجالس به شکل هرم از قبل بود و علت آن به وجود ساختمان قدیمی مجلس در این محوطه باز می‌گردد. به لحاظ میراث فرهنگی و تاریخی نباید به این ساختمانها دست زده می‌شد چرا که بخشی از هویت تاریخی ماست. و از طرف دیگر ما به فضای بیشتری نیاز داشتیم. بنابراین بنای مجلس به شکل هرم ساخته شد. با پایان مجلس پنجم، من هم به لحاظ سنی بازنشسته شدم.

**بعد از انفجار حزب و بازنشستگی، در مقطع کنونی، آیا فعالیت سیاسی شما ادامه دارد؟**

خیر. آن زمان که وارد حزب جمهوری اسلامی شدم معتقد بودم که حزب بازوی نظام است و از این طریق باید به نظام کمک کرد. امروز عمود خیمه نظام مقام عظمای ولایت فقیه است، باید آن را حفظ نمود.

باید این رکن مهم در قانون اساسی روز به روز تقویت شود. چرا که وجود ما بسته به ولایت فقیه و رمز بقاء کشور و نظام در حفظ ولایت فقیه نهفته است.

حدود ۱۰ سال است که بازنشسته شده‌ام و مشغول کارهای اجتماعی در کاشان هستم و دیگر وارد فعالیتهای سیاسی نشده‌ام.



● مهندس محمود جمالی





نام: سید عبدالعظیم

نام خانوادگی: هاشمی نیک

تاریخ تولد: ۱۳۲۱/۷/۱۰ - تهران

تحصیلات: کارشناسی ارشد جامعه شناسی

سوابق مبارزاتی: شرکت در راهپیمایی‌های ضد رژیم پهلوی، تلاش برای تنویر افکار عمومی به ویژه جوانان نسبت به جنایات محمد رضا پهلوی

سوابق تشکیلاتی: عضو حزب جمهوری اسلامی

سوابق خدمتی: مدرس دانشگاه، سفیر جمهوری اسلامی ایران در اندونزی، فیلیپین و کلمبیا، سفیر اکردیته در کشورهای پرو، پاناما و اکوادور

آثار علمی: ترجمه کتاب تاریخ جدید اندونزی و دهها مقاله تحلیلی ...



### سید عبدالعظیم هاشمی نیک:

سید عبدالعظیم هاشمی نیک، دهم مهر سال ۱۳۲۱ در شهر تهران متولد شد. پدرش سید علی به شغل کارگری اشتغال داشت. عبدالعظیم از همان کودکی در فضایی معنوی و مذهبی رشد و نمو یافت و اهتمام پدرش در فراهم کردن لقمه حلال برای فرزندان و نیز تربیت دینی او و دیگر فرزندان موجب شد عبدالعظیم از همان ابتدا با سیره اهل بیت (س) و روحانیت مبارز مانوس شود.

وی به علت شرایط سخت اقتصادی جامعه و بی‌توجهی رژیم منحوس پهلوی به وضع معیشتی و تحصیلی اقشار آسیب‌پذیر، ناگزیر شد تحصیلات خود را تا پایان مقطع متوسطه به صورت شبانه ادامه دهد و روزها نیز برای تأمین هزینه تحصیل و کمک به اقتصاد خانواده در کارخانجات مختلف کار کند. به گونه‌ای که سید عبدالعظیم هنگام آغاز تحصیلات دانشگاهی دارای چهارده سال تجربه کارگری بود. وی در سال ۱۳۴۷ در آزمون ورودی آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی شرکت کرد و در سال ۱۳۵۱ توانست مدرک کارشناسی خود را در رشته مددکاری اجتماعی و پس از آن در سال ۱۳۵۶ مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته جامعه‌شناسی از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران اخذ نماید.

سید عبدالعظیم با پشتکار و ایمانی که به خدا داشت توانست در سال ۱۳۵۷ از کارگری به مدرس دانشگاه برسد و الگویی برای جوانان هم سن و سال خویش باشد. او با ورود به دانشگاه فعالیت اجتماعی و سیاسی خود را گسترش داد و به سهم خویش نقش بسیار مفیدی در بیدارسازی دانشجویان در برابر ظلم و ستم دستگاه پهلوی و خیانت آنان به نسل جوان و فرهنگ این مرز و بوم ایفا کرد.

### نحوه آشنایی شما با نهضت امام خمینی (ره) چگونه بود؟

خانواده ما، مذهبی و پایبند به اصول عقاید اسلامی بود و همین مسئله موجب شد تا ما در مساجد و فعالیت‌های مذهبی حضور فعالی داشته باشیم. و حضور ما در فعالیت‌های مذهبی که رژیم پهلوی بسیار از آن نگران بود زمینه آشنایی ما با نهضت امام راحل شد. با اوج‌گیری مبارزات مردم ما نیز فعالیت‌های سیاسی خود را مانند

هموطنان دیگر گسترش دادیم و آگاهانه سرنگونی رژیم پهلوی را به عنوان یک امر ضروری دنبال کردیم.

در بیشتر راهپیمایی‌ها و اعتراضات علیه رژیم شرکت می‌کردیم. در یکی از این راهپیمایی‌ها که در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ برگزار شد پدرم مرحوم سید علی در میدان ژاله (شهدا) به ضرب گلوله دژخیمان پهلوی به شهادت رسید و من تا مدت‌ها شال سبزی که وی به نشانه سیادت و ارادت به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت به کمرش می‌بست و به خورش آغشته شد را به یادگار داشتم.

### **هنگام ورود امام راحل به میهن و پیروزی انقلاب اسلامی به چه کاری مشغول بودید؟**

زمانی که امام راحل به میهن بازگشتند مدیر کارورزی دانشجویان رشته آموزشاری دانشکده علوم اجتماعی بودم و در کنار آن به تدریس نیز اشتغال داشتم در آن زمان دانشجویان در اعتصاب بودند و کلاس‌ها تشکیل نمی‌شد و ما هم همراه دوستان و برخی همکاران به استقبال امام راحل رفتیم.

### **بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چه مسئولیت‌هایی را بر عهده داشتید؟**

از دو سال قبل از پیروزی انقلاب تا اواخر سال ۱۳۵۹ مدرس دانشکده بودم در سال ۱۳۶۰ به وزارت امور خارجه منتقل شدم و به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اندونزی، فیلیپین و کلمبیا و همزمان سفیر اکرديته در کشورهای پرو، پاناما و اکوادور نیز بودم.

پس از پایان مأموریتم در بخش‌های مربوط به جنوب شرقی آسیا، امور اداری مرکز اسناد و نظارت و ارزیابی وزارت امور خارجه مشغول به خدمت شدم و در سال ۱۳۸۳ به افتخار بازنشستگی نائل آمدم.

### **علت وقوع انقلاب اسلامی در ایران چه بود؟**

رژیم پهلوی به اعتقادات و ارزش‌های دینی مردم کوچکترین توجهی نداشت و آن

را نشانهٔ عقب ماندگی جامعه تصور می‌کرد. در مقابل چنین می‌اندیشید که هر چه جامعه را به سوی غربزدگی و تبرّج سوق دهد می‌تواند کشور را به پیشرفت برساند. رژیم پهلوی همچنین از توجه به رفاه حال مردم و غرور ملی آنان بسیار غفلت کرده بود و مردم از اینکه می‌دیدند شاه به عنوان رأس حکومت به نیازهای معنوی و فطری آنان و نیز نیازهای اجتماعی و اقتصادی آنان توجه ندارد بسیار ناراحت و عصبانی بودند و به همین علت وقتی حضرت امام خمینی (ره) با آن ساده زیستی علیه ظلم و بیداد رژیم قیام کردند مردم بی‌هیچ درنگی به ندای ایشان لبیک گفتند و با مبارزه و مقاومت توانستند رژیم دست نشانده پهلوی را با رهبری امام امت (ره) سرنگون کنند.

### حزب جمهوری اسلامی چگونه تشکیل شد و شما چگونه به عضویت آن درآمدید؟

حزب جمهوری اسلامی یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با حضور شخصیت‌هایی همچون شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و شهید باهنر تشکیل شد. و حضور این شخصیت‌های شناخته شده و همراه امام راحل به ویژه شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی و جاذبه ایشان موجب شد تا مردم به عضویت در آن اقبال نشان دهند.

به اقتضای رشته تحصیلی و شغلی که داشتیم با سازمان بهزیستی که یکی از نخستین نهادهای تشکیل شده بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بود همکاری می‌کردیم. همکاری ما با این سازمان نوپا منجر شد ما با حزب جمهوری اسلامی نیز آشنا شویم. چرا که برخی از دوستان نزدیک و هم کلاسی ما که از مسئولان سازمان بودند به عضویت حزب جمهوری اسلامی درآمدند و در برنامه‌های اجتماعی آن شرکت می‌کردند. بنابراین با شناختی که از این عزیزان و مطالعه‌ای که در برنامه‌های این تشکل داشتیم به عضویت آن در آمدم و در برنامه‌های مربوط به خدمات اجتماعی و جلسات عمومی حزب شرکت می‌کردم.



**نگاه امام راحل به احزاب و به ویژه حزب جمهوری اسلامی چگونه بود؟**  
ایشان برای مشارکت مردم در امور اجتماعی اهمیت بسیاری قائل بودند و به نظرم توجه ایشان به سرنوشت ملت، راهنمایی‌هایی که در این زمینه داشتند انگیزه عمده و اصلی تشکیل یک حزب با ایدئولوژی اسلامی بود و حزب جمهوری اسلامی هم برای تحقق آرمانهای والای انقلاب اسلامی که بر گرفته از اندیشه امام راحل بود شکل گرفت.

**سیاست خارجی حزب حول چه محوری بود و شما به عنوان یک دیپلمات آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

عمده محور سیاست خارجی حزب کمک به استقلال واقعی کشورهای سلطه‌پذیر، به خصوص ملل اسلامی و اقلیت‌های اسلامی بود که آن هم از طریق فعالیت‌های فرهنگی و تعامل با احزاب آن کشورها دنبال می‌شد. حزب جمهوری اسلامی برای ایجاد و یا تحکیم ارتباط با کشورهای تحت ستم اهمیت ویژه‌ای قائل بود. که اتخاذ چنین موضعی در آن ایام که دنیا به دو بلوک شرق و غرب تجزیه شده و جنبش عدم تعهد<sup>۱</sup> نیز مانند یک صورت بی محتوا ملقمه‌ای از پیروان و سر سپردگان همان دو بلوک بود موضع شجاعانه و بی‌سابقه‌ای به نظر می‌رسید که از یک سو هدف خصومت قدرت‌های استبدکاری و از سوی دیگر ملجاء امید ستمدیدگان شده بود.

**علت موضع‌گیری جریان‌هایی مانند لیبرال‌ها و منافقین در برابر حزب جمهوری اسلامی چه بود؟**

جریان لیبرال به لحاظ اعتقادی چارچوب مستحکمی نداشت و بیشتر علاقه داشت تا هم‌رنگ به اصطلاح جامعه جهانی باشد و نحوه مدیریت قدرت‌های جهانی را می‌پسندید. در مقابل حزب جمهوری اسلامی اساس و شالوده کارش اعتقادات

۱- جنبش عدم تعهد: جنبش عدم تعهد در حال حاضر متشکل از ۱۱۸ کشور جهان است و علایق سیاسی اقتصادی و فرهنگی کشورهای در حال توسعه را در سطح جهانی نمایندگی می‌کند.  
این جنبش (NAM) سال ۱۹۶۱ میلادی در بحبوحه دوران جنگ سرد با تلاش جواهر لعل نهرو نخست وزیر هند، سوکارنو از اندونزی، جمال عبدالناصر از مصر و ژنرال تیتو از یوگسلاوی با هدف وحدت بین کشورهای بنیان گذاشته شد که نه در اردوگاه کمونیسم و نه در اردوگاه کاپیتالیسم قرار داشتند.

اسلامی و نفی قدرت‌های سلطه بود و اعتلای نظام جمهوری اسلامی در همه عرصه ها محور فعالیت‌های آن به شمار می‌آمد.

سازمان مجاهدین خلق هم که ابتدا خودش را تشکیلاتی مردم محور جلوه می‌داد رفته رفته مخالف‌هایش با مردم و آرمان‌های آنها و نیز اصول و مبانی انقلاب اسلامی آشکار شد و این نشأت گرفته از خودمحوری سرکردگان این سازمان ضد بشری و مردم ستیزی آنها بود.

در مقابل حزب جمهوری اسلامی و شالوده فعالیتش را بر پایه اعتقادات اسلامی، نفی قدرت‌های سلطه، اعتلای نظام جمهوری اسلامی ایران در همه عرصه‌ها و سرفرازی مردم بنا نهاده بود و طبیعی است که جریان‌هایی مانند لیبرال و منافقین با حزبی برخاسته از بطن مردم و انقلاب مخالفت کنند و این مخالفت را تا سر حد جنایتی مانند انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که به دست منافقین رقم خورد پیش ببرند.

### علت برکناری بنی صدر از قدرت چه بود؟

بنی صدر دچار نوعی خود شیفتگی بود و در همه حرکات و موضع‌گیری‌هایش این صفت ناپسند مشاهده می‌شد. او خود را فراتر از آن می‌دید که تحت نظارت قانون اساسی باشد. با این حال به خاطر خودباختگی که در برابر غرب داشت نظارت و حتی سلطه بیگانگان را بر خود و بر کشور می‌پذیرفت.

### علت اینکه جریان نفاق اوایل انقلاب به سادگی توانست در برخی نهادها نفوذ کند و دست به خرابکاری بزند چه بود؟

انقلاب تازه به پیروزی رسیده بود و نهادها نیز به تبع آن تازه تاسیس بودند. فضای انقلاب و تحول درونی سراسر جامعه را فرا گرفته بود و مردم نسبت به یکدیگر خوش بین بودند. در نهادها و از جمله حزب جمهوری اسلامی رأفت عمومی حاکم بود. بنابراین منافقین از این فضا استفاده کردند و با توطئه چینی دست به جنایت‌های هولناکی زدند که فاجعه تروریستی هفتم تیر سال ۱۳۶۰ نمونه‌ای از آن می‌باشد.

## هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی چه حادثه‌ای رخ داد؟

آن شب آن دسته از اعضای حزب که با سازمان بهزیستی در ارتباط بودند طبق معمول یکشنبه شب‌ها در منزل شهید جهانبخش حمزه نژاد ارشاد که در آن مقطع رئیس آموزشگاه عالی خدمت اجتماعی و مدیر انجمن ملی رفاه خانواده بود جمع شده بودند. در این جلسه ما درباره برنامه‌های سازمان بهزیستی مشغول بحث و بررسی بودیم. قرار شد پس از پایان جلسه همگی به اتفاق به دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی مراجعه کنیم. چون پیش از آن برای همه ما دعوت نامه ارسال شده بود.

جلسه که تشکیل شد قرار بود آقای حسین کاظم پور اردبیلی وزیر وقت بازرگانی درباره مسائل اقتصادی و تورم سخنرانی کند. اما به علت موضوع مهم سیاسی کشور که همانا انتخاب رئیس جمهور جدید پس از عزل بنی صدر بود، دستور جلسه به پیشنهاد برخی حضرات تغییر کرد تا درباره تمهید مقدمات انتخابات ریاست جمهوری به شور بپردازیم.

آقای دکتر بهشتی پشت تریبون قرار گرفتند و هنوز چند دقیقه از سخنان ایشان نگذشته بود که انفجار مهیبی رخ داد. صدای انفجار به اندازه ای بود که در همان جا پرده هر دو گوش من پاره شد و من بیهوش افتادم.

وقتی به هوش آمدم احساس کردم سنگینی آوار روی من قرار ندارد چشم‌هایم را با احتیاط گشودم متوجه شدم بر اثر شدت موج انفجار به کف حیاط حزب افتاده‌ام. یک صندلی تاشو فلزی به صورت حایل روی من افتاده بود و آب یک دستگاه کولر هم که روی صندلی افتاده بود بر سر و صورتم می ریخت و با خون بدنم آمیخته می‌شد.

به زحمت خود را از زیر صندلی بیرون کشیدم. درد قفسه سینه و پهلوهایم در کنار درد شدید گوش اجازه نداد زیاد راه بروم. یکی از همکارانم آقای ناصر علیخانی را دیدم که کنار دیوار نشسته و گریه می‌کرد. از افرادی که آنجا حاضر بودند سراغ بقیه را گرفتم اما کسی نتوانست خبر کاملی بدهد.

آقای دکتر عباس شیبانی با دیدن من به سراغم آمد و پیشنهاد کرد که با

آمیولانس به بیمارستان منتقل شوم اما در پاسخ به وی گفتم دیگران واجب تر هستند و من چندان مشکلی ندارم. چند ساعت آنجا بودم بالاخره تصمیم گرفتم برای اینکه خانواده‌ام را از نگرانی خارج نمایم به سمت خانه بروم چون یقین داشتم آنها دیگر از حادثه مطلع شده‌اند.

آقای ناصر علیخانی پیشنهاد کرد به اتفاق به خانه ایشان برویم و پس از عوض کردن لباس به خانه بروم من هم پذیرفتم. به خانه آقای علیخانی که رسیدم با تلفن به همسرم گفتم که حال من خوب است.

پس از رسیدن به خانه تا صبح تلفنی احوال دوستان را پیگیری کردم و هر بار که خبر شهادت یاران حزب را می شنیدم بسیار افسرده می شدم. اما انسان نسبت به هر مصیبتی صبوری می آموزد و چاره‌ای از ادامه حیات ندارد.

### **اولیت‌های حزب جمهوری اسلامی در آن مقطع از تاریخ کشور بر چه پایه‌هایی استوار بود؟**

رویکرد اصلی حزب ارتقاء سطح معنوی و بینش جامعه، تعمیم رفاه عمومی در میان مردم و تحقق آرمانهای بشردوستانه بر مبنای اسلامی بود.

### **شخصیت شهدای هفتم تیر و بویژه شهید مظلوم دکتر بهشتی را چگونه توصیف می‌کنید؟**

شهدای قتلگاه سرچشمه تهران از خوبان روزگار بودند که همه توان و قوای خود را برای خدمت به جامعه در طبق اخلاص نهادند. آنها در صحنه‌های مختلف، فداکاری خود را به اثبات رساندند برخی از آنها از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ در صحنه بودند و جوان ترها نیز در مقاطع مختلف از خود حماسه‌های عظیمی را در زیر بیرق نهضت امام خمینی (ره) آفریده بودند.

شهید بهشتی به عنوان مظهر این شهدا از اعتماد به نفس فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. و جذابیت ظاهر و باطن او شجاعت در کلام و رفتار و نفوذ در میان مردم به ویژه جوانان از او چهره‌ای برجسته و متمایز ساخته بود. ایشان در عین اینکه مایه امید

قابطبه مردم بود اما دژ تسخیر ناپذیری در برابر دشمنان به شمار می‌آمد و ظلم‌ستیزی و خطر پذیری وی موجب حسادت برخی فرومایگان می‌شد.

شهید بهشتی با روشن بینی و ژرف نگری که داشت در بسیاری از امور صاحب نظر بود و دقت نظر ایشان در شناخت مسایل جامعه و دوراندیشی و چاره‌اندیشی او مثال زدنی است. گردش اقتصاد ملی را رها از ثروت اندوزی ظالمانه کاپیتالیسم و با مساوات تصنعی و فلاکت بار کمونیسم می‌خواست. به گونه‌ای که انگیزه عادلانه تولید ثروت ملی موجب رشد عمومی جامعه و رفاه قشرهای آسیب‌پذیر و آزادی عمل توانگران خیراندیش باشد. در سیاست نیز که مدیریت کلان جامعه را شامل می‌شود اعتقاد داشت که کارها باید به افراد کاردان سپرده شود و الزامات اخلاقی را تنها جزئی از شرایط تصدی امور به حساب می‌آورد.

وی از پیشاهنگان اجرای نظریه ولایت فقیه بود. در قوه قضائیه همه تلاش خود را برای برقراری عدالت اجتماعی به کار گرفت و با خطا کاران در بخش‌های مختلف هم به جنبه ارشادی و هم به جنبه تنبیهی به اقتضای مورد توجه می‌کرد.

### **وقتی بخواهید به نوه‌هایتان قصه هفتم‌تیر را تعریف کنید چگونه بازگو خواهید کرد؟**

قصه هفتم تیر یعنی قصه انقلاب اسلامی، اگر کسی بخواهد قصه هفتم تیر را بشنود باید اول نسبت به انقلاب اسلامی شناخت کافی پیدا کند. در بازگویی قصه هفتم تیر ابتدا تبیین دلایل وقوع انقلاب اسلامی از همه چیز ضروری‌تر است و در ادامه حرکت‌های خودجوش مردمی و رشد مقبولیت رهبری و تاثیر پشتیبانی متقابل رهبری جامعه و عموم مردم در گسترش انقلاب اسلامی و تضعیف مرحله‌ای رژیم نامردمی پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی از دیگر نکاتی است که به آنها خواهیم پرداخت.

در این قصه به فرزندانم خواهم گفت که دشمنان خارجی برای اینکه جلوی سربلندی ملت و مملکت را بگیرند از چه تهدیدهایی که چشم پوشی نکردند و ۸ سال ناجوانمردانه ما را به دفاع مقدس وا داشتند. و در نهایت خواهم گفت که چطور

منافقین در توطئه‌ای شوم به کشتار مردم روی آوردند و حادثه هفتم‌تیر را رقم زدند.

### شبیخون فرهنگی دشمن امروز حول چه محورهایی است و چگونه باید با آن مقابله کرد؟

دشمن در قالب جنگ نرم تلاش می‌کند با القای برنامه‌های خود به اندیشه و عمل ملت، ما را به سمت نیات خود بکشاند. در مسایل فرهنگی بسیار پیچیده و با برنامه حرکت می‌کند. ما برای مقابله با آن نیازمند برنامه‌ریزی جامع و ارزیابی در همه مراحل هستیم.

باید نیازهای جامعه و حتی نیازهای شخصی و علایق آحاد جامعه را درک کرد. برای مقابله با شبیخون فرهنگی دشمن باید به سراغ ابزارهایی که استفاده می‌کند برویم.

ایجاد مصونیت فرهنگی با شدت عمل و عجله به هیچ وجه سازگار نیست. ما باید این نکته را در نظر بگیریم که از توجه به فرهنگ جهانی بی‌نیاز نیستیم اما درک همزیستی با فرهنگ‌های مختلف باید عناصر درونی فرهنگی خود را احیاء و برای جامعه رغبت انگیزی و پذیرفتنی کنیم تا خودباوری‌های فرهنگی در جامعه ریشه دار شود.

در عصر کنونی نباید فرهنگ خود را به چند موضوع محدود کنیم بلکه با استفاده از علم ارتباطات باید به روش‌های جهانی کردن فرهنگ خود بیندیشیم. باید آموزش و پرورش را به حسب نیازهای حال و آینده به منابع انسانی کارآمد و قائم به نفس اصلاح کنیم و الگوی تربیت فرزند را در خانواده‌ها به سویی ببریم که خودکفایی و اعتماد به نفس در هر مرحله از رشد کودکان و جوانان ما محور اساسی شخصیت آنان باشد. باید شیوه‌ها و ابزارهایی که در حوزه فرهنگ بکار می‌بریم همراه با برنامه باشد در غیر این صورت با کوچکترین غفلت خود به تخریب فرهنگی دامن خواهیم زد.



جمهوری اسلامی ایران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب آقای رئیسی، رییس شورای عالی امنیت ملی

نظر به حلقه و انوکه به ادامه روند احسن و تحکیم مناسبات دوستانه میان ملت مسلمان ایران و ملت جمهوری

اندونزی موجود است آقای بهجت العظیم ناشی نیست که یکی از نامورین لایق و مورد اعتماد باشد جهت سفیر و نماینده

فوق العاده دولت جمهوری اسلامی ایران و آن کشور تعیین میگردد.

خواهشمند است نهایت همکاری را با ایشان جهت تسهیل انجام امور محوله مبذول نموده و بیانات او را

بنا به خواست و بیانات دولت جمهوری اسلامی ایران قبی بیاید.

امید است با عنایت حق ملت جمهوری اندونزی در نسیل به شمای اثنای موفق و سودا باشد.

تقدیر: سید علی اکبر دهخدا


پنجمین سال جمهوری اسلامی ایران


سید علی خامنه ای

رییس جمهوری اسلامی ایران


سید علی اکبر دهخدا

وزیر امور خارجه


**جناب آقای کوستا نو نوبو آبخارانو**  
 رئیس جمهور کوردستان



نظر حقوق موجود و با توجه به دستورات و احکام مقامات عالی رتبه و در راستای اجرای سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری و در راستای اجرای سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری



**جناب آقای عبدالمجید اشقی نیک**

رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل دبیرستان شهید بهشتی کوردستان

این مدرسه با توجه به شرایط مالی و امکاناتی که در اختیار این مدرسه قرار گرفته است و با توجه به اینکه این مدرسه در راستای اجرای سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری و در راستای اجرای سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری

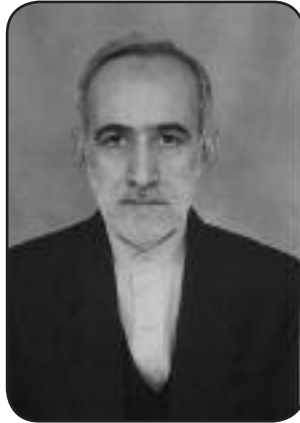
فعالیتات می‌آید و بنا به استناد سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری و در راستای اجرای سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری

با این آراء و نظریات یکسره می‌شود و این مدرسه در راستای اجرای سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری و در راستای اجرای سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری


**سید محمد طائی**  
 رئیس هیئت مدیره دبیرستان شهید بهشتی کوردستان

تاریخ: ...  
 امضاء: ...  
 مهر: ...





● سید عبدالعظیم هاشمی نیک





Manila, Philippines  
1955

Fidel V. Ramos  
President of the Republic of the Philippines

To All The Higher Officers, Members, Staff, Clerks, Grantees:

For his outstanding performance in the field of international relations;

For his dedicated work in improving the bilateral ties between the Government of the Republic of the Philippines and the Government of the Islamic Republic of Iran;

For his initiative in strengthening ties between the Philippine Chamber of Commerce and Industry, and its Iranian counterpart;

Now therefore I, Fidel V. Ramos, President of the Republic of the Philippines, by virtue of the powers vested in me by law, do hereby confer upon

His Excellency  
Abdulkarim Kashgari Nia  
Ambassador Extraordinary and Plenipotentiary  
of the Islamic Republic of Iran

the

Order of Sikatuna

Rank of

First Class

this 22nd day of June, nineteen hundred and ninety-five.



نام: سید محمد

نام خانوادگی: سجادی

نام پدر: سید علی اکبر

تحصیلات: دیپلم

سوابق تشکیلاتی: عضویت در حزب جمهوری اسلامی

سوابق خدمتی: همکاری با روزنامه جمهوری اسلامی، مدیر کل بازرگانی معاونت

اجرایی نخست وزیری، نماینده نخست وزیر در وزارت کشور و...



**سید محمد سجادی:**

اینجانب سید محمد سجادی در نخستین روز از ماه خرداد سال ۱۳۳۳ هجری شمسی در خانواده‌ای روحانی و در روستای کالج از توابع شهر نور در استان مازندران متولد شدم.

پدرم آیت الله سید علی اکبر سجادی که هم اکنون در مسجد حضرت ولی عصر شهر نور اقامه نماز جماعت می‌کنند از شاگردان میرز حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) و مرحوم حضرت امام خمینی (ره) هستند.

ایشان به سبب حضور در حوزه علمیه و محضر اساتید از هم دوره های مرحوم آیت الله آقا شیخ هادی روحانی (ره) امام جمعه بابل و نماینده امام در استان مازندران، آیت الله علامه حسن زاده آملی، آقا سید جعفر کریمی عضو شورای عالی قضایی، مرحوم شهید بهشتی و آیت الله جنتی دبیر شورای نگهبان به شمار می‌روند.

پدرم دو سکنی داشتند و ما در مجموع از دو مادر، بیست و چهار برادر و خواهر هستیم که چند تن از آنان به رحمت خدا پیوسته‌اند. دوران کوکی و نوجوانی ما به علت حضور پدرم در حوزه علمیه در قم سپری شد و مدتی را هم در تهران ساکن بودیم.

ابتدایی را در مداس ادیب و صدوق شهر قم گذراندم و بعد در تهران در مدرسه علوی نیا مشغول تحصیل شدم. دو سال آخر تحصیل را در زادگاهم طی کردم و دیپلم را در مدرسه امین الشعراء اخذ نمودم به سبب شرایط دوران آن زمان از رفتن به دانشگاه خود داری کردم و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با وجود اینکه فضا برای ادامه تحصیلات عالی در کشور به خوبی فراهم شده بود به علت درد و رنج ناشی از انفجار فاجعه تروریستی هفتم تیر و دو بار ضربه مغزی نتوانستم ادامه تحصیل دهم. من دو فرزند پسر و دو فرزند دختر دارم که یکی از آنها هم اکنون دانشجو است.

**در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی مشغول چه کاری بودید؟**

پس از گرفتن دیپلم در سال ۱۳۵۵ مبارزات مردم علیه رژیم شاه اوج گرفته بود. در این دوره من باید به لحاظ سنی به خدمت سربازی اعزام می‌شدم. به سبب حاکمیت

طاغوت در سطح نیروهای مسلح ایران برای رفتن به سربازی مردد بودم تا اینکه در حضر حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره) از قرآن استمداد طلبیدم و خوب آمد. در نتیجه به سربازی رفتم قرار شد خدمت سربازی ما در نیروی دریایی ارتش و در منطقه سیرجان سپری شود. در آن مقطع در سطح پادگان و از میان نیروهای وظیفه تحصیل کرده، افرادی به عنوان قاضی عسگر انتخاب می‌شدند. وظیفه این افراد این بود که برخی تعلیمات دینی را به نیروهای وظیفه آموزش دهند. به نظرم هدف نیز این بود که از این طریق می‌خواستند از بروز تفکرهای دینی و مذهبی اصیل در میان نیروهای مسلح جلوگیری کنند و با این کار می‌خواستند مسایل اسلامی را در سطح پادگان‌ها کانالیزه شده به اجراء آوردند. یک روز من در پادگان مشغول تردد بودم که یکی از درجه داران کادر به سراغ من آمد و گفت: «تو بچه قم هستی و ظاهر متدینی داری بیا و برو در جلسه روضه‌خوانی فرمانده پادگان شرکت کن. هرچه ما گفتیم نمی‌توانیم وی نپذیرفت و بالاخره من رفتم به آن مجلس و تصادفاً با استقبال مهمانان آنها مواجه شد. از این جا بود که به فعالیت‌های مذهبی در سطح پادگان پرداختم. اما رژیم پهلوی بسیار اوضاع را کنترل می‌کرد چند ماه از خدمتم گذشته بود که امام (ره) دستور فرمودند سربازان از پادگان‌ها فرار کنند هنگام صدور این فرمان من در مرخصی به سر می‌بردم بنا بر این پس از پایان مرخصی از رفتن به پادگان امتناء کردم و به صف مبارزان پیوستم. اعلامیه حضرت امام را تهیه و در سطح شهر و روستا توزیع می‌کردم تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید و من برای ادامه خدمت سربازی داوطلبانه به پادگان بازگشتم. در بندرعباس که بودم با شهید حجت الاسلام والمسلمین حقانی از شهدای هفتم‌تیر آشنا شدم.

#### با شهید حقانی در بندرعباس چه همکاری‌هایی داشتید؟

شهید حقانی از روحانیون مبارزی بودند که پیش از پیروزی انقلاب در هرمزگان حضور داشتند و میان مردم آن دیار شناخته شده بودند. ما در آنجا با ایشان به فعالیت‌های فرهنگی می‌پرداختیم. به عنوان مثال نیروی دریایی ارتش در این منطقه چند فروند کشتی داشت که از آن جمله می‌توان به کشتی میکال آنژ و رافائل اشاره

نمود. به سبب وضعیت اجتماعی و طاغوت زده پیش از انقلاب فضا برای ظهور منکرات در این کشتی‌ها فراهم بود و ما در آنجا با جمع‌آوری آلات گناه به تبلیغ امور دینی و فرهنگی پرداختیم و به عنوان مثال بار مشروب کشتی را به کتابخانه تبدیل کردیم حسینیه مسجد و... به راه انداختیم.

### **حزب جمهوری اسلامی چگونه تشکیل شد و شما چگونه به عضویت آن درآمدید؟**

اندیشه تشکیل حزب زمانی که امام راحل در پاریس به سر می‌برند در میان نیروهای وفادار به ایشان شکل گرفت و یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی پنج تن از یاران امام راحل از جمله شهید بهشتی، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، آیت‌... هاشمی رفسنجانی، شهید باهنر، آیت الله موسوی اردبیلی، موجودیت حزب را اعلام کرد.

ورود من به حزب به لحاظ زمانی پس از برگزاری رفراندوم قانون اساسی بود. با ارتباطی که با حجت الاسلام والمسلمین مسیح مهاجرانی داشتم ایشان از من دعوت کرد تا به عضویت حزب درآیم و با ورودم به حزب در واحد استانها مشغول همکاری شدم.

### **در واحد استان‌های حزب مشغول به چه کاری بودید؟**

امور استان‌ها زیر نظر آقای اسدالله بادامچیان فعالیت می‌کرد و برنامه‌های تبلیغی، تشکیلاتی، سیاسی و نیز تشکیل دفاتر حزب در شهرستانها را دنبال می‌نمود. ما نیروهای متعهد و متخصص را برای تصدی مسئولیت‌های مختلف شناسایی و پیشنهاد می‌کردیم. به عنوان مثال در انتخابات مجلس شورای اسلامی واحد استانها بسیار فعال عمل کرد و توانست کاندیداهای تاثیر گذار را شناسایی نماید که بیشتر همین افراد هم به مجلس راه پیدا کردند.

در کنار این کارها، بنده همچنین رابط حزب در استانهای مازندران و گیلان بودم من به عنوان رابط می‌آمدیم برای شهرهای بزرگ و کوچک این دو استان مبلغ

درخواست می‌کردیم. آن زمان مامور واحد اعزام مبلغین حزب آقای سبحانی نیا عضو کنونی هیئت رئیسه مجلس بودند و آقای مدقق خراسانی هم با این واحد همکاری داشت.

### علت دشمنی برخی جریان های لیبرال و التقاطی با حزب جمهوری اسلامی چه بود؟

حزب جمهوری اسلامی با اندیشه مترقی و اسلامی که داشت در پی ایجاد ید واحد (الا حزب الله هم الغالبون) بود. حزب در پی تعامل بود و در راس آن شهید مظلوم بسیار بسیار پدرانۀ با موضوعات مختلف برخورد می‌کرد. ما باید این موضوع را به خوبی به نسل سومی‌ها تبیین کنیم. در مناظره معروفی که شهید بهشتی با کیانوری از حزب توده و مسعود رجوی از سازمان منافقین خلق داشت بسیار با طمانینه با آنها برخورد کرد. شهید بهشتی هدفش از شرکت در این مناظره اصلاح آنها و باز کردن پنجره حقیقت بر روی آنها بود. وقتی کیانوری در این مناظره مدعی شد که در ایران دیکتاتوری وجود دارد شهید بهشتی بسیار دلسوزانه گفت: «شما که در هر کوچه، برزن، شهر و روستایی دفتر حزب توده را به راه انداخته‌اید و روزنامه هم دارید آیا باز مدعی می‌شوید در ایران آزادی نیست؟ آیا شما که طرفدار مسکو هستید اجازه می‌دهید ما در مسکو دفتر حزب را تاسیس کنیم؟» با این وجود شاهد بودیم که این شیاطین برای آنکه حزب را در نگاه مردم خراب کنند تهمت زدند که شهید بهشتی در پی تعامل با توده‌ای هاست. حزب در واقع در پی تعامل با همه نیروهای خلاق و علاقه‌مند به کشور، نظام و قانون اساسی بود و هرگز نمی‌خواست وابسته به افکار شرق و غرب باشد. ما بسیار داشتیم که از احزاب و گروههای مختلف را شرکت در جلسات حزب جمهوری اسلامی دعوت می‌کردیم اما در مقابل، آنها با کج سلیقگی در پی مقابله با حزب بودند و با کینه‌توزی دشمنی می‌ورزیدند و این بیانگر عناد آنها با نظام و ارکان آن بود.

### شخصیت بنی صدر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بنی صدر دچار خود شیفتگی بود و می‌گفت هشتاد درصد روحانیت من را تایید می‌کنند و از آنجا که پدرش از روحانیون بزرگ همدان بود این امر به وی مشتبه شد. البته در انتخابات ریاست جمهوری برخی از اعضای جامعه روحانیت از وی حمایت کردند اما این بدان معنا نبود که همه قشر روحانی از بنی‌صدر حمایت می‌کند. او هرگز در پی تعامل با ارکان نظام نبود و با تحکم و خودرایی می‌خواست همه را به اطاعت از خویش وادارد و این نافی اصل استقلال قوا و آزادی بود. بنی‌صدر برای اینکه در میان مردم انقلابی و نیروهای وفادار جایگاهی نداشت و علت آن نیز بی‌توجهی او به ارزش‌های انقلابی بود به سوی منافقین سوق پیدا کرد و با تجهیز آنها به سلاح جو کشور را متشنج کرد.

### آشنایی شما با شهید بهشتی از کجا آغاز شد؟

اوایل دهه ۵۰ هنگامی که در قم ساکن بودیم شهید بهشتی مدرسه دین و دانش را افتتاح کرد. ایشان در این مدرسه جلسات مذهبی نیز بر پا می‌کرد، ما نیز در این برنامه‌ها شرکت می‌کردیم و بهره‌م‌بردیم اما اصل ارتباط ما با ایشان به پس از عضویت من در حزب جمهوری اسلامی باز می‌گردد.

### آیا خاطره‌ای از شهید بهشتی دارید؟

شهید بهشتی خیلی به اطرافیان توجه می‌کرد و بسیار هم متعهد بود و در کارها دقت می‌کرد تا حق کسی ضایع نشود. روزی فرموده بودند تا مدرکی را خدمت ایشان ببرم وقتی به ساختمانی که ایشان در آن حضور داشتند رسیدم، اطرافیان شهید مظلوم با بیان اینکه جلسه است و شما نمی‌توانید داخل شوید از ورود من به دفتر جلوگیری کردند. در اتاق نیمه باز بود و شهید بهشتی متوجه حضور من شد. خود ایشان از اتاق بیرون آمد و نامه را از من گرفت و همانجا پس از مطالعه پاسخ آن را داد. بعد با حالت خیلی محترمانه در حالی که دستش را بر روی سینه نهاد بود از من قدردانی نمود. دیدن این منظره من را بسیار شرمنده ساخت؛ چرا که شخصیتی با



عظمت شهید بهشتی در حق من کمترین، این اندازه محبت داشت و برای من خیلی آموزنده شد و متوجه شدم که باید حقوق همه را حتی زیر دستان را به طور کامل رعایت و آنان را تکریم نمود

### **کدام ویژگی شهید بهشتی شما را بیشتر به خودش جلب کرد؟**

نمی‌شود گفت این صفت شهید بهشتی از دیگر ویژگی‌هایش برتر بود چرا که او در همه جهات پیشرو بودند. شرح صدر عجیبی داشت و همواره در همه حالات، تبسم بر روی لبان وی جاری بود به گونه‌ای که به مخاطب آرامش می‌داد. در عین قاطعیت هرگز عصبانی نمی‌شد و با مردم مدارا می‌کرد به نظرات دیگران اهمیت می‌داد و از منطق مشاوره حمایت می‌نمود. شهید بهشتی در حفظ حقوق دیگران حتی اگر مخالف وی بودند بسیار دقت می‌کرد. در همان روز هفت تیر ایشان سه نفر را مامور کرده بودند تا از وضع زندانیان اوین به لحاظ غذا، لباس و بهداشت و نیز مشکلات احتمالی گزارش تهیه کند و تحویل ایشان دهند. این سه نفر آقایان مروی قوه قضاییه، شهید حجت‌السلام والمسلمین عباس شیرازی و حجت‌السلام علی رازینی بودند. شهید بهشتی تاکید کرده بود که همین امشب باید گزارش را به من بدهید ایشان خیلی در کارها دقت می‌کردند.

### **برنامه حزب برای جذب جوانان چه بود؟**

حزب در فعالیت‌هایش نقش مهمی را به جوانان داده بود و بیشتر نیروهای آن را جوانان تشکیل می‌دادند. از این رو بالندگی و ارتقاء سطح علمی و معنوی جوانان جامعه یکی از دغدغه‌های مهم مسئولان حزب به شمار می‌آمد و با برگزاری کلاس‌های آموزشی و فرهنگی جوانان را به سمت عزت و سربلندی هدایت می‌کرد. در عین حال از نیروی جوانی آنها برای آبادانی و محرومیت‌زدایی علمی و صنعتی و کشاورزی کشور استفاده می‌کرد.

### حزب برای انتخاباتی که در کشور برگزار شد، چه اقداماتی کرد؟

حزب در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی با همه توان وارد شد و در انتخابات ریاست جمهوری جلال‌الدین فارسی را به عنوان نامزد خود معرفی کرد. اما با مسایلی که با محوریت شیخ علی تهرانی بر سر تابعیت وی پیش آمد حسن حبیبی را جایگزین او نمود. حزب در این انتخابات با جامعه مدرسین همراه بود، اما دیدیم که بنی صدر توانست آرای مردم را به خود جلب کند و کاندیدای حزب نیز رای نیاورد. با این وجود در انتخابات مجلس شورای اسلامی حزب خیلی خوش درخشید و با معرفی نیروهای ارزنده توانست در مجلس حضور محکمی داشته باشد. اینکه شما می بینید بیست و هفت تن از نمایندگان مجلس در فاجعه هفتم تیر به شهادت رسیدند بیانگر این است که حزب در این انتخابات چقدر قوی ظاهر شده بود و مردم نیز از آنها حمایت کرده بودند.

### وقتی کاندیدای حزب در انتخابات ریاست جمهوری رای نیاورد آیا حزب بنای

#### همکاری با رئیس جمهور را داشت یا می خواست با وی مقابله کند؟

حزب بر اساس قانون وارد رقابت انتخاباتی شده بود و تشخیص داد که فلان کاندید بهتر می تواند امور اجرایی کشور را اداره کند اما وقتی مردم به کاندیدای دیگری رای دادند هرگز در مقابل رای مردم ایستادگی نکرد و نه تنها به فکر بهانه جویی و اشکال تراشی بر سر راه رئیس جمهور منتخب نبود بلکه می خواست از رئیس جمهور حمایت قانونی نماید.

حزب معتقد بود بنی صدر مادامی که از قانون اساسی و ولایت فقیه تبعیت می کند، بر اساس قانون رئیس جمهور است هر چند نظرات وی را قبول نداشته باشیم. با این حال دیدیم این بنی صدر بود که در مقابل حزب جمهوری اسلامی به عنوان نماد نظام ایستادگی کرد و قصدش تضعیف پایگاه اجتماعی سیاسی حزب در افکار عمومی بود. در این میان حزب با وجود کار شکنی های بنی صدر بر سر راه انقلاب اسلامی هرگز در مقام تلافی بر نیامد.

### در شب حادثه هفتم تیر چگونه در جلسه حاضر شدید؟

در آن زمان من در امور استان‌های حزب فعالیت می‌کردم و به تبع آن با نمایندگان مجلس شورای اسلامی و وزرا در ارتباط بودم. به همین دلیل آن شب در جلسه شورای مرکزی که بیشتر نماینده‌ها و برخی وزرا حضور داشتند شرکت کردم.

### درباره شب حادثه توضیح دهید و اینکه چگونه این اتفاق روی داد؟

در شب حادثه قرار بود درباره موضوع تورم و گرانی که داشت آهسته آهسته شکل خود را در جامعه نمایان می‌ساخت بحث و بررسی شود. قرار بود آقای حسین کاظم پوراردبیلی به عنوان وزیر بازرگانی توضیحاتی را در این زمینه بدهد که برخی حاضران پیشنهاد کردند با توجه به عزل بنی صدر بهتر است درباره انتخابات ریاست جمهوری بحث و بررسی شود. سرانجام با رای‌گیری موضوع جلسه تغییر کرد و شهید بهشتی پشت تریبون قرار گرفت. بعد از بیان جملاتی مانند «ای آمریکا از دست ملت ما عصبانی باش و از این عصبانیت بمیر» مکث کوتاهی کردند و قریب به این مضمون گفتند: «عزیزان من بوی بهشت را استشمام می‌کنم». چند لحظه بعد ناگهان نور زرد و سفیدی به آسمان جهید و همه جا تاریک شد. وقتی به هوش آمدم دیدم در زیر آوار هستم حدود سه ساعت در آنجا مدفون شده بودیم. اولین سؤالم در آن لحظات این بود که شهید بهشتی چه شد بود و بعد از چندروز متوجه شدم ایشان به مقام رفیع شهادت نائل آمده‌اند.

### عامل این انفجار چه کسی بود؟

این انفجار به دست محمدرضا کلاهی عضو نفوذی سازمان مجاهدین خلق در حزب جمهوری اسلامی شکل گرفت.

نکته مهم این است که به نظرم در این حادثه، سازمان‌های جاسوسی نظام استکباری مانند: سیا، موصاد و اینتلیجنت سرویس دست داشتند. آنها طراحی کردند و گروهک شیطنانی مجاهدین به سرکردگی مسعود رجوی، مجری آن بودند.

### اشاره کردید چند بار ضربه مغزی شدید علت آن چه بود؟

نخستین بار در حادثه هفتم تیر بر اثر شدت انفجار و ریزش آوار دچار ضربه مغزی شدم، ضمن اینکه به ریه و چشم من نیز آسیب جدی وارد آمد. دوباره هم اعضای گروهک منافقین که نام من در فهرست ترور آنها قرار داشت در مسیر رفت و آمد به خانه بنده را مورد حمله قرار دادند و پس از وارد کردن ضربه متواری شدند که در هر دو حادثه دچار ضربه مغزی شدم اما خدا خواست تا زنده بمانم.

### پس از فاجعه تروریستی هفتم تیر چه مسئولیت‌هایی را عهده‌دار شدید؟

پس از این حادثه تا اواخر سال ۱۳۶۱ در روزنامه جمهوری اسلامی مشغول به کار شدم. در اواخر سال ۶۱ بود که با توصیه آقای غلامرضا آقازاده به نخست‌وزیری رفتم و در معاونت اجرایی دفتر نخست‌وزیری به عنوان مدیر کل بازرگانی مشغول خدمت شدم. بعد به وزارت کشور آمدم و در امور افغانه و نیز اهل تسنن به کار پرداختم. دو سال هم به عنوان نماینده نخست‌وزیر در وزارت کشور عهده دار وظایف محوله بودم. به عنوان نماینده نخست‌وزیر در وزارت کشور ما مسئول رسیدگی به شکایات و سئوالات مردم بودیم و این اهمی بود تا مردم راحت تر بتواند مشکلات خود را با مسئولان بالاتر از سطح وزیر درمیان بگذارند. در این سمت، به وضع شهرداری‌ها، ژاندارمری، کمیته و دیگر نهادهای تابع وزارت کشور رسیدگی و موضوعات را به نخست‌وزیر گزارش می‌کردیم و هم اکنون نیز در بیمه ایران خدمتگزار مردم هستم.



● محمد سجادی در کنار شهید بهشتی - سال ۱۳۵۹



● محمد سجادی در کنار پدرشان - شهرستان نور، سال ۱۳۸۸



● مراسم رونمایی از تندیس شهید بهشتی با حضور مسئولان و جانبازان فاجعه هفتم تیر - ۱۳۷۸  
آقای سجادی ردیف بالا، پانین تندیس ایستاده است.



● از چپ به راست: اسدالله بادامچیان، محمد زاهدی، محمد سجادی



جمهوری اسلامی ایران  
رئیس جمهور  
سید علی خامنه‌ای

جناب آقای محمد سجادی

تاریخ انقلاب شکوهمند ملت رشید کاش در فزاینده ترین مأموریت‌های است که بازگردد به پیشانی  
سویبست سرمدی و احکام آیه قیامت استلال و شکوفا علی نظام مستحق جمهوری اسلامی ایران را فراموش  
که و نه بگویند که حساب ربه یاد تو خنده ای که تا کنون دشمنان و بدخواهان آن مرکز تیراقت بوده  
بنده آن را فرودیند.

نقد و محاسبه بان را سپا گرام که در قضای حاکمین سال یا بسته نظم، توفیق و مداریان و مردان  
شده ای ششم تیر را با اینجانب عطا کرد.  
از خداوند بزرگ برای شمیم آن فاجعه و بیست و برای جانبازان و بازمانده گان توفیق  
و صبر و نوری سلامت دارم.

سید علی خامنه‌ای



پسته اعلی

برادر ناظم نوری

وزیرستان کتور

بورو اورا وراثت حضور انام بر خورنده در زمینه رسیدگی به گار  
درد و عطف به مذاکره انجام شود. اوقات محترم وزیران، بدینوسیله  
رأی و تکلیف خود را در خصوص موضوع موضوع موضوع موضوع  
رسیدگی به شما یک فرد معرفی می گردد. بدینوسیله است که در صورت  
لازمه در واداشتی این نامبروت هیچ نی لازم و خواهنده نبود.

غلامرضا آقازاده  
وزیر مشاور امور اجرائی

۴۷۶۵۰  
۱۱۲۱ / ۷ / ۲۲

روزنوشت دفتر وزیر مشاور امور اجرائی  
روزنوشت دفتر مشاور وزیر مشاور امور اجرائی

۴۸  
مجلس کتور